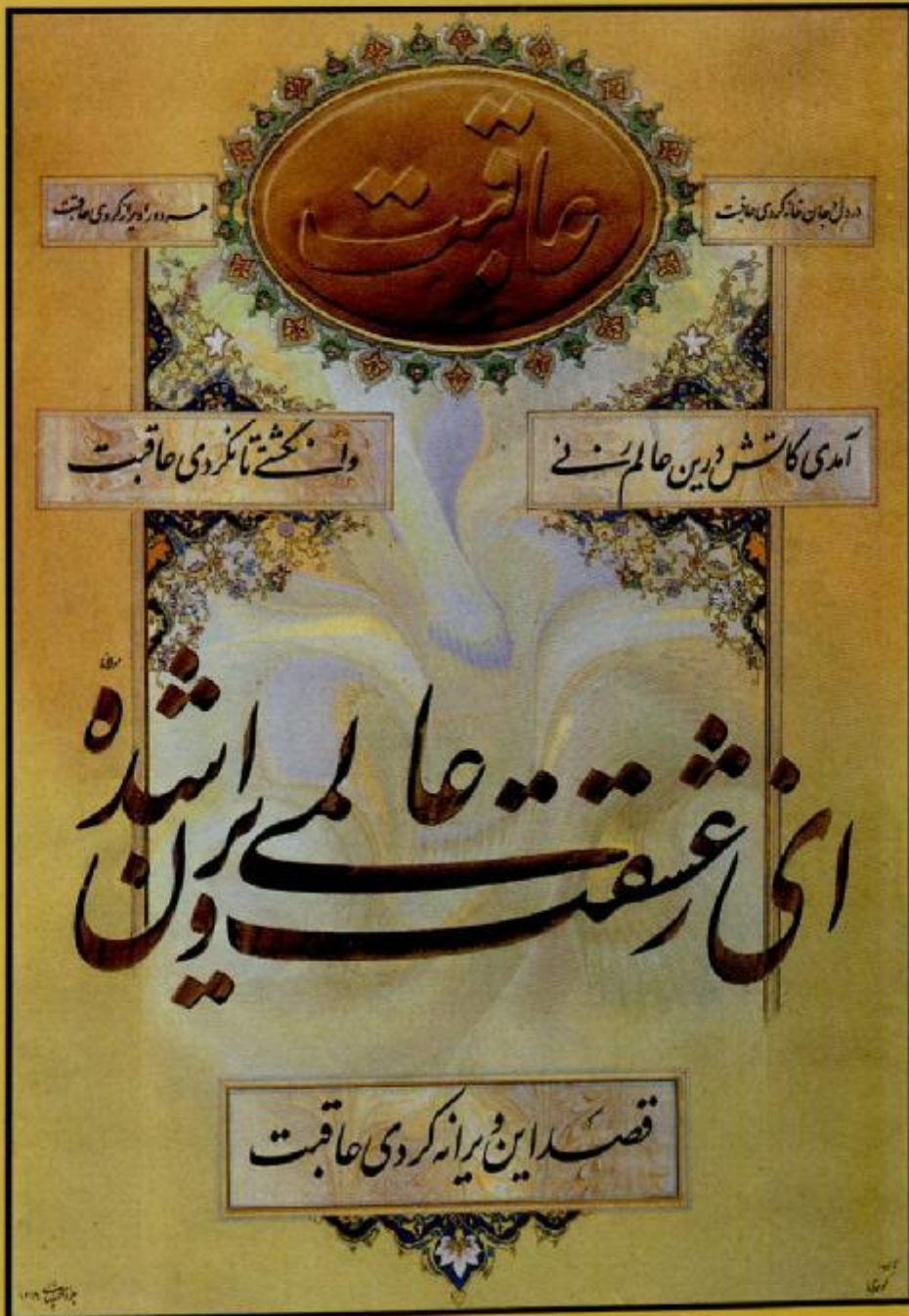




۸۲
پاییز
۱۳۸۴

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



گنجینه دانش

در مثنوی این که سید و انسا، فاطمه الرحمه، ارسوه کاطه ایت برای نسا، اسلام

بیمار
از سبب نیت عیبی نیت
بازوی آن با جدار هیلانی
مرغی مشکلی نسا

نور چشم رفته لعل بدین
آن امام اولین و آخرین
بادشاد و کلمه ای ابوان
یکت حاتم و کیت در سامان

آنکه جان در پیکر کنیتی دید
روزگار تازه این افندی
مادر آن مرکز پرگار عشق
مادر آن کاروان سالار عشق

آن کی شمع شبان جسم
حافظ جمعیت خیر الامم

شعر علامه اقبال از مثنوی رموز بیخودی
به خط آقای حسین تهرانی خوشنویس معاصر ایران



۸۲
پاییز
۱۳۸۴

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: دکتر نعمت الله ایران زاده

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروفچین: محمد عباس بلتستانی

چاپخانه: آر می پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب حروف الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر	استاد دانشگاه داکا
دکتر نعمت الله ایران زاده	استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر سعید بزرگ بیگدلی	استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمد حسین تسیحی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتر ساجد الله تفهیمی	استاد دانشگاه کراچی
دکتر احمد تمیم داری	دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر محمد مهدی توسلی	استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
اکبر ثبوت	پژوهشگر بنیاد دایرةالمعارف اسلام
دکتر رضا مصطفوی	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر ابوالقاسم رادفر	دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر سید سراج الدین	دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سلطان الطاف علی	استاد دانشکده دولتی کوئته
دکتر محمد صدیق شبلی	استاد دانشگاه علامه اقبال
دکتر صغری بانو شکفته	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر امیر حسن عابدی	استاد ممتاز دانشگاه دهلی
دکتر محمود عابدی	استاد دانشگاه تربیت معلم
دکتر عارف نوشاهی	دانشیار دانشکده گوردن
دکتر گوهر نوشاهی	استاد زبان و ادب اردو
دکتر گل حسن لغاری	استاد دانشکده دولتی تندرجام
سید مرتضی موسوی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتر معین نظامی	دانشیار دانشگاه پنجاب
دکتر مهر نور محمد خان	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سید علیرضا تقوی	استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد:

در دل و جان خانه کردی عاقبت
هر دو را برانه کردی عاقبت
آمدی کآتش در این عالم زنی
وانگشتی تا نکردی عاقبت
ای ز عشقت عالمی ویران شده
قصداً این برانه کردی عاقبت

مولانا

پدید آورنده: استاد جواد بختیاری

یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می‌کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله‌ها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله‌ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و "پانویس" و "کتابنامه" باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می‌گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

* نشانی دانش:

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام‌آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان
تلفن: ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶ دورنویس: ۲۸۱۶۰۷۵

Email: daneshper@yahoo.com

daneshper@gmail.com

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

فهرست مطالب

۵

سخن دانش

نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش

- دیوان حسین
میر حسین علی خان تالپور ۸
به کوشش دکتر نعمت الله ایران زاده

اندیشه و اندیشه‌مندان

- عاشورا: انتخاب شهادت برای اصلاح و هدایت دکتر مهدی ملک ثابت ۴۵
● پیشنهادی در خصوص بیثی از مثنوی مولوی دکتر سید وحید اشرف ۵۱
● تذکار مریم و مسیح در آثار دین و دانش دکتر صفوری بانو شکفته ۵۷
● ترجمه کهن فارسی تاریخ طبری و ارزشهای آن دکتر رضا مصطفوی ۷۱
● عمر خیام در آئینه رباعیاتش دکتر گل حسن لغاری ۷۹
● پیوند تاریخی تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی عباس زمانی ۸۷
● زیب مگسی: سخنور صنعتگر در شعر دکتر سلطان الطاف علی ۱۰۱
● از خرد ورزی فردوسی تا سوخته جانی اقبال فریدون اکبری شلدره ای ۱۰۷
● تبلور زبان و ادب فارسی در حیات فردی و اجتماعی پاکستان سید مرتضی موسوی ۱۱۷
● روش‌شناسی علوم اسلامی دکتر اسد الله آزاد ۱۲۵
● مبانی معرفت‌شناسی و آموزش دکتر سید حمید رضا علوی ۱۴۷
از دیدگاه مولانا در فیه ما فیه

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه: پشت صحنه
عبدالمجید نجفی ۱۶۹
- شعر: نصرالله مردانی، قیصر امین پور، علیرضا قزوه، حسن حسینی (مسیحا)،
مهدی خطیب ۱۷۴

فارسی شبه قاره

- مثنوی غالب: بیان نموداری شأن نبوت و ولایت
دکتر محمد ظفر خان ۱۷۹
که در حقیقت پرتو نورالانوار حضرت الرهیت است
- ادبیات متصوفانه شبه قاره
دکتر مهر النساء م. خان ۱۹۳

- شعر فارسی امروز شبه قاره..... ۲۱۴ - ۲۰۱
قاضی حبیب الحق، عظمی زرین نازیه، سمن عزیز، محمد شاه ضعیف، جاوید اقبال
قزلباش، شیدا زیدی، فائزه زهرا میرزا، سلمان رضوی، صدیق تأثیر، دکتر اسلم انصاری، دکتر
محمد حسین تسبیحی، فتانه محبوب، کیفی جامپوری، دکتر علی کمیل قزلباش، رضیه اکبر،
دکتر رشیده حسن، دکتر الیاس عشقی، علی بابا تاج، محمد عبدالقیوم طارق سلطان پوری

گزارش و پژوهش

- اخبار پژوهشی
دکتر دانش ۲۱۷
- اخبار فرهنگی
دکتر دانش ۲۲۰
- زلزله: یادداشت‌های یک روز طولانی
علیرضا خداقلی پور ۲۲۵
- گزارش هم اندیشی‌های علمی و جلسات
انجمن ادبی فارسی اسلام آباد
سید مرتضی موسوی ۲۳۱
- کتابها و نشریات تازه
سید مرتضی موسوی ۲۳۹

نامه ها ۲۵۱
● پاسخ به نامه ها
دکتر دانش ۲۵۳

1-10 Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue

چکیده مطالب به انگلیسی

Syed Murtaza Moosvi

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سخن دانش

وقوع زلزله دلخراش در کشمیر جنّت نظیر و استان مرزی شمال غربی پاکستان به تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۸۴ هجری شمسی / ۱۸ اکتبر ۲۰۰۵ میلادی به کشته شدن هشتاد هزار و زخمی شدن بیش از یکصد هزار و آوارگی و درماندگی میلیون‌ها نفر از خواهران و برادران مسلمان پاکستان انجامید. در این امتحان بزرگ الهی بار دیگر امت اسلامی به یاری همدیگر شتافت. ملت و دولت اسلامی ایران هم از نخستین روزها با اعطای کمک‌های خدا پسندانه و اعزام امدادگران و پزشکان به التیام زخمهای آسیب دیدگان پرداختند. این اقدام بشر دوستانه هم چنین به نوعی ادای دین و وظیفه‌شناسی در قبال نیات و کمک‌های مردم و دولت پاکستان به زلزله زدگان بم بوده است؛ به قول سعدی، علیه الرحمه :

بنی آدم اعضای یک دیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

از منظری دیگر، ابتلا و امتحان الهی، لازمه حیات بشری است. آدمی در بوته آزمایش، مس وجودش گداخته و به کیمیا بدل می‌گردد؛ به قول مولانا: «تا قیامت آزمایش دائم است» (دفتر دوم مثنوی، ۸۱۵) و اگر ظرفیت وجودی خود را افزایش ندهیم و یا شکرانه سلامت به جای نیاوریم، از عنایات ربّانی محروم خواهیم شد:

گر تو نقدی یافتی، مگشادهان	هست در ره سنگ‌های امتحان
سنگ‌های امتحان را نیز پیش	امتحان‌ها هست در احوال خویش
گفت یزدان: از ولادت تا به حین	«يُفْتَنُونَ كُلَّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ»
امتحان بر امتحان است ای پدر!	هین به کمتر امتحان، خود را مخر

(مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۷۴۳ تا ۷۴۶)

بارالها از عجز خویش در تو می‌گریزیم که فریاد رسی جز تو نداریم:

خویش را دیدیم و رسوایی خویش	امتحان ما مکن ای شاه! بیش
تا فضیحت‌های دیگر را نهان	کرده باشی ای کریم مُستعان!
بی حدی تو، در جمال و در کمال	در کژی، ما بی حدیم و در ضلال

(مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۴۹۸ - ۲۵۰۰)

والحمد لله اولاً و آخراً

سردبیر دانش

نسخه‌های خطی
کتابخانه گنج بخش

سراینده: میر حسین علی خان تالپور
به کوشش: دکتر نعمت الله ایران زاده (۱)

دیوان حسین

میر حسین علی فرزند میر نور محمد خان بن میر مراد علی خان در حیدرآباد متولد شد. متخلص به حسین و ملقب به سرکار دولت مدار است. «این سه سجع بر مهرش کنده بود:

- ۱ - کورد روشن ز فیض لم یزلی آفتاب جهان حسین علی
۲ - به روز حشر مددگار او علی ولی ز فیض نور محمد (ص) زهی حسین علی
۳ - ز نور محمد «ص» بود منجلی چراغ مراد حسین علی

در نثر و نظم، فارسی، سندی و اردو مهارت کامل داشت. از اوست:

- ۱ - مناقب علوی - فارسی، نثر؛ ۲ - شاهد الامامت - فارسی، نثر؛ ۳ - لب لباب - فارسی، نثر؛ ۴ - دیوان حسین - فارسی و اردو؛ ۵ - دیوان حسین - اردو^۱

میر حسین علی خان با علما و فضلا مجالست داشت. وقتی که انگلیسی ها خاندان و امیران تالپور را در بند کردند و نواب حسین علی خان را در کلکته حبس کردند، او در زندان، علمای لکهنو و ایران را ملاقات کرد. به سال ۱۸۵۹ م از زندان آزاد شد.^۲
«میر حسین علی خان به تاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۹۵ ه ق، از این جهان رخت بست. مزار ایشان در گنبد تالپوری، متصل گنبد میر کرم علی خان در حیدرآباد است و این کتیبه بر مزارش ثبت است:

«حضرت بندگان، سرکار دولتمدار، میر صاحب میر محمد حسین علی خان تالپور علیه رحمة و الغفران، تاریخ بیست و ششم ماه ربیع الاول ۱۲۹۵ ه شب یکشنبه به وقت هفت کلاک»^۳

نسخه خطی دیوان حسین: در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نسخه منحصر به فردی به شماره ۴۱۸۴ است به خط خوش نستعلیق از اشعار میر حسین علی خان در ۱۱۳ صفحه که به سال ۱۳۴۸ ه ق کتابت شده است و دارای ۱۶۵ غزل است. دیوان حسین به ترتیب حروف الفبای قافیه و ردیف اشعار تنظیم شده است؛

۱ - عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی - تهران و رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

اما در نخستین غزل که به اقتضای غزل نخست حافظ «الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها» سروده شده به مطلع:

از دام زلف پُر چینش بود بس عقده در دلها مگر آسان کند لعل لبش هرگونه مشکها
همانند دیوان حافظ این ترتیب رعایت نشده است.

شیوه شعری حسین:

میر حسین علی خان در سرودن اشعار توجه خاصی به اشعار حافظ داشته است در همان غزل پیش گفته، بیت معروف حافظ:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
آن را چنین بازگویی کرده است:

اگر پیر مغان گوید به می سجاده رنگین کن نباشد بی خبر سالک ز راه و رسم منزلها
در مقطع غزلی سوم با تأثیر پذیری از غزل معروف حافظ به مطلع:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
سروده است:

به کام دل لبش را بوسم و اندرهای آن عجب نبود اگر بخشم سمرقند و بخارا را
نیز در غزل ۵۴ به مطلع:

زان شوخ بی مروت دردی است بی نهایت شرح و بیان آن را انجام نیست غایت
به غزل معروف حافظ نظر داشته است:

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
میر حسین علی خان به غزلیات استاد سخن افصح المتکلمین سعدی شیرازی هم
عنایت خاصی داشته است. در غزلی به مطلع:

جان خراب است ز هجران تو ای یار کجایی با اسیران غم عشق چرار و نمانی
در مقطع غزل چنین استادانه مصرعی از سعدی را تضمین کرده است:

مصرع سعدی شیراز چه خوش گفت حسین «تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی»
در دیوان حسین، غزل شیوایی است با هیجده بیت در ردیف «مستان سلامت
می کنند» به مطلع:

ای ساقی کوثر علی مستان سلامت می کنند شیر خدا صفدر علی مستان سلامت می کنند
که یادآور غزل جلال الدین محمد مولوی است.^۴

به نظر می رسد در دوره تالپوران سند جلسات ادبی و مشاعره و به اصطلاح امروز شبهای شعر با حضور سخنوران فارسی گوی شکل می گرفته و در این حلقه ادبی و محفل دوستداران فرهنگ و ادب فارسی، شاعران به سرودن و یا آوردن شعرهای طرحی مشغول می شده اند. در این گونه جلسات تضمین شعر بزرگان ادب فارسی رواج داشته است.

غیر از نمونه های گفته شده دو نمونه دیگر از دیوان حسین (ع) شاهد نقل می شود:

در غزلی به مطلع :

دوش چون اغیار سوی چشم جادوی تو دید

سوختم از رشک چون او خال هندوی تو دید

در آخر غزل می‌گوید:

مصرعی عشرت چه خوش گفته است بشنوی حسین

«سامری بیهوش شد چون چشم جادوی تو دید»

و در غزل دیگری به مطلع :

ساقیا برخیز و درده باده در ساغر سفید

چنین شعر را به پایان برده است :

مصرعی رنگین حسن گفته است بشنوی حسین

«سرور را سر سبز شد صد برگ را چادر سفید»

که از غزل حسن سجزی دهلوی تضمین کرده است با مطلع :

ساقیا می‌ده که ابری خاست از خاور سفید

سرور را سر سبز شد صد برگ را چادر سفید»

موضوع سرودن شعرهای طرحی به منظور ورزیدگی در شناخت اوزان شعری و شکوفا ساختن ذوق و قریحه شعری و استمرار سنت‌های ادبی در شبه قاره و استقبال از بزرگان ادب فارسی و مقبولیت آنان از نظر تاریخ ادب فارسی ارزش پژوهش و بررسی دارد.

یادداشتها:

- ۱ - تتوی، مخدوم محمد ابراهیم، خلیل؛ تذکرة تکملة مقالات الشعرا؛ به تصحیح سید حسام الدین راشدی؛ کراچی؛ سندهی ادبی بورد ۱۹۵۸م؛ ص ۷۵۵ و ۷۵۶.
- ۲ - رک: مطلع الانوار (تذکرة شیعة افاضل و علما و کبار بزرگوار پاک و هند)؛ مولانا الحاج سید مرتضی حسین صاحب قبله صدرالافاضل؛ کراچی؛ خراسان اسلامک ریسرچ سنتر، ۱۹۸۱م / ۱۴۰۲هـ، ص ۷۱۵ نیز رک: تذکرة علمای امامیه پاکستان؛ سید حسین عارف نقوی؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۹۸۴م / ۱۳۶۳هـ، ص ۸۸.
- ۳ - تتوی، پیشین.
- ۴ - دکتر ظهور الدین احمد در ذیل شرح احوال نجم الدین عزلت، این غزل طولانی در منقبت علی (ع) را از عزلت شاهد آورده است. رک: پاکستان مین فارسی ادب؛ دکتر ظهور الدین احمد؛ جلد سوم از بهادر شاه تا انقراض سلطنت مسلمانان ۱۱۱۹ تا ۱۲۵۹هـ؛ اداره تحقیقات پاکستان و دانشگاه پنجاب لاهور، ص ۷۶۰.
- ۵ - رک؛ دیوان حسن سجزی دهلوی؛ به اهتمام مسعود علی محوی؛ مکتبه ابراهیمیه مشین پریس، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲هـ ق، ص ۱۷۸.

دیوان حسین

[۱]

مگر آسان کند لعل لبش هرگونه مشکها
بلی پروای پروانه چه دارد شمع محفلها
همانا از سفر باز آمد آن غارتگر دلها
غریق بحر عشقم کی ببینم روی ساحلها
ز جور مدعی از کوی او بستند محملها
که از هر عقده زلفش به دل افتاد مشکها
نباشد بی خبر سالک ز راه و رسم منزلها
«الایا ایها الساقی ادركاساً و ناولها»
که از هر تار مویش هست برپایم سلاسلها

زدام زلف پرچینش بود بس عقده در دلها
نمی داند طریق مهربانی مهربان من
به شهزاد دل شوریدگان را مضطرب دیدم
سفینه نوح گریبم ندارد هیچ سود اما
فغان عاشقان بگذشت از گردون که باحسرت
به جز مهر رُخش کی می شود دشوار من آسان
اگر پیومغان گوید به می سجاده رنگین کن
به یاد چشم مخمورش بنوشم باده گلگون
از کمند عشق او بگریختن نتوان حسین

[۲]

نباشد هیچ کس چون من مگر ناشاد زین شبها
ندارم طاقت دوری کنم فریاد زین شبها
مرا جز بخت خوابیده نشد امداد زین شبها
نخواهم کرد زین پس هیچ روزی یاد زین شبها
به آخر خاک هستی را دهم برباد زین شبها

همه شب زار می نالم که گیرم داد زین شبها
شبی گریم به رنجوری شبی نالم به مهجوری
ز بیداری شبها اهل تقوی را خدا حاصل
بلی گرد دولت وصلش به دست آرم دگر یارب
حسیناگر چنین هر شب ز دیده سیل خون ریزم

[۳]

نماید همچو مجنون بی خبر از خویش لیلا را
نثار خال او سازد فلک عقد شریا را
به یک ایما کند یارم علاج صد مسیحا را
بیند در چمن نرگس اگر آن چشم شهلا را
چه لعل است اینکه دارد زنده اعجاز مسیحا را
عجب نبود اگر بخشم سمرقند و بخارا را

اگر آن نازنین سازد تماشا راه صحرا را
اگر آن ماه بردارد نقاب روی زیبا را
ز بیماری جان و دل نمی باشد مرا باکی
نماند آب و رنگ و بوی و بینایش دگر هرگز
لبش گاه سخن مر مردگان را جان دهد یارب
به کام دل لبش را بوسم و اندر بهای آن

[۴]

در سینه من از غمت هر دم خلد صد خارها
بگشای لب بهر سخن با نرمی گفتارها
لب با تبسم بر گشا هر سو ببین بیمارها

از سوزش هجران تو دارم به دل آزارها
ای دلبر شیرین سخن گاهی نپرسیدی زمن
باشد درت دارالشفا چندین تعلقها چرا

وز شرم رویت ای پری گل خار در گلزارها
نگذاشته کارِ غمت پندش بدادم بارها
خواهد ز لطفت بالیقین چندین هزاران کارها

[۵]

دادند غم عشق تو شوریده سران را
مدهوش کند چشم تو صاحب نظران را
خم کرده به پیش تو سر تاجوران را
تشبیه به چشمت نبود بی بصران را

[۶]

تا به کی در غم پسندی عاشق غمناک را
شعله آهَم بسوزد انجم و افلاک را
کلک صورتگر چنین صنع خدای پاک را
تار فو سازم از آن این سینه صد چاک را
توتیای دیده سازم چون حسین آن خاک را

[۷]

جانب ما گذری نیست ترا
وای از من خبری نیست ترا
ای ستمگر هنری نیست ترا
از نمانم اثری نیست ترا

[۸]

دردا به درد ما نرسیدی چه شد ترا
ای گل قبای ناز دریدی چه شد ترا
آخر به کام من نرسیدی چه شد ترا
ساغر به بزم ما نکشیدی چه شد ترا

[۹]

جان می‌کنم نثار تو دلبر بیاییا
می‌سوزم از غمت چو سمندر بیاییا
ای سگ صفت رقیب بد اختر بیاییا
ای سرفراز عرصه محشر بیاییا

[۱۰]

که تا بوسم شبی بر خواهش دل آستانش را
اگر شمشاد بیند در چمن سرو روانش را

دانم عجب جادوگری با یک نگه دل می‌بری
دل شد گرفتار غمت برداشته بار غمت
بردرگهت ای شاه دین نالد حسین از دل چنین

از عشق تو نبود خبری بی خبران را
لعلت نکند شور به خوبان شکر لب
ای زلف دراز تو کمند افکن دلها
نرگس چه زند لاف به هم چشمیت ای یار

ای صبا از من بگو آن دلبر بی پاک را
روی تو دیدم چو شمع و از سراپا سوختم
شد ز تصویر رخت نقاش حیران چون شود
چاکها در سینام کردی بده یک تار زلف
بر سر خاک [م] که بگذارد قدم آن سرو ناز

از چه بر من نظری نیست ترا
خاک راه تو شدم از سر شوق
جز جفاکاری و بیدادگری
دوش می‌گفت به آن شوخ حسین

رفتی و نالام نشنیدی چه شد ترا
از جنبش نسیم نگامم به رنگ گل
عمرم به وعدهای وصال تمام شد
دل را به سوی غیر نهادی و یک شبی

ای یار گل عذار سمنبر بیا بیا
بی روی دل فرور تو در آتش فراق
آن شمع رو به مجلس امشب چو مه بین
خواهد حسین آخر از تو حمایتی

به خواب اندر به صد افسانه کردم پاسبانش را
چنان افتد که مرگز برنخیزد تا دم محشر

نشد حاصل کسی را کام زان چابک سوار اما
 چو عنقا بی نشان باشد مقام یار بی پروا
 مگر از یاری طالع به دست آرم عنانش را
 کجا جویم مقام او کجا یابم نشانش را
 خزان هرگز نمی‌گیرد بهار جاودانش را
 حسین از صدق دل چون شد غلام مهدی هادی

[۱۱]

قضا به دام تو آورد بی خبر ما را
 به یک کسر شمه بت دلربا دل ما را
 وگر نه کس نگرفته است مرغ عنقا را
 چنان ریود که یوسف دل زلیخا را
 شکسته بستکده آتش زدم کلیسا را
 که او به جلوه در آورد قد رعنا را
 چگونه یاساد نیارم تدان رعنا را
 خجل نمود رخ او عذار عذرا را
 منجمان نشمارند موج دریا را
 به شهر آن که مکان است آن دل آرا را
 ملامتی بچه باعث بود زلیخا را
 به دام ورنه نگیرند مرغ دانا را
 هزار عاشق رویش چو وامق بیدل
 رموز عشق ندانند زاهدان آری
 نه قاصدی نه کبوتر که نامه‌ام ببرد
 اسیر گشتن یوسف گناه حسنش بود
 توان نمود به حلق نکو اسیر حسین

[۱۲]

باز آی بین حال من دل نگران را
 بر روی من از یاد رخت اشک روان است
 تا بر سر پای تو فشانم دل و جان را
 یکبار بیا سیر کن این آب روان را
 شوریده مکن باد صبا زلف بتان را
 صلوات و ثنا عسکری شاه جهان را
 هر صبح و ما باد حسینا ز خداوند

[۱۳]

خرم آن روزی که بینم آن‌پری رُخسار را
 سوختم در آتش هجران مگر باد صبا
 آتش اندازم ز حسرت سینۀ اغیار را
 سرگذشت ما رساند آن بت عیار را
 خوشتر آن ساعت که طی سازم من این طومار را
 زانکه داری حامی خود حیدر کزّار را
 نامه شوق ترا هرگز نباشد انتها
 ای حسین از گردش گردون ترا اندیشه نیست

[۱۴]

خورشید رخ من چو برافروخت جبین را
 از دیر کشد برهن و شیخ ز مسجد
 پُر نور چو مه کرد زمان را و زمین را
 شوق تو برد راه همان را و همین را
 برده است به غارت ز کف من دل و دین را
 برچین سر زلف تو صد کشور چین را
 سودم چو حسین از سر اخلاص جبین را
 خورشید رخ من چو برافروخت جبین را
 از دیر کشد برهن و شیخ ز مسجد
 شوخی صنمی عشوه‌گری ره زن دینی
 سوگند به آن زلف سیاه تو که بخشم
 برخاک در شیر خدا حیدر صفدر

[۱۵]

تا پریشان نکنی هیچ مسلمانی را
 دلبرای شاه مکن زلف پریشانی را

پا به گل رفت سهی سرو گلستانی را
مور کی دفع توان ساخت سلیمانی را
هیچ نگذاشت دل و دین مسلمانی را
یاد هرگز نکنند چشمه حیوانی را

[۱۶]

دل جدا گریه کنان دیده خونبار جدا
کس مبادا به چنین فصل ز گلزار جدا
بلبل از گل تشود از ستم خار جدا
کوربه دیده که گردید ز دلدار جدا

[۱۷]

پرده بردار ز رخ صبح به شام است اینجا
نوش کن باده که پرهیز حرام است اینجا
مست و شوریده و دیوانه کدام است اینجا
گفتمش یاوه مگو این چه کلام است اینجا

[۱۸]

بسندای رخت دیده غم دیده ما را
هر چند نمودیم به تو مهر و وفا را
تا رنگ حنا ساخته ای آن کف پا را
خواهم که دهم نامه خود باد صبا را

[۱۹]

لیک خریدار کس تو تا بستانم بها
بر سربالین ما بهر عیادت بیا
یار جفادار من رفت به راه جفا
نیست کسی همسرت ای مه حوری لقا
دست به دامان تست ای شه مشکل گشا

[۲۰]

کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما
اشک ما باده ما [دیده ما] شیشه ما
شاخ ما سبزه ما شجره ما ریشه ما
دست ما پنجه ما سینه ما بیشه ما

[۲۱]

صبری نماند در دل این پیر ناتوان را

گلرخ سرو قد ما چو خرامید به باغ
کرد پامال مرا سلطنت عشق به جاست
غمزه چشم بتی سنگدلی کافر کیش
خضر گر چشمه لعل تو ببیند روزی

روزگاری ست که گشتم ز در یار جدا
موسم ابر بهار است گل و لاله شکفت
از در دوست به آزار رقیبان نروم
دیده محروم شد از دیدن دلدار حسین

زلف بگشای که دل بسته دام است اینجا
زاهدا چند کنی توبه تقوی ز شراب
آن پری وش چو مرا دید بگفت از سرنواز
واعظ از دیدن خوبان گنهی گفت حسین

شمشاد قدا گل بدنا ماه عذارا
تا چند کنی جرور جفا بر من مسکین
خون شد دل مجروح من از غیرت آن دم
قاصد ز سرکوی بتان باز نیاید

گرچه مرا در کف است مایه مهر و وفا
از غمت ای دلربا جان به لب آمد مرا
هست وفاکار من لیک در آزار من
جمله جهان گشته ام روی بتان دیده ام
بنده مسکین حسین از دل و از جان خویش

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما
جز می و جام مراکار نمانده ست دگر
باشد از آب و گل عشق مرا نشو و نما
شیر عشقیم نه چون شیر نیستان به شکار

یارب بساز با ما دمساز آن جوان را

معلوم کس نکرده آن نقطه دهان را
 زامد اگر ببیند آن طاق ابروان را
 قاصد بگوز حال آن راحت روان را
 باشد که زود بینم آن صاحب زمان را

[۲۲]

ختم کردی توبی وفایی را
 خاک بر سر نکن جدایی را
 ترک سازند پارسایی را
 گل کند ترک خود نمایی را
 یسار بسبب آشنایی را

[۲۳]

کسی گوش می دهد به فغانهای زار ما
 شاید که از کرم برسی در کنار ما
 تا بشنوی فسانه شب های تار ما
 کومی چو کوهکن بود این انتظار ما
 تا مرحمت کند به دل بیقرار ما

[۲۴]

به محشر ساقی کوثر علی ابن ابی طالب
 زهی شاعنشه صفدر علی ابن ابی طالب
 گشاده قلعه خیبیر علی ابن ابی طالب
 رواج دین پیغمبر علی ابن ابی طالب
 چو دارم حامی محشر علی ابن ابی طالب

[۲۵]

ز وصل یسار برخوردارم امشب
 امید از حضرت او دارم امشب
 نقاب از چهره اش بردارم امشب
 به لطف حق نکو کردارم امشب

[۲۶]

دی غضب بنمود امشب جور امروز عتاب
 دوش صبرم دی تحمل رفت امشب نیز خواب
 دوش شد بدنام و دی رسوا شد و فردا خراب
 شام غمگین نیم شب حیران سحر در اضطراب

از تنگی دهانش حرفی نمی توان گفت
 سر در سجود نارد هرگز دگر به محراب
 از اشتیاق زویش جانم به لب رسیده
 دل می کشد حسینا بهر ظهور مهدی

کرده ای ترک آشنایی را
 قدمی رنجه کن به پرسش ما
 زاهدان گر جمال تو ببینند
 گل رخ من اگر رود به چمن
 چون کنم ای حسین چاره کار

از بسکه تند خو بود آن غمگسار ما
 آواز پیات می شنوم شاد می شوم
 خوش آن شبی که با تو نشینم به خرمی
 شیوین دهان من به تمنای دیدنت
 افتاده ام به خاک در او حسین وار

شفیع عرصه محشر علی ابن ابی طالب
 غلام درگهش چندین ملایک روز [و] شب باشد
 کس از اصحاب پیغمبر نگشته باعث نصرت
 نبی را نائب بر حق نخستین حیدر صفدر
 چه غم دارم حسین از پرسش روز جزا در دل

زهی طالع که آمد یارم امشب
 مگر امشب به نزد من در آید
 اگر بسختم رخ دولت گشاید
 به خاک آستانش بوسه دادم

چون به کویش جاکنم کان شوخ سرمست شراب
 از نگاه جادوی چشم نگار سنگدل
 دشمن آل نبی و خصم دین جعفری
 در فراق یار بی پروا بین حال حسین

[۲۷]

دل دیوانه زو ربودم خوب
 بخت بد را بیازمودم خوب
 درس واللیل را نمودم خوب
 لعل ناسوده را بسودم خوب
 بسند از پای خود گشودم خوب
 از چنه اغیار را ستودم خوب
 من از این بودنی نبودم خوب

آن پری را چو آزمودم خوب
 من به کوی تو یار چندین بار
 ای بت من قسم به موی توام
 بوسه دادم چو بر لب جانا
 در اسیران مرا چو شمردی
 به نشستن شود سیاه سفید
 سخت حیرانم از فراق حسین

[۲۸]

گفت چون سازم که باشد همچو تو چندین غریب
 نیست در شهر شما چون من دگر مسکین غریب
 همچو من حاشانمی باشد کسی غمگین غریب
 کی نمایی رحم ای نامهربان بر این غریب
 خرم آن روزی که آیی بر سربالین غریب

گفتمش کی رحم نمایی به من مسکین غریب
 از چه بر حالم نداری مهر ای نامهربان
 از وطن ماندم جدا وز صحبت احباب دور
 بس غریب افتاده‌ام در کوی تو از چند روز
 سخت بیمارم ز درد هجر تو همچون حسین

[۲۹]

من همی گویم ز رشکش دل کباب است آفتاب
 خواستم گویم مراو را در سحاب است آفتاب
 گر سؤال آن کنی گویم جواب است آفتاب
 روز تا شب دایماً در التهاب است آفتاب
 هم ز شرم عارضش اندر حجاب است آفتاب

خلق می‌گوید که رویش آفتاب است آفتاب
 بر رخ زیبای او افکنده دیدم کاکلی
 کی دهم تشبیه رویت را به مه ای نازنین
 ای مه نامهربان از گرمی حسن رُخت
 ماه باشد منفعل از تاب حسنش ای حسین

[۳۰]

اگر به پیش تو میرم عجب مدار امشب
 که آمده است مرا یار در کنار امشب
 ترخمی نکنی از چه ای نگار امشب
 مرا به بیخودی خویش واگذار امشب
 رسانده‌ام به فلک ناله های زار امشب
 به من جفا و تظلم روا مدار امشب

مپرس از من دل خسته کاروبار امشب
 عجب شبی است که روزها رسید مرا
 چو بستگان به گلو طوق بندگی دارم
 مکن نصیحت بیهوده با من ای ناصح
 ز جور آن مه نامهربان به صد زاری
 تو شهریار جهانی منم غریب حسین

[۳۱]

بس است بهر من این خسته دل کباب امشب
 ز شام تا به سحر خواندمی کتاب امشب
 مگر زیاری خود داده‌ام جواب امشب
 وگرنه داشتمی با تو من حساب امشب

به غیرتست مرا زهر، نان و آب امشب
 نبوده هیچ انیسی که گفتمی رازش
 ندارد از من دل خسته هیچ پروایی
 تو آن کسی که نداری به عهد خویش وفا

خدا کند که بیاید مرا به خواب امشب

[۳۲]

دایماً در پی آزار مبادا یارب
کس درین دم گرفتار مبادا یارب
شاد از مرگ من اغیار مبادا یارب
جز منش هیچ خریدار مبادا یارب
غیر از محرم اسرار مبادا یارب

[۳۳]

ز عمر خویشتن بیزارم امشب
ز درد و هجر تو بیمارم امشب
ز وصلت شاد کن یکبارم امشب
به عشقت شهرة بازارم امشب
نمی‌دارد تلافی یازم امشب

[۳۴]

کز آن هر لحظه چون سیمابم امشب
که بیدارم و یاد خوابم امشب
به آب وصل او سیرابم امشب
مها هست هر اسبابم امشب

[۳۵]

جای آن است که گردم من تریان امشب
می‌رسانم به فلک ناله و افغان امشب
گشت در مجلس ما شکر افشان امشب
دجله چشم مرا باشد طفیان امشب
شود از لطف علی مشکلم آسان امشب

[۳۶]

زان سبب از مژه‌ام سیل روان است امشب
حال زارم ز رخ زرد عیان است امشب
ما هم‌انیم اگر دوست همان است امشب
سر من در قدم پیرمغان است امشب

[۳۷]

رسد بسر آسمان افغانم امشب
مفرما بیش از این حیرانم امشب

حسین چون که به بیدارش نمی‌بینم

این چنین سخت دل آن یار مبادا یارب
عشق‌دومی است که آزادی از او ممکن نیست
غم ندارم به دل از مرگ ولی می‌خواهم
یوسف من که بود نقد دل و دینش بها
نیست آن شوخ اگر واقف ز احوال حسین

کجایی کز فراق زارم امشب
نمی‌داری خبر از حال زارم
جزاک الله فی الدارین خیرا
نه از سودا خبری از زیانم
چرا بر حال زار من حسینا

کجایی بسی رُخت بسی تابم امشب
نمی‌دانم به یاد روی خویت
ز تاب هجر بودم تشنه لیکن
حسین از دولت وصل دلارام

یار بیمار و منم خرم و خندان امشب
به فراق تو که پروانه صفت سوخته‌ام
لله الحمد که آن طوطی بستان جمال
کی رسد کشتی امید من آخر به کنار
دارم امید که برکام دل خویش حسین

دل ما جانب کویت نگران است امشب
سرخود را به زبان فاش نمی‌باید ساخت
نه بریدن بتوان رشته پیوند به تیغ
از در می‌کده هرگز نروم زانکه حسین

کجایی در غمت گریانم امشب
بسی رنج و جفا دیدم ز خویت

چو مرغان سحر نالام امشب
نباشد جزیت در مانم امشب
نمی دارد خبر جانانم امشب
چو شمع از سوز دل سوزانم امشب

[۳۸]

لیلة القدر است یا گیسوی دوست
یا هلال عید یا ابروی دوست
یا سمن و یاسمن یا سوی دوست
یا بیاض عارض نیکوی دوست
یا سهی یا قامت دل جوی دوست
قلب گاه عاشقان یا کوی دوست
قبله اهل وفا جز سوی دوست

[۳۹]

قند را چاشنی لعل شکر بار تو نیست
چشم هر بوالهوسی لایق دیدار تو نیست
هیچ کس نیست به عالم که گرفتار تو نیست
نرگسی نیست در این باغ که بیمار تو نیست

[۴۰]

التماس را از آن باعث به دل نشینده است
قدر ما را از سگ اغیار کم فهمیده است
غالباً امروز در آینه خود را دیده است
حیرتی دارم چو زین معرکه ترسیده است
باز با من عهد الفت را ز نو ورزیده است

[۴۱]

و ز بوستان خلد ترا کوی خوشتر است
کز مشک در مشام من آن بوی خوشتر است
جنت چه کار آیدم این سوی خوشتر است
کان سرو خوش خرام برین جوی خوشتر است

[۴۲]

جز لعل لب باده گل رنگ حرام است
معلوم نشد کان لب و آن باده کدام است
با شاهد گل چهره مرا عیش مدام است

نداری چون وفا بر وعده خویش
طیب ابله می سازد دوا لیک
چو بسمل می تپم از سوزش دل
کجا دارد ز من پروایی آن یار

مطلع صبح سعادت روی دوست
روی او مهر است یا بدرالدجا
مشک و عنبر یا شمیم کا کلش
مصحف وانجیل و تورات و زبور
طوبی و شمشاد یا نخل مراد
مشهد عشاق گزرگویی رواست
نیست هرگز در جهان دیگر حسین

ماه را روشنی پرتو رخسار تو نیست
برده از روی خودای رشک قمر بر بگشای
هر که دیدار تو دیده است گرفتار شده است
گشت بیمار ز بیماری چشم تو حسین

شاید امروز آن پری پیکر ز من رنجیده است
بسکه بی قدر است یارب آن بت بی قدر من
نسبت خورشیدومه می داد بار خسار خویش
بر سر کوبش رقیبان چون سگان در نج اند
شکر لله کان نگار ناز پرور ای حسین

از ماه و آفتاب ترا روی خوشتر است
بگشا به شانه طره مشکین به گاه صبح
ببهرت ز باغ جنت گلزار کوی تست
بر جویبار چشم خودش جادم حسین

بی روی تو ای دوست مرا صبح چو شام است
تا لب به لب جام نهادی ز سر ناز
زاهد چه کنی وصف ز حوران بهشتی

دور فلک و گردش ایام به کام است
از صدق دل و جان به جناب تو غلام است

[۴۳]

دیدن آن سیم تنم آرزوست
چیدن گل زان چمنم آرزوست
بسرسروکویت وطنم آرزوست
ببوسه شیرین دهنم آرزوست

[۴۴]

چو گیسوان سیاهت سیاه زنگی نیست
از آن سیاه کرشمه سیاه جنگی نیست
ولی به ماه رخان چون تو شوخ شنگی نیست
چرا نگریم نرم است دل ز سنگی نیست

[۴۵]

کمتر از دیوانه اش دانیم گرچه غافل است
آنکه منعم می کند از عشق او بی حاصل است
لطف کن ای خسرو خوبان که مسکین سایل است
زانکه ما را آرزوی وصل جانان در دل است
بر من آسان می نماید گرچه از بس مشکل است

[۴۶]

بین بین که ز چشم روانه جیحون است
بیا که دور فلک بر سرم دگرگون است
کسی که چشم ترا دیده است محزون است
علاج او دگر و درد من دگرگون است
قدت چو قامت لیلی لطیف و موزون است
مگو به کس تو حسینا که حال من چون است

[۴۷]

در سرم غیر تمنای دو ابروی تو نیست
سرور قامت چون قامت دلجوی تو نیست
برگ گل را به چمن نازکی روی تو نیست
هر گلی را که شمیدیم در او بوی تو نیست
چه کنم پیرهنی را که در او بوی تو نیست

صد شکر خداوند جهان است که ما را
یا شاه خراسان نظری کن [به حسین] آنکه

جبلوه آن گلبدم آرزوست
روی تو چون گل بدنت چون چمن
در سر من نیست هوای وطن
چاشنی تند نخواهم حسین

چو چشم شوخ تو ای فتنه فرنگی نیست
به یک کرشمه فکندی هزار سر از تن
اگرچه جسته ام امروز مثل تو دیگر
به صد بلا شده ام مبتلای همچو حسین

آنکه در عالم از راه عشق بازی غافل است
من نخواهم کرد هرگز ترک عشق ای دوستان
زان لب شیرین دل من بوسه ای دارد امید
حاش لیله کی شوم آزرده از درد فراق
سوختن بر آتش شمع رخس پروانه وار

بیا بیا که دلم بی تو غرقه خون است
قرار و صبر و تحمل نماند در دل من
مپرس از من ای بت بی رحم
مریض عشق شناسد کجا طبیب مگر
مرا ز دوری تو پشت خم چو مجنون شد
محال بی می و معشوق زندگی عاشق

در دلم جز هوس دیدن گل روی تو نیست
قامتت را هم از آن نسبت طویی دادند
گل ز رشک تو شود آب چو آبی به چمن
دوش رفتم به چمن شاد و غمین برگشتم باز
همچو یعقوب شدم دیده سفید از غم تو

[۴۸]

گشت آشفته زلفت همه غلمان بهشت
پسری آمده بیرون ز دبستان بهشت
همچو دوزخ بودم بی رخ جانان بهشت
که سراپات بود رشک گلستان بهشت
نشیدیم چنین طوی یستان بهشت

چه دهم نسبت حسن تو به حوران بهشت
هر که می دید ترا با صد خوبی می گفت
خاطر از سیر بهشتم نگشاید حاشا
وصف حسن رخت ای حور بهشتی چه کنم
قامتش را به چه تشبیه دهم زانکه حسین

[۴۹]

بر من ستم رسیده چندین عذاب چیست
خوردن کباب و نوش نمودن شراب چیست
زاهد به من بگو که طریق ثواب چیست
بر دل شکستگان ستم بی حساب چیست
لیکن من از غم تو ندانم که خواب چیست

ای از خدا بترس به قلم شتاب چیست
بی لعل نوشت ای بت نامهربان من
خواهم به سوی کعبه روم یا به میکده
ای شوخ بی مروت ناآشنای ما
گفتی حسین سوی تو آیم شبی به خواب

[۵۰]

که نشئه می عشق تو از جنون کم نیست
تو غم مخور که مرا نیز رهنمون کم نیست
نوی این دل محزون ز ارغنون کم نیست
که کوه محنتم آخر ز بیستون کم نیست
که خاطرش هم از طبع ذوفنون کم نیست

کرشمه ترگس جادو تو از فسون کم نیست
اگر به راه محبت ندای تو گردم
اگر تفحص این حال دلربا سازد
بگو صبا تو به شیرین دهان من باری
به عرض کردن من نیست احتیاج حسین

[۵۱]

چشم در ره منتظر ماندیم و یار من کجاست
روز میدان است آن شیر شکار من کجاست
باز می پرسد غریب خاکسار من کجاست
سرو قد لاله رخ نسرین عذار من کجاست
نیک دانی کز سرکوبش گذار من کجاست

روز نوروز است آن چابک سوار من کجاست
کشته صیاد می بینیم صید چابکی
بر سر خاکم دواننده سمندناز را
نیستم از یاد آن حوری لقا غافل دمی
چون حسین آن شوخ از کوی خودم بیرون کشید

[۵۲]

سرمه چشمم دهد ز آن خاک پا وقت است وقت
گر کند آن لعل لب دل را دوا وقت است وقت
پیش او کن التجای عرض ما وقت است وقت
گر کند با ما وفا آن دلربا وقت است وقت
گر قدم رنجه نماید سعی ما وقت است وقت
خستگان را گر دهد زان لب شفا وقت است وقت

گریباید سوی من آن مه لقا وقت است وقت
می تپم از درد دل چون مرغ بسمل نیم جان
ای نسیم صبح می باشی چو پیک عاشقان
بی کس و بی مونس و بیمار ماندم دل غمین
چشم در ره مانده ایم [و] انتظارش عمرهاست
لعل روح افزای او عیسی وقت است ای حسین

[۵۳]

کدام چشم گرفتار انتظار تو نیست
کدام پیچ که در زلف تابدار تو نیست
گلی به باغ به مثل گلِ عذار تو نیست
همه ز مستی حُسن است اختیار تو نیست
که سست عهدی و این عهد پایدار تو نیست
کدام صید که سرگشته شکار تو نیست

کدام دل به شب هجر بیقرار تو نیست
کدام فتنه که در چشم پُرخمار تو نیست
تو آن گلی که ترا صد هزار دستان است
اگر به روی رقیبان مرا دهی دشنام
کجا به عهد توام اعتماد دارد دل
حسین گشت نه تنها اسیر در دامت

[۵۴]

شرح و بیان آن را انجام نیست غایت
زان یاوه گو خدا را باور مکن حکایت
کز دست آن ستمگر دارم بسی شکایت
خون ریز را مفرمای ای جان من حمایت

زان شوخ بی مرّوت دردی است بی نهایت
دارد رقیب با ما صد کینه و عداوت
این قصه با که گویم و زکس چه داد خواهم
ناز تو کشت ما را شاید پسندداری

[۵۵]

قامت را سرو خوانم سرو را رفتار نیست
من چرا غمگین نیاشم چون به من هر چار نیست
جز تماشای جمالش عاشقان را کار نیست
آری آری کافر عشقم مرا زان عار نیست

عارضت را ماه گویم ماه را گفتار نیست
بی کس و بی یار و بی غمخوار و بی مونس منم
ناصحا منعم مکن از دیدن رخسار یار
خلق گویندم حسینا بت پرستی می کند

[۵۶]

زین جفاجویان مرحمت های دیدن مشکل است
در نفس هم سربه زیر پرکشیدن مشکل است
همچو مجنون در پی لیلی دویدن مشکل است
چون که می دانم که بروصلش رسیدن مشکل است
از گلستان وصالش گل بچیدن مشکل است

وه ز سه رویان بر مطلب رسیدن مشکل است
بسکه از بد خوئی صیاد مرغ دل مرا
عشقبازی دیگر و عشق حقیقی دیگر است
از سرکوشی همی خواهم که بندم رخت خویش
بعد ازین هرگز نخواهم دید دیدارش حسین

[۵۷]

هجر گر باشد چنان تا زندگانی مشکل است
بی می و معشوق ما را زندگانی مشکل است
چاره جستن از جفای آسمانی مشکل است
باستمدیده مر او را مهربانی مشکل است
توبه از می چون که در عهد جوانی مشکل است
خوبرویان را وفا و مهربانی مشکل است
نیک می دانی در ایام جوانی مشکل است

در شب هجربری و ش شادمانی مشکل است
ناصحا هر چند بتوانی نصیحت ها بکن
نیک می دانی که چون تقدیر را تدبیر نیست
همچو مجنون از سرکوشی مرا انداخت دور
توبه دادن رند را از خوردن باده چه سود
زان بت نا آشنا چشم امید ای دل بدوز
ای حسین از باده و شاهد مفرما توبه ام

[۵۸]

چهره خورشید را نظاره کردن مشکل است
نسبت آن روی با مه پاره کردن مشکل است
نزد اغیاران گریبان پاره کردن مشکل است
زانکه قطع از دیدنش یکباره کردن مشکل است
زانکه این بی چاره دل را چاره کردن مشکل است

ماه را نسبت به آن رخساره کردن مشکل است
در میان این و آن باشد تفاوت بی شمار
نیست مشکل گر کنم صد پاره دل از درد یار
ناصرها تا چند منعم می کنی از دیدنش
کس نداند چاره درد دل زارم حسین

[۵۹]

بگذر ز کار عشق که بسیار نازک است
افسانه است خاطر دلدار نازک است
آنجا که حسن و عشق بود کار نازک است
تربان شوم که خاطر بیمار نازک است
از برگ گل چو آن گل رخسار نازک است
اول ببین که شیشه چه مقدار نازک است

آهسته گو که خاطر دلدار نازک است
بیهوده شیشه دل ما می زند به سنگ
ای دل به محفلش چوروی بی ادب مباش
چون می کنند قصد هلاکم دو چشم یار
کی می دهیم نسبت گل را به عارضش
ای سنگ دل تو سنگ جفا بر سرم مزین

[۶۰]

تَدُّ رَعْنای تو سرو چمن است
آفت دین و دل مرد و زن است
چاره درد دل زار من است
غیر دین تو دگر مگردن است

زلف مشکین تو مشک ختن است
غمزه چشم تو ای آفت دل
لله الحمد که در لعل لبش
یا علی مهر تو ورزید حسین

[۶۱]

یاد جنت نکنم حوری و غلمان اینجاست
شاه شمشاد قدان سرو خرامان اینجاست
یاد ظلمات مکن چشمه حیوان اینجاست

از حریمش نروم روضه رضوان اینجاست
نیست هرگز به دلم میل تماشای چمن
در خط سبزلبت دیدم و گفتم بادل

[۶۲]

کار یک بوسه مرا بر لب دلداری هست
آنچه رنگ است فروزان که به رخساری هست
ای حسین آن چه شمیدی چه سمن زاری هست

کی مرا در دل دیگر هوس کاری هست
سرخسی رنگ جمال تو زیاقوت فزون
می چکد زان رخ زیبا عرق از تاب شراب

[۶۳]

گل وصل تو چیدم هوس است
بوی زلفت شمیدم هوس است
به دل و جان خریدم هوس است
جامه جان دریدم هوس است

رویت ای یار دیدم هوس است
حاجت من به مشک و عنبر نیست
بوسه ای از لب غنیمت هست
به فراق تو ای بت گل روی

ساعتی آرمیدم هوس است به حریمش به رگم غیر حسین

[۶۴]

با روی دوست دیدن گلها چه حاجت است
ما را دگر به نشئه صہیا چه حاجت است
بیمار عشق را به مداوا چه حاجت است
ما را دگر ز پرش فردا چه حاجت است

[۶۵]

اشک چشمم کرد طوفان الغیث
نیست آن را هیچ پایان الغیث
الغیث از تیر مژگان الغیث
حاجتم نبود به درمان الغیث
بر در شاه خراسان الغیث

[۶۶]

نیکوست بر آن عارض گل بوی تو هر پنج
شرمنده شد از گوشه ابروی تو هر پنج
از دست شد از نرگس جادوی تو هر پنج
باشند فدایان به سر کوی تو هر پنج
دارند حسینا نگهی سوی تو هر پنج

[۶۷]

باشد علاج باده کشان باده صبح
تا بشکنیم جام می تویۃ النصح
زلف درازت چو عمر دراز نوح
آری رموز متن عیان است در شروح
گر فیض آن امام حسینا رسد فتوح

[۶۸]

کنی تا کی جفا بسیار ای شوخ
بیا در بزم مایکبار ای شوخ
شدی دمراز با اغیار ای شوخ
که هستم از غمت بیمار ای شوخ
نقاب از روی خود بردار ای شوخ

[۶۹]

دل من آرمیده می آید امشب آن نور دیده می آید

یار پیوسته از کرم با من
شکر لله که دلبرم امروز
از نگاه دو چشم جادویش
در گلستان چو دید روی ترا
از پی کشتن مه بی مهر
چون حسین از غمش بنالیدم

[۷۰]

ای ترا تازه تر از گل بدنی ساخته اند
بهر تاراج دلم نرگس نتان ترا
قامت سرو و لب غنچه و مویت سنبل
دل ربودند غم عشق فزودند بر آن
هیچ کس مانده کوی تو نباشد چو حسین

[۷۱]

افسوس صد افسوس که آن یار نیامد
صد نامه نوشتیم ز سوز غم هجران
هر وقت به اغیار سر الفت دارد
چون مست حسین شده ای وای از آن روز

[۷۲]

آنان که درد عشق به جان آرزو کنند
خورشید پیش عارض زیبای آن صنم
باری نظر به حال دل زار من کند
پیوسته چون حسین بود تر دماغ شان

[۷۳]

آمد نگار و باز به حالم نظر نمود
یارب طلسم چیست که دادی به دلبرم
بار دگر مانند مرا حاجت شراب
خاک رهش شوند بتان جهان همه
خاک در امام تقی بنده حسین

[۷۴]

آنانکه غم عشق ندانند خیرانند
در بزم تو یابند کجا بار گدایان
تا آمده ای در چمن ای سرو گل اندام
بر جیفه دنیا ز خدا بی خیرانند
افتاده به خاک در تو تاجورانند
گلها همه از رشک رخت جامه درانند

از بهر تماشا پس و پیش نگرانند
آنان که غم عشق ندانند خزانند

[۷۵]

دل زارم ز عیش زندگانی سیر می آید
به قتل من کشیده از میان شمشیر می آید
به گلشن یار گلویم ز بهر سیر می آید
ز مسجد شد برون زاهد به سوی دیر می آید
که در بزم همین ساعت شنیدم دیر می آید

[۷۶]

مشک چین بوییده ام بوی توام آمد به یاد
بستگان حلقه موی توام آمد به یاد
ساکنان گلش کوی توام آمد به یاد
از هلال طاق ابروی توام آمد به یاد
از خرام قد دلجوی توام آمد به یاد

[۷۷]

تاپیش تو از دیده فشانم گهری چند
باشند به دنیا ز خدا بیخبری چند
با غمزه خونریز تو خونین جگری چند
ایثار کند تا به سرت سیم و زری چند

[۷۸]

سرما در ره آن سروروان خواهد بود
از رخ زرد من این راز عیان خواهد بود
اعتقادی که مرا هست همان خواهد بود
در سر من همه سودای بتان خواهد بود
بر سرخاک در پیر مغان خواهد بود

[۷۹]

به خون دیده و دل دست از جهان شستند
به بزم باده کشان از غرور ننشستند
گسسته اند ز عالم به دوست پیوستند
حسین روز قیامت شفیع ما هستند

بردار ز رخ پرده خدا را که غریبان
کاری نبود بهتر جز عشق حسینا

به بالینم اگر آن شه خوبان دیر می آید
نگاری سنگدل شوخی جفاکاری دل آزاری
نمانده آب و رنگ بوستان بار دگر هرگز
به یک نظاره جادویش پیر مغان ای دل
حسین از گفتگوی عشق یار خود مگو حرفی

چون نظر کردم به مه روی توام آمد به یاد
ذکرهای دام صیادان به مجلس می گذشت
می شنیدم آیتی توصیف رضوان بهشت
دوش در محراب مسجد سر نهادم در سجود
باغبان می کرد روزی وصف سرو بوستان

خوش آن که نمایم به رخ تو نظری چند
آنان که غم یار ندارند به عالم
جز صبر و تحمل نتوانند چه سازند
در بزم حسین از کرم و لطف قدم نه

تا ز گلزار و ز گل نام و نشان خواهد بود
شرح مهجوری و مجران چه کنم پیش تو عرض
بر در دیر خوابات که جای فیض است
گرچه من خاک شوم تا به دم صبح قیام
از ازل تا به ابد منزل و مأوای حسین

خوش آن کسان که به شوق لب تو سرمستند
ز جام ما نگرفتند زاهدان ذوقی
مجردان طریقت به رهنمونی عشق
نبی(ص) و فاطمه و حیدر و حسین و حسن

[۸۰]

دلبری عشوه گری آفت جان است که بود
 زلف معشوق به دست دگران است که بود
 تا دم صبح قیامت نگران است که بود
 کاروبارم همه دم آه و فغان است که بود
 بر سرخاک در پیر مغان است که بود

آفت جان من آن جان جهان است که بود
 من چرا گریه کنم از سبب سستی بخت
 دل ما در شب هجر تو به امید وصال
 چون تنالم چونی و نای ز بی مهری یار
 از ازل تا به ابد منزل و مأوی حسین

[۸۱]

سوختم از رشک چون او خال هندوی تو دید
 برهن ز نار بگسته چو گیسوی تو دید
 چون به صحن بوستان آن قد دلجوی تو دید
 «سامری بیهوش شد چون چشم جادوی تو دید»

دوش چون اغیار سوی چشم جادوی تو دید
 شب به جلوه آمدی و بر گشودی زلف تو
 باغبان بر کند سرو خود ز بیخ انداخته
 مصرعی عشرت چه خوش گفته است بشنوای حسین

[۸۲]

یا دل رسد به جانان یا از بدن برآید
 تا بهر دیدن تو هر مرد و زن برآید
 جایی که دلبر من از انجمن برآید
 مشکل دلم حسینا از آن شکن برآید

دست از تو بر ندارم تا کار من برآید
 بردار برقع از روی ای بنده تو یوسف
 دعوی دل ربایی از دلبران نیامد
 مشکین سلاسل او باشد پر از شکنها

[۸۳]

فریاد ز جان من افگار برآمد
 شوری ز گل و بلبل و گلزار برآمد
 شوریده سر از خانه خمار بر آمد
 فریاد و فغان از در و دیوار برآمد

از بزم من آن یار جفا کار برآمد
 از رشک رخ خوب تو ای سرو گل اندام
 از فیض خرابیات مغان حضرت زاهد
 آن مشعل محفل که برون رفت ز محفل

[۸۴]

شیر خدا صفدر علی مستان سلامت می کنند
 ای سرور خیبر گشامستان سلامت می کنند
 شاه زمین شیر کمین مستان سلامت می کنند
 ای مخزن علم خدا مستان سلامت می کنند
 ای نور احمد «ص» مرتضامستان سلامت می کنند
 عیسی نفس یوسف لقا مستان سلامت می کنند
 ای معدن حلم و حیا مستان سلامت می کنند

ای ساقی کوثر علی مستان سلامت می کنند
 ای رهبر راه هدی وی مؤمنان را پیشوا
 ای شافع روز پسین استاد جبریل امین
 ای رایت عزم خدا ای آیت حلم خدا
 ای کعبه اهل وفا ای قبله ارباب صفا
 ای نائب خیرالورا بدرالدجی صاحب لوا
 ای صاحب کوس و لوا وی تاجدار هل اتی

ای قدوة اهل صفا مستان سلامت می‌کنند
 ای مظهر انوار حق مستان سلامت می‌کنند
 گوهر تویی کعبه صدف مستان سلامت می‌کنند
 آخر تو عالم را ولی مستان سلامت می‌کنند
 آن حی و صفا را بگو مستان سلامت می‌کنند
 آن شاه اعلا را بگو مستان سلامت می‌کنند
 آن جمع قرآن را بگو مستان سلامت می‌کنند
 آن بحر ایمان را بگو مستان سلامت می‌کنند
 آن شیر غزان را بگو مستان سلامت می‌کنند
 آن حشمت‌الله را بگو مستان سلامت می‌کنند
 حامی حمایت را بگو مستان سلامت می‌کنند

ای نور احمد مجتبی «ص» با^(۱) مجتبادریک عبا
 ای طالب دیدار حق روشن ز تو اسرار حق
 ای صاحب عز و شرف ای ساکن دشت نجف
 معراج برده‌وش نبی کردی جو بودی هم وصی
 آن صبح انور را بگو خورشید محشر را بگو
 آن در یکتا را بگو مفتاح دلها را بگو
 آن نور یزدان را بگو خورشید تابان را بگو
 آن شیر یزدان را بگو آن میر مردان را بگو
 آن شاه مردان را بگو آن مرد میدان را بگو
 آن حجت الله را بگو آن رحمت الله را بگو
 شاه ولایت را بگو راه هدایت را بگو

[۸۵]

تا ز بیهوشی ندانم سرخ را اندر سفید
 بر سر زرین کله آن دلربا بُد پر سفید
 می‌کند از قطره باران صدف گوهر سفید
 چون سیاهی نقطه زیبا ور شود بر سر سفید
 «سرو را صد برگ را سرسبز شد چادر سفید»

ساقیا برخیز و در ده باده در ساغر سفید
 می‌گذشت آن نازنین صیاد دل‌های جهان
 اعتمادی چون نسازم بر خداوندی که او
 خال مشکین تو بر آینه رو خوش بود
 مصرعی رنگین حسن گفته است بشوای حسین

[۸۶]

سینه‌ام بهر خدنگ تو نشان ساخته اند
 زیر این دانه عجب دام نهان ساخته اند
 حال عاشق ز رخ زرد عیان ساخته اند
 لعل احمر ز لب لاله رخان ساخته اند
 از ازل بنده خوبان جهان ساخته اند

طاق ابروی ترا همچو کمان ساخته اند
 خال مشکین تو دیدیم نتادیم به دام
 نیست حاجت که کنم شرح ز احوال فراق
 مشک‌اذفر ز خط سبز خطن یافت ظهور
 جبهه سایم به در یار حسینا که مرا

[۸۷]

کار شهباز کجا از مگسی می‌آید
 دارم امید که فریاد رسی می‌آید
 کز ره لطف مسیحا نفسی می‌آید
 صد چومن نعره زنان با هوسی می‌آید
 هر دم از صدق پی ملتسمی می‌آید

عشق‌بازی نه زهر بوالهوسی می‌آید
 ای دل از محنت و غم این همه بیهوده منال
 گرچه بیمار شدم در غم او نیست غمی
 بر در پیر خرابات که جای فیض است
 بر در شاه نجف بنده مسکین حسین

[۸۸]

اسیر حلقه زلف تو هوشیارانند
به پیش اهل محبت زبی وقاراند
که عالمی به هوای تو بی قراراند
که محرمان ره عشق خاکسارانند

خراب غمزه چشم تو شهریارانند
کسان که شیفته عشق دلربا نشوند
نه من چنین شده آشفته و پریشان حال
حسین بر در دلدار خاکساری کن

[۸۹]

مه بر آمد رخ تابان توام یاد آمد
ناوک اندازی مژگان توام یاد آمد
روش سرو خرامان توام یاد آمد
صید پروازی چشمان توام یاد آمد
گریه دیده گریان توام یاد آمد

غنچه دیدم لب خندان توام یاد آمد
دی خدنگی ز کمینی به هدف زد صیاد
ناگهان چشم من افتاد به کبک کهسار
دوش تیهو ز هوا باز به چنگال ربود
بارش ابر بهاران چو حسینا دیدم

[۹۰]

سویم زره لطف پیامی نفرستاد
جامی می احمر به غلامی نفرستاد
سویم ز سر ناز سلامی نفرستاد
باز از چه سبب باده و جامی نفرستاد

فریاد که آن شوخ سلامی نفرستاد
از پیر خرابات نه این بود گمانم
صد نامه فرستاد به اغیار و لیکن
ساقی چو مرادید که مخمور حسین است

[۹۱]

مه پدید آمد ز ابروی توام آمد به یاد
ماه من حوری لقا کوی توام آمد به یاد
بستگان حلقه موی توام آمد به یاد
از خرام قند دلجوی توام آمد به یاد

مشک چین دیدم سیه موی توام آمد به یاد
می شنیدم گفتگو در خوبی باغ ارم
بهر مرغان دام می افراخت صیادی به دشت
دوش دیدم کبک کهساری خرامان بد به باغ

[۹۲]

هیچ در آه من دل شده تأثیر نماند
کرد اندیشه ولی چاره و تدبیر نماند
حاجت تاب کمند و خم زنجیر نماند
خسته تیر ترا طاق شمشیر نماند
نامی از سرو و بت و خلغ و کشمیر نماند
قوت ناطقه را قوت تقریر نماند
آن جفا پیشه که در ترکش او تیر نماند
در جهان رونق خورشید جهانگیر نماند

هیچ تأثیر در این ناله شبگیر نماند
پی تدبیر وصال تو ز بس این دل ریش
با وجود خم زلف تو به دیوانه عشق
کار من از مژه ای شوخ به ابرو مگذار
تا که شد شهوه به خوبی قد و رویت ای مه
من چسان وصف خط و خد تو گویم زیرا
ناوک ناز ز بس ریخت به جان و دل من
ای حسین آن مه تا پرده ز رخسار نکند

[۹۳]

غرض از بنده نفهمید و به من چین کرد

گفتمش بوسه بده دید و به من چین کرد

سنگ دردست و بشورید و به من هم چین کرد
 دیده دزدید و مرا دید و به من هم چین کرد
 از سر ناز بخندید و به من هم چین کرد
 سخت شوریده ورنجید و به من هم چین کرد
 چون سیه مار بیچید و به من هم چین کرد

[۹۳]

در آن مرغ دلم را رام کردند
 دلم را برده بسی آرام کردند
 تو گویی کفر در اسلام کردند
 مرا رسوا به خاص و عام کردند

چو گیسوی بتان را وام کردند
 به یک غمزه بتان جادو نگاهان
 چو افتد زلف بر روی نکویان
 به رگم مدعی آزاده خویان

[۹۵]

نستواند دل بیچاره که تدبیر کند
 ترسم آن روز که آهنگ به نخجیر کند
 آب گردد گل و رنگش همه تغییر کند
 روی از رشک تو در چادر تطهیر کند
 اخرا الامر ندانم که چه تقدیر کند

کیست کو حال دلم را به تو تقویر کند
 چشم صیاد ترا این همه بیداد که داد
 به چمن چون بروی پرده ز عارض مگشا
 گر نماید به رخ خوب تو خورشید نظر
 در گذشت از حد بی مهری بر من چو حسین

[۹۶]

زلف سیاهت بوی را از مشک اذفر برکنند
 و آن خال مشکین را بگوی تا بوی عنبر برکنند
 فرما به چشم خود چنان تا چشم عیبر برکنند
 تا آسمان نور و ضیا از مهر انور برکنند
 مسکین حسین اندر وفا انسر ز قیصر برکنند

لعل لب تو رنگ را از لعل احمر برکنند
 ای یار من فرخنده رو برقع بر آرم از ماه رو
 دعوی به چشم گلرخان زو نرگس اندر بوستان
 ای ماه رخ حوری لقا برقع ز عارض برگشا
 گر همتی گرده عطا از شهسوار لا فتا

[۹۷]

یک میوه ز گلزار تو چیدن نگذارند
 پیغام تو از باد شنیدن نگذارند
 یک بار به کوی تو رسیدن نگذارند
 برگوشهٔ بام تو پیریدن نگذارند
 کانا جا به ستم ناله کشیدن نگذارند

ما را به سوی روی تو دیدن نگذارند
 پیش که برم داد ز بی مهری اغیار
 نالم ز رقیبان جفاکار که ما را
 در صحن سرایت چه رسد مرغ دلم کش
 بیهوده مکن ناله حسینابه در یار

[۹۸]

دلبر سرو قد و عشوه نما باز آمد
 از ره لطف وهم از بهر خدا باز آمد

مژده ای دل که دگر دلبر ما باز آمد
 جان من در غم هجران به لب آمد جانان

چون از آن منزل دلدار صبا باز آمد
بر در دوست به امید دوا باز آمد
دلبر مازکرم در بر ما باز آمد

[۹۹]

کبک دیدم شیوه رفتار تو آمد به یاد
نطق لعل نوش شکر بار تو آمد به یاد
زشتی اغیار ناهموار تو آمد به یاد
اندر آن دم غمزه خونخوار تو آمد به یاد
در زمانم ناله های زار تو آمد به یاد

[۱۰۰]

باغ بهشت را به کجا آرزو کنند
هرجا ز عشق ما و تو این گفتگو کنند
ترسم که دلق زهد و ریا در گرو کنند
آنسان که میل سجده ابروی او کنند

[۱۰۱]

دل در آن حالت و زناله و فریاد آمد
حذری کن که پی صید تو صیاد آمد
زهد صد ساله زاهد همه بریاد آمد
ای خوش آن کس که به دنیا ز غم آزاد آمد
از ازل تا به ابد بخت خدا داد آمد

[۱۰۲]

نافه مشک ست گویا درختن می پرورد
آنچه گلها باغبان اندر چمن می پرورد
خسرو من چون به لب شیرین سخن می پرورد
گل رخ من زیولب سبب ذقن می پرورد
کاسمان در درد و غم صد همچو من می پرورد

[۱۰۳]

کعبه ام کوی تو محراب من ابروی تو بود
وان که دین بود زما تو گس جادوی تو بود
هر گلی را که شمیدیم پر از بوی تو بود
قبله اهل دعا طاق دو ابروی تو بود
دلش از روز ازل بسته گیسوی تو بود

دل پژمرده ام از مژه چو نوگل بشکفت
عاشق خسته و مهجور و پریشان احوال
گرچه کردیم بسی جرم و خطا لیک حسین

ماه دیدم جلوه رخسار تو آمد به یاد
دوش دیدم طوطی شیرین کلام اندر سخن
بر سرکوی تو دیدم دوش غوغای سگان
می شنیدم وصف تیراندازی ترکان روم
بلبلان را در چمن دیدم به فریاد ای حسین

آنسان که گل زباغ جمال تو بو کنند
گر نیست راز من به رقیبان عیان چرا
زین سان که لذت می ناب است، زاهدان
هرگز نیاروند به محراب رو حسین

نیم شب حلقه گیسوی توام یاد آمد
ای دل از عشق نگه داشته ای خود را چند
از یکی غمزه جادوی بت باده فروش
هرکجا گنج بود رنج فراوان باشد
از مددکاری سلطان خراسان به حسین

یار من خالی که بر طرف دهن می پرورد
پیش روی گلغذار من بود خوار و خجل
صد چو فرهاد از جنون آواره و حیران شوند
بهر تفریح دل عاشق که بیمار غم است
غم مخور هرگز حسین از گردش دور فلک

یاد باد آن که قرارم به سر کوی تو بود
لشکر حسن تو شد باعث ویرانی دل
دوش در باغ که رفتیم پی نظاره
بسود کسویت ز ازل کعبه ارباب وفا
به همین وقت بود عاشق روی تو حسین

[۱۰۴]

چون دهانت نبود شکر و بادام لذیذ
می شود کسب من از بردن آن نام لذیذ
شیشه و باده و میخانه شد از جام لذیذ
که سراپا بُود آن سروگل اندام لذیذ
مژده ای دل که بیاورد چه پیغام لذیذ

از لب لعل تو آید همه دشنام لذیذ
نام شیرین تو خواهم که بیارم به زبان
چون به میخانه بخوردی می ناب از لب جام
نیشکر را چه دهم نسبت با قامت یار
قاصد آورد پیامی ز وصالش به حسین

[۱۰۵]

درد طرب فزای تو هم تلخ و هم لذیذ
شیرینی جفای تو هم تلخ و هم لذیذ
بر مست مبتلای تو هم تلخ و هم لذیذ
از نیک و بد برای تو هم تلخ و هم لذیذ

ای صبر بر بلای تو هم تلخ و هم لذیذ
زهر جفا زدست تو شیرین بود که هست
ایام غم به یاد وصال تو بگذرد
بشنو سخن حسین شنیدی بسی سخن

[۱۰۶]

نکرد در دل جانان من اثر تعویذ
توان نمود به هر پاره جگر تعویذ
کریم نبود حاجت دگر تعویذ
نوشته اند برایش به آب زر تعویذ
همین بس است مرا بهر درد سر تعویذ

نوشته ایم پی یار بیشتر تعویذ
رسید قاصد و آورد نامه محبوب
بس است حوز سخاوت ز حادثات زمان
مریض عشق تو هرگز شفا نیافت اگر
حسین حبّ شه جعفری امام جهان

[۱۰۷]

لب خندان تو شیرین و دهان شیرین تر
در دلم ناوک ناز تو زجان شیرین تر
نیست چون تلخی دشنام بتان شیرین تر
طوطی هند نباشد به زبان شیرین تر
نیشکر نیست از آن سرو روان شیرین تر

ای لب از همه شیرین سخنان شیرین تر
سوزش عشق تو شیرین بود از قند و شکر
بوسه شیرین بود از لعل لبان لیک مگر
چون لب لعل تو ای طوطی بستان جمال
چون کند وصف ز شیرینی قلد تو حسین

[۱۰۸]

چون رخت نیست گلی در چمنی نازکتر
از تو هرگز نبود گل بدنی نازکتر
نیست جای چو تو سیب ذقنی نازکتر
نیست چون عشق بتان هیچ فنی نازکتر
هیچ بهتر نبود زین سخنی نازکتر

ای ترا از گل فردوس تنی نازکتر
نیست در هیچ صدف چون دُر دندان تو دُر
همه خوبان چمن نشو و نمایی دارند
ای دل آسان نبود کار محبت هشدار
نازکی سخن یار حسینا گفتی

[۱۰۹]

غنچه و ریحان و سنبل نرگس است و لاله زار
چشم نرگس خط ریحان لاله از روی نگار
خنجر و رمح و کمان و تیر و تیغ آبدار
تیر مژگان تیغ جلوه همچو تیغ ذوالفقار
مصطفی «ص» و فاطمه حسنین و شیرکردگار

پنج گل دارد گلستان رخ زیبای یار
غنچه از وصف دهان و سنبل از زلفش بجاست
بهر قتل عاشقان کافی بود این پنج چیز
غمزه خنجر ناز رمح و ابرویش باشد کمان
حامیت باشد حسینا پنج تن در روز حشر

[۱۱۰]

دییده ام نازنین ماه عذار
سرو قد و به چهر از گلنار
عشق را بود آتشین بازار
گفت با نام من چه داری کار
از برای خدا نگاهش دار
گفت ایثار کن زر و دینار
بر سر یار کن حسین نثار

پیش رفتم به سوی سیر شکار
گل عذاری بنفشه گیسوی
نازنینی که از دو چشمانش
گفتمش نام خود بگو با من
گفتمش دل ز دست من بُردی
گفتمش وصل چون شود حاصل
هر چه داری ز گنج ها به جهان

[۱۱۱]

درد دلها را شود از دوست درمان غم مخور
کلبه ات روشن شود زان ماه کنعان غم مخور
چون که جاداری در آن کشتی ز طوفان غم مخور
یاورت کرده به محشر شاه مردان غم مخور

می رسد آخر به پایان دور هجران غم مخور
از شب تاریک هجران چندداری شکوه ای
اهل بیتی کالسفینه دائماً گفתי رسول
ای حسین از پرسش روز جزایت باک نیست

[۱۱۲]

رنگ خوبی ز جمالش نپریده ست هنوز
آنکه از شرم به آینه ندیده ست هنوز
قدش از تاز به هر کس نخمیده ست هنوز
پیش استاد به مکتب نرسیده است هنوز
لشکر حُسن که سر بر نکشیده ست هنوز
نفسی ناله زارم نشنیده است هنوز
باده [ای] از لب لعلت نچشیده ست هنوز

سبزه خط به عذارش ندیده ست هنوز
سوی [او] عاشق بیچاره کجا خواهد دید
گر بیینم نشود راست غمی نیست مرا
حرف دلسوزی من گوش نکرده است از این
ملک دل غارت کرده ست به یک غمزه ناز
آه صد آه ز بی باکی یار بی باک
یک دو ساغر زمی وصل عطا کن به حسین

[۱۱۳]

زود رنجیده مشو بنده نواز
سوی اغیار مرو بنده نواز
راه بیهوده میو بنده نواز

عرض این بنده شنو بنده نواز
خاطر بنده خود را مشکن
مذهب جعفری از دست مده

همه گلها ز بهار توشکفت
در حق بنده مسکین حسین

[۱۱۴]

دست بردار از غم عشق بتان ای بوالهوس
چند سازم ناله های زار از درد فراق
تا به کی باشی از این دلدادۀ خود بی خبر
در چنان موسم مکن محروم از دیدار خویش
ای صبا گر بگذری بز درگه شاه نجف
کار شهبازان کجا می آید از مسکین مگس
یکدم از الطاف خود بر حال من فریاد رس
دل ز من بردی ز جانم بر نمی آمد نفس
بلبل باغ جنانم تنگ شد بر من قفس
گوازین مسکین حسین آنجا هزاران ملتس

[۱۱۵]

عاشقان را کعبۀ کوی تو بس
از پیسی دام دل آزادگان
از پیسی قتلم مکش تیغ از نیام
دل نمی خواهد که در گلشن روم
یا علی فرما نظر بر این حسین
خستگان را جلوه روی تو بس
حلقۀ زنجیر گیسوی تو بس
بهر قتلم چشم جادوی تو بس
ای مرا نظاره روی تو بس
کوز صدق دل سگ کوی تو بس

[۱۱۶]

لب لعلی مکیده ام که می پرس
چون گل از شوق روی آن گل رو
از پی چشم ساقی سرمست
از پی دیدن رخ جانان
مذهب جعفری حسین از صدق
به مرادی رسیده ام که می پرس
پیرهن را دریده ام که می پرس
ساغر می کشیده ام که می پرس
رنج و اندوه دیده ام که می پرس
به دل و جان گزیده ام که می پرس

[۱۱۷]

ای طاقتم ز عشق تو برباد رفت و هوش
بازهد خشک هیچ نداریم رغبتی
مدهوش و مست بی خبر از خویشتن شدم
فریاد من رسید ز هجرش به آسمان
می آید آن نگار به بزم تو ای حسین
باصد هزار ورد زبانم بود خموش
تا آشنا شدیم به زندان باده نوش
چون جام باده داد مرا پیر می فروش
وان شوخ سنگدل به فغانم نداد گوش
دوشم نوید داد به گوش این چنین سروش

[۱۱۸]

شمشاد قدش غنچه لبش گل بدن استش
زیباست تن نازک آن سرو گل اندام
هر چند مرا راند به اغوای رقیبان
گفتم که دلم نرگس جادوی تو برده ست
این بخت حسین است زهی بخت که هر دم
در باغ چرا آید کز خود چمن استش
یا خرمن گل هاست که در پیرهن استش
اما نظر لطف نهانی به من استش
گفتا که در این شیوه ازین پیش فن استش
ورد به زبان نام حسین و حسن استش

[۱۱۹]

سازم چگونه شکوه از آن یار سخت خویش
در گلستان عشق نشاندم درخت خویش
تا سازدت نثار دل لخت لخت خویش
گشته حسین بهره‌ور از کام بخت خویش

ما دیده‌ایم سختی دوران بخت خویش
حاجت مرا نمانده به اشجار غیر ازین
باز آب بزم عاشق غمدیده فراق
شکر خدا که از مدد آل مصطفی «ص»

[۱۲۰]

گردیده، جام و شیشه رمی ارغوان به رقص
گل‌ها به رقص آمده هم بلبلان به رقص
بودند لولیای و همه مطربان به رقص
از مستی آمدند همه زاهدان به رقص

دوش از شراب خوردن شد دلستان به رقص
چون یار من در آمده در بوستان^(۱) به سیر
دی مجلسی عجیب در آمد به چشم من
بایک نگاه پیرمغان دوش ای حسین

[۱۲۱]

بیدل شدن ز شوق به ما واجب است و فرض
کردن قبای عقل قبا واجب است و فرض
در راه دوست صدق و صفا واجب است و فرض
حبّ علی و آل عبا واجب است و فرض

جان باختن به عشق مرا واجب است و فرض
دانسته‌ام به عقل نیابم وصال یار
تدبیر و مکر و حيله و سالوس هیچ نیست
چون روزه و نماز حسینا برای تو

[۱۲۲]

جان سپردن به هوای تو غلط بود غلط
دم زدن غیر رضای تو غلط بود غلط
تکیه کردن به ولای تو غلط بود غلط

دل نهادن به وفای تو غلط بود غلط
شکوه‌ها در دل من بود و لیکن چه کنم
ای که یک دم نظر لطف نداری به کسی

[۱۲۳]

نقد جان اندر بهای او غلط کردم غلط
شاد بودم در جفای او غلط کردم غلط
خویشتن را خاکپای او غلط کردم غلط
سرنهادم در رضای او غلط کردم غلط
اعتمادی بر وفای او غلط کردم غلط
گریه کردم در هوای او غلط کردم غلط
عمر دادم در بهای او غلط کردم غلط

تکیه بر عهد وفای او غلط کردم غلط
چون که بامن مهربان نبود همان نامهربان
می‌دوانید او سمنند ناز در میدانِ حُسن
تکیه کردم بر وفای او خطا کردم خطا
چونکه بانامهربان کردن وفا بوده عبث
من که چون خسرو ز شیرین وای مهجورم ز یار
هوش در سر صبر در دل تاب در تن من نماند

۱ - در نسخه «بستان» است که به ضرورت وزن شعر «بوستان» نوشته شد.

[۱۲۴]

لیک مشکل هست از جانان نمودن انقطاع
هرچه می‌گوید زمن پیش تو باشد اختراع
الحذر ای دوستان از فتنه اهل نزاع
تا دم محشر نباشد ماه گردون را شعاع
نزد ارباب محبت کرده باشی انتفاع

گرچه آسان است از جانای عزیزان الوداع
بوسر قول رقیب از شکوهام باور مکن
چون به هم آیند برهم می‌شود بزم نشاط
گر شبی از چهره برداری نقاب ای ماه من
گر به جانان جان دهی یک بوسه بستانی حسین

[۱۲۵]

نماند بار دگر حاجتم به دیدن باغ
که تا ز نکهت جعدش کنم علاج دماغ
به سینه از غم عشق تو لاله دارد داغ
چو آشیانه عنقا کسی نداد سراغ
ز نور عشق بر افروز ای حسین چراغ

دل به یسار تو دارد ز سیر باغ فراغ
صبا بسیار از آن زلف عنبرین بسوی
ز شوق روی تو گل در چمن گریبان چاک
نشان منزل جانان به هر طرف جست
اگر نجات ز تاریکی گنه خواهی

[۱۲۶]

پژمرده از رخسار تو گلهای خندان هرطرف
نرگس ز چشمت در چمن گرده حیران هرطرف
می‌آید آن شوخ از ستم پیچیده دامن هرطرف
لعنت همی بارد ز حق بر آل سفیان هرطرف
حامی به محشر باشدم شاه خراسان هرطرف

افتاده از رفتار تو سرو گلستان هرطرف
از کاکل مشکین تو شرمنده شد مشک ختن
سوی که آرم التجاهم از که خواهم یآوری
باشد بر اولاد علی صد بار صلوة و ثنا
از پرشش روز جزا در دل مکن بیم ای حسین

[۱۲۷]

خوبان عالم یک طرف آن یار تنها یک طرف
گیسوی مشکین یک طرف زلف چلیپا یک طرف
شمشاد مانده یک طرف افتاد طویا یک طرف
دستار قاضی یک طرف تسبیح ملایک طرف
زهد ریایی یک طرف این دین مولا یک طرف

سرو و صنوبر یک طرف آن قدر عنا یک طرف
دی شب ز مخموری می‌افکنده آن جادو نظر
تا قامت زیبای او شد جلوه آرای جهان
از یک نگاه چشم تو افتاده در بازارها
فردا به روز دین شود معلوم عالم ای حسین

[۱۲۸]

اشکم از دیده روان شد حیف حیف
شیوه مهر از جهان شد حیف حیف
گل به تاراج خزان شد حیف حیف
از برم دامن کشان شد حیف حیف

یار من نامهربان شد حیف حیف
نیست آن یاری که باشد همدمی
آه اکنون رونق گلشن نماند
ای حسین ای دلبر پیمان شکن

[۱۲۹]

ای پری بنمای رخ را ورنه می‌گردم هلاک
یک شبی بینم مگر رویت به چشم خوابناک

از غم هجران توشد سینه من چاک چاک
روزها شد کز جمالت دور ماندم ای نگار

روی گرد آلوده خود می‌کنم از اشک پاک
تیره شد عالم به رویم تا تو رفتی زیر خاک
لطف فرمایا و صی مصطفی «ص» روحی فداک

[۱۳۰]

ز دود آه من می‌سوزد افلاک
تسبای خویشتن را کرد صد چاک
از این غم چون نباشم زار و غمناک
بسبندم از ترخیم زیر فتراک
ز هول حشر نبود هرگزم پاک

[۱۳۱]

وز عارضت هر خار را گل‌های خندان در بغل
شاید که آید از کرم آن ماه کنعان در بغل
شوخی که دارد از غضب شمشیر عریان در بغل
دارم بتی سیمین بدن سرو خرامان در بغل
بهر نثار مقدمت دارم دل و جان در بغل
دارند از هر گونه دیوان عصیان در بغل

[۱۳۲]

کس مبادا چو من خسته ز بیزاری دل
گشت لبریز جنون ساغر هشیاری دل
طاقتم گو که دهم شرح گرفتاری دل
هست دیدار بتان شربت بیماری دل
جز دلارام که باشد که کند یاری دل

[۱۳۳]

از کمران تا به کمران فتنه و شر می‌بینم
همه اوضاع جهان زیر و زبر می‌بینم
وز عمو زاده به عمزاده خطر می‌بینم
همه ابنای جفاکار پدر می‌بینم
کین همه خلق و جهان عاشق زر می‌بینم

[۱۳۴]

چشم نیرنگ فسون ساز ترا بنده شوم
شیوه دلبری و ناز ترا بنده شوم
غمزه چشم دغل باز ترا بنده شوم

شب همه شب تا سحر گریم چو ابر نوبهار
از فراق تو روز روشن چون شب تاریک گشت
نیست جز خاک درت مأوی مسکین حسین

به عشق آن بت سیمین چالاک
به این خوبی چو دیدت گل به گلشن
چو یارم غیر را نزدیک خود خواند
شکار افکن شکارم چون نمودی
حسینا چون علی باشد پناهم

ای رخت هر ذره را خورشید تابان در بغل
بیت الحزن شد مسکنم یعقوب سان در هجر او
کی جان گذارد در امان بی چاره عاشق خسته را
روزی نشد دولت چنین در عالم امکان به کس
یک شب بیامهمان من ای مهوش حوری لقا
فردا ندانم چون شود حال گنه‌کاران حسین

به فلک می‌رسد امشب ز غمش زاری دل
از می‌لعل لب ساقی سرمست شراب
سالها شد که دلم بسته گیسوی تو گشت
خیز از بستر بیمار غم عشق طیب
دلم از تیر نگاهش شده مجروح حسین

این چه رسمی است که در نوع بشر می‌بینم
کار دنیا همه گردید پریشان و خراب
هیچ رحمی نه عمو را به برادر زاده
در میان زن و مرد است همه جنگ و جدال
ای حسین از دو جهان عشق خدا را بطلب

ای لب معجزه پرداز ترا بنده شوم
نازنینان جهان پیش تو سازند نیاز
روبه اغیار کنی گوشه چشمی با ما

چون سرزلف گشادی ز دلم بند گشود
قد بر فراز سهی سرو که مانند حسین

[۱۳۵]

با تو ای پیر مغان است مرا عهد قدیم
ناصر چندان کنی منع ز عشق جانان
نیست بر لوح دلت مهر و وفا را حرفی
دوش چون ناصر خسرو خیرم داد حسین

[۱۳۶]

به عالم غیر تو یاری ندارم
غمم دادی و غمخواری نکردی
دل خود در خم زلف تو بستم
به قول مدعی راندی ز کویم
نیامد یک شبی یارم به محفل
حسین از حادثات دور گردون

[۱۳۷]

من که می خواهم به عشقت خویش را رسوا کنم
رخت می بندم ز کوبیت خاک می ریزم به سر
بی بصر مانند یعقوبم در این بیت الحزن
عمرها شد کز در دلدار دورم چون حسین

[۱۳۸]

به عشق آن ستمگر خاطری غمناک می دارم
همه اسرار شد مکشوف بر آئینه حال
کجا نالم چسان گریم چه گویم قصه خود را
چو سودم سر به خاک آستان حضرت باقر

[۱۳۹]

خوش آن روزیکه رویش چون گل سیراب می دیدم
ز نوک خنجر مژگان و تیغ ابروی دلبر
گذشتم دوش از بزم تو ای بیدادگر ظالم
حسینا از می لعلش دماغ خویشتن دائم

[۱۴۰]

خواهم که نقد جان به کف دلبری دهم
تسراج کرد ملک دلم را به یک نگاه
یک بوسه از لبش بستانم سری دهم
نگذاشت دژه ای که به غارت گری دهم

صد گوهر سرشک ز چشم تری دهم
مال و متاع و دولت و سیم و زری دهم

[۱۳۱]

جان را دهم و جرعه از آن جان برآرم
تا مرغ دل خویش از آن دام برآرم
یک جام بده تا ز جهان کام برآرم
تا کام خود از یار دل آرام برآرم

[۱۳۲]

جفا مکن که تدم در ره وفادارم
جدا ز پیش تو بودن کجا روا دارم
ترا ز زور ازل با خود آشنا دارم
که غیر وصل تو دیگر چه مدعا دارم
سر نیاز به خاک شه رضا دارم

[۱۳۳]

بوسم لب پیاله و لعل نگار هم
ساقی به کام ماست بت میگمار هم
کامد نگار گلرخ و نصل بهار هم
بازلف عنبرین و خط مشکبار هم
باشد در این جهان و به روز شمار هم

[۱۳۴]

ور در غمش دل می رود نامهربانی را چه غم
پیری اگر پامال شد از غم جوانی را چه غم
یک خانه گر تاراج شد کشورستانی را چه غم
کز تلخ کامی من چنین شیرین زبانی را چه غم
گر بلبلی رفت از چمن خود باغبانی را چه غم

[۱۳۵]

نیست به بتخانه سرور ای صنم
برهمنان را ز تو شور ای صنم
ور نه کنم سجده ضرور ای صنم
می سزدت ناز و غرور ای صنم
از تو نه از گردش دور ای صنم

در محفلم بیا که ز بهر نثار تو
پژمرده وصال که پیک آورد حسین

خواهم که به سودای غمت نام برآرم
ای شوخ مزن عقده به زلف سیه خویش
ساقی زمی صاف که چون آب حیات است
در راه طلب نقد دل و جان بفشانم

دل به درد فراق تو مبتلا دارم
روا مدار که از در گه خودم رانی
به دلبران جهان نیست میل خاطر من
نگار من ز وصال خودم مکن محروم
حسین مرتبه من ز ماه چرخ گذشت

گر بخت ساز وار شود روزگار هم
امشب زیاری فلک و اختر سعید
مطرب به ساز چنگ بخوان نغمه نشاط
جان و دلم ریود بت شوخ دلفریب
شاه نجف ز لطف شفیع تو ای حسین

گر جان به لب آمد مرا آسوده جانی را چه غم
خاک رخت گشتم مگر سویم نفرمودی نظر
خون شده دم از هجر او رحمی نکرد آن سنگدل
آن نازنین بی وفا سازد به من جور و جفا
رفتم حسین از کوی او لیکن نسازد یاد من

تا شدی از بتکده دور ای صنم
پیش تو خجل اند بت و بتکده
چون تو نبینم بت در بتکده
نیست بتی چون تو به بتخانه ها
پیش بتان کرد شکایت حسین

[۱۴۶]

که به فلک به هر دم جوش زند فریادم
رحم کن رحم که تا برنکنی بنیادم
جان و دل هوش و قوار و خرد و دین دادم
خصم را شاد مکن تا کنی ناشادم
کند از بیم حشر شاه نجف آزادم

منم آن مرغ اسیر نگه صیادم
رخ میفروز و مکن شانه به زلف مشکین
از یکی غمزه آن شوخ ستمگر بی باک
بزم باغیر میارا که نسوزم چو سپند
در دل خویش مکن باک حسینا ز گناه

[۱۴۷]

انکار ز مستی نتوان کرد که هستم
از تاب رخ ساقی خود توبه شکستم
برخاک در یار پری چهره نشستم
از نرگس مخمور بتان باده پرستم

مستانه دیدار تو از عهد الستم
هر چند زمی توک دلم کرد و لیکن
شاید که کند سوی من خسته نگاهی
زاهد چه زند طعنه حسینا که اگر من

[۱۴۸]

بی تو نمانده ست سرور ای صنم
مه زرخت یافته نور ای صنم
در سرم انداخته شور ای صنم
بی تو مرا نیست سرور ای صنم
از چه زوم جانب گور ای صنم
سرکشی و ناز و غرور ای صنم
تا ننمایی تو ظهور ای صنم
شعله عشق تو چه شور ای صنم

تا فلکم ساخته دور ای صنم
نیست به جنت چو تو حور ای صنم
آه که سودای سر زلف تو
در غم تو تاب و توانم نماند
آتش غم سوخته خاکسترم
چند به هر لحظه نمایی به ما
شاد نگردد دل غمگین ما
باز در انداخت به جان حسین

[۱۴۹]

از بخت روزگار بسی کامران شدم
پیرانه سر چو جام کشیدم جوان شدم
بر مژده وصال گل بوستان شدم
مقبول آستانه پیرمغان شدم

تا از وصال دوست به دل شادمان شدم
ساقی چه بود باده که افکندیم به جام
هر چند خار هجر دلم خسته کرده بود
شکر خدا که از مدد بخت چون حسین

[۱۵۰]

غیر ما را دور می دار از نظر گفتم به چشم
خاک پایم را بکن کحل البصر گفتم به چشم
تشنگان را آب ده از چشم تر گفتم به چشم
اشکریزان باش هر شب تاسحر گفتم به چشم
بامزه جاروب کن آن خاک در گفتم به چشم

یار گفتم روی چون ماهم نگر گفتم به چشم
گفت گر خواهی که چشمانت شود ز اهل نظر
گفت یارم در بیابان غم جانسوز من
گفت کز شوق جمال روی تابانم چو شمع
گفت هاتف گرز حیدر مدعا خواهی حسین

[۱۵۱]

گشت شرمنده ز لعلت همه شیرین دهنان
بلبل از شوق گل روی تو شد نعره زنان
غمزه چشم فسون ساز تو تاراج کنان

ای شه کج گلها خسرو طوطی سخنان
شورش عشق تو تنها به دل زارم نیست
جان سلامت نبرد هیچ کسی را که بود

[۱۵۲]

قتلگاه عاشقان یا مشهد شهادت این
سرو یا شمشاد یا نخل است یا طوباست این
یا شعاع نور حق یا عارض زیباست این
یا شفای دردمندان یا دم عیسی است این
نافه چین یا کمند خاطر شیدا است این
یا شعاع نور حق یا روی یار ماست این
یا حسین مدح گو یا بنده مولا است این

کوی تو فردوس یا باغ ارم یا بوستان
قامت است این یا قیامت یا صنوبر یا سهی
یارب این مهرست یا ماه است یا مصحف مجید
این لب لعل است یا یاقوت یا قوت دلم
زلف تو زنجیر یا دام است یا مار سیاه
یارب این تورات و یا انجیل یا شمس الضحی
جان نثار مصطفی یا دل فدای مرتضی

[۱۵۳]

گنه بی خبران نیست چه دانند خران
گل به گلشن ز گل روی تو شد جامه دران
درد هجر تو به از شادی وصل دگران
دور خوبی رود و عمر گرامی گذران
تا حسینا شوی از زمره صاحب نظران

گردانند غم عشق ترا بی خبران
سرو از سرو قدت بر لب جو پا به گل است
تلخی عشق تو بهتر ز نبات و قند است
ناامیدم مکن از مؤده و صلت کاخر
دیده دل بگشا جلوه دلدار ببین

[۱۵۴]

قمریان کوکو نوایان از نگاه چشم تو
اشک ریزان تا به دامان از نگاه چشم تو
صد چو من گردید حیران از نگاه چشم تو
دل طپان و سینه سوزان از نگاه چشم تو
زان که شد نالان و گریان از نگاه چشم تو

عندلیب آمد پریشان از نگاه چشم تو
چشم عاشق هر شبی چون شمع باشد تا سحر
آهوی ملک ختن تنها نه مست از نرگست
گر ببیند مامی ات افتد برون ز آب روان
از ره لطف و کرم یک دم ببین حال حسین

[۱۵۵]

یار باغیر شدی باکم از آن است که تو
در دل عاشق مهجور گمان است که تو
لیک امید ز لطف تو چنان است که تو
چشم این بنده دلخسته بر آن ست که تو
هیچ مه رو نه چنان راحت جان است که تو

در غم عشق تو جانم به فغان است که تو
رشته مهر به عشاق کنی قطع ولی
بزم با غیر بیارایی و هم باده خوری
قدر خود را شناسی شوی دوست به غیر
راحت جان کسانی به غم دیده حسین

[۱۵۶]

زسوزت می طپد پروانه یک سو و من یک سو
فغان زین چرخ کج رفتار کو با من چنان کرده
به وقت جلوه ات در کوی خود افتاده ای بینی
حسینا سرو را با راستی دیدم به دل گفتم

[۱۵۷]

گفتم که خوری یا تموری گفت که هر دو
گفتم که به این قامت زبندیده که داری
گفتم به غم یار پری چهره حسینا

[۱۵۸]

مطلع صبح صفا یا روی تو
جنت المأ و است یا خلد برین
یا هلال عید یا قوس قزح
عرعر و شمشاد یا سرو سهی
دام یا زنجیر یا ماری سیاه

[۱۵۹]

ای دلبر سیمین بدن از من چرا رنجیده ای
رنجیده ای رنجیده ای از من خطایی دیده ای
دل تشنه دیدار تو جان عاشق گفتار تو
ای دلبر حوری لقا یکشب به بزم من بیا
باشم به عشقت دل غمین از ماجر تو زار و حزین
ای کعبه من کوی تو محراب من ابروی تو
ای مهوش گل پیرهن رشک ریاحین چمن
آنم حسین جانفشان جوای عشقت هر زمان

[۱۶۰]

چهره گلرنگ را غازه چرا کرده ای
زلف سمن سای را شانه چو کردی به صبح
از لب شیرین تو آمده طوطی خجل
از طرف او جفا و ز تو وفا ای حسین

[۱۶۱]

آفرین بر تو که دیوانه نواز آمده‌ای
چون به خلوتگه ارباب نیاز آمده‌ای
ترک کن ناز که بسیار بساز آمده‌ای
بهر تاراج چه مانده است که باز آمده‌ای
چون بپرسیدم ای بنده نواز آمده‌ای
می‌توان گفت کز آن زلف دراز آمده‌ای
که به بزمش پی جاسوسی راز آمده ای

دلبر ما چه دگر بار نیاز آمده‌ای
ساعتی باش و حکایت شنو از بنده خویش
دام از زلف نمودی ز پی صید دلم
عقل و هوش و دل و دین بُرد زمن غمزه تو
دل پژمرده‌ام از وصل چو گل گل بشکفت
بوی دلها ز تو ای باد صبا می‌آید
راز خود چون نکند فاش حسین مسکین

[۱۶۲]

حُسنِت مگر مانع شده کز عاشقان یادآوری
کز پرتو رخسار تو حیران شود حور و پری
گل آب گردد در زمان گر در گلستان بگذری
ای نرگس شهلائی تو شد ختم در جادوگری
جرمت همه بخشد خداداری چو [مذهب] جعفری

آخر به سوی ما بین چون بر سرما بگذری
آمد دم دیدار تو پرده ز رخ بردار تو
ای شوخ سرخیل بتان وی دلبر شیرین زبان
از قامت رعنائی تو سرو سهی را پا به گل
از پُرسش روز جزا نبوده حسیناغم تو

[۱۶۳]

با اسیران غم عشق چرا رونمایی
ماه از چرخ فتدگر به سر بام بر آیی
این قدر سنگدل و شوخ و جفا کار چرایی
ناتوان است دل من چه کشد بار جدایی
«تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی»

جان خراب است ز هجران تو ای یار کجایی
گل دَرَد جامه به گلزار اگر جلوه فزایی
از پی کشتن عشاق یکی غمزه بس است
طاقتم طاق شد از دوری آن ماه لقا
مصراع سعدی شیراز چه خوش گفت حسین

[۱۶۴]

که گهی بر من دلخسته نگاهی نکنی
زانکه از جمله شان دلبر نازک بدنی
لیک هر لحظه تو ای دلبر در جان منی
پر شده عرصه آفاق ز مشک ختنی

دل چو بردی ز کفم باز چرا می‌شکنی
گلرخان پیش تو آرند همه سر به سجود
گرچه غائب شدی از چشم من ای دلبر من
تانسیم سحر آورد ز زلف تو شمیم

[۱۶۵]

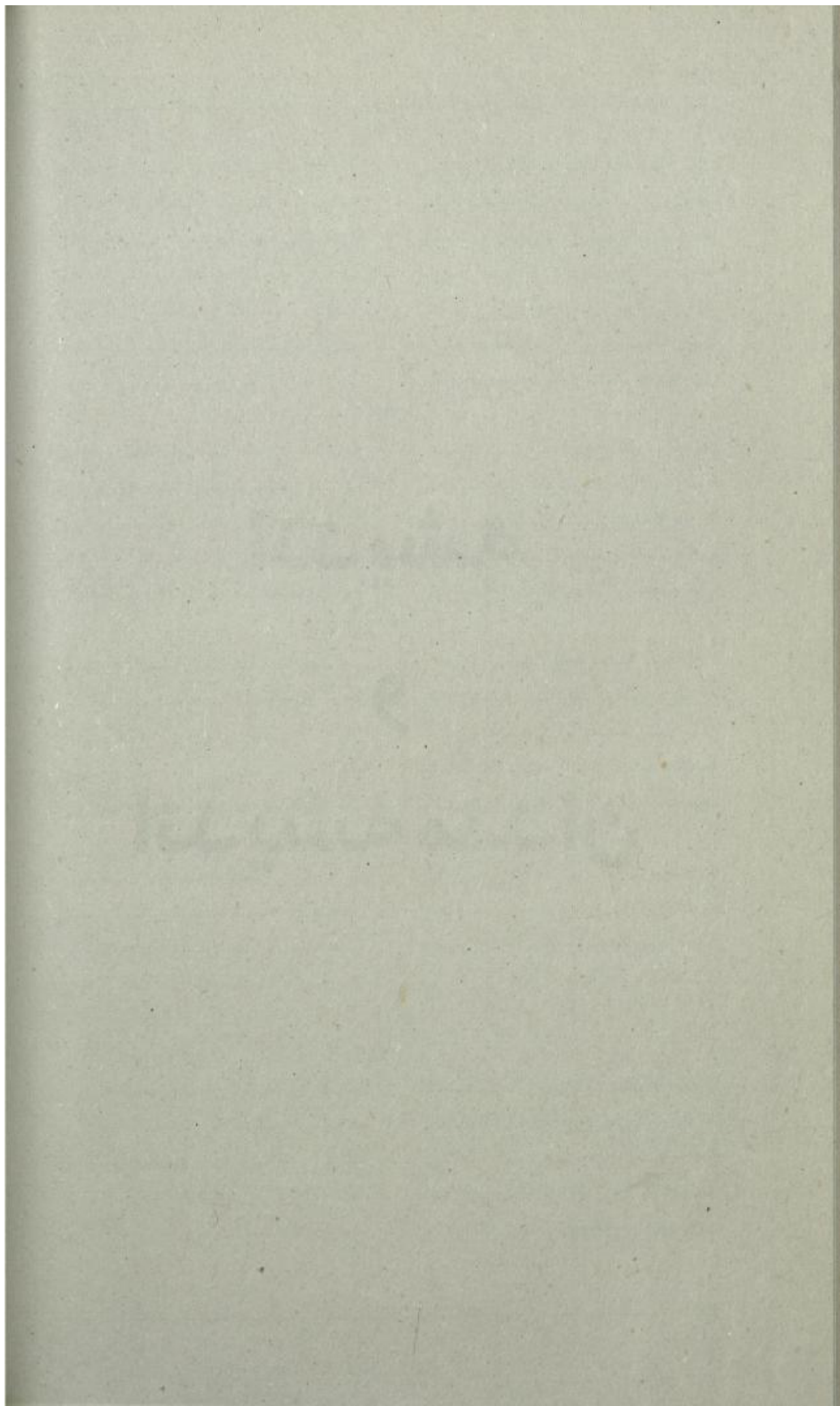
ستمکاری دل آزاری جفا جو مست عیاری
به لب یاقوت رُمانی حریفی ناوفاداری
بت بی باک هشیاری سراپا شوخ عیاری
کجا داری ز من پروا به این حال دل زاری
سیه چشمی سیه ابرو سیه مویی سیه کاری

گرفتارم به زلف آن پری و ش ماه رخساری
به قامت سروستانی به چشمان آفت جانی
جفاجوی دل آزاری سیه مستانه رفتاری
منم مجنون تویی لیلا منم وامق تویی عذرا
دل و دینت حسینا چون رسوده نامسلمانی

اندیشه

و

اندیشه مندان



عاشورا، انتخاب شهادت، برای اصلاح و هدایت

چکیده:

عاشورا نقطه عطفی در تاریخ مبارزات بشر برای تحقق کلمه توحید و آزادی از یوغ بندگی ستمکاران است. خود امام حسین هدف قیامش را این گونه بیان فرموده: «همانا برای اصلاح در امت جدم قیام کردم و می خواهم بدین گونه امر به معروف و نهی از منکر کنم» علامه اقبال در قطعه شعری فلسفه شهادت حسینی را تصریح نموده می گوید:

سر ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود
بنابر این زنده نگهداشتن یاد و خاطره قیام حسینی باعث شکوفایی ایمان
هرمسلمان آزاده‌ای است. از قرن‌ها مردم مسلمان مقام و منزلت او را گرامی می دارند و
عاشورا را درس آزادگی، شرافت، و ایمان تلقی می کنند. علمای راستین وظیفه دارند
که مردم را آگاه نمایند که عشق به حسین یعنی عشق به قرآن و اسلام و پیغمبر و
آزادی، چنانکه اقبال گفته است: رمز قرآن از حسین آموختیم.

شاه است حسین و پادشاه است حسین دین است حسین و دین پناه است حسین
سرداد و نداد دست در دست یزید حقا که بنای «لا اله» است حسین^۱
بنای شعار وحدت آفرین «لا اله الا الله» باخون پاک حسین (ع) برپاست.
قرن‌ها از حماسه خونین کربلا می گذرد و یاد و خاطره آن همچون جویباری در
تاریخ، درخت تنومند توحید و رسالت را آبیاری می کند. عاشورا نقطه عطفی در
تاریخ مبارزات بشر برای تحقق کلمه توحید و آزادی از یوغ بندگی ستمکاران
است. همه مؤحدان و آزادگان عالم مرهون خون پاک و مقدس حسین (ع) و
یاران و اصحاب با وفای اویند.

مگر حسین که بود و آیا حسین چه کرد که نام گرامی اش تا ابد بر پیشانی خورشید ایمان و آزادی نشست است؟ بهترین شناخت از حسین آن است که از دریچه معرفت پیامبر (ص) به آن نظر کنیم. در روایتی که از عامه و خاصه نقل شده و در سنن ترمذی هم آمده است جمله مشهوری است از رسول خدا «ص» که درباره فرزندش حسین بن علی (ع) چنین فرمود: «حسین منی و انا من الحسین ۲: حسین از من است و من از حسینم».

بخش اول حدیث، یعنی «حسین منی» می‌رساند که حسین «ع» پاره تن پیامبر و خلاصه و چکیده فضائل آن حضرت است. اگر پیامبر «ص» «سراجاً و منیراً»^۳ است، حسین «ع» به تعبیر خود پیامبر «ص»، چراغ هدایت و کشتی نجات است؛ «مصباح الهدی و سفینه النجاة»^۴

بخش دوم حدیث، یعنی «انا من حسین» تعبیر شگفت آوری است که بعد از عاشورای ۶۱ هجری تفسیر شد. در حقیقت اینار و جان باختگی حسین «ع» بعثت جد بزرگوارش را تداوم بخشید؛ نام پیامبر «ص» را تا ابد زنده داشت و بنای «رفیع لا اله الا الله» را محکم و استوار کرد. به همین دلیل مرحوم «خواجه معین الدین چشتی» می‌گوید: «حقاً که بنای لا اله الا الله است حسین» و مرحوم علامه اقبال به بیانی دیگر می‌فرماید:

بهر حق در خاک و خون غلطیده است پس بسنای لا اله گزیده است

نقش الاله بر صحرا نوشت سطر عنوان نجات ما نوشت ۵

پس حسین «ع» هم مظهر نور بود و هم نور بعثت را تداوم بخشید. اما یزید که بود؟ یزید، ظلمت محض بود. مظهر گناه و فسق و فساد بود. یزید به تمام معنا یک «تروریست فاسق» بود. این مطلب از پاره تن رسول خدا حسین بن علی «ع» است در آن زمان که با اصرار ولید و مروان برای بیعت با یزید مواجه شد فرمود: «یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله»^۶: یزید مردی فاسق، شرابخوار و آدمکش است که آشکارا گناه می‌کند و کسی همچون من با کسی مثل او بیعت نخواهد کرد.

«ابن حماد حنبلی» مؤلف کتاب «شذرات الذهب» نیز درباره فسق و فساد

یزید می‌نویسد:

«در مورد لعن یزید، امام احمد حنبل دو قول دارد که در یکی تلویح و در دیگری تصریح به لعن او می‌کند. امام مالک و امام ابوحنیفه نیز هر کدام تلویحاً و تصریحاً یزید را لعنت کرده‌اند و برآستی چرا اینگونه نباشد و حال آنکه او فرد قمار باز و دائم الخمر بود.»^۷

«ابن جوزی» هم درباره یزید گفته است:

«چگونه قضاوت می‌کنید درباره مردی که سه سال حکومت کرد، در سال اول حسین «ع» را به شهادت رساند و در سال دوم مردم مدینه را دچار وحشت ساخت و مدینه را برای لشکریان خود مباح گردانید و در سال سوم خانه خدا را با منجنیق سنگباران کرد و ویران ساخت»^۸

از جمله مطالبی که بیان‌کننده کفر باطنی یزید نسبت به اسلام و رسالت پیامبر «ص» است، اشعاری است که پس از شهادت امام حسین «ع» بر زبان جاری کرد. او که سرمست از باده پیروزی ظاهری بود هنگام حضور اسیران واقعه کربلا در شام آرزو کرد، ای کاش نیاکانش که در جنگ بدر کشته شده بودند آن روز زنده بودند و خونخواهی و انتقام‌گیری او را می‌دیدند. وی در این اشعار صراحتاً به انکار وحی الهی پرداخته، می‌گوید:

لعبت هاشم بالملک فلا خبرٌ جاء ولا وحی نزل^۹

یعنی خاندان هاشم با ملک و حکومت بازی کردند. نه خبری از غیب آمده و نه وحی نازل شده است.

اینک آشکار می‌گردد که «عاشورای حسینی» در حقیقت نبرد نور و ظلمت و حق و باطل بوده است. این نهضت، هدف نهایی اش اصلاحگری در میان امت پیامبر بوده است. خود امام حسین «ع» هدف از قیامش را در برابر یزید اینگونه بیان می‌فرماید:

«... و انما خرجت لطلب اصلاح فی امه جدی، اُرید ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر: همانا برای اصلاح در امت جدّم قیام کردم و می‌خواهم بدین گونه امر به معروف و نهی از منکر کنم.»

با این تفصیل هرگز نمی‌توان عاشورا را نبرد بین دو امیر زاده برای تصاحب حکومت دنیایی دانست. بلکه در جبهه نور به فرماندهی حسین بن

علی «ع» هدف، اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر بود و در جبهه ظلمت به سردمداری یزید بن معاویه هدف، نابودی دین خدا و رسالت پیامبری «ص» بود.

گذشته از روشنگری امام درباره هدف مقدّس خود که بیان شد؛ نحوه حرکت امام و حضور در صحنه قیام، نیز نشان دهنده آن است که امام مرگ را با آغوش باز پذیرا گشته و اسارت خاندان گرامی خود را پذیرفته بود تا دین خدا از آسیب اندیشه‌های یزیدی محفوظ ماند. به همین دلیل در پاسخ برادرش محمد حنفیه، نوشت: «خدا می خواهد مرا کشته ببیند و خاندانم را اسیر مشاهده فرماید.»^{۱۱}

آن حضرت خود در رجز معروفش، استقبال از شهادت در راه خدا را، این گونه بیان می فرماید:

الموتُ اولى من ركوبِ العارِ والعارُ اولى من دخولِ النارِ^{۱۲}

یعنی: مرگ بهتر از ننگ و عار و ننگ بهتر از داخل شدن در آتش است.

«ابن ابی الحدید» نیز امام حسین «ع» را این گونه معرفی می کند:

«رهبر و بزرگ آنانی که زیر بار ذلت نرفتند، آن کسی که به مردم درس

آزادگی و مرگ در سایه شمشیر را یاد داد که زیر بار ذلت نروند؛ حسین بن علی

«ع» است. به او و اصحابش امان دادند ولی آنان مرگ را برگزیدند.»^{۱۳}

اینها همه بیان کننده آن است که عزیز پیامبر، حسین «ع» می خواست باب

جهاد و شهادت را تا ابد بازنگه دارد و آیین الهی را از هرگونه تحریف درمبانی باز

دارد. مرحوم علامه اقبال نیز در ابیات زیر به این موضوع مهم توجه می دهد:

مدعایش سلطنت بودی اگر خود نکردی با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد دوستان او به یزدان هم عدد

سر ابراهیم و اسماعیل بود یعنی آن اجمال را تفصیل بود

تیغ بهر عزت دین است و بس مقصد او حفظ آیین است و بس

خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد^{۱۴}

عاشورا، انتخاب شهادت، برای اصلاح و هدایت

قطعاً با چنین فلسفه مقدّسی که قیام حسین بن علی «ع» داشت است، زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن، باعث شکوفایی ایمان در روح و جان هر مسلمان آزاده‌ای است. به همین ترتیب برگزاری مراسم آیینی این روز بزرگ هم باید منشأ وحدت و انجام بیشتر مسلمانان گردد. از حضرت صادق «ع» نقل شده است که فرمود: «گریستن و بی تابی کردن در هیچ مصیبتی شایسته نیست مگر در مصیبت حسین بن علی «ع» که ثواب و جزایی گرانمایه دارد» ۱۵۰

اگر خلیفه دوم، در نماز باران دست عباس بن عبدالمطلب را بلند کرد و گفت:

«بار الها عموی پیامبرت را نزد تو شفیع آورده‌ایم تا خشکسالی را از ما بزدایی و با باران رحمت ما را سیراب سازی» ۱۶ و آنقدر نیایش کردند تا باران همه جا را سیراب کرد نشان از آن دارد که همواره خویشان پیامبر مقام و منزلت والایی در میان مسلمانان داشته‌اند. اینجاست که می‌بینیم پس از قرن‌ها مردم مسلمان اعم از شیعه و سنی چگونه مقام و منزلت جگر گوشه پیامبر را که چون جان پیامبر است گرامی می‌دارند و از عاشورای خونین اباعبدالله «ع» درس آزادگی، شرافت و ایمان می‌گیرند. بدیهی است بزرگداشت این روز باید همراه باشناخت فلسفه نهضت حسینی و دوری از هرگونه خرافات و تحریفات باشد و این وظیفه علمای راستین است که در این باره روشنگری کرده، مردم را آگاه نمایند که: عشق به حسین، یعنی عشق به قرآن و اسلام و پیامبر و آزادی.

ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
تازه از تکبیر او ایمان هنوز
اشک ما بر خاک پاک او رسان ۱۷

رمز قرآن از حسین آموختیم
تار ما از زخمه‌ای لوزان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان

۱. «خواجه معین الدین چشتی» به نقل از: تسیحی، محمد حسین، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی راولپندی، ۱۳۵۲ ه.ش، ج ۱، ص ۲۲۵.
- ۲ - سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴ و همچنین ر.ک: فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۳، ص ۲۶۰.
- ۳ - سورة احزاب (۳۳)، آیه ۴۳.
- ۴ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۷.
- ۵ - اقبال، محمد، کلیات اشعار فارسی، ص ۷۵.
- ۶ - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۸۴.
- ۷ - صفر لکی، شمس ا... «نهضت کربلا از دیدگاه اهل سنت» ماهنامه کوثر، شماره ۳۸.
- ۸ - امینی (علامه)، الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۴.
- ۹ - آلوسی، نثر اللثالی علی نظم الدراری. همچنین ر.ک: حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۸۷.
- ۱۰ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
- ۱۱ - المقدم، عبدالرزاق، مقتل حسین (ع)، ص ۱۴۹.
- ۱۲ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.
- ۱۳ - ابن ابی الحدید، ۲/ ۲۴۹ به نقل از علی نظری منفرد، نامه‌ها و ملاقاتهای امام حسین «ع»، مجلس ۲۲.
- ۱۴ - اقبال، محمد، کلیات اشعار فارسی، ص ۷۵.
- ۱۵ - ابن قولویه قمی، شیخ ابو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر، کامل الزیارات، نجف اشرف انتشارات مرتضویه، ص ۱۰۱.
- ۱۶ - ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۱.
- ۱۷ - اقبال، محمد، کلیات اشعار فارسی، ص ۷۵.

پیشنهادی در خصوص بیتی از مثنوی مولوی

چکیده:

موضوع این مقاله بیت معروف مثنوی مولانا است که به صورت:
چيست دنیا از خدا غافل شدن نی قمار و نقره و فرزند و زن
در کتاب‌های چاپی از مثنوی درج گردیده. مثنوی معنوی را قرآن به زبان
فارسی قلمداد کرده‌اند. پرسشی که پیش می‌آید وجود کلمه «قمار» در مصرع دوم
است. چگونه ممکن است مرد روحانی و متشرعی در مورد خلاف صریح شرع نظر
بدهد. در این ضمن با اشاره به سوره شعرا به شخص حضرت رسول اکرم اشارت شده
که فرمود «انا افصح العرب» هستم در حالی که از شعر گویی به دور بودند، زیرا پیغمبر
همان گوید که حق تعالی بر او وحی می‌کند. در همین زمینه به دو حدیث نبوی استناد
و با توجه به شباهت املائی کلمات در مصرع دوم کلمه «شمار» به جای «قمار»
پیشنهاد شده است.

چيست دنیا از خدا غافل شدن نی قمار و نقره و فرزند و زن
در باره مثنوی مولوی این شعر خیلی معروف است:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآن در زبان پهلوی

مفهوم شعر مزبور این است که مطالب و تعلیمات مثنوی بر طبق
تعلیمات قرآنی می‌باشد، یعنی خود مثنوی معیار دین نمی‌باشد بلکه اصل
معیار وحی الهی و حدیث رسول صلی الله علیه و آله وسلم - است. لذا شعر
مثنوی هم اگر بر طبق تعلیمات قرآنی است قبول خواهد شد ورنه رد کرده شود
همین اصل را در نظر داشته شعر زیر را ملاحظه بکنید:

چیت دنیا از خدا غافل شدن نی قمار و نقره و فرزند و زن

من همین بیت را موضوع این مقاله قرار داده‌ام. آن همه نسخه‌های مثنوی که من دیده‌ام متن این شعر همین طور است که این جا نوشته‌ام. لذا همین متن را پیش خود داشته من نظر خود را توضیح داده‌ام. اگر کسی نسخه‌ای دیده باشد که متن آن فرق می‌دارد، من با آن کاری نمی‌دارم چه این مقاله درباره این شعر آن توجیهات را واضح می‌کند که خواننده می‌تواند درباره این متن درست را، از نادرست ممیز گرداند.

این جا حاجت به بیان مفهوم این شعر نیست که مفهومی واضح است. مولانا روم می‌خواهد برساند که دنیا، یعنی هر چه دین نیست، غفلت و فراموشی از خدا است. همین مفهوم را شیخ ابو سعید ابی الخیر این طور بروز داده است:

بی یاد تو نماز من جمله مجاز با یاد تو مجاز من جمله نماز

در مصرعه دوم مولانا می‌گوید که اگر بنده غافل از خدا نیست، قمار و نقره (یعنی مال و زر) و فرزند و زن همه داخل دین است. ولی بر این قول اعتراضی وارد می‌شود که قمار خود دلیل بر غفلت از خدا است چه قمار در دین ما جائز نیست و حرام می‌باشد. کاری را که حرام است کار دین نمی‌توان قرار داد.

این جا یک اشتباه پیدا می‌شود که مولانا روم که خود یک مرد روحانی و پایبند شرع و معلم روحانیات و شاگرد معنوی شمس تبریز بوده است و مثنوی او به نام قرآن در زبان پهلوی (فارسی) معروف است چه طور می‌تواند چیزی بنویسد که صریحاً خلاف شرع باشد.

پیش از کردن بحث درباره این موضوع می‌باید دید که آیا در پیرامون شعر و شاعری هدایتی و اشارتی در تعلیمات دین مذکور شده است. درباره این مسأله قرآن مجید ما را چنین آگاهی می‌دهد. در سوره الشعراء است:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ • أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ • وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ • إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا • وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ •^(۱)

ترجمه «پیروان شعراء گمراه می‌باشند. آیا شما نمی‌بینید که ایشان در هر

۱ - سوره الشعراء (۲۷)، آیات ۲۲۴ - ۲۲۷

یک وادی قدم به ضلالت می‌زنند و در راه راست استقامت نمی‌دارند و آنچه می‌گویند بر طبق آن خود عمل نمی‌کنند. البته از ایشان آنان مستثنی‌اند که در دل ایمان آوردند و عمل نیکو کردند و ذکر خدا زیاد کردند و چون مظلوم شدند از دایره انصاف بیرون نرفتند و فقط خود را و اسلام را دفاع کردند. یعنی اگر کسی اسلام را هجو کرده مسلمان را ایذا داد، شاعر مؤمن فقط در جواب او چیزی گفت. این را «جهاد بالقلم و باللسان می‌گویند» بعضی علماء همین طور توضیح داده‌اند. یعنی آنانکه اتباع شعرا می‌کنند، گمراه می‌شوند، لذا مؤمن اتباع شعراء نمی‌کند. آن حضرت - علیه الصلوة والسلام - شعر نیکو را تحسین کرده‌اند. ولی الله تعالی رسول اکرم - علیه الصلوة والسلام - را شعر گویی نیاموخت. چنانکه در قرآن مجید هست.

«و ما علمناه الشعر و ما يتبعي له»^(۱) (او را شعر نیاموختم و برایش این زیبا هم نیست)

در حالیکه رسول اکرم - علیه الصلوة والسلام - در شعر اصلاح کرده‌اند، درباره خود فرموداند که انا افصح العرب هستم. ایشان از زیبایی زبان و بیان و شعر و شعر فهمی بخوبی مطلع بوده‌اند. باز هم آیت مزبور قرآنی چه معنی دارد که خدای تعالی می‌گوید که من او را شعر و شاعری نیاموختم بلکه شاعری برایش زیبا هم نیست.

سبب این است که مشرکین آن حضرت - علیه السلام - را شاعر می‌گفتند. در ایام جاهلیت در عرب شعراء فصیح اللسان بوده‌اند که بر شعر و شاعری خود بسیار مفتخر بودند. لذا ایشان می‌دانستند که شعر چطور به وجود می‌آید. البته در آن زمان تجربیات شعری خود را در لفظ و بیان آوردن نمی‌توانستند چه اصطلاحاتی که با شعر و نقد شعر علاقه دارد و ما امروز با آنها بلد هستیم آن وقت به وجود نیامده بود.

برای گفتن شعر لازم نیست که شاعر عالم بزرگ بود، یا اگر کسی علامه هست، لازم نیست که او شاعر هم بود. پس عیان است که برای گفتن شعر صلاحیت مخصوصی در فطرت انسانی باشد. چون بعد از آموختن زبان این صلاحیت در شخص بروز می‌دهد، او شعر می‌گوید. البته عالم و مشق و ممارست این صلاحیت را شایسته‌تر و نیکوتر می‌سازد. این صلاحیت را در

اصطلاح شعری وجدان می‌گویند و این معنی متبادل واژه زبان انگلیسی می‌باشد که آن را انتیوشن (Intuition) می‌گویند این جا باید که این هم ذکر کرده شود که لازم نیست که در زبانهای فارسی و اردو و عربی و ترکی و غیر آنها فقط یک واژه برای انتیوشن اختراع شود. اما در زبان اردو وجدان را هم شعراء و دانشوران و منتقدین ادبی قبول کرده‌اند.

در عرب شعرای ایام جاهلیت می‌دانستند که برای گفتن شعر قابلیتی مخصوصی باید که شخص داشته باشد ولی برای بیان این قابلیت واژه مخصوصی آن وقت به وجود نیامده بود. شعرای ایام جاهلیت احساس می‌کردند که در همه شاعران یک هنر شعری (وجدان) مشترک است. پس بر بنای یک وصف مشترک (وجدان) چراکسی را نبی و رسول و پیغمبر خدا باید گفت. این هم ظاهر است که شعرای جاهلیت می‌دانستند که شعر تعلق به شعور دارد و پایبندی عروض فقط چیزی اضافی می‌باشد.

خدای تعالی پیغمبر خود را وجدان نداد زیرا آن حضرت - علیه الصلوة والسلام - احتیاج به وجدان نمی‌داشتند چه چیزی که نتیجه وجدان باشد می‌توان مغلوط هم بود. وجدان شخصی را معیار حق نتون قرار داد. معلم پیغمبر، خدای تعالی در کلام خود درباره پیغمبر خود می‌گوید که «وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»^(۱). یعنی پیغمبر همان گوید که خدای تعالی بر او وحی می‌کند. او هیچ چیز از خواهش خود نمی‌گوید. حالا ظاهر است که چون خدای تعالی معلم پیغمبر هست، وجدان برای پیغمبر زیبا هم نیست.

چون معلوم شد که شعر تابع وجدان می‌باشد، این وجدان حق و باطل هر دو می‌توان شد. ولی چون وجدان مؤمن تابع عقیده اسلام می‌شود، این عقیده مؤمن را بر راه راست می‌برد. ولی چون معیار حق و باطل کلام الهی و سنت رسول - علیه السلام - می‌باشد، وجدان شاعر را هم بر طبق همین معیار انتقاد باید کرد.

در قرن اول از بعضی صحابه کرام و اهل بیت اطهار شعر منقول است. ولی این بزرگان دین خیلی محتاط بوده‌اند. و می‌توان گفت که شعر ایشان نه نتیجه وجدان بلکه نتیجه الهام بوده است و الهام ایشان از وسوسه شیطانی پاک بوده است و آنچه ایشان گفته‌اند از هر نوع سهو و نسیان و اندیشه باطل آزاد بوده

است و گفتار ایشان همه حق است مانند شعر حسان ابن ثابت و باب العلم مظهر العجائب امام الاولیاء مولای انس و جان علی مرتضی - علیهما الرحمة والرضوان. ایشان همان گفته‌اند که خدای تعالی در قرآن خواسته است و پیغمبر خدا در حدیث گفته است. ایشان نمی‌خواسته‌اند که چیزی گویند که اشتباه داشته باشد و از نظر دین احتیاج به انتقاد داشته باشد. دیگر اینکه ایشان مستقیماً مستنیر از نور نبوی بوده‌اند و بانی مجالست کرده‌اند و از ایشان درس گرفته‌اند لذا ایشان از بحث ما خارج هستند.

من آنچه دربارهٔ قرن اول نوشته‌ام لازم نیست که برای این قول دلیلی آورم چه من بنوشته‌ام که ایشان از بحث ما خارج هستند. ولی اگر یک دو دلیل و سند برای تأیید قول خود این جا بیاورم بی مورد هم نباشد.

حدیث اول:

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید که رسول الله - علیه السلام -

فرمود:

«ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ شَرِّ ابْلِيسَ وَ جَنُودِهِ، الذَّاكِرُونَ اللّٰهَ كَثِيراً بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ الْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْاَسْحَارِ، وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^(۱)

یعنی سه نوع افراد از ابلیس و از لشکرش مصئون خواهند ماند. یکی آنانکه در شب‌ها ذکر خدای تعالی بسیار می‌کنند، دوم آنانکه در سحرگاه بسیار استغفار می‌کنند، سوم آنانکه از ترس و بیم از خدای تعالی بسیار گریه می‌کنند.

حدیث دوم:

ثابت بن بنان می‌فرماید که چون آن حضرت - علیه الصلوة والسلام - اعلام نبوت کرد، ابلیس شیاطین خود را به صحابه کرام فرستاد ولی این شیاطین با صحابه کرام هیچ نتوانستند کرد. چون باز آمدند، ابلیس پرسید که چرا ایشان را گمراه نکردید؟ جواب دادند که ما با چنین قوم هیچ گاه دُچار نشده‌ایم. ابلیس گفت منتظر باشید تا وقتی که ایشان دنیا را مسخر کنند، آن وقت شما در مقصد خود موفق خواهید شد.^(۲)

ولی با امتداد زمانه شعریابی به وجود آمده‌اند که بر بنای شدت وجدان

۱ - کنز العمال .

۲ - احیاء العلوم ۳ / ۳۳، ابن ابی الدنيا مکائد الشیطان ۲۹، ص ۶۰، تلبیس ابلیس ص ۳۲.

اصطلاح شعری وجدان می‌گویند و این معنی متبادل واژه زبان انگلیسی می‌باشد که آن را انتیوشن (Intuition) می‌گویند این جا باید که این هم ذکر کرده شود که لازم نیست که در زبانهای فارسی و اردو و عربی و ترکی و غیر آنها فقط یک واژه برای انتیوشن اختراع شود. اما در زبان اردو وجدان را هم شعراء و دانشوران و منتقدین ادبی قبول کرده‌اند.

در عرب شعرای ایام جاهلیت می‌دانستند که برای گفتن شعر قابلیتی مخصوصی باید که شخص داشته باشد ولی برای بیان این قابلیت واژه مخصوصی آن وقت به وجود نیامده بود. شعرای ایام جاهلیت احساس می‌کردند که در همه شاعران یک هنر شعری (وجدان) مشترک است. پس بر بنای یک وصف مشترک (وجدان) چراکسی را نبی و رسول و پیغمبر خدا باید گفت. این هم ظاهر است که شعرای جاهلیت می‌دانستند که شعر تعلق به شعور دارد و پایبندی عروض فقط چیزی اضافی می‌باشد.

خدای تعالی پیغمبر خود را وجدان نداد زیرا آن حضرت - علیه الصلوة والسلام - احتیاج به وجدان نمی‌داشتند چه چیزی که نتیجه وجدان باشد می‌توان مغلوب هم بود. وجدان شخصی را معیار حق نتوان قرار داد. معلم پیغمبر، خدای تعالی در کلام خود درباره پیغمبر خود می‌گوید که «وما یَنطِقُ عن الهویٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُّوحیٰ»^(۱). یعنی پیغمبر همان گوید که خدای تعالی بر او وحی می‌کند. او هیچ چیز از خواهش خود نمی‌گوید. حالا ظاهر است که چون خدای تعالی معلم پیغمبر هست، وجدان برای پیغمبر زیبا هم نیست.

چون معلوم شد که شعر تابع وجدان می‌باشد، این وجدان حق و باطل هر دو می‌توان شد. ولی چون وجدان مؤمن تابع عقیده اسلام می‌شود، این عقیده مؤمن را بر راه راست می‌برد. ولی چون معیار حق و باطل کلام الهی و سنت رسول - علیه السلام - می‌باشد، وجدان شاعر را هم بر طبق همین معیار انتقاد باید کرد.

در قرن اول از بعضی صحابه کرام و اهل بیت اطهار شعر منقول است. ولی این بزرگان دین خیلی محتاط بوده‌اند. و می‌توان گفت که شعر ایشان نه نتیجه وجدان بلکه نتیجه الهام بوده است و الهام ایشان از وسوسه شیطانی پاک بوده است و آنچه ایشان گفته‌اند از هر نوع سهو و نسیان و اندیشه باطل آزاد بوده

۱ - سورة النجم (۵۳) آیات ۳ - ۴

است و گفتار ایشان همه حق است مانند شعر حسان ابن ثابت و باب العلم مظهر العجائب امام الاولیاء مولای انس و جان علی مرتضی - علیهما الرحمة والرضوان. ایشان همان گفته‌اند که خدای تعالی در قرآن خواسته است و پیغمبر خدا در حدیث گفته است. ایشان نمی‌خواسته‌اند که چیزی گویند که اشتباه داشته باشد و از نظر دین احتیاج به انتقاد داشته باشد. دیگر اینکه ایشان مستقیماً مستنیر از نور نبوی بوده‌اند و بانی مجالست کرده‌اند و از ایشان درس گرفته‌اند لذا ایشان از بحث ما خارج هستند.

من آنچه درباره قرن اول نوشته‌ام لازم نیست که برای این قول دلیلی آورم چه من بنوشته‌ام که ایشان از بحث ما خارج هستند. ولی اگر یک دو دلیل و سند برای تأیید قول خود این جا بیاورم بی مورد هم نباشد.

حدیث اول:

حضرت ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید که رسول الله - علیه السلام - فرمود:

«ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنْ شَرِّ ابْلِيسَ وَ جَنُودِهِ، الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ كَثِيراً بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ الْمُسْتَغْفِرُونَ بِالْاَسْحَارِ، وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^(۱)

یعنی سه نوع افراد از ابلیس و از لشکرش مصئون خواهند ماند. یکی آنانکه در شب‌ها ذکر خدای تعالی بسیار می‌کنند، دوم آنانکه در سحرگاه بسیار استغفار می‌کنند، سوم آنانکه از ترس و بیم از خدای تعالی بسیار گریه می‌کنند.

حدیث دوم:

ثابت بن بنان می‌فرماید که چون آن حضرت - علیه الصلوة والسلام - اعلام نبوت کرد، ابلیس شیاطین خود را به صحابه کرام فرستاد ولی این شیاطین با صحابه کرام هیچ نتوانستند کرد. چون باز آمدند، ابلیس پرسید که چرا ایشان را گمراه نکردید؟ جواب دادند که ما با چنین قوم هیچ گاه دُچار نشده‌ایم. ابلیس گفت منتظر باشید تا وقتی که ایشان دنیا را مسخر کنند، آن وقت شما در مقصد خود موفق خواهید شد.^(۲)

ولی با امتداد زمانه شعریابی به وجود آمده‌اند که بر بنای شدت وجدان

۱ - کنز العمال .

۲ - احیاء العلوم ۳ / ۳۳، ابن ابی الدنيا مکائد الشیطان ۲۹، ص ۶۰، تلیس ابلیس ص ۳۲.

خود شعر زیاد گفته‌اند بلکه بسیاری از ایشان تا طول حیات فقط یا شعر و شاعری سروکار داشته‌اند. چون شعر ایشان همه تابع وجدان ایشان بوده است آنها را معیار حق نتوان قرار داد بلکه اول باید بر معیار قرآن و حدیث آنها را انتقاد کرد.

لذا ظاهر است که در بیت مولوی که این جا مورد بحث است، واژه قمار را نتوان قبول کرد. ولی این جور اشتباه از مولانا روم متوقع نیست و قیاس می‌شود که این متن از سهو کاتب بوده است و این هم ممکن است که در قراءت متن اشتباه بوده است.

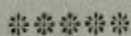
مسأله این است که متن مذکور را چطور به توان درست قرار داد، یا شعر مذکور را چطور توان درست خواند. اعنی چطور معلوم شود که مصنف اصلاً چه نوشته است. کسی نمی‌تواند که متن مصنف تصرف کند. چون ما پیش خود نسخه دیگر نداریم جز به کار آوردن قیاس چاره دیگر نداریم. این جا من قمار را در صورتهایی می‌نویسم که از یکدیگر کمی فرق می‌دارد.

تسمار، قسما، قمار، قمار

در املاء مزبور که در نستعلیق است، املاء نمبر ۱ و نمبر ۲ اشتباه دارد. در خط نسخ صورتهای می‌شود که اشتباه زیاد داشته باشد و واژه شمار را از اشتباه قمار می‌توان خواند. فکر کنم که شمار آن طور نوشته بود که از اشتباه یک نقطه ش را بر شوشه قاف حمل کرده شد و این طور بر جای شمار، قمار خوانده شد. مراد از شمار نقره جمع آوردن پول و زیادتی مال و زر باشد.

چون واژه شمار راقمار خوانده شد، یک واو عطف اضافه کرده شد و مصرعه این طور شد: نی قمار و نقره و فرزند و زن
ولی اصلاً متن این طور درست است

نی شمار نقره و فرزند و زن^(۱)



۱ - در سه چاپ معتبر متن مثنوی معنوی، مصرع دوم به طور نی قماش و نقره و فرزند و زن آمده که به

اهتمام آقایان رضائی، جعفری و نکلسون منتشر گردیده است. «دانش»

تذکار مریم و مسیح در آثار دین و دانش

چکیده:

مریم غیر از این که مادر گرامی یک پیغمبر اولوالعزم است، در نگاه ذوالجلال مقام بس رفیعی دارد. در کلام الله مجید و سایر کتب الهامی و شعر و ادب شرق از جمله فارسی و اردو به تذکار مریم و مسیح مزین است و در هزار سال اخیر به نحوی از انحا سخنوران در پیشبرد فکر سخن خود به شخصیت‌های مریم و مسیح متوسل گردیده‌اند. با استفاده از چندین تفسیر و ترجمه قرآن مجید، آیات کلام الهی که در آن اسمی از مریم و عیسی آمده مورد تفحص و بررسی قرار گرفته و همین گونه غیر از اسامی در برخی آثار شعری نسبت‌هایی از قبیل این مریم، مسیحا، مسیحایی، دم عیسی و سایر آن آمده است. با اقتباس اییاتی از انوری و عطار گرفته تا اقبال در دوره معاصر نقش ویژگی‌های حیات معنوی مریم و مسیح در پرتو شعر و ادب تبیین شده است.

ستاره بلند شرق علامه اقبال حضرت مریم «س» را فقط از نسبت عیسی - علیه السلام - گرامی دانسته است. چنانکه می‌گوید: «مریم از یک نسبت عیسی عزیز» اما از چشم صاحبان بصیرت پوشیده نیست که مریم غیر از این که مادر گرامی یک پیغمبر اولوالعزم هست در ننگه ذوالجلال والاکرام مقام بسیار منیع و رفیع دارد. قلم تقدیر، سرنوشت مریم را در کلام الله مجید اجمالاً اما به طور جامع توأم با حکمت و موعظه بیان کرده است و زبان فرشتگان به او این مژده رسانیدند؛ ترجمه:

«ای مریم خداوند ترا برگزیده و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری

بخشید»^(۱)

آری! داستان جالب و شگفت آور مریم «س» و عیسی «ع» در بسیاری از کتب قدیم و جدید بیان شده است. بویژه ذکر این دو بزرگوار در ادبیات فارسی و اردو بخصوص در شعر دیده می شود. میرزا غالب دهلوی اگرچه عقیده راسخ برین دارد که عیسی درد را درمان می کرد و مُردگان را حیات می بخشید، اما به شوخی می سراید:

ابن مریم هوا کر — کوئی میرث — درد کی دوا کرئ — کوئی
مَّت حضرت عیسی نه اتهائین گی کبھی زندگی ک لید شرمندۀ احسان هوکر

خود علامه اقبال دهها مرتبه واژه های مریم، مسیحا، عیسی و مسیحایی را در ابیات خود به کار برده است برای استحضار شیفتگان ادب برخی ابیات در اینجا نقل می کنیم:

(۲) نور او اندر جهات و بسی جهات	پسور مریم آن چراغ کائنات
(۳) باز آن خاک به چشم پسر مریم زد	هنرش خاک برآورد ز تهذیب فرنگ
(۴) شعله شمع کلیسائی فسرد	قصه دین مسیحایی فسرد
(۵) عجب این است که بیمار تو بیمارتر است	عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری
(۶) مرهم زخم مسیحا خاک او	می چکد آب خضر از تاک او
(۷) نقد آیین چلیپا وازده	قوم عیسی بر کلیسا پازده
(۸) یسد موسی دم عیسی ندارند	حکیمان مرده را صورت نگاراند
(۹) او محمد «ص» او کتاب او جبرئیل	او کلیم و او مسیح و او خلیل
(۱۰) زبان او ز مسیح و دلش ز چنگیز است	برون او همه بزم و درون او همه رزم
مسیح و خضر سه اونچا مقام ه تیرا	تیری لحد کی زیارت ه زندگی دل کی
نبض مریض پنجه عیسی مین چاهیه	دارالشفای حوالی بطحا مین چاهیه

۲ - جاوید نامه، کلیات اقبال، ص ۶۴۰.

۴ - رموز بیخودی، همان ص ۱۱۶.

۶ - رموز بیخودی، همان، ص ۱۵۹.

۸ - گلشن راز جدید، همان ص ۵۴۸.

۱۰ - پیام مشرق، همان ص ۳۶۸.

۱ - قرآن کریم ۴۲، ۳.

۳ - پیام مشرق، همان ص ۳۵۹.

۵ - پیام مشرق، همان ص ۳۵۸.

۷ - پیام مشرق، همان، ص ۱۱۶.

۹ - جاوید نامه، همان، ص ۷۹۵.

علم فقیه و حکیم، فقر مسیح و کلیم علم — جویای راه فقر ه — دانای راه در مورد مریم هم ابیاتی دیگر دارد.

اینک که ما بر آستان ماه دسامبر که ماه تولد حضرت عیسی ابن مریم است، هستیم. شمه‌ای پیرامون زندگانی‌های این مادر و فرزند که الحق آیات الهیه برای جهانیان هستند، می‌پردازیم.

تاریخ و سال ولادت مریم از نظر محققان و تاریخ نویسان پوشیده است. اما جزئیات زندگانی اش در کتب قدیم بویژه و در قرآن روشن تر است اما باز هم بسیاری از حوادث حیات او چنانکه باید روشن نیست، آن قدر مسلم است که در شهر بیت المقدس دو شخصیت برجسته، زندگی به سر می‌بردند. یکی عمران بن ماتان و دومی زکریا، هر دو عابد، خداپرست، زاهد و محرم بودند. همسران این دو نفر دو خواهر بودند که یکی زن عمران و دومی زن زکریا اسمش ایشاع بوده که از اولاد هارون برادر موسی بود^(۱) و مریم دختر عمران بود و اسم مادرش حنه^(۲) بوده. لازم به تذکر است که پیرامون واژه محرکه در قرآن هم آمده عرض شود که این اصطلاح مذهبی آن دوره قدیم است. (عصر موسی و عیسی) آن عده مردم بوده‌اند که از بطن مادر معصوم به دنیا آمدند و هرگز گناه نکردند و نه بتی پرستیده‌اند.^(۳) در بعضی از روایات عمران هم نبی بود و خدا به او بشارت پسری داده بود که بیماران را شفا دهد و مُردگان را به اذن خدا زنده نماید. چون حنه باردار شد خیال کرد که در شکمش پسر است عمران قبل از تولد مریم بدرود حیات گفته بود اما به زنش پیرامون بشارت خبر داده بود. به همین سبب حنه به طور شکر به بارگاه ایزدی بالحن صادقانه دعا کرد و گفت «ای خدا فرزندی که در شکم است من آنرا محرم کردم هرگز او را از عبادت گاه بیرون نخواهم برد.»^(۴) خداوند درخواست حنه را پذیرفت و فرزندی عطا کرد اما به جای پسر یک دختر نورانی! حنه با یأس و حسرت دست سوی آسمان

۱ - (انجیل لوقا - ۱ - ۵).

۲ - حنه بنت فاتوذا - کنز الایمان، ص ۶۳ (حاشیه).

۳ - مقدمه زین العابدین راهنما ص ۵۶ (ترجمه و تفسیر قرآن)

۴ - قرآن مجید، سوره آل عمران، آیه ۳۵ و ۳۶.

بلند کرد و گفت «پروردگارا فرزندی که زاده‌ام دختر است تو دانایتر هستی که در این چه حکمت پوشیده است. من اسم این دختر را مریم نام نهادم و او و فرزندش را از شر شیطان رجیم در پناه تو آوردم. از این آیه هم روشن می‌شود که او یقین داشت که ذریه‌اش حتماً مطابق بشارتی خواهد بود که عمران به او مطلع ساخته بود، آن چنان که اهل علم می‌دانند که اسم پدر حضرت موسی و هارون نیز عمران بوده. اما به گفته صاحب کشف الاسرار، او عمران بن یصهر^(۱) بوده. فرزندان حضرت ابراهیم به دو دسته تقسیم شده بودند. یکی اسرائیلی‌ها دومی اسماعیلی عمران در قرآن همان Amran - آمران است که در توراة آمده و موسی و هارون از نسل او بودند. یکی مؤسس مذهب یهود و دیگری رئیس کشیشها و کاهنهای آنها! مورخان نوشته‌اند که عمران محرف عمرام است. حرف میم که در زبان عبرانی موجود بوده به زبان عربی به نون تبدیل شده است^(۲) (برای تفصیل به مروج الذهب ج ۱، ص ۵۱ - ۵۰ رجوع کنید) مودودی اسم پدر مریم را بر طبق روایات مسیحی یوآخیم دانسته.^(۳)

واژه مریم در لغت عبرانی به معنی عابده و خادمه است. چون مادرش وی را در راه خدا آزاد کرده بود که به بندگی و عبادت حق مخصوص شود. از این سبب این نام را نهاد. چنانچه مریم از دو تا ۱۳ سال خدمت معبد می‌کرد. او همیشه آن جا با خدا زمزمه می‌کرد و هیچ‌گاه زیانش از تسبیح و ذکر خدا غافل نمی‌ماند. خداوند عز و جل که مریم را برگزیده بود پس برای تربیتش حضرت زکریا را انتخاب نمود که در همان اوان او را از میان عابدان، زاهدان و خدا پرستان که برای پیدایش و ظهور یک پیامبری نیایش می‌کردند برای رسالت و پیامبری منتخب نمود، چنانچه نخستین وحی بر وی نازل شد و آن پیرامون کفالت مریم بود، می‌گوید: «او را به تربیتی نیکو پرورش داد. زکریا او را کفالت و نگهداری کرد»^(۴).

داستان کفالت این کودک نیز بسیار جالب است. عابدان بیت المقدس که

۱ - عمران بن یصهر بن قاهتبنلاوس بن یعقوب - کنز الایمان تفسیر نعیم، ص ۶۳.

۲ - مقدمه سوره آل عمران - ترجمه و تفسیر زین العابدین راهنما ص ۲۴۱.

۳ - تفهیم القرآن، ص ۲۹۷. ۴ - قرآن، آل عمران، آیت ۳۷.

ندای الهی را شنیده بودند، پس آرزو می‌کردند که کفالت مریم پاک نصیب آنان گردد. چنانچه با یک دیگر مخاصمه می‌زدند. اینها بیست و هفت نفر بودند در این کشمکش قرار شد که توسط قرعه اندازی مسأله را حل نمایند و در آن زمان رسم بود که قلم آهنین را در آب جوی (اردن) می‌انداختند و هر کس قلمش که اسم آنها بر آن بود اگر بر آب می‌ایستاد او را مأموریت خدایی عنایت می‌کردند. چنانچه این قرعه را کشیدند و قلمی که اسم زکریا روی آن بود ایستاد و مریم به سرپرستی شوهر خاله‌اش درآمد. این هم در روایت آمده است که در میان آنها صدای هاتف غیبی بلند شد که قرعه بزیند هر که قرعه به نامش اصابت کرد، مریم را او بگیرد. چنانچه قلمها را آوردند و تورات را بر آن نوشتند و همه آنها را در دستاری ریختند همه آنها اسم خودشان را روی قلم می‌نوشتند و همگی قبول کردند که میان این همه قلم‌ها یکی را به در آزند و نام هر کس بر آن بود مریم را بدو سپارند.^(۱) چون یکی از آن بیرون آوردند نام زکریا بر آن بود. رشد مریم مثل رشد انبیاء^(۲) بوده یعنی نوزاد یک روزه مثل کودک یک ماهه و می‌گویند که شیر هیچ زنی نخورده بود^(۳) و مثل عیسی در گهواره کلام کرد و با این کرامتی بود که خداوند قدیر به او عنایت کرده بود و وی را از زندگی معنوی برخوردار کرد، الحق قرآن کریم از همچنین افرادی را تحمید می‌کند. به سبب همان اوصاف بعضی از نسطوری‌ها مریم را خدا (نعوذ بالله) پنداشته‌اند. و بعضی‌ها بر این عقیده هستند که مریم خدایی نزاییده بود بلکه انسانی زاییده است که با خدا در مشیت متحد است نه در ذات^(۴) اما حقیقت آن است که مریم و فرزندش عیسی، بنده و خاصان خدا هستند که فقط بعضی از صفات الهیه داشته بودند. خلاصه زکریا مریم را در آغوش گرفت نوازش کرد و می‌گفت. قرعه به نام من با اراده خدا آمده، همسر من خاله این مولود ستایش شده است. اینک کاهنان نیز تسلیم امر الهی شدند و هر روز صبح و مسا برای زیارت این مولود

۱ - قرآن - رانما، ص ۵۸ (مقدمه) ۲ - کنز الایمان، ص ۶۴.

۳ - همان.

۴ - ملل و نحل شهرستانی ج ۲، ص ۲۵. ر. ک محمد خاتم پیمبران - ص ۹۸. مقاله دکتر جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.

مبارک می آمدند. چون مریم ۵ ساله شد زکریا برای این دختر پاکیزه جهانی حجره ای ساخت، دختر نازنین زیر سایه پیمبری شب و روز نیایش معبود حقیقی می کرد. این حجره در بیت المقدس که مرکز معنویت و روحانیت بود و آن را هیکل می گفتند (تفهیم القرآن زیرنویس، ص ۲۴۸) مریم آنجا توراة می خواند تسبیح خدای عز و جل می کرد چنانکه قرآن به او برای قنوت و رکوع و سجود توصیه کرده بود (۳، ۴۳) که از این جهت وی را برگزیده و مقام منبع و کرامت رفیع عطا نموده بود. از این بالاتر این که آن احسن الرازقین برایش رزق حسنه توسط فرشتگان در محراب می فرستاد.

و هر وقت زکریا داخل محراب^(۱) می شد رزقی می دید از نوع میوه های تازه تابستانی در زمستان و میوه های زمستانی در تابستان می یافت و هیچ گاه محراب مریم خالی از رزق نمی دید زکریا می پرسید این رزق از کجا آمده، مریم جواب داده هو من عندالله رزقی است که خداوند به من ارزانی کرده است. (قرآن ۳، ۳۶) و زکریا هم قانع می شد. زیرا می دانست این کرامت الهیه است.

حالا مریم به سن بلوغ رسیده بود. اما زکریا که بعد از تولد مریم به رسالت و پیامبری رسیده بود و پیر هم شده بود و آرزوی فرزند صالح مانند مریم می داشت. یقین هم داشت که خالق اکبر که مریم را این عظمت و کرامت عنایت کرده است، او را نیز مشمول اعجاز و کرامت می کرد. چنانچه در محراب دست به دعا بلند کرد و با صدای دردانگیز زمزمه کرد «رب هب لی من لدنک ذریة طيبة (قرآن ۳۸: ۳) تو که دعای بندگان را می شنوی. و آن که مستجاب الدعوة است، دعایش را پذیرفت و به او یحیی عنایت کرد. در تورات مقدس اسمش یوحنا آمده است. و در انجیل (John the Baptist)^(۲) حضرت یحیی شش ماه قبل از تولد حضرت عیسی به دنیا آمد.

تولد عیسی ابن مریم داستان حیرت آور است مریم که زاهده و عابده بود و زاییدن پسر که خلاف قانون طبیعت بوده این امر در شهر بیت المقدس فتنه و

۱ - محراب: مکانی است مخصوص عبادت. راغب گفته محراب مسجد را می گویند که در آن جا جنگ

و محاربه علیه شیطان و هوای نفس می شود. المیزان فارسی ج ۳ ص ۳۱۱.

۲ - برای شرح بیشتر انجیل - متی باب ۳ و ۱۱ مرقس ۱ - ۶ لوقا باب ۱ - ۳.

آشوب به پا کرد. قرآن تولّد حضرت عیسی را در آل عمران و سوره مریم شرح داده است که چطور ملائکه به او بشارت تولّد پسر داده بودند و او با ترس و استعجاب گفت چطور این ممکن است در حالی که هیچ دست بشری مرا مس نکرده است.

و جبرئیل گفت خداوند بدین سان هرچه بخواهد می آفریند. او چون امری را مقرر می کند فقط به آن می گوید باش و آن می شود. قرآن این طور به این واقعه نور می افکند. «ای مریم خداوند ترا مژده می دهد که کلمه ای از خود که نامش مسیح ابن مریم است و در دنیا و آخرت برومند و از نزدیکان خدا است، (۳-۴۵) او در گهواره و هنگام میان سال با مردم سخن می گوید و از شایستگان است.

از نظر اهل علم پوشیده نیست صفحه تاریخ مسیحیان و یهودیان از این واقعه تاریک است. اینها یا راه افراط را پیموده اند یا به راه تفریط رفته اند. جهود نعوذ باللّه حضرت عیسی مسیح را فرزند نامشروع قرار می دهند. و نصرانیان او را پسر خدا می پندارند اما قرآن صریحاً می گوید که او بنده خدا است کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد. مثال خلقت او مثل آدم است که او را از خاک ساخت سپس به آن گفت بشری به حد کمال باش هماندم چنان گردید. چنانکه گفته شد تولّد عیسی در شهر فتنه و فساد برپا کرد که برای فرمانروای آن وقت که اسمش هیرودیس بود ناراحتی ایجاد کرد و او برای فروربردن این آشوب دستور داد زکریا، مریم و فرزندش را از شهر بیرون ببرد. توقعی داشت که زکریا مطیع او خواهد شد اما زکریا که عبد خاص خدا و پیغمبر بود برایش چطور امکان پذیر بود که مریم را که محبوب خدا بوده او را در بیابان تنها بگذارد. می دانست که چشم حاکم برایش عاقبت هولناکی را در بردارد اما این امتحان زکریا بود او نارضایتی پادشاه را در مقابل رضایت معبود، پذیرفت و همراه مریم و عیسی سوی بیابان شتافت. او تنها کسی بود که حمایت مریم کرده بود. این امر باعث خشم هیرودیس شده. دستور شکنجه داده که او را دستگیر کنند. زکریا از ترس سپاهیان فرار کرد. اما سپاهیان در تعقیب او چون نزدیک رسیدند، زکریا که نزدیک درختی کهنسال بوده پناهی جست، درخت شگافته شد و او در آن ناپدید شد. اما تکه از دامان پیراهنش بیرون ماند. شیطان دامان او را گرفت که او را بیرون کشد همان زمان سپاهیان رسیدند. درخت را دو نیمه

کردند و این گونه زکریا را کشتند. اما مریم و عیسی را خداوند نگه داشت. در این زمان مردمان به سه گروه تقسیم شدند. گروهی که عیسی را خدا می دانست. دیگر معتقد بود که او پیغمبر است عده ای تهمت می زدند و پاوه گویی می کردند و می گفتند که پسر زکریا است یا پسر یوسف دروگر است که در مرکز بیت المقدس دروگری می کرد و خواهرزاده مادر زکریا بود.

مریم اینک تنها بی یار و مددگار نوزادش را آغوش گرفته از بیم مردم از فلسطین سوی سوریه رخ نمود و (در بعضی روایت آمده است که یوسف هم همراه بوده) همانجا ماندگار شد. عیسی را گاهی در آغوش و گاهی بر پشت می گرفت. بازحمت خوشه گندم می چید و نان خود و بچه را فراهم می ساخت تا اینکه عیسی ۱۵ ساله شده همین هنگام اولین معجزه از او به ظهور رسید.

داستانش این است که در آبادی «ریوه» دهقانی بود شبی از خانه وی دزدان اموال قیمتی را دزدیدند و این دهقان که مهتر ده بوده با مریم و فرزندش رفتار نیکویی می داشت. چون مریم متوجه آن شد اندوهگین شد. عیسی که مادرش را بسیار دوست می داشت گفت ای مادر جان غم مخور برو پیش دهقان و بهش بگو که من می آیم و نشان می دهم که دزدها کجا هستند و مال آنها کجا است! مریم همین کرد. چون عیسی نزد آنها آمد گفت مردمانی که دیشب در سرای تو خفته بودند آنها را احضار کنید. این دهقان هر شب جماعتی را از درویشان به سرای خود به طور میهمان می آورد و آنها آنجا می خفتند پس دهقان همه شان را حاضر کرد، در میان آنها یکی لنگ و دیگری به یک چشم، نابینا بود. عیسی مدتی در چشم آنها نگریست. سپس به یک چشم نابینا خطاب کرد و گفت برخیز رفیق لنگ دار را بردارید. وی جواب داد من نمی توانم او را برگیرم عیسی فی الفور گفت پس چگونه دیشب توانستی او را برگیری تا بر بام دهقان برود و آنگاه او تو را برکشید و در روزن باز کرده همه اموال را بیرون کشیدی آنها از ترس سرزیر انداختند و بی درنگ اموال را حاضر کردند. دهقان خوشحال شد و نیمه اموال را روی روی عیسی نهاد و پیشنهاد کرد که به طور انعام بگیرد اما عیسی نپذیرفت برخاست و از آنجا رفت.^(۱) اینک عیسی در نظر مردم

مقام فوق العاده‌ای دریافت کرده بود. و دهقان برای مریم و عیسی بیشتر کرامات را نشان می‌داد. دومین معجزه که در تورات آمده است کمی در آن اختلاف نظر است و آن درباره پُر کردن خم‌های خالی از شراب است. داستان چنین است که روزی در منزل همان دهقان عده زیادی از میهمانان رسیدند. دهقان در منزل یک شراب‌خانه داشته بود که در آن ۵۰ خم شراب ذخیره کرده بود. دهقان به شراب‌خانه که رفت تا برای پذیرایی شراب بیاورد متوجه شد که خم‌ها خالی شده بود. نگران شد یک دفعه به فکر عیسی افتاد او را خواست تا کمک کند. عیسی آمد دست روی خم‌ها نهاد و خم‌ها پُر از شراب شد. (ائمه اطهار گفته‌اند که از یک پیغمبر خدا بعید است که چیزی که حرام است آن را به طور معجزه برای پذیرایی جائز بشمرد) در کتب مسیحی نیز اینگونه داستانها زیاد است و مسلمانان آن را از آنجا گرفته‌اند، البته ممکن است خمها پُر از نوشابه شده باشد. اما قرآن معجزات عیسی را اینطور بیان کرده است. «و یکلّم الناس فی المهد و کهلأ انی اخلق لکم من الطین و احیی الموتی باذن الله» و ابری الاکمه و الابرص.... و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم»^(۱)؛ در گهواره و سن کھولت سخن گفتن. از گل مرغی ساختن و آن را زنده کردن، کور مادر زاد و مریضان برصی را شفا دادن و مرده‌ها را به اذن خدا زنده کردن از غیب خبر دادن که مردمان چه خوردند و در منزل ذخیره کرده‌اند.

چون عیسی اعلان نبوت کرد و گفت که من از جانب پروردگارتان آمده‌ام که شما را تعلیم کتاب و حکمت کنم و تورات و انجیل پیاموزم و معجزاتی همراه آورده‌ام و چیزهایی که تا به حال حرام بود برای شما حلال کنم پس از خدا بترسید و مرا هم اطاعت کنید که راه راست همین است. مردمان لج باز گفتند اگر واقعاً پیغمبر هستید مرده‌ای را زنده کنید و به ما نشان بدهید. برای اینکه ممکن است مرده‌ای را زنده می‌کنید که تازه جان داده است ما شک داریم که شاید او زنده باشد. عیسی گفت خوب یک مرده کهنه را بیاورید. آنها گفتند سام بن نوح را زنده کن که قدیمترین است. عیسی گفت خوب مرا به گور او ببرید. اینها بردند. بگور سام عیسی آنجا دو رکعت نماز خواند و بعد از نیایش الهیه درخواست

۱ - قرآن سوره آل عمران (۳) آیات ۴۶ و ۴۹.

نمود که اوسام بن نوح را زنده کند. پس با صدای بلند سام را صدا زد و گفت: قم باذن الله. قبر شکافته شد و سام سر از گور بیرون آورد و با عیسی صحبت کرد. و از حضرت ابن عباس روایت است که او نخست چهار نفر را زنده کرد. یکی سام بن نوح دیگر عازر بود که بعد از سه روز زنده کرد و تا مدت دراز زنده ماند و سومین پسر یک زن پیر و یک دختر جوان. درباره سام می گویند چون از قبر بیرون آمد هراسناک بود و خیال کرد که روز قیامت است از خوف قیامت موهای نصف سرش سفید شد. اما بعد متوجه شد که این اعجاز حضرت عیسی است. ایمان آورد اما درخواست کرد که دوباره بدون تحمل عالم سکران دعا کنند که بمیرد ایشان پذیرفتند و سام بن نوح انتقال کرد.^(۱) گفته اند که عیسی ۵۰۰۰۰ بیمار را شفا بخشید. آن زمان علوم طب به نقطه عروج رسیده بود اما علاج کور مادر زاد و علاج برص و پیسی ممکن نبود. اما حضرت عیسی را خداوند متعال این معجزات را عطا فرمود که در قرآن آن نعمت الهیه خوانده شده است.

همین طور مردمان گفتند، شیپره را درست کنید و در آن بدمید که زنده شود. حضرت عیسی مجسمه شب پره درست کرد و در آن دمید و او زنده شد. این عجیب مخلوقی است نه پرنده نه مرغ، دندان دارد. لبخند می زند بدون پر پرواز می کند، پستان دار است بچه می زاید در صورتی که در طیور این آثار نیست.

یکی از معجزه ها که مفسران بیان کرده اند این است که چون کودکان نزد عیسی می آمدند و مطلع می شدند که در منزل آنها از فلان غذاها چیزی ذخیره است. آنها منزل می رفتند و از مادر و پدر آن غذا می خواستند و چون بزرگان می پرسیدند چه کسی به شما اطلاع داده می گفتند، عیسی مسیح. مردمان می گفتند این مرد ساحر است آنجا نروید و آنها را در یک اتاق مقید می کردند تا پیش او نروند. چون عیسی آمد پرسید بچه ها کجا هستند. گفتند اینجا نیستند عیسی سوی اتاق اشاره کرد پرسید آنجا کی ها هستند گفتند که خنزیر - عیسی فرمود همینطور است - چون در باز کردند. دیدند همه خنزیر شده بودند.^(۲)

۱ - حاشیه کنز الایمان فی ترجمه القرآن، ص ۶۶.

۲ - قرآن مجید، کنز الایمان، حاشیه ص ۶۶.

درباره این هم شکی است که پیغمبر خدا بنچه‌ها را که معصوم اند چطور سزا می‌دهد البته این درست است که مردمانی که مریم را سب و شتم کرده بودند، خداوند آن‌ها را مسخ کرد. خلاصه اینکه مردمان مثل اقوام گذشته باوجود این همه آثار معجزات عیسی را به جادو تعبیر کردند و قصد آن کردند. عده‌ای پیش فرمانروا رفتند تا ازش دستور قتل عیسی بگیرند یا مصلوب کنند. عیسی چون از این توطئه آگاه شد، از شهر بیرون رفت. نزد کنار جوئی رسید. جماعت گازران را دید که جامه می‌شستند، عیسی جریان را بیان کرد و گفت کیست که در راه خدا به من نصرت می‌کند. از میان آنها دوازده نفر لیبیک گفتند و دنبال عیسی روانه شدند و گفتند ما انصار خدا هستیم. قرآن این قضیه را در سوره الصّف بیان کرده است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. یاوران خدا باشید همچنان که عیسی ابن مریم به حواریان گفت.» چه کسانی یاوران من در راه خدایند. حواریان گفتند، ما یاوران خدا هستیم. پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند.^(۱) در لغت معنی حور سپید است. چون پیشه آنها رخت شوری بود که جامه‌های کثیف را سپید می‌کردند. پس آنها را حواری می‌گفتند^(۲) این حواریون طائفه‌یی از بنی اسرائیل بودند که ایمان آوردند.^(۳) آری! ایمان آنها ایمان و اسلام هر دو بود که گفتند: «قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون»^(۴)

یاد کن هنگامی را که به حواریون وحی کردیم که به من و رسولم ایمان آرید گفتند ایمان آوردیم گواه باش که ما تسلیم فرمان توایم. الحق که حضرت عیسی دعوت به تقوای الهی فرمودند و سپس اطاعت از خودش و در ضمن معجزه که نشان دادند به اذن الله گفتند و همین طور در مهد هم اول گفتند که من بنده خدا هستم «انی عبدالله و جعلنی نبیاً». مرا کتاب داده و نبی فرستاده است.

۱ - ر.ک. قرآن مجید ترجمه فارسی عبد الحمید آیتی. ۱۴: ۶۱، ص ۵۵۳. انتشارات سروش واحد

احیای هنرهای اسلامی ۱۳۷۴.

۲ - تفسیر قرآن ترجمه اردوج ۱، مولانا ظفر الحسن امروهوی. ص ۲۸ - ۲۲۷.

۳ - المیزان، ترجمه فارسی، زیر نویس ۳، ص ۳۵۷.

۴ - سوره مائده، آیت ۱۱۱.

پس بر شما لازم است که تقوای الهی را با ایمان خدا پیروی من کنید. اما از قوم خود مایوس گردیده از حواریون کمک طلبید و حواریون اجابت کردند برای اینکه گروهی با مکر قصد ایشان کردند و قادر مطلق مکر اینها را نقش بر آب کرد چنانچه چون حواریون بسیار از گروه دیگری همراه عیسی براه افتادند. وقت ظهر این گروه از عیسی طعامی طلبیدند عیسی از خدا دعا کرد و خداوند برای اینها طعام فرستاد ولی باز مردم گفتند که این هم کار جادویی هست و خداوند آنها را مسخ کرد. چون عداوت جهود از حد گذشت. اینها تعقیب عیسی کرده بالاخر یافتند و دستگیر کرده در یک خانه مقید کردند. همراه ایشان دو نفر حواری هم بودند. هر دو راه فرار اختیار کردند. مأموران مشورتی کردند که فردای صبح عیسی را یا می‌کشند یا مصلوب خواهند کرد و صلیبی را جلوی خانه گذاشتند صبح یک مأمور داخل خانه شد. خداوند شکل او را مشابه به عیسی کرد و جبرئیل آن شب حضرت عیسی را سوی آسمان برد. و آن یکی که برای دستگیری آمده بود او را به جای عیسی به دار کشیدند. چنانچه قرآن می‌گوید: (به دروغ گفتند) که ما عیسی مسیح ابن مریم رسول خدا را کشتیم. در صورتیکه او را نکشتند نه به دار کشیدند بلکه بر آنها امر مشتبه شد همانا آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می‌رفتند به طور یقین مسیح را نکشتند بلکه خداوند او را بسوی خود بالا برد». عجب این است که در این امر جهود و نصاری هر دو اختلاف رأی دارند. یهودی‌ها می‌گویند که ما او را قتل کردیم سپس به دار رسانیدیم، نصاری عقیده دارند که او فقط مصلوب شد و قبل از این که رمقی از جان مانده بود گروهی که ایمان آورده بودند ویرا از دار پایین آورده در قبر دفن کردند اما سومین روز چون قبر را باز کردند دیدند که قبر خالی بود خیال کردند که خداوند او را از میان قبر به سوی آسمان برد. چنانکه در اناجیل است اما حواریون عیسی زنده ماندند و آیین مسیحی را رونق بخشیدند و سی و سه سال دعوت حق نمود.

این بود خلاصه داستان مریم و عیسی - اینک ما چند ابیاتی که سخنوران در آن اسم عیسی برده‌اند برای خوانندگان گرامی نقل می‌کنیم:

انوری غیرت عیسی و دم او را تذکر می‌دهد:

تذکار مریم و مسیح در آثار دین و دانش

غیرت روح عیسی است این یک
خجالت چوب موسی آن دگر است
به کف موسی کلیم کریم
به دم عیسی که زنده گراست (۱)
به اعجاز عصای موسی عمران
به ایجاب دعای عیسی مریم
به حق دم پاک عیسی مریم
به حق کف دست موسی عمران
شیخ عطار در موارد ذیل دم عیسی را در سخن آورده است:

دم عیسیست که بوی گل تر می آورد
و ز بهشت است نسیمی که سحر می آورد
عطار چون تذکری از معجزات پنج پیغمبر می دهد می سراید:

معجزات پنج پیغمبر برویش در پدید
احمد و داود و عیسی، خضر و داماد شعیب
حافظ می سراید:

ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم
شراب نوش و رهاکن حدیث عاد و ثمود
برخی ابیات فارسی و اردوی اقبال که در آن اسم عیسی و مریم آمده قبلاً درج
گردیده است. اما خواجه کرمانی که بالغ بر ۴۶ مرتبه ذکر عیسی کرده است.
عیسی که دم ز روح زدی گو بین که من
دارم دمی که آدم از آن دم خبر نداشت (۲)

عیسی روان فزاید چون من نفس بر آرم
داؤد مست گردد چون من زبور خوانم (۳)

سلیمان قدر موسی کف خضر عمر سکندر در
محمد خلق عیسی دم علی جود تهمتن تن (۴)

چون روا کردند خون از قره العین نبی «ص»

چشم عیسی خون بیارید و دل ترسا بسوخت (۵)

چون دم عیسی ندیدی گفته خواجه چه خوانی

چون بد بیضا ندیدی پور عمران را چه دانسی (۶)

۱ - در آخر قرآن - زین العابدین راهنما. ص ۳۱ ضمن قرآن در ادب فارسی، دیوان انوری ج ۱، ص

۶۳، ۶۴.. ۲ - دیوان اشعار، خواجه کرمانی، ص ۳۹۸

۳ - دیوان اشعار، خواجه کرمانی، ص ۴۵۷ ۴ - دیوان اشعار، خواجه کرمانی، ص ۱۰۰

۵ - دیوان اشعار، خواجه کرمانی، ص ۱۳۴ ۶ - دیوان اشعار، خواجه کرمانی، ص ۵۱۲

حسن نهاد و علی نام و موسی گوهر ذبیح نسبت و یحیی دل و مسیح آیین^(۱)

در آخر برای یمن و برکت بیتی که در نعت حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی «ص» است به طور حسن ختام درج می شود:

حسن یوسف، دم عیسی ید بیضا داری آنچه خویان همه دارند تو تنها داری!

منابع و مأخذ:

- ۱ - قرآن مجید ترجمه و تفسیر زین العابدین راهنما - تهران، س ن
- ۲ - قرآن مجید ترجمه فارسی عبدالحمید آیتی انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.
- ۳ - تفسیر قرآن ترجمه اردو مولانا ظفر الحسن امروهوی کراچی، ۱۹۷۷ م.
- ۴ - تفسیر المیزان علامه سید محمد حسین طباطبایی ج ۳ ترجمه استاد عبدالکفریم نیری بروجردی - تهران
- ۵ - تفهیم القرآن مولانا ابوالاعلی مودودی ج ۱، لاهور، ۱۹۹۱ م.
- ۶ - کنز الایمان، تفسیر مولانا سید محمد نعیم الدین، کراچی، ۱۹۹۷ م
- ۷ - ملل و نحل شهرستانی ج ۲، منقول از محمد خاتم پیمبران، تهران، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ۸ - محمد خاتم پیمبران، ج ۱، از انتشارات حسینیه ارشاد ۱۳۶۳ ه. ش، مقاله دکتر جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی، انجیل متی باب ۳ و ۱۱، مرقس ۱ - ۶، لوقا باب ۱ - ۳
- ۹ - کلیات فارسی اقبال، شیخ غلام علی و پسران، لاهور ۱۹۷۳
- ۱۰ - کلیات اردو اقبال، شیخ غلام علی و پسران لاهور ۱۹۹۵.
- ۱۱ - دیوان اشعار خواجو کرمانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، کتابفروشی بارانی، تهران، ۱۳۳۶ ه. ش.

ترجمه کهن فارسی تاریخ طبری و ارزشهای آن

چکیده:

«تاریخ کبیر» تألیف محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ ق) نخستین تاریخ مفصل و معتبر موجود به زبان عربی است که تاریخ ایران را از آغاز آفرینش تا پایان دوره ساسانی و همچنین دوره اسلامی را تا وقایع سال ۳۰۲ هـ ق دربرمیگیرد. در زمان مؤلف هم این کتاب بزرگترین کتاب تاریخ شناخته می‌شد. به همین دلیل به فاصله کمی پس از تألیف به فارسی برگردانیده شد که نخستین ترجمه فارسی آن به «تاریخ بلعمی» شهرت دارد. مترجم و به جهتی مؤلف تاریخ بلعمی ابوعلی محمد بن عبدالله بلعمی از بزرگان علم و ادب قرن چهارم به شمار می‌رود. ترجمه ابوعلی ترجمه محض نیست بلکه ترجمه گونه است از تاریخ طبری، اختصار را نیز رعایت می‌کند. اما از جمله مطالب افزوده شده مثلاً رویدادهایی است مربوط به حدود نیم قرن از ۳۰۲ هـ ق تا ۳۵۲ هـ ق که سال شروع ترجمه بلعمی است. از نکات ویژه و ارزشهایی که این ترجمه کهن فارسی دارد یکی شیوایی، روانی و جذاب بودن آن و نیز دوری جستن مترجم از تفصیل غیر ضروری است که سبب گردیده تا مآخذ ترجمه به زبانهای اروپایی قرار گیرد. نکته حایز اهمیت دیگر در خصوص این متن کهن زبان فارسی، ارزشی است که از نظر واژگانی و زبانی و ادبی دارد. پس از مقدمه شاهنامه ابومنصوری قدیم‌ترین سند نثر فارسی است که به دست ما رسیده. به برکت ترجمه تاریخ طبری بسیاری از واژه‌های پارسی سره در زبان فارسی ماندگار شد. ترجمه تاریخ طبری از نظر انشا و سلاست و عذوبت و فصاحت یکی از نمونه‌های ارزنده زبان فارسی محسوب می‌گردد.

«سپاس و آفرین مرخدای کامکار و کامران و آفریننده زمین و آسمان را، آن کیش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه زن و فرزند. همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشان هیچ آفرینش پیدا است: آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر است.»^(۱)

«تاریخ کبیر» یا «تاریخ الامم و الملوک» یا «اخبار الرسل و الملوک» تألیف محمد بن جریر طبری (متوفی به سال ۳۱۰ هجری قمری) نخستین تاریخ عمومی مفصل و معتبر موجود به زبان عربی است که تاریخ ایران را از آغاز آفرینش تا انجام دوره ساسانی و نیز دوره اسلامی را تا وقایع سال ۳۰۲ یعنی هشت سال پیش از مرگ مؤلف دربر می‌گیرد. این کتاب گرانقدر تا روزگار مؤلف بزرگترین کتاب تاریخ به شمار می‌رفت و به همین دلیل به فاصله کمی پس از تألیف به فارسی برگردانیده شد که نخستین ترجمه فارسی آن به «تاریخ بلعمی» شهرت دارد و موضوع گفتار ماست.

مترجم یا به جهتی مؤلف «تاریخ بلعمی» ابو علی محمد بن عبدالله (یا عبیدالله) بلعمی از خاندان مشهور بلعمیان بود و از بزرگان علم و ادب قرن چهارم به شمار می‌رود. بلعمی به «بلعم» از بلاد روم و یا بلعمان که قریه‌ای بوده است در مرو، انتساب دارد. پدرش ابوالفضل بلعمی وزیر نصر سامانی بود و فرزندش ابو علی دومین فردی از این خاندان است که به مقام وزیری می‌رسد و وزارت عبدالملک بن نوح و نیز ابو صالح منصور بن نوح سامانی که از سال ۳۵۰ تا ۳۶۵ پادشاهی کرد، به او سپرده می‌شود. تاریخ طبری به دلیل اهمیت و شهرت و اعتباری که از همان اوائل تألیف کسب کرده بود، توجه و علاقه امیر سامانی را جلب کرد و او از وزیر دانشمند و ادب پرور و عالم زاده‌اش^(۲) ابوعلی درخواست تا آن را به پارسی دری برگرداند و ابو علی به سال ۳۵۲ به ترجمه تاریخ پسر جریر همت گماشت.

ترجمه ابو علی ترجمه محض نیست بل ترجمه گونه‌ای است از تاریخ طبری که ضمن این که مترجم سعی می‌کند تمام کتاب را به پارسی برگرداند، اختصار را نیز رعایت می‌کند و اسناد پیاپی و نام راویان منقول در متن را که برای خوانندگان فارسی زبان ملالت آور می‌نماید حذف می‌کند و اگر در مواردی چند روایت در متن نقل شده به مهمترین بسنده می‌کند و در برابر اگر روایتی را ناقص

۱ - تاریخ بلعمی به تصحیح ملک الشعرا بهار صفحه ۱.

۲ - پدر ابو علی یعنی ابوالفضل علاوه بر مقام سیاسی و وزارت خود مردی دانشمند و دانش پرور و ادب دوست و مشوق رودکی در منظوم ساختن کلیله و دمنه به شعر پارسی دری بود.

می یابد با بهره گیری از منابع و مآخذ موثق دیگر و احتمالاً منابع پهلوی که در آن روزگار در دسترس بوده به تکمیل ترجمه خود می پردازد و بر کتاب می افزاید. به احتمال زیاد ترجمه ها و تهذیب های خداینامه و به قول خود او «تاریخ ملوک عجم» و یا «تاریخ عجم» که البته آگاهی درستی از این کتاب نداریم از منابع مورد استفاده مترجم بوده است. ابو علی خود در این خصوص می گوید:

«چون اندر وی نگاه کردم و بدیدم اندر وی علمهای بسیار و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندروی فایده ها دیدم بسیار، رنج بردم و جهد و ستم بر خویشتم نهادم و این را پارسی گردانیدم. به نیروی ایزد عزّ و جلّ، و ما خواستیم که تاریخ روزگار عالم اندر آنچه هر کسی گفته است، از اهل نجوم و از اهل هر گروهی که تاریخ گفته اند از گبر و ترسا و جهود و مسلمان، هر گروهی آنچه گفته اند، یاد کنیم اندرین کتاب، به توفیق ایزد عزّ و جلّ، از روزگار آدم تا گاه رستخیز چند بود. و این اندر کتاب پسر جریر نیافتیم و باز نمودیم تا هر که اندر وی نگردد، زود اندر یابد و بروی آسان شود»^(۱) از جمله مطالب افزوده شده مثلاً رویدادهایی است مربوط به حدود نیم قرن یعنی از سال ۳۰۲ هجری که پایان وقایع مندرج در تاریخ طبری است تا سال ۳۵۲ که سال شروع ترجمه بلعمی است؛ و یا داستان بهرام چوبین در زمان هرمز که در تاریخ طبری نیست و بنا به نقل بلعمی از کتاب «تاریخ ملوک عجم» اقتباس گردیده که این بخش نثری استوارتر و پخته تر و منسجم تری دارد. بلعمی می گوید: «محمد بن جریر طبری حدیث بهرام شوین تمام نگفته است و من به کتاب اخبار ملوک عجم تمام یافتیم و بگویم»^(۲) نیز از جمله این افزوده هاست داستان کیومرث و باورداشتهای ایرانیان در باره آغاز آفرینش و به این مناسبت گفتارهایی از «علماء اسلام» و دهقانان و منجمان و گبران و مردم جهان و نقل قولهایی همچون بیان ابوزید بلخی^(۳) در کتاب فضائل بلخ و بسیار دیگر از این گونه موارد که در این مقال جای بحث و مقایسه ترجمه با اصل کتاب نیست.

اما از نکات ویژه و ارزشهایی که این ترجمه کهن فارسی دارد یکی آنکه، شیوایی و روانی و جذاب بودن آن و نیز دوری جستن مترجم از تفصیل و اطنابهای غیر ضروری سبب گردیده تا نظر محققان خارجی و مستشرقان را جلب کند و مآخذ ترجمه به زبانهای اروپایی قرار گیرد و مطالب و موضوعات

۱ - تاریخ بلعمی صفحه ۲.

۲ - گزیده تاریخ بلعمی، ص ۱۰۸.

۳ - تاریخ بلعمی، ص ۱۱۲ بعد.

این کتاب که در بردارنده فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی و تاریخ ایران و اسلام است از این طریق به دیگر کشورهای جهان انتشار یابد.

بارونکارادوو^(۱) دانشمند فرانسوی در کتاب متفکران اسلام^(۲) می گوید: «عبارات کتاب ترجمه تاریخ طبری فصیح تر و شیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه های نفیس نثر قدیم فارسی شمرده می شود. بلعمی در مجلد اول و قسمتی از مجلد دوم کتاب خود تا اندازه ای به حوادث و قضایای تاریخی صورت داستان و قصه داده است و از این رو خواننده با کمال میل و رغبت به خواندن آن می پردازد. باقی مجلدات شامل مطالبی تاریخی و حاوی فوائد مهمی است.»^(۳)

دوبو^(۴) مستشرق دیگر فرانسوی نیز همین ترجمه فارسی تاریخ طبری را برای ترجمه به زبان فرانسوی برگزیده که با همت زوتنبرگ^(۵) مستشرق دیگر فرانسوی پس از مقایسه با نسخه های خطی موجود ترجمه آن در چهار مجلد در سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۴ میلادی در پاریس منتشر شد.^(۶)

هرمان اته^(۷) خاورشناس آلمانی نیز اعتقاد دارد: «تاریخ بلعمی مدتی دراز نه تنها از لحاظ زبان بلکه از لحاظ ارزش تاریخی هم مهمترین اثر منشور ادب قدیم ایران شمرده شد. این کتاب از حیث زبان و اسلوب فارسی که به شیوه روان و خوش آیندی نوشته شده، هنوز هم از اهمیت برخوردار است.»^(۸)

بی شک ترجمه هایی که از روی ترجمه تاریخ طبری به زبانهای اروپایی صورت گرفت سبب شد تا این کتاب به عنوان یک سند معتبر و قابل استناد معرفی گردد و اتفاقاً همین ترجمه زوتنبرگ مأخذ کار کریستنسن^(۹) مستشرق دانمارکی و استاد دانشگاه کپنهاگ قرار گرفت و سبب گردید تا او ترجمه بلعمی را

1 - Barron Carra de vaau

2 - Le spenseur Del' Islam

۳ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری، صفحه های ۵۰ - ۴۹.

4 - Dubeaux یا Duboux

5 - M.Hermann Zotenberg

۶ - تاریخ ادبی ایران تألیف پروفیسور براون ج ۱، ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۶۹۲.

7 - Hermann Ethe

۸ - تاریخ ادبیات فارسی، دکتر رضا زاده شفق، صفحه ۲۷۹ بعد.

9 - Arthur Christensen

به عنوان یکی از منابع معتبر تاریخ ایران برگزینند و در موارد گوناگونی در کتاب مشهورش «تاریخ ایران در زمان ساسانیان» به آن استناد کند^(۱). به عقیده کریستنسن در این کتاب «از جمله منابع عمده تاریخ ساسانیان تاریخ فارسی بلعمی است که به سال ۹۶۳ میلادی از تاریخ طبری ترجمه شده است»^(۲).

بر روی هم باید گفت ویژگیهای منحصر به فرد ترجمه کهن فارسی طبری و بخصوص شیوایی بیان و جامعیت آن در برابر اطناب و تفصیل های ملال آور تاریخ طبری برای مستشرقان و نیز از همه مهمتر قدمت آن در زبان فارسی و اعتبار و سندیت آن موجب شد تا همواره پژوهشگران غربی توجه خاصی به آن مبذول دارند و به زبانهای خود ترجمه کنند و از این رهگذر بخش مهمی از اطلاعات مربوط به فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام راه غرب سپرد و در اختیار جهانیان و بویژه مشتاقان فرهنگهای اصیل و کهنسال قرار گیرد.

نکته دیگر در خصوص این متن کهن و ارزشمند زبان فارسی، ارزشی است که از نظر واژگانی و زبانی و ادبی دارد. پس از مقدمه شاهنامه ابومنصوری قدیمترین سند نثر فارسی است که به دست ما رسیده و همان مقام والایی را که شاهنامه فردوسی در نظم فارسی دارد، بی شک در زمینه نثر فارسی از آن این کتاب گرانقدر خواهد بود. سبک نگارش کتاب بسیار ساده و به دور از پیچیدگیهای ابهام آمیز لفظی و معنوی است و بنا به تحقیق ملک الشعراء بهار: «سجع و موازنه و مترادفات وجود ندارد و اگر سجعی دیده می شود در فاتحه کتاب و جاهایی مانند آن خواهد بود و آن به غایت نادر است»^(۳) بدان گونه که از یک نثر قدیم فارسی دری انتظار می رود بسیار ساده و طبیعی و روان و دور از تکلفات لفظی و معنوی است و حتی از کتابهایی مانند کلبله و دمنه نصرالله منشی و نیز تاریخ بیهقی به زبان فارسی نزدیکی بیشتری دارد. ترکیبات صورتی کهنه و شبیه به ترکیبات زبان پهلوی دارد و بسیاری از واژه های پارسی سره که بیم آن می رفت که در درازای روزگار و طول قرون و اعصار باز نماند و از میان برود و همچون بسیاری از واژه ها و ترکیبات و تعبیرات زبان فارسی فراموش گردد، به برکت ترجمه تاریخ طبری در زبان پارسی ماندگار شد و پاره ای از این واژه ها و ترکیبات به شرح زیر است:

۱- تاریخ ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی

۲- مآخذ پیشین صفحه ۸۸ به بعد.

۳- سبک شناسی بهار، ج ۲، صفحه ۱۰.

دریوش: بی چیز و فقیر. دریوش نزدیک به اصل پهلوی واژه driyosh است و با «دریوزه» هم‌ریشه می‌نماید.	آب دست: آفتابه و ابریق معادل آبدستان
دستار: عمامه	باد افراه (= پاد افراه): جزا، مکافات
دستان: حیل، مکر	باز زدن: منع کردن
دست آویز: زد و خورد، جنگ روی در روی	باز کردن: عزل کردن
دستبرد: قدرت و غلبه	باشگونه: واژگونه
دستوری: اجازه	بدست: وجب
دیدار: قیافه	بدید: معلوم و آشکار
دیدن: مصلحت	بوتافتن: تحمّل کردن
دیوان: تشکیلاتی ابتدائی شامل دفترهایی که در آنها اسامی اشخاص برای پرداخت حقوق و مستمری درج شده باشد.	بورگستوان: پوششی که در قدیم به هینگام جنگ بر روی اسب می‌افکندند.
راندن: مقرر کردن	بسته کشتی: زردشتی؛ زیرا زردشتیان مکلفند از سن بلوغ کشتی بر کمر ببندند.
رستخیز: رستاخیز، روز قیامت	بنیرو: نیرومند
سپیداب: ماده‌ای که در نقاشی و رنگ کردن اتفاقاً به کار می‌رود، گرد سفیدی که زنان به صورت خود می‌مالند.	به زادبر آمده: مسن، سالمند
ستان: بر پشت خوابیده یا افتاده	پالودن: جاری شدن، ریختن
شرو: شاخ	پذیرفتار: متعهد، ضامن، تاوان دار
سیکی: شراب مثلث، باده‌ای که به سبب جوشش دو سوم آن بخار شده و یک سوم باقی مانده باشد.	پره: پهلوی، طرف
شارستان: شهرستان، قسمت اصلی شهرها در قدیم.	پری گرفته: پری دار، به عقیده عوام کسی که جن با او یار شده باشد و از امور غیبی خبر دهد.
شمار کردن: (... کسی را) به حساب او رسیدگی کردن، اعمال و کارهای او را بازجویی و بازرسی کردن.	تنگ: در، راه باریک
	جلد: چابک، زرنگ
	چاشتگاه: وقتی میانه صبح تا ظهر، یک حصه از چهار حصه روز
	چک: منشور، فرمان
	خستن: زخم زدن، زدن
	خواستنه: مال
	خوان سالار: آشپز، طبّاخ
	دُ دیگر: دوم

شوریدن: آشفته و پریشان شدن	کنده گری: حکاکی، کنده کاری
فسوس: ریشخند و مسخره کردن	گُرده: کلیه، قلوه
کشتارورز: کشاورز	کُسی کردن: روانه و کسبیل کردن
کشتمند: زمین زراعتی، کشتزار	گم بودگی: حیرانی، سرگردانی
کشت و ورز: کشاورزی، زراعت	موزه: کفش
	نُبی: قرآن
	پله کردن: رها کردن (۱)

کوتاه سخن این که ترجمه تاریخ طبری از نظر واژگانی و نیز انشا و سلاست و عدویت و فصاحت زبان فارسی یکی از نمونه‌های ارزنده آن محسوب می‌گردد.

از ارزشهای دیگر ترجمه تاریخ طبری عبرت آموزی‌های آن است. خواننده دقیق و ژرفنگر آن را آینه عبرتی می‌یابد که جای جای به او هشدار می‌دهد و عبرت می‌آموزد. کارهای درست را از نادرست باز می‌نمایاند و سالوسی‌ها و ریاکاریها را از حقیقتها و خلوص‌ها متمایز نیز می‌گرداند. ابو علی از بازگفت مطالب تاریخ همواره پند می‌گیرد و بخوبی نیز آن را به خواننده منتقل می‌کند. هنرش در این است که تاریخ را از صورت نقل صرف روایات در آورد و به صورت گنجینه‌ای از عبرتها و تجربه‌ها جلوه دهد تا مرد خردمند خرد پیشه (۲) که نمی‌تواند مجالی برای «عمر دوباره» بیابد از آن تجربه‌ها و عبرتها توشه بگیرد. به وقایع و رویدادهای روزگاران گذشته با ژرف اندیشی خاص خود می‌نگرد و نیکیها و بدیها را از درون حوادث می‌جوید و عبرت می‌گیرد که لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ (۳)

۱ - این واژه‌ها از فهرست پایانی کتاب گزیده بلعمی انتخاب شده که بی شک در متن کامل کتاب نمونه‌های بهتری می‌توان یافت. معانی نیز منقول از آنجاست.

۲ - مرد خردمند خرد پیشه را
تا به یکی تجربه آموختن
عمر دو بایست در این روزگار
با دگری تجربه بستن به کار

۳ - سوره یوسف آیه ۱۱۱؛ همانا در حکایات آنان (یعنی پیغمبران یا یوسف و برادران) برای صاحبان عقل، عبرت کامل خواهد بود.

گزیده مراجع

- ۱ - احوال و آثار محمد بن جریر طبری، تالیف علی اکبر شهابی، اساطیر تهران، ۱۳۶۳
- ۲ - برهان قاطع حواشی مرحوم دکتر معین.
- ۳ - بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری شماره ۳ شاهکارهای ادبیات فارسی، ۱۳۴۷
- ۴ - تاریخ ادبیات در ایران از دکتر ذبیح الله صفا، مجلدات مختلف
- ۵ - تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون مجلدات مختلف
- ۶ - تاریخ ادبیات فارسی، دکتر رضا زاده شفق
- ۷ - تاریخ ایران در زمان ساسانیان از کریستنن ترجمه رشید یاسمی
- ۸ - تاریخ بلعمی به تصحیح مرحوم استاد ملک الشعراء بهار به کوشش محمد پروین گنابادی - تهران، زوار ۱۳۵۳.
- ۹ - تاریخنامه طبری به تصحیح محمد روشن، نشر نو، تهران ۱۳۶۶
- ۱۰ - ترجمه تاریخ طبری به اهتمام دکتر مشکور، ناشر خیام، تهران، ۱۳۳۷
- ۱۱ - ترجمه تاریخ طبری، چاپ عکسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۴۴
- ۱۲ - ترجمه تاریخ طبری از ابوالقاسم پاینده از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۳.
- ۱۳ - ترجمه تفسیر طبری
- ۱۴ - دائرة المعارف اسلام
- ۱۵ - سبک‌شناسی استاد محمد تقی بهار، تهران آذر ماه ۱۳۴۹.
- ۱۶ - قرآن مجید، ترجمه استاد مهدی الهی قمشه‌ای. اسلامیه، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۷ - گزیده بلعمی به انتخاب و توضیح دکتر شعار و دکتر طباطبایی تهران ۱۳۶۶
- ۱۸ - لغت نامه دهخدا.
- ۱۹ - مقالات قزوینی از انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۶۳
- ۲۰ - مجله سخن شماره‌های مختلف.



عمر خیام در آئینهٔ رباعیاتش

چکیده:

خیام در درجهٔ اول اهل علم و فضل بوده ولی عامهٔ مردم او را با رباعیاتش می‌شناسند که مملو از اندیشه‌های فلسفی، عرفانی و ایقانی به شمار می‌رود. با این وصف مدتها مورد انتقاد هم قرار گرفته. خیام از دانشمندان و متفکران برجسته در سطح ایران و حتی جهان محسوب است. مضامین حمد و نعت و توحید در سخن وی حایز اولویت است. همچنین علم و حکمت و آزادی اندیشه و استقلال فکر را سرمایهٔ انسانی تلقی می‌کند. جالب این است که گلایه از معاصران، شکایتها از دوران، بی‌وفایی دوستان که در شعر اغلب سخنوران به چشم می‌خورد، خیام از آن محترز است. در رباعیات خیام تفکر بر جهان هستی و در باب آمدن و رفتن بشر اشاراتی مکرر می‌شود. به نظر وی جان پرتوی از نور الهی است. پند و اندرزهای گونه‌گونی برای نیکوکاری، صبر و استقامت در برابر صعوبتهای زندگی در رباعی‌های خیام به چشم می‌خورد.



جز هست خدا نیست یقین می‌دانم از دفتر کائنات این می‌خوانم
چون دیدهٔ دل به نور حق بینا شد شد ظلمت کفر محو در ایمانم

نام کامل خیام، ابوالفتح عمر بن ابراهیم است، ولی شهرت وی به خیام یا خیامی می‌باشد. شاید پدرش خیمه دوز و خیمه فروش بوده است. خیام یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی، فیلسوف و ریاضی دان و هیئت دان و منجم و شاعر بوده و در دورهٔ سلجوقیان، اواخر سدهٔ پنجم و اوائل قرن ششم می‌زیسته و در سال ۵۱۶ هـ ق وفات یافت.

از احوال زندگی خیّام معلوم می‌شود که وی سیر و سیاحت شهرهای مختلف کرد، از قبیل طوس، بلخ، بخارا، مرو و به بغداد هم رفت. خیّام، در روزگار سلاطین سلجوق و امراء مانند ملک شاه سلجوقی منزلتی عظیم می‌داشت، او را مثیل و نظیر و تابع ابوعلی سینا می‌خواندند و در ریاضیات آخرین از دانشمندان می‌شمردند.

اگرچه این مسلم است که خیّام در درجه اول اهل علم و فضل بوده است ولی عامه مردم او را با شهرت رباعیاتش می‌شناسند. رباعیات خیّام بسیار مشهور شد، ولی متأسفانه مردم دانا و بی سواد قدر او را ندانسته و تصوراتی درباره او کرده‌اند که می‌توان گفت: «ستم‌دیده و مظلوم شده است». عابدان و پرهیزگاران خشک، کلمات او را کفرآمیز می‌دانستند و مردم عامه و بی سواد او را شرابخور می‌پنداشتند و اشعارش را از نظر به ترغیب و برانگیختن می‌خوارگی نگریسته‌اند و جماعتی به همین جهت او را بی اعتقاد به آغاز و اصل خلاق عالم و عالم آخرت دانستند و دین داران او را سرزنشها کردند.

از رباعیهای خیّام بخوبی روشن می‌شود که طبع درخشان داشته بود و آثار ارزنده شعری از آن تراوش می‌کند. شعری، هم می‌سراید که در آن حمد و نعت و توحید می‌بینیم، مثلاً می‌فرماید:

گه در سور کون و مکان پیدایی	گه گشته نهان و رو به کس ننمایی
خود عین عیانی و خودی بینایی	این جلوه گری به خویشتن بنمایی

در دیده تنگ مور نورست از تو در پای ضعیف پشه زور ست از تو
ذات تو سزاست مر خداوندی را هر وصف که ناسزاست دورست از تو
خیّام به مبدأ و معاد یقین کامل می‌داشت و آنها که او را بی اعتقاد پنداشته دیده شان خطا و اشتباه دارد، او خود می‌گوید:

روزی که شود إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وان دم که شود إِذْ النُّجُومُ انكَدَرَتْ (۲)

۱ - آنگاه که آسمان بشگافند (سوره انشقاق (۸۴)، آیه ۱)

۲ - آنگاه که ستارگان پراکنده شوند و در زمین ریزند (سوره تکویر (۸۱) آیه ۲)

من دامن تو بگیرم اندر سئلت^(۱) گویم صنما بآی ذنب قتلث^(۲)
خیام در رباعیهای خویش نعت رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم -
نیز گفته است:

ای ذات تو در دوکون مقصود وجود نام تو محمد «ص» و مقامت محمود
دل بر لب دریای شفاعت بستم و ز دیده روان می کنم از دیده درود
در باره صنف رباعی گفته اند که قالب رباعی را نخست رودکی در شعر
فارسی آورد. این حقیقت است که قبل از خیام، عنصری، فرخی و شهید بلخی و
ابو شکور بلخی و انوری رباعیات زیادی گفته اند. اما رباعیات خیام در ادب
فارسی هیأت مشخص دارد، زیرا که فکر و عرفان حکیم خیام به راز هستی
اندیشیده و در آن از دیدگاه حیرت مانده است و رباعیات او مشابهتی به
گویندگان صوفیه چون سنایی یا شیخ ابوسعید دارند. با این همه رباعیات خیام
اسلوب دلکش، دنیای پر حرکت و جهان رنگارنگ دارد. بنابراین می توان گفت
که خیام بنیانگذار شیوه ای رباعیات است که قبل از وی نبوده یا اگر بوده به این
طور رباعی یا بیتی به اندیشه و فکر نداشته بود. می بینیم که پس از وی به پیروی
زیاد برخاسته اند، ولی به فکر و اندیشه و عرفان او نرسیده اند.

خیام، متحیر و سرگردان وجود هستی را می نگرد و اندیشه مبہوت خود
را به رباعیات می سراید. آمدن این جهان هستی چه سود دارد؟ و از کجا آمده، به
کجا می روند، چرا آمده اند، چرا می روند. این آمد و رفت از کی آغاز شده، و کجا
انجام می پذیرد؟

خواجه حافظ شیرازی نیز این فکر و اندیشه می داشت و گفته که:

حدیث مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا

در باره این آمد و شد هیچ کدام نتوانسته که بر اندیشه خیام پرتوی افکند،
ناچار باخود زمزمه می کند:

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیداست

۱ - وَإِذَا الْمَوْزُودَةُ سُئِلَتْ: و آنگاه که دختران زنده در گور کرده پرسیده شود (سوره تکویر (۸۱) آیه ۸)

۲ - به چه گناه او را کشتند؟ (سوره تکویر (۸۱) آیه ۹).

کس می‌نزد می در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
 به این فکر و اندیشه خیام انتقاد زیادی شده است و شیخ نجم الدین
 معروف به «دایه» شاید صد سال پس از خیام کتابی تألیف کرد به نام «مرصاد
 العباد» که تاریخ جهان هستی را از «مبدأ تا معاد» شرح داده است و تأسّف
 می‌خورد و می‌گوید که «خیام با همه فضل و دانش در وادی گمراهی افتاد.»
 حکما و فلاسفه هنوز در این فکر سرگردانند و عقلا هم هیچ چیز را حل
 نکرده‌اند، البته حکمای مسلمانان چون ابن سینا و عرفا و بزرگان صوفیه بر
 عقاید بندگی و عاجزی فائق گشته، جهان هستی را انعکاس وجود مطلق
 خداوند و پرتوی از نور ازلّی گفته‌اند و متشرّعین خود را از تفکّرات و جستجو در
 راز آفرینش رها ساخته عالم هستی را اراده خداوند دانسته‌اند.

فکر و اندیشه خیام از این نحوه تفکّرات جداگانه است و او اعتقادات
 عمومی ندارد و شاید به این تأملات که او می‌داند که نمی‌داند و این نکته بدیهی
 و آشکار است که خیام، درباره جهان آفرینش و عوالم الهیات اندیشه‌هایی
 داشته که بیرون از معتقدات عمومی هستند و او می‌گوید که:

در پرده اسرار کسی را ره نیست زین تعمیه جان هیچکس آگه نیست
 جز دل دل خاک هیچ منزلگه نیست فریاد که این فسانه‌ها کوته نیست

این امر پوشیده نیست که جهان هستی همیشه بوده و خواهد بود ولی
 عقل آدمی بدایت و نهایت را درک نمی‌تواند کرد و آنچه آغاز و انجام دارد
 موجود است و هستی و نیستی بر موجودات پی در پی می‌آید، فطرت به کار
 پرداخته و پیوسته می‌سازد و منهدم می‌کند و بحر وجود یا جهان هستی را کسی
 نمی‌داند و پندارها اینجا خاموش می‌شوند. او می‌گوید.

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
 هر کس سخنی از سر سودا گفته زان روی که هست کس نمی‌داند گفت

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند بیرون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند
 این جهان هستی که «نیستی» دارد، خیام وجودش را منکر نیست و
 می‌گوید:

عمر خیام در آینه رباعیاتش

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود نی نام زما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم نَبُد هیچ خلل زین پس چو نباشیم همان خواهد بود
خیام مرگ را امر مسلم می داند و مرگ بدون بازگشت. مرگ، همه کاخهای بشر را
که برای خود ساخته و آراسته است فرو می ریزد:

عمر تو چه دو صد و چه بیصد چه هزار زین کهنه سربابرون برندت ناچار
گر پادشهی و گر گدایی بازار این هر دو به یک نرخ بود آخر کار

دنیا چو رباط و سا در او مهمانیم تا ظن نبری که ما در او می مانیم
در هر دو جهان خدای میماند بس باقی همه کل من علیها فانیم
خیام نه تنها این جهان هستی و وجودش را می پذیرد، بلکه فرمانروایی و قدرت
ذات اقدس را تسلیم کرده، همه چیزهای جهان را فناپذیر می گوید و مردمان
نوآمده را انتباه می کند که انسان درین سراسر هر چند روز است و مسافر این سرا
را حتماً وداع می کند:

در کهنه رباطی که مقیمان نواند دارند امید آن کز آنجا نروند
نی غلطم که در رباط و سرپل شرطیست مسافران که آیند و روند
خیام، کوزه را به تمثیل آدم آورده برای «گل آدم» می گوید:
دی کوزه گری بدیدم اندر بازار بر پاره گلی لگد همی زد بسیار
و آن گل به زبان حال با او می گفت من همچو تو بوده ام مرا نیکودار

خیام، قناعت را شیوه ای خود ساخت؛ یعنی راضی و خورسند به
قسمت خود بودن را برتر می داند و به این طریقه و روش اختیار نمودن پند و
نصایح مختصر ولی پُر اثر داده است. می گوید:

چون رزق تو آنچه عدل قسمت فرمود یک ذره نه کم گشت و نخواهد افزود
آسوده ز هر چه هست می باید شد آزاده ز هر چه هست می باید بود

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد و اندر خور خویش آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی گو شاد بزی که خوش جهانی دارد
در جهان هستی نیکی و بدی به انسان پدید می آید و سرشت و طبیعت و

تربیت هر آدمی منفرد و جداگانه است. خِیام می خواهد که انسان خوی نیکی دارد و از بدیها دور باشد. فعل نیکو ستوده و پسندیده است و دشمن را دوست می کند و بد خواه هیچ طور به مقصد خود نمی رسد:

بد خواه کسان هیچ به مقصد نرسد یک بد نکند تا به خودش صد نرسد
من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من تو نیک را نبینی و به من بد نرسد

با دشمن و دوست فعل نیکو نیکوست بد کی کند آنگه نیکی اش عادت و خوست
با دوست چو بد کنی شود دشمن تو با دشمن اگر نیک کنی گردد دوست

بیگانه اگر وفا کند خویش من است ور خویش جدا کند بد اندیش من است
گر زهر موافقت کند تریاق است ور نوش مخالفت کند نیش من است
انسان در زندگی اشکالها و پیچیدگیها گوناگون دارد و غمها می بیند. خِیام این سختیها، امر الهی می گوید. و اینها را کار دوست می گرداند و موعظت می کند که بر آن شکیبایی و بردباری باید نمود:
هر دل که اسیر حُب اوست خوش است
هر سر که غبار سرآن کوست خوش است
از دوست به ناوک غم آزرده مشو

خوش باش که هرچه آید از دوست خوش است

با درد بساز تا دوایی یابی از رنج منال تا شفایی یابی
می باش به وقت بینوایی شاکر تا عاقبت الامر نوایی یابی
خِیام ریاکاری و دروغ پردازی را گناه و خطا می داند و این ظاهر پرستی در اصل گول زدن خود است و این جهان که دارالقرار است، و این را دارالقرار دانستن خلاف عقل است و ابد را، برای عقبی نباید فروخت، می گوید:
پندی دهمت اگر به من داری گوش از بهر خدا جامه تزویر می پوش
عقبی همه روزه است و دنیا یکدم از بهر دمی مُلک ابد را می فروش
خِیام، خود را عاصی و گنهگار می پندارد و از گنه و معصیت خود می ترسد، با این همه امید به فضل و کرم ایزد تعالی دارد و به بخشش و مهر عطا

پروردگار مأیوس نیست و می‌گوید:

مومن به جهنم و سقر کی سوزد
لیکن گنه و معصیت وی سوزد
من تجربه کرده‌ام به آتش صد بار
دستی که می‌آلود بود می‌سوزد

گویند به حشر گفتگو خواهد بود
نی کار کسی به کار او خواهد بود
از خیر محض جز نکویی ناید
خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

در صومعه و مدرسه و دیر و کنشت
ترسنده دوزخ است و جویای بهشت
آن کسی که ز اسرار خدا با خبرست
زین تخم در اندرون دل هیچ نکشت

اندیشه و فکر خیام و زاهد فرق و تفاوت دارد. خیام، خداوند تعالی را رحیم و کریم، غفار و ستار دانسته، دست به دعا است. زاهد، ایزد تعالی را قهار می‌پندارد. زاهد، به زهد و تقوی تکیه می‌دارد و کرم و فضل خداوند تعالی را نمی‌شناسد و قهرش، درنگه است؛ پس خیام می‌گوید:

زاهد نکند گنه که تهارى تو
ما غرق گناهیم که غفاری تو
او قهارت خواند و من غفارت
اما به کدام نام خوش داری تو

زاهد به کرم ترا چو ما نشناسد
بیگانه ترا چو آشنا نشناسد
گفتی که گنه کنی به دوزخ برمت
این را بکسی گو که ترا نشناسد

یارب چو بخوانیم سمعنا گویم
فرمان ترا به جان اطعنا گویم
بر من تو به فضل اگر غفرنا گویی
می‌آیم و ربنا ظلمنا گویم

وفات خیام:

درباره وفاتش علی دشتی در کتاب خود «دمی با خیام» می‌نویسد: (۱)
ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی که عصر خیام را درک کرده و به محضر او رسیده، روایتی از وی در تتمه صوان الحکمه آورده است. از امام محمد بغدادی (که گویا نسبت سببی با خیام داشته است) این مطلب را نقل

۱ - علی دشتی، دمی با خیام ص ۱۰۴ - ۱۰۵ تهران چاپ سوم ۱۳۵۴.

می‌کند:

«حکیم الهیات شفا را مطالعه می‌کرد. چون به فصل واحد و کثیر رسید
 خلالی میان کتاب گذاشت و گفت «جماعت را بخوان تا وصیت کنم» چون
 اصحاب گرد آمدند وصیت کرد و به نماز برخاست دیگر چیزی نخورد و
 نیاشامید تا نماز خفتن بگذاشت و به سجده رفت و در سجده چنین گفت «اللهم
 انی عرفتک علی مبلغ فاغفرلی فان معرفتی ایاک وسیلتی الیک (خداوندا بقدر
 امکان خود ترا شناختم، مرا بیامرز: چه: معرفت من تنها راه من بود بسوی تو) و
 جان به جان آفرین سپرد.»

وز سرّ خدا هیچ کس آگاه نشد	کس را پس پرده قضا راه نشد
معلوم نگشت و قضه کوتاه نشد	هر کس ز قیاس خویش چیزی گفتند

منابع:

- ۱ - عباس اقبال: عمر خیّام - تهران شرق ۱۳۵۰ ش
- ۲ - صادق هدایت: ترانه خیّام - تهران ۱۹۳۴ م
- ۳ - علی دشتی: دمی با خیّام - تهران ۱۳۵۴ ش.
- ۴ - سید سلیمان ندوی: عمر خیّام - اعظم گره ۱۹۳۳ م.
- ۵ - جلال الدین احمد جعفری: رباعیات حکیم عمر خیّام - اله آباد.
- ۶ - مولانا شبلی نعمانی: شعر العجم حصه اول - لاهور ۱۹۴۹ م.
- ۷ - دکتر رضا زاده شفق: تاریخ ادبیات ایران - تهران .

8-The Nectar of Grace , Omar Khayyam's Life and Works , by Swami
 Govinda Tirtha, Allahabad 1941.

پیوند تاریخی تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی

چکیده:

به فرمان داریوش ساختمان تخت جمشید بیست و پنج قرن پیش در فارس انجام گرفت، در حالی که ساختمان اصفهان عصر صفوی به دستور شاه عباس کبیر درست چهار قرن پیش صورت گرفته است. با وصف تفاوت زمانی و مکانی پیوندهایی وجود دارد که در سه قسمت بررسی شده است:

۱ - شناسنامه تخت جمشید و بناکنندگان آن

۲ - شناسنامه اصفهان عصر صفوی و بناکنندگان آن

۳ - پیوندهای تاریخی بین آن دو

بررسی پیوندها در زمینه‌های پلان، فرم، مصالح، و تزیینات انجام گرفته. شایان ذکر است که آثار معماری اصفهان که مورد مطالعه است چهار قرن سابقه دارد اما آبادانی و شهرنشینی در محل اصفهان کنونی، از قرنهای متمادی وجود داشته است.

ساختمان تخت جمشید حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد به فرمان داریوش کبیر (۴۸۶ - ۵۲۲ ق م) یکی از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت های تاریخی و ملی ایران، صورت گرفت و اعقاب او هر یک به نوبه خود بناهای معظمی به آن افزودند. آثار این بنا قریب دو هزار و پانصد سال در مقابل حوادث طبیعی و صدمات و قساوتهای بشر پایداری کرده و هم اکنون چون روشن ترین و محکم ترین شواهد و مدارک تاریخی ایران در کنار مرو دشت فارس برافراشته است و از اطراف و اکناف عالم مورخان و جهانگردان را به جانب خود

می خواند. (۱)

ساختمان اصفهان عصر صفوی در نوروز سال ۱۰۰۶ هجری قمری به فرمان شاه عباس کبیر (۱۰۳۵ - ۹۹۵ ه) یکی دیگر از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت‌های تاریخی و ملی ایران شروع و اعقاب او هر یک به نوبه خود بناهای معظمی ایجاد کردند.

آثار اصفهان عصر صفوی قریب چهار صد سال در مقابل حوادث مختلف مقاومت کرده و هم اکنون به عنوان گروه دیگری از روشن‌ترین شواهد و مدارک تاریخی ایران برافراشته است و از اطراف و اکناف عالم مورخان و جهانگردان را به سوی خود می خواند. (۲)

تخت جمشید بیش از دو هزار و یکصد سال از اصفهان عصر صفوی قدیمی‌تر است اما، با وجود این فاصله زمانی، برادری این دو شهر و پدر و فرزندی بناکنندگان و به عبارت دیگر پیوندهای تاریخی آن دو جلوه‌گر است. ما این پیوندها را در سه قسمت به شرح ذیل بررسی می‌کنیم:

- ۱ - شناسنامه تخت جمشید و بناکنندگان آن.
- ۲ - شناسنامه اصفهان عصر صفوی و بناکنندگان آن.
- ۳ - پیوندهای تاریخی بین آن دو

الف - تخت جمشید و بناکنندگان آن - تخت جمشید، در دوره هخامنشیان ساخته شد. جد هخامنشیان هخامنش نام داشت و نام خود را به این سلسله داد. اولاد هخامنشی مدتی در فارس و خوزستان فعلی پادشاهی کردند و تابع پادشاهان ماد بودند. کمبوجیه اول (۵۵۹ - ۶۰۰ ق م) فرزند کوروش اول (۶۰۰ - ۶۴۰ ق م) با دختر آستیاگ (Astyages) پادشاه ماد ازدواج کرد و از این ازدواج کوروش بزرگ (۵۳۰ - ۵۵۹ ق م) به وجود آمد. کوروش پایتخت خود را در بازار گاد قرار داد و به مطیع کردن قبایل پرداخت. او اتحادی با نبویند پادشاه بابل تشکیل داد و چون پادشاه ماد از این اتحاد که مخالف او بود آگاه شد، کوروش را به همدان احضار کرد ولی وی از فرمان سلطان متبوع خود سر باز زد. پادشاه ماد تصمیم به تنبیه کوروش گرفت و در اجرای این تصمیم محاربه سختی در دو مرحله صورت گرفت که دومی تحت فرماندهی شخص

۱ - معماری ایرانی، تألیف پوپ ترجمه غلامحسین صدیقی افشار، احمد ایرانی، تهران ۱۳۴۶ ص

آستیاگ بود. در این مرحله آستیاگ مغلوب گردید و از تخت سلطنت به زیر آورده شد.

کوروش با غلبه بر آستیاگ یک سلسله ملی ایرانی تشکیل داد که از ۵۵۹ - تا ۳۳۰ قبل از میلاد سلطنت کرد. به علت وجود کوروش بزرگ (۵۳۰ - ۵۵۹ ق.م) و مرد نیرومند دیگر این سلسله، داریوش کبیر (۴۸۶ - ۵۲۲ ق.م) سراسر آسیای غربی گشوده شد و به صورت نخستین امپراطوری یا شاهنشاهی ایران سازمان یافت و در قسمت مهمی از آسیا، شمال شرقی آفریقا، جنوب شرقی اروپا دوره تاریخی جدیدی آغاز گردید. ثبات بی سابقه‌ای به دست آمد و شبکه ارتباطات و ایجاد شاهراه‌های طویل، با استراحت گاههای لازم، موجب رونق بازرگانی و تولید ثروت گردید.

ثبات و ارتباط، در قسمتهای مختلف شاهنشاهی، موجب رفاه و آسایش عمومی و گسترش تمدن و ایجاد عوامل تمدن از جمله رواج فوق العاده رشته‌های مختلف هنر گردید و بین رشته‌های هنری معماری به صورت بارزی تجلی کرد و آثار با شکوهی شکل یافت و الهام بخش هنرکاران و هنرمندان همعصر و بعد گردید یکی از مجموعه‌های آثار پرشکوه دوره هخامنشی در تخت جمشید صورت گرفت.

این بناها در روی سکوی عظیمی به مساحت تقریباً ۴۵۰×۳۰۰ متر و محصور در یک حصار بوده است و قسمتهای مهم آن که تاکنون شناخته شده به شرح ذیل است:

۱ - پلکان دو طرفی که بدو در جهت مخالف و بعداً در جهت موافق هم به سطح سکو راه می‌دهد.

۲ - دروازه خشایار شاه که مرکب از یک تالار چهارگوش شامل چهار ستون و سه درگاه است.

۳ - آپادانا یا تالار بار که از طریق دروازه مزبور و حیاط شمالی به آن راه می‌یافته‌اند. این تالار در بین سه ایوان ستوندار واقع در شمال شرق و غرب خود قرار داشته و سقف آن را شش ردیف ستون رفیع سنگی و شش تایی جمعاً ۳۶ ستون تحمل می‌کرده است. سقف هر یک از ایوانها نیز در روی دو ردیف ستون سنگی ۶ تایی قرار داشته است. در شمال و مشرق تالار آپادانا پلکان زیبایی از دو حیاط جلو خود، به این تالار عظیم راه می‌داده است. در دیوارهای یک جانب این دو پلکان نقوش تاریخی مشتمل بر صف افسران و سربازان و عرابه‌ها و اسبهای شاهی و در جانب دیگر تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور شاهنشاهی هخامنشی در راه بار یافتن به حضور شاهنشاه ایران دیده می‌شود.

تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور هخامنشی از نظر اهمیت تاریخی و نمایاندن وضع لباس و هیأت کلی ساکنان هر استان بسیار مهم است.

۴ - تالار سه دروازه که دارای چهار ستون و سه درگاه است و به کاخها و حرم راه دارد. این کاخ دارای پلکان دو طرفی زیبایی در سمت شمال است که نقوش سربازان و افسران پارسی و مادی بر جبهه‌های خارجی و داخلی آن نمایان است. از پلکان مزبور به ایوان دو ستونی بلندی می‌رفته‌اند و از ایوان به درون کاخ وارد می‌شده‌اند.

۵ - تچرا، احتمالاً «کاخ زمستانی داریوش» که مرکب از یک تالار ستوندار مرکز دو اتاق چهار ستونی و یک ایوان هشت ستونی و یک حیاط در سمت جنوب است.

۶ - کاخ خشایار شاه که عبارت از یک تالار ستوندار و یک ایوان ستوندار و چند اتاق در طرفین است.

۷ - حرمسرا که شامل یک تالار ستوندار و یک ایوان ده ستونی و تعداد زیادی اتاقهای کوچک چهار ستونی بوده است.

۸ - تالار سد ستون که در شمال شرقی تخت واقع بوده است و در شمال آن یک ایوان ۱۶ ستونی قرار دارد. در شمال این ایوان حیاط وسیعی وجود دارد که در شمال آن یک تالار مربع چهار ستونی نظیر دروازه خشایار شاه قرار داشته است. اضافه بر بناهای مذکور آثار خرابه داریوش، که در پلانی مستطیل چند تالار ستوندار بزرگ و کوچک دارد و آثار قسمتهای دیگری به نام کاخ اردشیر سوم، آرامگاه اردشیر دوم و سوم و استحکاماتی در منتهی الیه شمال شرقی تخت وجود دارد.

ب - اصفهان عصر صفوی و بناکنندگان آن . اصفهان این عصر توسط

سلسله صفوی توسعه یافته و در واقع بنا گردیده است. جد صفویان شیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور است. یکی از اعقاب شیخ صفی الدین اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ در پی یک سلسله مبارزات جدی تاج و تخت ایران را به دست آورد و شاه اسماعیل نامیده شد. وی سلسله صفوی را که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هـ در ایران سلطنت کرد، تأسیس نمود. این سلسله مذهب تشیع را در ایران رسمی نمود و در راه اتحاد قبایل و همبستگی قسمتهای مختلف ایران و توسعه آن قدمهای بلندی برداشت. ثبات لازم به دست آمد و موجب ایجاد شاهراهها و بنای کاروانسراها و رونق اقتصاد گردید. این شرائط رونق و تمرکز هنری در پی داشت و در بین رشته‌های مختلف هنری و معماری مقام ارجمندی احراز کرد.

این هنر تقریباً به تمام سنتهای گذشته توجه نمود و گویی می خواست تمام عظمت های گذشته از جمله عظمت های دوره هخامنشی را زنده کند و پیوندهای عصر خود و دوره هخامنشی را مستحکم سازد. قسمت عمده عملیات معماری عصر صفوی در شهر اصفهان صورت گرفت که برای شناسایی بیشتر، مختصری از جغرافیای تاریخی آن بیان می شود.

اصفهان در جمله آبادیهایی است که گرد یکدیگر حلقه زده و در ارتفاع بیش از ۱۵۰۰ متر در بالای شرقی کوههای زاگرس قرار گرفته است. این شهر در امتداد شرقی کوهستان مزبور واقع گردیده و از روزگار پیشین پیوسته گذرگاه لشکریان و بازرگانان بوده است. این شهر از جمله اقامتگاه سلطنتی شهریاران هخامنشی بوده و در تواریخ قدیم بنام گانایاگی در پارس علیا معرفی گردیده است. در دوره اشکانیان و در زمان سلطنت ساسانیان این شهر، مرکز استان وسیعی بوده ولی از آثار آن وقت چیزی جز اسم این شهر باقی نمانده است.

اصفهان در دو قرن اول هجری زیر سلطه خلفا بود و در سال ۳۱۹ هجری جزو قلمرو و قدرت مرداویج زیاری گردید. این شهر مدتی در تصرف آل بویه (۴۴۸ - ۳۲۰ ه) بود و در سال ۴۴۳ هجری به دست طغرل سلجوقی افتاد و چندی بعد پایتخت امپراطوری وسیع سلجوقیان شد. سپس این شهر زیر نفوذ خوارزمشاهیان قرار گرفت و بالاخره به تصرف مغول درآمد. در اواسط قرن هشتم هجری به تصرف آل مظفر (۷۹۵ - ۷۱۳ ه) درآمد و در ۷۹۰ هجری مردمان آن توسط لشکریان امیر تیمور لنگ قتل عام شدند. آنگاه قره قوینلوها (۸۷۴ - ۷۸۲ ه) و آق قوینلوها (۹۰۸ - ۷۸۰ ه) آن را تصرف کردند و پس از آن نوبت به دوره صفوی رسید.

در زمان شاه عباس کبیر پنجمین سلطان صفوی (۱۰۳۸ - ۹۹۵ ه) اصفهان به عنوان پایتخت رسمی کشور ایران انتخاب و جشنهای نوروز سال ۱۰۰۶ - هجری (۱۵۹۸ میلادی) در آن شهر برپا شد.

شاه عباس تصمیم گرفت پایتخت خود را عالی ترین و باشکوه ترین شهرهای دنیا سازد. ولی برای بزرگ کردن اولین کاخ خود، عالی قاپو بهترین معماران و هنرمندان استادان کاشی ساز را از نقاط مختلف حتی از هند، آورد و به کار گماشت.

یکی از مجموعه های ساختمانی مهم این شهر بناهای اطراف میدان شاه است. این میدان قبل از آنکه شاه عباس مقرر فرمانروایی خود را به اصفهان منتقل کند در مرکز آن شهر وجود داشت. شاه عباس مبلغ مهمی برای زیبایی و آرایش

آن اختصاص داد.

میدان شاه همواره مورد بازدید و تحسین مسافران و جهانگردان داخل و خارج ایران بوده و هست. بناهای اطراف آن عبارت است از:

۱- عالی قاپو:

شاه عباس جشنهای نوروز ۱۰۰۶ هجری را در این کاخ برپا داشت و بلافاصله به توسعه آن پرداخت تا احتیاجات او را از حیث دربار و حرمسرای سلطنتی تأمین نماید. این بنا قبل از آنکه شاه عباس اصفهان را به پایتختی انتخاب کند در کنار میدان شاه از زمان تیموری وجود داشت. شاه عباس ساختمانهایی بر قسمت جلو آن افزود و طبقاتی در روی آن ساخت و پس از اتمام کار دیوانخانه و حرمسرای، خود را در طبقات مختلف آن قرار داد.

در هر طبقه این بنا یک تالار کوچک در وسط و راهروها و دهلیزهای متعدد در اطراف آن وجود دارد. در سمت میدان شاه ایوانهایی ساخته شده که در آنها می‌نشسته و به میدان و مناظر اطراف نگاه می‌کرده‌اند.

زیبایی این کاخ به واسطه دیوارهای آن بوده، که طبق گفته جهانگردان از جمله پیرودولا واله از بالا تا پایین زرین و با مذهب کاربهای عالی و رنگارنگ مزین بوده است. بر طبق گفته همین جهانگرد سقفهای آن تماماً زرین و مشتمل بر نقوش برجسته زیبا بوده و بعضی اتاقها نیز با قطعه چوبهای جفت و جور شده تزیین یافته بوده است. نخستین مدخل کاخ همان عالی قاپو یا در بلند است که نام خود را به تمام بنا داده است. بر فراز این مدخل ایوان بزرگی قرار دارد که سقف مسطح آن بر روی سه ردیف ستونهای بلند شیار دار، که جمعاً ۱۸ عدد است، استوار گشته و درمیانش حوض یشمی با سه فواره زیبا جلوه می‌کرده است. در همین ایوان شاه عباس بار می‌داده و از فراز آن در جشنهای برپا شده در میدان شاه شرکت می‌جسته و به تماشای مسابقه‌ها و چوگان بازی و تیراندازی و رژه ارتش می‌پرداخته است. (۱)

۲- مسجد شیخ لطف الله:

این مسجد در مقابل عالی قاپو واقع است. ساختمان آن در ۱۰۱۱ هجری آغاز شده و در ۱۰۲۸ خاتمه پذیرفته است. مدخل مسجد و راهرو گنبد و محراب آن هر یک به علت کاشیها و موزائیک‌های مرغوب از شاهکارهای

هنری است. داخل تالار مربع مسجد نیز شامل کاشیهای زیبا و موزائیکهای کم نظیر و کتیبهها و قطار پیچیدهای فیروزه‌ای و پنجره‌های مشبک کاشی می‌باشد. ارتفاع گنبد در حدود ۳۲ متر است و کاشیکاری زیرسقف آن با طرح لوزی و ریزه‌کاریهای خاص صورت گرفته است. محراب موزائیک و مقرنس کاری آن نیز از لحاظ هنرکاشی سازی در زمره آثار هنری مهم است.

۳- سر در قیصریه :

این بنا که به سر در بازار شاهی نیز معروف است از بناهای زمان شاه عباس اول صفوی می‌باشد و در شمال میدان شاه در سالهای ۱۰۱۱ تا ۱۰۲۹ هجری ساخته شده است و اضافه بر کاشیکاریهای زیبا دارای نقاشیهای عالی است. در عقب طاق بزرگ نمای سر در و بر دیوارهای بالا و طرفین مدخل بازار یکی از جنگهای شاه عباس با ازبکان نقاشی شده است.^(۱)

۴- مسجد شاه :

این مسجد در سال ۱۰۲۱ هجری به دستور شاه عباس کبیر شروع شد. این تاریخ مربوط به آغاز سردر اصلی آن در جنوب میدان شاه است و تاریخ پایان آن ۱۰۲۵ هجری می‌باشد. این سر در دارای دو کتیبه است. یکی متن معمولی و راجع به بنیاد بنا است و دیگری هنگام اتمام کلیه قسمتهای آن الحاق شده است. کتیبه اول به خط ثلث بوده و به زبان عربی در روی کاشی معرق سفید بر زمینه لاجوردی نگاشته شده و کتیبه دوم در دو سطر، به همان سبک ولی با حروف درشت، در بالای در قرار گرفته است.

یک سال پس از شروع این سردر مشغول پی‌ریزی مسجد شدند و طبق حاشیه بزرگ ایوان غربی آخرین تاریخی که بین تاریخهای متعدد راجع به اتمام مسجد نوشته‌اند ۱۰۴۰ هجری می‌باشد. عناصر مهم این مسجد عبارت است از:

اول، یک حیاط مستطیل شرقی و غربی؛

دوم، چهار ایوان در چهار ضلع حیاط؛

سوم، سه تالار مربع در پشت ایوانهای جنوبی، شرقی و غربی.

چهارم دو تالار ستوندار در طرفین ایوان و تالار جنوبی و دو حیاط مستطیلی در طرفین دو تالار ستوندار مذکور.

پنجم چهار مناره بالکن دار در طرفین سردر اصلی و طرفین ایوان جنوبی.

۱- ایضاً «آثار ایران، ص ۵۶ تا ۶۷ و ۷۵ تا ۷۷ و ۹۱ تا ۹۳».

ششم راهروها و قسمتهای واقع در بین ایوانها و تالارها. داخل و خارج این مسجد با کاشیهای هفت رنگ و آجرهای لعابدار مزین شده و در سر در اصلی موزائیک به کار رفته است.

موضوعات مهم تزئینی عبارت است از: مقرنس‌ها، کتیبه‌های عربی و فارسی، پیچهای تزئینی، اسلیمی‌ها و گل‌بته‌ها. مصالح عمده آن آجر و سنگ است ولی نسبت سنگ به آجر کم می‌باشد و قطعات نازک و بلند آن در روی دیوارها و جرزها نصب شده است^(۱)

اضافه بر بناهای اطراف میدان شاه در زمان شاه عباس کبیر و اعقابش، بناهای مهم دیگری نیز در اصفهان ساخته شده که چند دستگاه آن به شرح ذیل است:

چهل ستون: ساختمان این کاخ احتمالاً در حیات شاه عباس کبیر آغاز شده و در زمان اعقابش به پایان رسیده است. پلان این کاخ به دو قسمت مشخص تقسیم می‌شود:

اول تالار چهل ستون که در روی سکو قرار دارد و دارای بیست ستون است که عکس آن‌ها در آب استخر جلو آن منعکس می‌شود و جمعاً چهل ستون را نمایش می‌دهد. این تالار از سه طرف شمال و شرق و جنوب باز است و در واقع به صورت یک ایوان ستر ندارد است. سقف مسطح این تالار را ستونهای چوبی شیاردار تحمل می‌کند.

دوم تالار مستطیل شمالی جنوبی پشت تالار چهل ستون: که با سقف‌های گنبدی پوشیده شده است. در این تالار، که بیشتر با معماری دوره ساسانی خروشی دارد، مجالس بزرگ در بالا و مجالس کوچک در پایین نقاشی شده و حاوی صحنه‌های تاریخی دوره صفوی است.

کاخ هشت بهشت: این بنا در یکی از باغهای بزرگ حاشیه خیابان چهار باغ اصفهان ساخته شده و در دوره قاجاریه مورد تصرف و تعمیر قرار گرفته است. پلان بنا اساساً چهار گوش است ولی چهار گوشه آن بریده شده و به شکل هشت گوش در آمده است به نحوی که طول اضلاعی که از بریده شدن گوشه‌ها حاصل شده کوتاه‌تر است.

قسمتهای مهم آن عبارت است از:

اول، یک تالار مرکزی که از چهار ایوان واقع در چهار ضلع راه می‌گیرد. دوم، چهار ایوان که در روی چهار ضلع اصلی قرار دارد و هر یک به تالار مرکزی

و قسمتهای طرفین خود راه می دهد. سوم، چهار اطاق و راهروهای مجاور آنها که در چهار گوشه بنا قرار دارد. این چهار قسمت در دو طبقه تشکیل هشت قسمت را داده است که احتمالاً از نظر تزئینات زیبا و مجلل به هشت بهشت معروف گردیده است.^(۱) کلیه بناهای مذکور و واقع در اصفهان کم یا بیش با بناهای تخت جمشید پیوند دارد و دنباله بررسی ما مربوط به همین مطلب است.

ج - بررسی پیوندهای تاریخی تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی اول از نظر قدمت:

در زمانی که تخت جمشید در پارس بنا شده و مقرر شاهنشاهان هخامنشی بوده اصفهان نیز در پارس علیاً وجود داشته و یکی از اقامتگاههای شاهنشاهی هخامنشی بوده است. این دو شهر در عصری مقارن آباد و به نحوی مورد توجه هخامنشیان بوده است. تخت جمشید توسط قوای اجنبی زیر فرمان اسکندر ویران گردیده و نتوانسته است آبادی گذشته را باز یابد ولی اصفهان در فراز و نشیبهای زمان به زندگی خود ادامه داد و در عصر صفوی شکوهی نظیر شکوه تخت جمشید هخامنشی به دست آورده و هنوز هم زنده است.

دوم از نظر موقعیت طبیعی:

هر یک از دو شهر در انتها و یا دامنه کوهستان و کنار دشت حاصلخیز واقع است. تخت جمشید در غرب کوه رحمت و مشرق مرو دشت و اصفهان در مشرق کوه های زاگرس و کنار جلگه اصفهان واقع است و اضافه بر آن هر دو در کنار شاهراه شمالی - جنوبی ایران واقع اند.

سوم از نظر بنا کنندگان:

هر یک از دو شهر به دست یکی از بزرگترین سلسله های ملی ایران که شور و شوق وطن پرستی و عظمت و توسعه ایران را در سر داشته و در این راه تا جایی که شرایط زمان مساعد بود، موفق شده اند ساخته شده و یا توسعه یافته است. این بنا کنندگان می خواستند شهر مورد توجه خود را به منتهای جلال برسانند و برای این منظور از هنرکاران اطراف و اکناف استفاده کرده اند.

۱ - ایضاً آثار ایران، ص ۸۹ تا ۹۱ و ص ۱۱۱ و ۱۱۲

چهارم از نظر ایجاد و توسعه:

تخت جمشید یکی از پایتخت‌های هخامنشی و اصفهان یکی از پایتخت‌های صفوی بوده است. ولی، اضافه بر جنبه پایتختی، این دو شهر جنبه قوی مذهبی نیز داشته است، بخصوص تخت جمشید که به عقیده بعضی از مورخان اصولاً یک پایتخت سیاسی نبوده است. پرفسور پوپ آمریکایی در این باره می‌گوید: «این نظریه عادی که گویا تخت جمشید در درجه اول تعدادی کاخ بوده است که به منظور توصیف قدرت سیاسی و خشنودی خاطر شاهانه بناشده بود، طرز تفکری غربی است.

تخت جمشید در حقیقت زیارتگاه ملی مقدسی بود که وقف هدف ویژه‌ای شده بود به منظور پایگاه استواری برای برقراری جشنهای بهاران یا نوروز، از طریق تمام منابع تظاهرات نمایشی، از قدرتهای آسمانی اعطای فراوانی و حاصلخیزی طلب می‌شد.^(۱)

چنانچه به طور در بست این نظریه را قبول نکنیم و بگوییم حضور نمایندگان ملل مختلف در مواقع معین از جمله اعیاد رسمی یک دلیل سیاسی است باز هم به اهمیت مخصوص تخت جمشید بیشتر پی خواهیم برد. تشریفات مذهبی و ملی و سیاسی در آن شهر انجام می‌گرفته است. اما درباره جنبه مذهبی اصفهان عصر صفوی، صفویه به شدت از مذهب تشیع جانبداری می‌کردند و اضافه بر مرکزیت سیاسی و کشوری این شهر مرکزیت مذهبی نیز داشت، به علاوه بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ایران بخصوص عید نوروز، همان طوری که در تخت جمشید اجرا می‌شد در اصفهان نیز به عمل می‌آمد و دیدیم که جشنهای نوروز ۱۰۰۶ هجری در این شهر برگزار و از همان سال به پایتختی انتخاب گردید. صرف نظر از این موارد اصفهان محل پذیرایی نمایندگان کشورهای مختلف در عالی قاپو و سایر کاخها بود. تفاوتی که در اینجا به چشم می‌خورد این است که در تخت جمشید نمایندگان ملل تابعه شاهنشاهی و در اصفهان نمایندگان ایالات مختلف ایران به دربار صفوی پذیرفته نمی‌شده‌اند. از طرف دیگر این دو شهر نمایشگر جلال و شکوه کشور ایران بود و به احتمال قوی بناکنندگان آنها می‌خواستند آینه تمام قدی از عظمت و قدرت کشور در پیش روی خود و بینندگان بگذارند. در این باره راجع به تخت جمشید می‌توان به گفته پرفسور پوپ آمریکایی: «تخت جمشید به طرز آشکار نمایشگر کشور

۱ - معماری ایرانی، تالیف پوپ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، احمد ایرانی، تهران ۱۳۴۶،

بود: هنر آن در حقیقت هنر آن چنان حکومتی بود که به اقوام گوناگون خود به عنوان اعضای اجتماعی بزرگ غرور و اعتماد می بخشید.^(۱)

در مورد اصفهان به گفته آندره گدار فرانسوی: «شاه عباس اول مراسم جشن نوروز ۱۰۰۶ هجری (۱۵۹۸ میلادی) را در کاخ کوچکی که در اصفهان داشت و نقش جهان نامیده می شد برپا نمود... در همان زمان نیز تصمیم گرفت که پایتخت خود را عالیترین و باشکوه ترین شهرهای دنیا سازد... شاه عباس فرمان می داد و خودش شخصاً عملیات مزبور را اداره و نظارت می کرد... و اصفهان نوینی سحر آسا به وجود آمد.^(۲)»

پنجم از نظر صفا و طراوت: در تخت جمشید و اصفهان، هر دو، به باغهای سبز و خرم توجه بوده است. در مورد تخت جمشید محل باغها به نحوی روشن مشخص نشده ولی از خلال نوشته های بعضی از مورخان این موضوع مستفاد می شود؛ به علاوه نقوش متعدد گل و گیاه از جمله درختان کاج که در جوار سایر نقوش حجاری شده این نظر را تایید می کند. پرفسور پوپ امریکایی به این ترتیب مختصراً به این مورد اشاره می کند:

«معابد و باغها سرمشق نهایی این شهر مقدس هخامنشی است.»
در مورد باغهای اصفهان مدارک زیادی وجود دارد و محل باغها نیز بخوبی روشن است. مهم ترین این باغها در خیابان چهار باغ به فرمان شاه عباس ایجاد شده و اضافه بر آن به گفته گدار فرانسوی: «در حقیقت چهار باغ بیشتر برای اینکه باغ باشد ساخته شده نه خیابان خاصه که این اسلوب خیابان سازی برای عبور و مرور در آن زمان مورد احتیاج نبوده است و از حیث هیأت و ترکیب طوری است که بیشتر برای محل گردش و تفریح بوده تا برای رفت و آمد شهر.^(۳)»

ششم از نظر آثار تاریخی:

آثار و بناهای تخت جمشید از لحاظ عوامل و عناصر معماری و تزئینات آن با آثار و بناهای اصفهان عصر صفوی وجوه مشابه و به عبارت دیگر پیوندهای تاریخی دارد:

۱- معماری ایرانی، ایضاً ص ۲۰.

۲- آثار ایران، جلد دوم، جزوه اول، تألیف آنده گدار، ترجمه سید محمد تقی مصطفوی، ص ۱۲ و

۳- ایضاً آثار ایران، ص ۶۷ تا ۷۵

از لحاظ پلان:

۱ - بناهای تخت جمشید در روی سکوی عظیمی ساخته شده و هر یک از آنها نیز می‌تواند سکوی جداگانه داشته باشد مانند تالار آپادانا. این سکو در بعضی از بناهای اصفهان چون تالار چهل ستون نیز به کار رفته است.

۲ - در بناهای تخت جمشید حیاط چهار گوش و ایوان و تالارهای مربع به شدت مورد توجه بوده مانند حیاط و ایوان کاخ اختصاصی داریوش و تالار سدستون و تالارهای مربع کاخ سر دروازه و اطاق‌های مربع چهار ستونی حرمرسرای شاهی. حیاط و ایوان و تالارهای مربع به کثرت در بناهای اصفهان به کار رفته است و حتی گاهی پلان این سه عنصر معماری در یک بنا قرار گرفته است مانند مسجد شاه اصفهان که دارای یک حیاط اصلی و دو حیاط جنبی، چهار دیوان، سه تالار مربع است. تالار مربع مسجد شیخ لطف الله مثال مجلل دیگری از تالارهای مربع عصر صفوی است. تفاوت موجود مربوط به پوشش بنا است به این معنی که چون سقف تالارها و ایوانهای هم‌خانمندی مسطح بوده برای تحمل این نوع سقف استعمال ستون ضرور بوده است ولی در عصر صفوی که برای پوشش سقف از گنبد و یا سقف گهواره‌ای استفاده می‌شده احتیاجی به ستون نبوده است. بعلاوه در عصر صفوی ایوان ستون دار و دارای سقف مسطح نیز مورد توجه بوده است و مثال بارز، ایوان بزرگ کاخ عالی قاپو است.

۳ - در بناهای مهم تخت جمشید معمولاً دروازه‌ای وجود داشته که در واقع از طریق آن اجازه دخول به کاخ حاصل می‌شده و بنا بر این دارای اهمیت و احترام خاص بوده است؛ مانند دروازه خشا یارشا. این مدخل و یا به طور بهتر آستانه درهای مذهبی و کاخ‌های اصفهان عصر صفوی نیز وجود داشته مانند مدخل مسجد شاه و عالی قاپوی اصفهان که به علت احترام و اهمیت خود این عنوان را به مجموع قسمتهای کاخ داده است.

۴ - تقریباً در همه بناهای تخت جمشید تالارهای ستون دار معمول و اکثر عظیم و وسیع بوده است؛ مانند آپادانا و تالار سد ستون. این نوع تالارها در اصفهان عصر صفوی نیز معمول بوده و بهترین مثال چهل ستون اصفهان است.

از لحاظ فرم:

در این مورد بخصوص در پوشش بناها تفاوت وجود دارد به این معنی که سقف اکثر بناهای هم‌خانمندی از جمله تخت جمشید مسطح بوده و روی ستونهای سنگی و یا چوبی قرار داشته است ولی در عصر صفوی از جمله

بناهای اصفهان اکثر سقف‌های گنبدی و ضربی و یا گهواره‌ای، بکار رفته است. در عین حال از این لحاظ هم کم و بیش تشابه و پیوند حفظ شده است.

۱- به طوری که گفته شد سقف اکثر بناهای تخت جمشید مسطح بوده و ستونهای سنگی یا چوبی آنها را تحمل می‌کرده است. در بعضی بناهای مهم اصفهان نیز سقف مسطح است و روی ستونها قرار دارد مانند ایوان عالی قاپو و چهل ستون.

۲- در بناهای تخت جمشید ستونهای سنگی و چوبی به کثرت استعمال شده است. در بناهای عصر صفوی نیز ستون به کار برده شده است ولی این ستونها بیشتر چوبی و آجری است مانند ستونهای ایوان عالی و ستونهای چهل ستون وستونهای آجری بعضی در مساجد اصفهان.

۳- در معماری هخامنشی، بخصوص در ستونها، خطوط عمودی و احساسات ناشی از این خطوط جالب توجه است. این خطوط نظر را به بالا می‌کشاند و به سوی آسمان متوجه می‌کند. در اصفهان عصر صفوی نیز خطوط عمودی و احساس ناشی از آن در مناره‌های رفیع چون مناره‌های مدخل و طرفین ایوان جنوبی مسجد شاه منظور و وجه مشترکی از این لحاظ ارائه گردیده است.

از لحاظ مصالح

۱- در تخت جمشید اکثر از سنگ استفاده شده و در اساس کار کمتر به مصالح دیگر توجه شده است. در دوره صفوی بیشتر از آجر استفاده شده ولی گاه و بیگاه سنگ نیز به کار رفته است؛ مانند قطعات نازک و بلند سنگی که در روی دیوارها و جرزهای مسجد شاه نصب شده است.

۲- در مواردی خشت خام نیز در بناهای تخت جمشید و اصفهان عصر صفوی بکار رفته است.

۳- در بعضی بناهای تخت جمشید ستونها چوبی بوده مانند قسمت مربوط به خزانه و در سقف نیز تیرهای چوبی به کار رفته و قاب بندی آن با چوب صورت گرفته است؛ مانند تالار آپادانا. در اصفهان عصر صفوی نیز از ستونها و قاب بندی چوبی استفاده شده است و مثالهای بارز، ایوان عالی قاپو و چهل ستون است.

از لحاظ تزئینات

۱- در تخت جمشید نقوش برجسته روی سنگ به کثرت اجرا شده است. در دوره صفوی نقوش باین تفصیل و کثرت اجرا نشده ولی کار روی سنگ معمول

سردار میرگل محمد خان مگسی متخلص به زیب مگسی (م ۱۹۵۳م) از خانواده سرداران جهل مگسی (بلوچستان) خوش بخت و خوش نهاد هم بوده که پدرش سردار قیصر خان (دوم) وی را از تعلیم مروجّه آن زمان با بهره کرد. تحصیلات علوم فارسی و عربی وی را با شعر و سخن آشنا کرد. وی مرید خواجه محمد بخش پسر خواجه غلام فرید سجاده نشین چاچران شریف (پنجاب) شده بود و همین ارادت و عقیدت جنبه عرفان در سرشت شاعر ما پیدا کرد. زیب مگسی شاعر کثیر اللسان به شمار می آید؛ زیرا که در فارسی، سندهی، عربی، پنجابی، اردو، سرائیکی و هندی هم شعر گفته است.

دو کتاب از او به دست ماست. یکی زیب نامه (پنج گلدسته زیب) و دیگر خزینه الاشعار (مخمسات زیب) که در مطبع نولکشور، لکهنو در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۸م چاپ شدند. دکتر انعام الحق کوثر سیری ممکنه در احوال و آثار وی در کتاب «شعر فارسی در بلوچستان» به زبان اردو و فارسی معرفی کرده است. پس از آن پرفسور شرافت عباس هر دو کتاب تألیف او به اهتمام انجمن فارسی بلوچستان مرتب نموده به چاپ رسانیده است. مقدمه و تعارف نوشته پرفسور مذکور و پیش لفظ از پرفسور نادر قمبرانی خواندنی است و آگاهی گرانبها در احوال و آثارشان می دارد.

به نظر بنده زیب مگسی در شعر، خود را به فن و صنعتگری محدود کرده بود و در آن فن لطیف کسی همچو وی سخنوری نکرده است. وی در فن و صنعتگری به اوج کمال رسیده بود. همه کلام فارسی وی از فن و صنعتگری مملو است. ما می توانیم گفت که زیب در نوشتن شعر بکی شغل و بازیگری علمی همی داشت و این بازیگری علمی و فنی شاعر ما در ادب فارسی دارای مقام بلند و ارفع می باشد.

مولوی سید مظفر حسین افسر سررشته تصحیح مطبع نولکشور لکهنو در معرفی او می نویسد: «قدوة ارباب تحقیق و زبدة اصحاب تدقیق ملک الشعراء و تاج الکملاء گیلانی وقت و بدخشانی عصر و همدانی دهر و مازندرانی روزگار و خاقانی زمان عمدة الاعیان جناب سردار میرگل محمد خان المتخلص به زیب» این همه القاب در وصف ممدوح ما درست است و کاملاً بجاست. اما زیب مگسی شاعر فن و صنعت بوده که همه آثارش در آن فنون جلوه گری می کند.

علاوه بر هنر فن و صنعتگری زیب طبعاً عاشق مجازی هم بوده. تخم ریزی عرفان که از مرشد کاملش کاشته شد اگر نبوده مطلقاً به عشق مجاز گرفتار و مسرور هم بوده. این فکر استعجاب آور است که عاشق حقیقی و فنا در ذات

ربانی حسین بن منصور حلاج می گوید که مجاز هم از حقیقت خالی نیست بلکه نزدش عشق را مجاز نتوان گفت :

کسی که سر حقیقت شناخت می داند که در طریقت عشاق عشق نیست مجاز
به هر طور این مسأله که عشق مجاز چه مقام دارد میان صاحب‌دلان
مباحث آور است و میان عاشقان حرمت و احترام آورنده است. زیب مگسی
فطرت عاشقان می داشت و در شاعری به طبق طریق خود اگرچه در صنعت و
فن محو و اندیشه کار بوده ولی در معنی سخنش اگر دقت بکنیم او را یک عاشق
شورانگیز و وارفته عشق جوانان مهوشان می بینیم.

زیب نامه یا پنج گلدسته زیب در فن عروض و تراکیب بند و تتبع نویسی
نوشته شده است. در این کتاب دیوان اول زیب نامه است که مجموعه غزلیات
است و هر غزل تحت حرف تهجی از اول تا آخر سروده شده است. مثلاً غزل
اولین حرف تهجی الف دارد و هر شعر در اول و آخر حرف الف دارد:

ای از بهشت بوی تو خجالت بهار را پیچ از کمند موی تو مُشک تار را
و در ردیف با می آورد:

بهار حُسن ترا آب هست عالم آب گشای باب فرح برخور از شراب و رباب
دومین دیوان، دیوان عجیب است که صنعت ترک حرف تهجی دارد. مثلاً در
غزل شماره یک ترک الف کرده شده است:

ز لب تو خجل شکر دیدم رخ تو حیرت قمر دیدم
بوی گیسوی تست فرحت مغز چشم تو وه که سیخو گردیدم
سوم دیوان البحور در علم عروض کار شیواست و در ۱۵۳ بحر غزلیات
نوشته شده است. یعنی هر غزل در این دیوان بحر جداگانه دارد. مثلاً مقطع در
غزل اول این است :

به ذکر تو زیب است هر شب سخن گو جز این داستان داستانی ندارد
و در غزل دوم مقطع بخوانید:

دل زیب را از نگاهت نواز که دنیا نماند به کس پایدار
چهارم دیوان کتاب الصنایع ترجیع بند است که صنعت ترجیع بند،
ترکیب بند، مستزاد و مثلث تا معشر دارد. در این فنون صنعت وی صنایع تفریق
و تقسیم، طباق مقابله، مراعات النظیر و لف و نشر و رجوع تا سی صنعت به
کامیابی آزموده شده است؛ مثلاً می گوید:

فصل گل خندید دل دارد سرسیر بهار آهو آسوده به صحرا مرغ مست از مرغزار
قلقل مینا مبارک بادت ای ساتی که هست نغمه قمری بگوشم بانگ بلبل آشکار

ضامن هر معتقد پشت و پناه هر مرید خواجه عالم محمد بخش فرزند فرید
دو شعر از مستزاد زیب ملاحظه شود:

از مدت دردست دل بی سرو پارا ای دوست دوایی
وقت است که تسکین دهی این غرق عنا را که رسی به شفایی

نمونه از مثلث زیب:

شع آشناست هر شب سوز و گداز مارا مرغ سحر هم آهنگ آواز ساز مارا
اندرز می نگیرد دل عشق باز مارا

همین طور صنعت مربع، مخمس، مسدس، مثنی تا معشر زیب آورده
شده است. صنعت جمع در غزلی ملاحظه شود:

هر سه رم خویند بشنو این مقال چشم من و چشم تو و چشم غزال
زیب هم نرهاد و قیس عامری هر سه مشهورند با عشق و ملال
صنعت تفریق ببینید:

آن دهد خار و این سرور و خمار حاصل گل کجا و حاصل یار
این به شب روشن است آن همه گاه روی مشعل کجا و روی نگار
صفت جمع و تفریق در غزلی:

پروانه و من هر دو به عشقیم گرفتار پروانه فدا بر شع و من بر رخ یار
غزل در صنعت مراعات النظیر هم خوب است:

ابرت و برق و بارش هم موسم بهار ساقی، شراب و شمع و نقل و نگار آر
پرسیدم از حکیم که آثار عشق چیست گفتا که آه و گریه و آواز و انتظار

در صنعت گری زیب این قدر مبتلا و محواست که در قصیده گفتن در
منقبت امیر المومنین علی المرتضی هم صنعت می آورد؛ مثلاً در یکی منقبت
در شأن امیر المومنین علی - کرم الله وجهه - ، قصیده بی نقط می آورد:

سروری را مدح گو کامد سر اهل علم گاه حمله صد اسد را آمو آسا داده زم
آمر هر ملک و صحرا حاکم هر مصر و کوه عالم و هم عامل و هم عادل والا هم
غزل در تجاهل عارفانه هم خوب است:

ماه روشن تر بود یا برق یا رخسار دوست شهد شیرین تر بود یا لعل شکر یار تو
وصل تو جان بخش تر یا آب حیوان یا مسیح یادعای کاملان یا شکرین گفتار تو
غزل در صنعت سؤال و جواب خیلی دلپذیر است؛ می گوید:

قاصد آمد گفتمش: «آن شاهد شیدا چه گفت؟»

گفت: «صبر» گفتمش: «دیگر برای ما چه گفت؟»

گفت: «عشق آسان نباشد هست تن را سوختن»

گفتمش: «تن سوختم لیک از دل رسوا چه گفت؟»

صنعت گری زیب به آن مقام رسیده است که چند غزل در سی حرفی هم نوشته است. همچو امیر خسرو دهلوی وی معماها و چیستان هم در شعر فارسی آورده است که کار عجیبی است.

در صنعت گری رباعی را هم فراموش نمی کند:

یا حضرت بوتراب فتحی فتحی دارم ز غم اضطراب فتحی فتحی
جانم به لب آمده ست و جگرم خون است فتحی فتحی شتاب فتحی فتحی
دیوان پنجم کتاب الافراد خیلی عالی است که دکتر انعام الحق کوثر می گویند که
این باب روح کلام زیب مگسی را دارد. ببینید نمونه و در این هم از ردیف الف تا
ردیف پای گفته شده است.

- از درختی دید موسی ذات حق را جلوه گر - نور حق را ما نبینیم از رخ خوبان چرا
- زندگی گرچه عذاب است مرا - موت هم بی تو خراب است مرا
من مریض عشقم ای واعظ برم خاموش باش - گفتگو بسیار دقت می دهد بیمار را
- بر گور من میار رقیب فسرده را - کاتش نمی زنند مسلمان مرده را
عشق ما را فاش می سازند طفلان سرشک

راز را پوشیدن از اطفال بی شک مشکل است
- رتم از خویش چو او آمد و نزدم بنشست - ساعت وصل همان ساعت هجران بوده ست
- زندگی خواهی به عرفان زنده باش - زیب بی عرفان چه سود از عمر نوح
- نگارا بنگر از دیوانه خود خرق عادت را

به هر سویی که او پوید بدان سو سنگ می پوید
- مسجد اگر شکست چه جای غم است زیب

کاین نیست قصر دل که درستش توان نکرد
- ای عندلیب هر گل شایان وصل تست - واصل به یک مباح که با صد هزار باش
- وقت طواف داشت خیال بتان دلم - در کعبه رفته زیب گهنگارترشدم
داغهای مرا شمار بکن تا کنی جورهای او معلوم

هم چنین کتاب خزینه الاشعار مرقع محاسن شعری است علمی ادبی و تاریخی. در این اشعار بر کلام ۱۱۵ شاعر فارسی برجسته و معروف تخمیس و تضمین سروده شده است که از مخمسات زیب گفته می شوند. مثلاً یک بند از یکی مخمس ملاحظه شود:

عاشقان را دفتر لقمان نمی آید به کار اهل دل از انسر خاقان نمی آید به کار

سالکان را منطق و میزان نمی آید به کار صاحب تسلیم را برهان نمی آید به کار

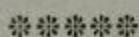
اهل دین را حکمت یونان نمی آید به کار

کلام زیب در پنجاب (پاکستان)، ایران، توران و تاجیکستان هم در زندگانی شان، خوانده می شد که همچو تخلصش زیبا و دلنشین است. در آخر شایسته است از مرثیه ای که شاعر نکته سنج، استاد علم و ادب و سالک راه درویشان پرفسور آقا صادق حسین نقوی در تجلیل و توصیف زیب مگسی سروده، چند بیتی بیاوریم:

دریغا که زیب از جهان کرد رحلت	دریغا که زیب از جهان کرد رحلت
دلش مثل قندیل روشن سواد	دلش مثل قندیل روشن سواد
به ظاهر رئیسی به باطن غریبی	به ظاهر رئیسی به باطن غریبی
به نکری، به ذکری، به نطقی، به کلکی!	به نکری، به ذکری، به نطقی، به کلکی!
چو تمثیل صائب نکاتش مدلل	چو تمثیل صائب نکاتش مدلل
ز اخلاق و حکمت به هر نکته نشتر	ز اخلاق و حکمت به هر نکته نشتر
شرابش ز شیراز مستی فروشی	شرابش ز شیراز مستی فروشی
چو آهنگ قمری لبش نی نوازی	چو آهنگ قمری لبش نی نوازی
فصاحت رهین کمند بیانش	فصاحت رهین کمند بیانش
خودی ترجمانی خدا آشنایی	خودی ترجمانی خدا آشنایی
نمی داشت در ملک معنی نظیری	نمی داشت در ملک معنی نظیری
لبش مثل جبریل الهام گیری	لبش مثل جبریل الهام گیری
به صورت امیری به سیرت فقیری	به صورت امیری به سیرت فقیری
ادیبی، لبیسی، کلیمی دبیری	ادیبی، لبیسی، کلیمی دبیری
چو گفتار سعدی سخن دلپذیری	چو گفتار سعدی سخن دلپذیری
ز عرفان و ایقان به هر شعر تیری	ز عرفان و ایقان به هر شعر تیری
ایاغش ز بطحا بود مستنیری	ایاغش ز بطحا بود مستنیری
چو آواز بلبل دمش خوش صفیری	چو آواز بلبل دمش خوش صفیری
بلاغت به دام کلامش اسیری	بلاغت به دام کلامش اسیری
چو صادق جهان بین و روشن ضمیری	چو صادق جهان بین و روشن ضمیری

منابع و مأخذ

- ۱ - زیب نامه، میر گل محمد خان زیب مگسی، کویت ۱۹۹۵ م.
 - ۲ - خزینة الاشعار، میر گل محمد خان زیب مگسی، کویت ۱۹۹۶ م.
 - ۳ - بلوچستان مین فارسی شاعری، (اردو) دکتر محمد انعام الحق کوثر، کویت ۱۹۶۸ م.
 - ۴ - شعر فارسی در بلوچستان، دکتر محمد انعام الحق کوثر، لاهور ۱۹۷۵ م.
 - ۵ - حدیث دل، مرتبه، حجت الله ابراهیمیان، کویت ۱۹۹۹ م.
 - ۶ - بلوچستان مین فارسی شاعری کد پچاس سال، (اردو) پروفیسر شرافت عباس، کویت، ۱۹۹۹ م.
 - ۷ - شاخ طوبی، آقا صادق، کویت ۱۹۵۲ م.
 - ۸ - زیب نامه (مقاله)، دکتر سلطان الطاف علی، کویت ۲ ژوئیه ۱۹۵۳ م.
- (در سمینار دانشگاه بلوچستان به اهتمام شعبه فارسی دانشگاه به ریاست رئیس وقت دانشگاه بلوچستان جناب ایم. رشید خوانده شد).



از خرد ورزی فردوسی تا سوخته جانی اقبال

چکیده:

در این جستار این نکته بایسته است که از راه خواندن متن به تحلیل شخصیتی و ژرف‌شناسی فکری و ترسیم پیکره‌ی صاحب اثر پرداخته‌ایم و نه خود اثر. برای آن که گسترده‌ی سخن بسیار فراخ دامن نشود تنها در چهار پهنه، شخصیت فردوسی و اقبال را باهم سنجیده‌ایم. نخست نگرش: فردوسی بر هویت و منش ایرانی تکیه می‌کند. اما اقبال وسعت نگرش بیشتری دارد تنها به «امت و ملت» می‌اندیشد. دوم روش: فردوسی با ابزار خرد روش روایت‌گری و حماسه‌سرایی را به کار بسته است، اما اقبال اندیشه‌وری است که با ابزار خود آگاهی برآمده از پیوند عقل و عشق می‌خواهد دیدنی دیگر و شنیدنی دگر بیاموزد. سوم کنش: جهان اساطیری و حماسی فرهنگ ایران باستان پیوسته بر پایه‌ی دو تن نهاده شده که گوهر مقدس و سرشت اهریمنی می‌باشد و در شاهنامه، ایران و توران دو نیروی عمده‌ی ناسازند. در تفکر اقبال دنیای عشق و معرفت در پیکره «ملت شرق» و دنیای عقل بی‌درد و روح در کالبد «تمدن غرب» نمودار می‌گردد. چهارم بینش: سرچشمه‌ی بینش فردوسی گرایش به ایران‌کهن، آیین‌های ملی و پهلوانی... است اما در اقبال این روح پرشور غوغایی او بود که از وی عاشقی سوخته جان ساخت. در هر چهار پهنه با اقتباس از شعر فردوسی و اقبال، اندیشه‌های تابناک هر دو مورد تحلیل و تجزیه قرار گرفته است.



در این جستار کوشش ما بر این است که از ره آورد خوانش آثار دو چهره‌ی بزرگ و فرهنگ ساز و کنار هم آوردن ویژگی‌های به دست آمده از هر یک به بازساخت پیکره‌ی فکری و معرفتی و جهان‌شناسی آن دو بپردازیم. در آغاز این نوشته باید فرا یاد آوریم که آن چه از ویژگی‌های شخصیتی و جهان‌نگری این دو بزرگ مرد پرور، گفته می‌شود تنها از زاویه‌ی نگاه ما بدین

سان نمودار شده‌اند و به واقع این یک برداشت از چندین و چند ادراک است که ممکن است از متن دریافته شود و برپایه‌ی سخن علمای هرمنوتیک Hermenoutic مدرن همچون: گادامر، هایدگر، ریکور، نوشته و اثر هنری با هر خوانش، زایشی دگر سان دارد و برای پیام و مفهوم آن نمی‌توان فرجام و غایتی گمان زد.^۱

البته یاد کرد این نکته نیز بایسته است که ما از راه خواندن متن به تحلیل شخصیتی و ژرفاشناسی فکری و ترسیم پیکره‌ی صاحب اثر پرداخته‌ایم و نه خود اثر. در حقیقت ما در این جا بیشتر خود را به تحلیل روان‌شناختی صاحبان اثر از طریق متن، نزدیک کرده‌ایم. اما در نهایت این سیمایی که ما از فردوسی و اقبال فرا پیش خواهیم نهاد، بر آمده از ادراک ما از اثر است. به دیگر سخن، اکنون این صاحب اثر نیست که متن را پدید آورده، بلکه این متن است که گم گوشه‌های دنیای درون نویسنده را بر پایه‌ی فهم و نگرش خواننده‌ی اثر نمایان می‌سازد.

برای آن که گسترده‌ی سخن، بسیار فراخ دامن نشود تنها در چهار پهنه، دو شخصیت را با هم سنجیده‌ایم.

نگرش:

فردوسی با تکیه بر هویت و منش ایرانی، نگاهی میهن پرستانه دارد. از منظر فردوسی تبار و نژاد ایرانی، تخمه و دوده‌ای والا و نژاده است. به همین سبب «ایران‌گرایی» اصلی استوار در دیده و نگاه اوست.

چون ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

این نوع نگرش فردوسی خود نتیجه‌ی فرایندهای سیاسی - اجتماعی دو سه سده‌ی آغازین ورود اسلام و به همراه آن اعراب به ایران و نیز نتیجه‌ی جریان‌های فکری و فضای زندگی اجتماعی دوره‌ی شاعر است. با دور شدن از صدر اسلام و تعالیم نبوی، تعصب، یک سو نگرش و خشک اندیشی‌های حاکمان دست‌نشانده‌ی خلفای بغداد، سبب تحریک نیروهای ملی - مردمی و خیزش آنان گردید و این نوع نگرش فردوسی خود محصول طبیعی چنان اوضاع اجتماعی تواند بود.

سراسر زمانه پُر از جنگ بود به جویندگان بر جهان تنگ بود

اما اقبال در این زمینه وسعت نگرش بیشتری دارد. مرز جغرافیایی و رنگ نژادی را به یک سو می‌نهد و فراتر از هر رنگ و مرز و تبار، تنها به مفهوم «امت و

ملت» می‌اندیشد.

ناگفته پیداست که این نگرش اقبال ریشه در شرایط سیاسی - اجتماعی روزگارش دارد. او در میان افکار رنگین و آیین‌های گوناگون هندوستان می‌باید ندای وحدت و یک پارچگی امت اسلام را سردهد تا با رسیدن به این همدلی و اتحاد، راه دست یابی به استقلال ملی هموار گردد و جامعه مسلمانان هندوستان در برابر آیین‌های دیگر به سربلندی و اقبال برسند و از میان آن ملت آزاد و مسلمان پاکستان با خود باوری و خود یابی پدیدار شود. ازین رو است که اقبال می‌سراید:

اهل حق را زندگی از قوت است قوت هر ملت از جمعیت است

*** (کلیات، پس چه باید کرد، ص ۷۱۵) ۲

قلب ما از هند و روم و شام نیست مرز و بوم او به جز اسلام نیست

از حجاز و چین و ایرانیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما

اهل حق را حجت و دعوا یکی است خیمه‌های ما جدا، دل‌ها یکی است

بر بنیاد این دوگونه نگرش است که فردوسی با شخصیتی حماسی - رزمی نمودار می‌شود و اقبال با چهره‌ی یک مصلح و بیدارگر ستیهنده اجتماعی فراچشم می‌آید. آن چنان که «استاد شریعتی» می‌گوید:

«وقتی می‌گیریم اقبال مصلح است یا متفکران بزرگ بعد از سید جمال به عنوان مصلحان قرن اخیر در دنیا معرفی شدند به این عنوان نیست که آن‌ها طرفدار تکامل تدریجی و اصلاح ظاهری جامعه بودند، نه؛ بلکه به یک معنی طرف دار انقلاب عمیق و ریشه دار بودند. انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئولوژیک، انقلاب فرهنگی.» ۳

شاید به سبب همین نگرش اقبال بود که مهاتما گاندی تاگور و اقبال را دو چشم زمانه خود می‌دانست. ۴

روش:

فردوسی با ابزار خرد، روش روایت‌گری و حماسه سرایی را به کار بسته است. هر چند که حماسه در آن پهنه‌هایی که به اسطوره می‌گراید، ساخت و سامانی دیگر می‌گیرد. رازآمیز و منطقی‌گریز می‌شود و خردورزی را بر نمی‌تابد و این همان نکته نغزی است که فردوسی آگاهانه بدان اشارت کرده است:

تو این را دروغ و فسانه مدان
به یک سان روشن زمانه مدان
از هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد
فردوسی به کمک روایات حماسی و گزارش‌های سینه به سینه که
روایت‌گرانی همچون «آزاد سرو»، «ماخ سالار» و همچنین دهقانان به وی
می‌رسانند، به بهره‌گیری از زبان شکوه‌مند شعر در اندیشه بیدار کردن روح
خفته ایرانی است؛ از این رو است که شاهنامه با ستایش خرد آغاز می‌شود:

خرد رهنمای و خرد دلگشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای

خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم، شادان جهان نسپری

بدین سان می‌بینیم فردوسی از طریق پای فشردن بر خرد و تکیه بر ارزش
آن، نخست جایگاه آن را در فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد و دیگر این که در
حقیقت بنیاد اندیشه و کردار خود را نیز می‌خواهد بر پایه عقل محوری استوار
سازد. به همین دلیل است که معمولاً در پایان داستان‌ها و رزم‌ها، فردوسی چهره
خود را نمایان می‌کند و اندرز می‌دهد و از ناپدیداری اوضاع عالم و بی وفایی آن
و برانگیختن خواننده به داد و دهش و عبرت‌پذیری و نیکویی پیشه کردن و...
سخن می‌راند. نمونه را به چند بیت بسنده می‌کنیم:

فریدون فرسخ، فرشته نبود
به عود و به عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت این نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

یا در پایان سوگنامه (تراژدی) رستم و سهراب می‌گوید:

دل اندر سرای سپنجی میند
سپنجی میباشد بسی سودمند

و یا در فرجام داستان بهرام گور می‌خوانیم:

خُنک مرد درویش با دین و هوش
فراوان جهانش بمالید گوش

که چون بگذرد زین جهان، نام نیک
بماند ازو، هم سرانجام نیک

به هر روی فردوسی با آوردن داستان‌های رزمی - حماسی و به تصویر
کشیدن قیام‌هایی مردمی نظیر خیزش کاوه‌ی داد خواه می‌خواهد از نفوذ و اثر
بخشی روانی این روایت‌ها بهره‌گیرد و ناخود آگاه جمعی و ملی ایرانیان را با
خود همراه سازد و در برابر تازش بیگانگان و انیران آنان را برانگیزاند و «جهان را
سراسر سوی داد بخواند».

اقبال اما، اندیشه وری است که با ابزار خود آگاهی برآمده از پیوند عقل و
عشق، منظومه فکری - فلسفی و جهان‌شناختی ویژه خود را به روش حکمت و
اندرزگویی با لحنی کوبنده و پُرخروش به شعر می‌کشد تا به کمک این زبان
جادویی بتواند اندیشه‌ها را دگرگون و اصلاح نماید؛ دیدنی دگر و شنیدنی دیگر

از خرد ورزی فردوسی تا سوخته جانی اقبال

بیاآموزد و در پی آن بتواند جهان را دگرگون سازد. اقبال خود، به نقش معرفت‌بخشی و ایجاد انقلاب در ضمیر زمانه و اهل روزگار خویش اشاره می‌کند و می‌گوید:

پس از من شعر من خوانند و دریابند و می‌گویند

جهانی را دگرگون کرد یک مرد خود آگاهی

(کلیات، زبور عجم، ص ۴۰۵)

روشن اقبال در دگرگون ساختن جهان، نگاه خود را دگرگون کردن است. غبار عادت‌های کور و کبود را از منظر نگاه کنار بزنید تا در هر نگاه پرتوی جلوه‌گر شود و حقیقتی از آن بزیاید:

به خود نگر، گله‌های جهان چه می‌گویی اگر نگاه تو دیگر شود، جهان دگر است

(کلیات، زبور عجم، ص ۴۰۰)

بر بنیاد آنچه نوشته آمد می‌توان گفت: فردوسی به کمک خرد و دانش خویش روایات کهن را گرد کرد به این انگیزه که آن نامور نامه باستان را قفنوس هزاره‌ها و نامیرا سازد تا همواره در کشاکش ایام، آتش زیر خاکستر روحیه‌ی هر ایرانی باشد و گرم‌گاه دلش گرمی فزاید.

کزین نامور نامه شهریار به گیتی بمانم یکی یادگار

و لیکن اقبال به یاری این روش بر آن است یاران و هم نفسان بی‌درد و خام خویش را به راه آورد. او می‌گوید:

نغمه کجا و من کجا، ساز سخن بهانه ایست سوی قطار می‌کشم ناته‌ی بی‌زمام را
وقت برهنه گفتن است من به کنایه گفته ام خود تو به گو کجا برم هم نفسان خام را
(کلیات، زبور عجم، ص ۳۷۹)

او می‌خواهد کاروان بی‌عزم و اراده و بی‌لگام عصر خود را به طریق خودشناسی و خود باوری هدایت کند. وگرنه شعر راتهمتی بر خود می‌داند و می‌گوید:

نسبینی خیر از آن مرد نرودست که بر من تهمت شعر و سخن بست

(کلیات، زبور عجم، ص ۴۳۰)

و یا در جای دیگر گفته است:

من ای میر ام داد از تو خواهم مرا یاران غزل خوانی شمردند

(ارمغان حجاز، ص ۵۷)

با ذکر ابزار و روش هر دو شخصیت یک تفاوت آشکار می‌شود و آن اینکه فردوسی اسطوره‌پردازی و حماسه سرایی می‌کند و از دنیای مه‌آلود و رازناک

حماسه گذشتگان برای امروزیان روایت می‌کند:

یکی نامه بود از گه باستان
فراوان بدو اندرون داستان
اما اقبال اسطوره زدایی می‌کند و حرف امروز را به گوش آیندگان
می‌رساند چرا که معتقد است هزار توی اندیشه‌های او را اهل زمانه‌اش در
نمی‌یابند به همین سبب خود را «شاعر فردا» می‌داند:

نغمه‌ام از زخم بی پرواستم
من نوای شاعر فرداستم
عصر من داننده اسرار نیست
یوسف من بهر این بازار نیست

(اسرار و رموز، ص ۱۰)

پس از فرا پیش نهادن قلمرو نگرش و ابزار و روش هر دو چهره ملی اکنون
به کار کرد و عمل آنها در بستر گفتار روی می‌کنیم.

گنش:

جهان اساطیری و حماسی فرهنگ ایران باستان پیوسته بر پایه دو بن یا
گوهر نهاده شده است:

۱ - سپند مینو یا گوهر مقدس یا سرشت نیک

۲ - انگره مینو یا سرشت اهریمنی یا گجسته.

به همین روی فضای داستانهای ایران نیز در این دو نیرو در فشرده شده
است و نبردها و کشاکش پیوسته بین این دو نهاد است. نیروهای خودی همواره
سرشت اهورایی و نیک دارند و از تبار و نژاد نیکان و پاک سرشتان و نیروهای
دشمن نیز پیوسته اهریمن خو و پلشت و تیره درون و خلاصه ستیز تاریکی و
روشنایی. در شاهنامه فردوسی نیز ایران و توران دو نیروی عمده ناسازند.

در تفکر اقبال دنیای عشق و معرفت در پیکره «ملت شرق» و دنیای عقل
بی درد و روح در کالبد «تمدن غرب» نمودار می‌گردد. به بیان دیگر رویا رویی
شرق و غرب را در شکل نمادین آن به گونه ستیز عقل و عشق نیز می‌بینیم.
اقبال بینشی شرق آشنا و عشق آمیز و نگرشی خردورانه و تیز بین دارد و بر
آن سراسر است تا دو نیم گره شرق و غرب پیکره عالم را به هم پیوند بزند و واقعیت
دنیای غرب را با حقیقت جهان شرق در آمیزد.

عشق چون با زیرکی همبر شود
نقش بسند عالم دیگر شود

به همین سبب اقبال همچون ملا صدرا در پی پیوند فلسفی عقل و عشق
است و فردوسی در اندیشه پیوند خرد و حماسه است. اقبال همچنان که عقل را
بی عشق و ذوق نمی‌پذیرد، عشق بی خرد را نیز خوش ندارد و شرق و غرب را

از خرد ورزی فردوسی تا سوخته جانی اقبال

نیز به تنهایی ناقص می‌داند و خطاب به غرب و انسان غربی می‌گوید:

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته‌ای، دل ز کف انداخته‌ای آه، زان نقد گران مایه که در باخته‌ای
(کلیات، پیام مشرق، ص ۳۷۹)

در زبور عجم می‌گوید:

مکدر کرد مغرب چشمه‌های علم و عرفان را

(کلیات، ص ۲۶۵)

و باز از حکمت و فلسفه غرب نیز نالان است.

حکمت و فلسفه کرده است گران خیز مرا

(کلیات، ص ۳۶۶)

اما در ادامه می‌بینیم که اقبال از شرق بی‌سوز و درد و بی‌آرزو که از
خویشتن بریده است فریاد بر می‌آورد و حیات او را بی‌تب و تاب می‌داند و
همچنین غرب را که عالمی بی‌ذوق جستجو است مُرده و ویران‌تر از شرق
می‌خواند.

خاور که آسمان به کمند خیال اوست از خویشتن گسسته و بی‌سوز آرزوست
در تیره خاک او تب و تاب حیات نیست جولان موج را نگران، از کنار جوست

(کلیات، زبور عجم، ص ۳۷۷)

اقبال تمام گرفتاری‌ها و بیماری و نگون بختی انسان را در تک بعدی و
یک چشم بودن می‌داند و می‌گوید:

شرق حق را دید و عالم را ندید غرب در عالم خزید از حق رمید

(جاوید نامه)

پیدا است که اینگونه رفتار و کنش فکری ریشه در بینش سخنور دارد چون
آنچه از آبخور زابای بینش بر می‌جوشد بر پهنه کنش و کردار و گفتار نمایان
می‌شود.

بینش:

سرچشمه بینش فردوسی، فرهنگ، گرایش به ایران کهن، آیین‌های ملی و
پهلوانی، رادی و جوان مردی، داد و دهش و نیک نامی و نیک فرجامی و به
فرمان یزدان بودن و توجه به فرّ و شکوه شاهان کیانی و پیش دادی و... است و
لیکن در نهایت تحت تأثیر فلسفه یونان باستان آنچه در بینش حماسی فردوسی
نقش دارد عامل روزگار و نیروی تقدیر است.

همه زیرکان کور گردند و کر

تضا چون ز گردون فرو هشت پر

و یا در داستان رستم و سهراب می خوانیم :

نبود آگه از بخشش هور و ماه

همی خواست پیروزی و دستگاه

زمانه به دست تو دادم کلید

بدو گفت کاین بر من از من رسید

چنین رفت و این بودنی کار بود

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود

ما بر این باوریم که عشق و شیدایی فردوسی به فرهنگ و زبان ایران به حماسه منجر شده است. به بیان دیگر این حماسه ملی ایران بر آمده از شور و گرایش ناخود آگاهی تباری ملت ایران بوده است که در کالبد ذهن و زبان فردوسی نموده شده است؛ اما در اقبال این روح پرشور و غوغایی و حماسی او بود که از وی عاشقی سوخته جان ساخت. پیر و راهنمای اقبال حضرت جلال الدین مولوی در دفتر دوم مثنوی دین داران را به دو دسته بخش می کند: کسانی را که همچون فقیهان و متکلمان «درس دین» آموخته، «آداب دان» می نامد و کسانی را که همانند عارفان «درد دین» دارند و به بیان صاحب «مناقب العارفین»، «اهل باخت» اند در مقابل «اهل شناخت»، «سوخته جان» می خواند و می فرماید :

سوخته جانان و روانان دیگرند

موسیا آداب دانان دیگرند

(مثنوی، دفتر دوم، بیت پنجاه)

آری، اقبال دین داری سوخته جان و اهل باخت و درد دین آموخته است و بینش او از آموزه های دینی و جمال مصطفی «ص» سامان یافته است.

از جمال مصطفی بیگانه کرد

عصر ما را ز ما بیگانه کرد

(کلیات اقبال، ص ۶۹۶)

بر پایه همین بینش است که خود را پاک دل، گدای معنی پاک و تهی ادراک و گریبان چاک از درس خردمندان می داند و می گوید:

گدای معنی پاکم تهی ادراک می آیم

ز هر نقشی که دل از دیده گیرد پاک می آیم

من از درس خردمندان گریبان چاک می آیم

گهی رسم و ره فرزانی ذوق جنون بخشد

(کلیات، زبور عجم، ص ۳۶۷)

در غزل دیگر از همین مجموعه خود را به راه طلب بار در گل و دل به قافله مانده معرفی می نماید و از این که هنوز نیم نگاهی به ساحل زندگی دارد و تعلق خاطری به دنیا در وجودش هست، ناخرسند است و خواهان برف نگاهبست که باقی مانده تعلقات را بسوزاند. اما از این که هنوز به منزل مقصود

نرسیده و در تپیدن است احساس ذوق و حال عجیبی دارد و می‌گوید:

مرا به راه طلب بار در گل است هنوز که دل به قافله و رخت و منزل است هنوز
کجاست برق نگاهی که خانمان سوزد مرا معامله با کشت و حاصل است هنوز
یکی سفینهٔ ایسن خام را به توفان ده ز ترس موج، نگاهم به ساحل است هنوز
تپیدن و نرسیدن چه عالمی دارد خوشا کسی که به دنبال محمل است هنوز
(کلیات، زبور عجم، ص ۳۷۰)

و سرانجام اقبال در پی آن است که شب افکار شرق را به روز آورد و سینهٔ آزادگان شرق را برافروزد و خامان را پخته سازد و گردش ایام را نیز دگرگون نماید. در منظومهٔ «پس چه باید کرد» خطاب به مهر عالم تاب چنین آورده است:

ای امیر خاور ای مهر منیر می‌کنی هر ذره را روشن ضمیر
تو فروغ صبح و من پایان روز در ضمیر من چراغی بر فروز
تیره خاکم را سراپا نور کن در تجلی‌های خود مستور کن
تا به روز آرم شب افکار شرق بر فروزم سینهٔ احرار شرق
از نوایی پخته سازم خام را گردش دیگر دهم ایام را
فکر شرق آزاد گردد از فرنگ از سرود من بگیرد آب و رنگ

(کلیات، ص ۶۸۴)

در همین منظومه اقبال ضمن سروده‌ای با عنوان «حکمت کلیمی» ما را به خودشناسی و خود باوری دعوت می‌کند و می‌گوید از تکیه به گذشته پرهیز و به منش والای خود اعتمادی کن:

بگذر از کاووس و کی ای زنده مرد طوف خود کن گرد ایوانی مگرد
از مقام خویش دور افتاده ای کرکسی کم کن که شاهین زاده‌ای

(کلیات، ص ۶۸۶)

و باز در همین منظومه در شعر حکمت فرعون فریاد بر می‌آورد که:

وای قومی کشتهٔ تدبیر غیر کار او تخریب خود تعمیر غیر

(کلیات، ص ۶۸۸)

زندگانی بر مراد دیگران جاودان مرگ است نی خواب گران

(کلیات، ص ۷۰۵)

و در جای دیگر از همین منظومه می‌گوید: مرد حق کسی است که خودیابی کند و به باز آفرینی خویش پردازد و با غیرت دینی زندگی کند:

تا کجا بی غیرت دین زیستن ای مسلمان مردن است این زیستن
مرد حق باز آفریند خویش را جز به نور حق نبیند خویش را

(کلیات، ص ۶۹۵)

فاش می‌خواهی اگر اسرار دین جز به اعماق ضمیر خود مبین

(کلیات، ص ۷۰۳)

اقبال امت عرب را به خاطر این که از «خودی» دور افتاده و گرفتار تمدن غرب شده است، هشدار می‌دهد و او را به خودیابی و بازگشت به هویت اصلی اش دعوت می‌کند:

امتی بودی امم گردیده ای	بزم خود را خود ز هم پاشیده ای
هر که از بند خودی وارست مرد	هر که با بیگانگان پیوست مرد
آنچه تو با خویش کردی کس نکرد	روح پاک مصطفی «ص» آمد به درد
ای ز افسون فرنگی بی خبر	فستنه‌ها در آستین او نگر
مرد صحرا! پخته‌تر کن خام را	بسر عیار خود بزن ایام را

(کلیات، پس چه باید کرد، ص ۷۱۱)

فرجام سخن این که اقبال بر آن است روح شرقی را به پیکره تمدن غرب باید دمید تا او بتواند معنویت را ادراک کند:

روح شرق اندر تنش باید دمید	تا بگردد روح معنی را کلید
آه از افرنگ و از آیین او	آه از اندیشه لا دین او

(کلیات، ص ۷۱۴ و ۷۱۵)

پانویس:

- ۱ - برای آگاهی بیشتر در این مورد، ر.ک: ساختار و تأویل متن بابک احمدی. تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰.
- ۲ - آنچه از سروده‌های اقبال در این پژوهش آمده از: کلیات اقبال (فارسی) چاپ اقبال آکادمی پاکستان، لاهور، سال اشاعت ۱۹۹۰ است.
- ۳ - ما و اقبال، دکتر علی شریعتی، چاپ حسینیه ارشاد، بی تا، ص ۴۲.
- ۴ - یاد نامه اقبال، به کوشش: بهاء الدین اورنگ، چاپ خانه فرهنگ ایران، لاهور، چاپ اول، سال ۱۳۵۸ خورشیدی، مقاله «زندگی و فلسفه و نظریات سیاسی اقبال» از: غلامرضا سعیدی، ص ۳۱.
- ۵ - برای توضیحات بیشتر در این باره بنگرید به: قمار عاشقانه. عبدالکریم سروش. مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ چهارم، بهمن سال ۱۳۷۹ خورشیدی، ص ۱۹۸.

تبلور زبان و ادب فارسی در حیات فردی و اجتماعی پاکستان

چکیده:

در بدو آغاز، عوامل متعددی که موجب نفوذ زبان و ادب فارسی در حیات فردی و اجتماعی پاکستان گردیده بر شمرده شده، آن گاه نفوذ فارسی را در شئون گوناگون زندگانی مردم این سرزمین از جمله: برخورد افراد، تولد بچه، لباس و پوشاک، خانه و مسکن، فصول چهارگانه، مشاغل و حرفه‌ها، عواطف بشری، طاعات و بندگی، بازرگانی و تجارت، سفر و حضر، اعضا و اندام، ظروف و وسایل زندگی، اغذیه و میوه، صدها لغات و واژه‌های فارسی که به اردو به همان شکل مورد استفاده قرار می‌گیرد درج گردیده و برخی ایاتی که در شعر فارسی ایران و شبه قاره و اردو با همان واژگان سروده شده، اقتباس گردیده است، مضافاً موارد دستوری که پیوستگی دو زبان را بازمی‌گوید، کلمات اصیل فارسی که در حال حاضر هم به اردوی شبه قاره متداول است در حالیکه اغلب در فارسی امروز از آن بهره برداری نمی‌شود.

حفظ خط نستعلیق فارسی برای زبان اردو، اسالیب سخن، اصناف شعری، ایهام و همین طور به کار بردن برخی افعال و ضمیر و حروف ربط و استفهام فارسی به اردو و سرود ملی پاکستان که سراینده‌اش ناخود آگاه غیر از یک حرف عطف اردو (که به جای کسره به کار می‌رود) سرود ملی پاکستان را به واژه‌های فارسی و عربی (متداول در فارسی) سروده و زبان زد همگان در این کشور است، مثال آورده و نتیجه گرفته است که تبلور زبان و ادب فارسی در حیات فردی و اجتماعی پاکستان کاملاً مشهود است.

عوامل متعدّد و علل بی شماری موجب گردیده که نفوذ زبان و ادب فارسی در حیات فردی و اجتماعی و فرهنگی پاکستان حایز جایگاهی بس بلند باشد. چنانچه برخی از آن ها را برشمردیم می توان با تحلیل و تجزیه، نتایج مثمیری به دست آورد:

۱ - تبلیغ و اشاعه دین مبین اسلام به همت مسلمانان فارسی زبان و فارسی دان در قرون اولیه.

۲ - اقامت و فعالیت های ارشادی و هدایتی عارفان، متصوفان و اولیاء در هر گوشه و کنار این سرزمین پهناور که اغلب از فلات ایران، خراسان بزرگ و آسیای میانه برخاسته بودند.

۳ - به استثنای دو سه قرن اول، زبان آموزشی مسلمانان غالباً فارسی بوده، حتی تراجم قرآن، و احادیث نبوی (ص) چه گفتاری و چه نوشتاری به فارسی انجام می گرفت.

۴ - زبان رسمی ادارات دولتی تا قرنهای متمادی فارسی بوده. کلیه اسناد و مدارک به فارسی تنظیم می گردیده.

۵ - در زبان دادگاهی محاکمات و قضاوت، به فارسی متوسّل بودند.

۶ - استخدام در ادارات دولتی مشروط به داشتن تسلط کافی به فارسی بوده است. به همین دلیل از قرن هشتم هجری به بعد سواد به طور کلی برای مسلمانان عبارت بود از تلاوت کلام الله مجید و مواد درسی که بیشتر به آثار برجسته فارسی نظیر گلستان، بوستان، کریمه، مثنوی مولانا، دیوان حافظ اشمال داشت.

۷ - از قرن چهارم و پنجم هجری قمری زبان شعر و ادب این سرزمین فارسی گردید و حضور رابعه بنت کعب قزداری، علی بن عثمان هجویری معروف به داتا گنج بخش، نکتی لاهوری، ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان در اواخر دوره سامانی و اوائل عهد غزنویان لاهور نمایانگر محبوبیت و رواج زبان فارسی در سرزمین شبه قاره به طور اعم و مناطق پاکستان کنونی به طور اخصّ می باشد.

۸ - نفوذ زبان فارسی در زبان های محلی شبه قاره به تشکیل و ترویج زبان تازه عمومی گردید که طی قرون اخیر ریخته، اردوی معلی و هم اکنون صرفاً اردو خوانده می شود و جالب این است که حتی در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری قمری کتاب های تاریخ ادبی اردو و تذکره های اردوگویان عصر، به زبان فارسی تدوین و تألیف می گردید؛ به طور مثال نکات الشعراء میر تقی میر، تذکره ریخته

گویان فتح علی حسینی، چمنستان شعراء لجهمی نراین شفیق، ریاض الفصحی، عقد ثریا و تذکره هندی گویان غلام همدانی مصحفی، مآثر الکرام غلام علی آزاد بلگرامی که اغلب شان به فارسی است.

۹ - علاوه بر آثار علوم دینی و فقهی طی هزار سال اخیر هزاران اثر علمی در موضوعات کلام، تصوف و عرفان، ملل و نحل، پند و اخلاق، جغرافی و سفرنامه، تاریخ عمومی، تاریخ اسلام و ادیان، سیر اولیاء و بزرگان، دستور زبان، بلاغت و عروض، پزشکی، ریاضیات، نجوم و سایر آن به زبان فارسی مورد استفاده بوده است، که به نشانه تدوین ۱ و تألیف و ترجمه ۲ وسیع کتب علمی و همچنین نقل و انتقال نسخه های خطی در این منطقه از جهان حتی پیش از آغاز صنعت چاپ می باشد.

مضافاً بر زبان و ادب طی تاریخ، تأثیر و نفوذ ایران در سیستم اداری، نظام پولی و مالیاتی، ضرب مسکوکات، معماری، و صنایع دستی مشهود است. اما در این مختصر نفوذ زبان فارسی را در برخی کلمات مشترک متداول در زبان اردو تبیین نموده، بعضی از اشعار را از اردو و یا فارسی مثال می زنیم.

چنانکه قبلاً اشارت رفت، نفوذ زبان فارسی را می توان در کلیه شئون زندگانی فردی، اجتماعی و فرهنگی مردم پاکستان مشاهده کرد. برای عرض خیر مقدم معمولاً با عبارت «ای آمدنت باعث آبادی ما» استفاده می شود. اگر دیداری یا جلسه ای نتیجه چشمگیری را در بر نداشته باشد و انتظاراتی را بر آورده نکند، گفته می شود: «نشستند و گفتند و برخاستند» که اقتباس از بیت معروف فردوسی است: پی مصلحت مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند یا بیت معروف نظامی اغلب اقتباس می شود:

کند هم جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز با باز

و بیت فوق مثل صدها بیت و مصرع های فارسی در زبان اردو متداول است.

از تولد بچه تا کلیه مراحل زندگانی فردی و اجتماعی کلمات، اصطلاحات، ترکیبات، امثال و روزمره و محاوره های فارسی در جامعه پاکستانی مورد استفاده می باشد. برای تولد به اردو معمولاً کلمه اصیل فارسی "پیدایش" به کار می رود و لوازم نوزاد مثل اذان، گهواره و دایه مرسوم است. در قرن نوزدهم سخنور اردو زبان گفته است: که ترکیبات فارسی دارد:

اسی خاطر تو دایه طفل کو ایون دیتی هـ که تا هوجائ لذت آشنا تلخی دوران سـ

ترجمه: دایه به همین خاطر به طفل کمی تریاک می چشاند که تا اینکه وی با "تلخی دوران، لذت آشنا" بگردد. در اسم گذاری اطفال صدها نام ایرانی دخترانه نظیر: رخسانه، فرزانه، تابنده، فرشته، فرخنده، پروانه، شایسته و هما و اسامی پسرانه، مانند پرویز، انوشیروان، رستم، سهراب، فرخ، فریدون مورد توجه است فردوسی چه قشنگ گفته است که مثل گردیده:

فریدون فرخ فرشته نه بود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی!

در پوشاک، کرته، پیراهن، شلوار، گریبان، جامه، عمامه، قبا، قمیص، شال، کلاه، رومال، دامن، دامان و ده ها لغت مشترک وجود دارد، سعدی از قول آدم فقیری در حکایتی نقل کرده است. "دامن از کجا آرم که جامه ندارم". سخنوار دو زبان گفته است:

اتنی نه برها "پاکی دامان کی حکایت" دامن کو ذرا دیکه ذرا بند قبا دیکه

ترجمه: حکایت پاکی دامان را این قدر کش مده، دامن را ببین و بند قبات را ببین.

در زمینه مسکن، خانه، دالان، صحن، اتاق، سقف در و دیوار و صدها مشتقات دیگر متداول است.

در و دیوار به حسرت م نظر کرت همین خوش رهو اهل وطن هم تو سفر کرت همین
ترجمه: بر در و دیوار با حسرت نگاه می کنیم، اهل وطن شاد باشید که ما به سفر می رویم.

در مورد فصول و هوا هم لغات مشترک کم نیست. مثل بهار، خزان، سرما، گرما، سردی، بارش، باران، خنکی، حدت، برودت فارسی فارسی:

سرما بگذشت و این دل زار همان گرما بگذشت و این دل زار همان
القصه هزار سرد و گرم عالم برما بگذشت و این دل زار همان

اردو:

یہی نظم گلستان ہ تو نسیم کیا کر۔ گی وہ بہار مین لتین گے جو بچہ رہ خزان سے
کوائف و عواطف شخصی خوش ناخوش، راضی ناراضی، غم و غصہ، شکوہ و گلہ در هر دو زبان مثل هم مستعمل می باشند:

سرمد گلہ اختصار می باید کرد یک کار ازین دو کار می باید کرد
یاسر بہ رضای دوست می باید داد یا قطع نظر زیار می باید کرد

در مشاغل، کارکن، ملازم، افسر، افسر صیغه، نوکر، دربان، تنخواه، وظیفه
(مفهوم مستمری)

غالب وظیفه خوار هو دوشاه کو دعا وه دن گندکه کهت تہ نوکر تہین ہون مین
ترجمہ: غالب برای مستمری که به تو داده می شود دعاگوی فرمانروا باش،
روزهایی سپری گردید که می گفתי من شغلی ندارم!
در عواطف مهر و محبت، وصال و فراق، لطف و عتاب، عشوه و غمزہ، و صدها
کلمات دیگر
امیر خسرو:

شبان ہجران، دراز چو زلف و روز وصلت چو عمر کوتاه
سکھی پیاکو جو مین نہ دیکھون تو کیسے کاتون اندھیری رتیاں
(چون جمال محبوب شفیق رانینم چگونہ شبہای تار را بہ سحر برسانم)
غالب:

یہ پری چہرہ لوگ کیسے مین عشوہ و غمزہ و ادا کیا ہ

ترجمہ: این پری چہرہ‌ها کیستند، عشوہ و غمزہ و ادا چیست؟
پیرامون عبادات: نماز و روزہ، حج و زکات، رکوع و سجود، "سجاده و تسبیح،
محراب و منبر، مسجد و حسینیه، قبلہ و کعبہ، دوزخ و بہشت
باز از غالب:

طاعت مین تا رہ نہ می وانگین کی لاگ دوزخ مین دال دے کوئی لیکر بہشت کو
ترجمہ: تا جهت اطاعت (اوامر الہی) علاقہ‌ای بہ می و انگین (بہشت) باقی
نماند کسی بہشت را برداشته در دوزخ بیندازد.

شمار سبچہ مرغوب بت مشکل پسند آیا تماشاہی بہ یک کف بردن صد دل پسند آیا
در آخر مصرع‌ها با تغییر فعل "آیا" بہ فعل فارسی "آمد" بیت صد در صد بہ
کلمات فارسی اشتمال پیدا می کند!

در زمینہ بازرگانی و تجارت صدها لغت مشترک نظیر تاجر، خریدار،
سوداگر، سود و زیان، مال و متاع، درآمد و برآمد، بہ معنای واردات و صادرات
فارسی مستعمل است و در بانکداری حساب، حساب جاری، حساب پس
انداز، نفع و نقصان، چک و حوالہ بکار می رود:

کب س ہون کیا بتاون جہان خراب مین شبہای ہجرکو بھی رکھون گرحساب مین
ترجمہ: چه بگویم کہ از کی در جہان خراب ہستم اگر شبہای ہجر را ہم
محسوب نمایم.

در صحنهٔ مسافرت سفر و حضر، مبداء و منزل / امام ضامن (حضرت ثامن الائمه امام رضا(ع) سفر بخیر، سواری، گرایه راه، خیابان، جاده، آذوقه، توشه
 لث جاتی ه کھین ایک توقع غالب جاده ره کشش کاف کرم ه هم کو
 ترجمه: غالب توقعی است که مرا به جایی رهنمون می شود، برای ما کشش کاف کرم جاده ره می باشد!

نام های وسایل آشپزخانه: دیگ، کفگیر، دیگچه، رکابی، طبق، خوان، دستارخوان، خوان سامان، چوب سوختنی، آتش، شعله، خاکستر و چندین کلمهٔ دیگر بهمین مفهوم به اردو به کار می رود. در اسامی خوراک، پلاؤ، زرده، فرنی، مزعفر، متنجن، قورمه، چپاتی، شیرمال، باقرخانی، هریسه، حریره، آچار، پالوده، پسته، بادام، شہتوت، انجیر، سیب، انار، خوبانی، منقی، بهی، موز مورد استفاده می باشد. کلمات گونه گون فارسی که زبان اردو آنها را به همان تلفظ و املاء پذیرفته به تعداد هزاران می رسد نظیر چهره، نگاه، نظر، قلم، رقعه، عقیده، کرسی، تخت، چادر، نکیه (متکا) طوطی، ساقی، حقه، تفنگ، نصیحت، فانوس، صابون، حمام، شیشه، آئینه، گلدان، رکاب، زین، لگام، صحیح، غلط، شبیه، لحاف، دلال، فراش، مزدور، وکیل، صراف، جلاد، برف، فاخته، قمری، کبوتر، بلبل، عینک، قلم، روشن، زندان، روزن، نور، دانش، بینش، خلد، خاکی، نوری.

موارد دستوری

الف: در اردو مصادر و افعال باپسوند پاراکریت از ریشه های فارسی می سازند مانند کرنا (کردن) گزونا (گذر کردن)

جمع کرت ه کیون رقیون کو اک تماشا هوا گله نه هوا

ب: حرف نفی نه یا نی به اردو به همین گونه به کار می رود:

حرکت مین رخش عمر ه، جانده کھان تھم! نی ہاتھ باگ پر د نہ پا ہ رکاب مین !!

ج: ادوات استثناء، سوا، الا، ماسوا از فارسی گرفته شده؛

د: ادوات تأکید و ایجاب فارسی مانند البتہ، ضرور، زہار، لیکن در اردو به کار می رود، دویتی غالب معروف است

افطار صوم کی جس کچھ دستگاہ ہو اس کو ضرور د کہ وہ روزہ رکھا کرتہ۔

جس پاس روزہ کھول کہ کھانہ کو کچھ نہ ہو روزہ اگر نہ کھانہ تو ناچار کیا کرو۔؟

ه: ادوات نمنا کاش، کاشکی، مثل فارسی در اردو هم مورد استفاده است.

و: حرف تردید و اختیار "یا" از فارسی به اردو راه یافته است.
ز: یاء نسبت فارسی و عربی در اردو هم رایج است.
ح: خط نستعلیق فارسی را برای زبان اردو تا امروز محفوظ نگهداشته‌اند.
ط: اسالیب و انواع نظم و نثر و اصول و قواعد بلاغت و معانی و بیان و بدیع و ضوابط عروض و قافیه و انشاء و ترسل در اردو مانند فارسی است.

سایر ویژگیهای زبان اردو

الف: به زبان اردو برای اقوام و خویشان کلمات اصیل فارسی به کار می رود نظیر خوشدامن (مادر زن) برادر نسبتی (شوهر خواهر و برادر زن) هم زلف (باجناق) خاله زاد (پسر خاله و دختر خاله) همشیر یا همشیره (خواهر)، عمّو یا عم و همچنین عم زاد، همچنین پهوپی زاد (عمّه زاد) مأمون زاد (دایی زاد)
ب: اصناف سخن تقریباً همه از فارسی به اردو منتقل گردیده مثل تغزل، حمد، نعت منقبت، قصیده، مثنوی، رباعی، مثلث، مخمس، قطعه، مسدس، مرثیه، نوحه

مثال فارسی: غزل رودکی واریکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست
اردو

شاعر ادب که محاسبون کو خبر نهین
کیاکام لهره مین تغزل کفن سه هم؟
ج: کلمات اصیل فارسی و همچنین کلمات عربی الاصل که از طریق فارسی به اردو راه یافته است به اردو گاهی به دو مفهوم واقعی و استعاری به کار می رود به طور مثال "جان"

غیر نه تم کو "جان" کها سمجه بهی تم که کیا کها؟

یعنی که بیوفا کها "جان" کا اعتبار کیا؟

"نظر"

ا- دوست جب سه تون نظر سه گرا دیا
بدلی هوئی جهان کی "نظر" دیکهتاهون مین!
"حق"

جان دی، دی هوئی اسی کی تهی
حق تو به هه که حق ادا نه هوا!
د: اغلب غیر از افعال، ضمائر و حروف ربط و استفهام کلیه اسامی در شعر اردو از فارسی برگرفته می شود:
حمایت علی شاعر:

آه تیر - شهر مین کتنی لگن سه هم
منسوب هو سک نه تیری انجمن سه هم

یون بی رخی سه پیش نه آهل دل که ساتھ کچه کر چلین نه آج تیری انجمن سه هم
و حیده نسیم:

نه بهار سه شکایت نه گله سه باغبان سه به چمن کو کیا هوا سه که سه مطمئن خزان سه
غیر از زبان و ادبیات اردو، نفوذ گسترده زبان فارسی را در آثار معماری تاریخی،
کتیبه ها، سنگ نبشته ها، آرامگاه ها در سرتاسر شبه قاره بویژه در این سامان
مشاهده می کنیم. سروده معین الدین چشتی اجمیری است:

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا ناقصان را پیر کامل کاملان را راهنما
را بر سر آرامگاه علی بن عثمان هجویری می خوانیم.

سروده بالهداه شاهزاده خانم تیموری جنبه مثل پیدا کرده است:

از تضا آینه چینی شکست خوب شد اسباب خود بینی شکست
بر سر یکی از آثار ممتاز تاریخی شبه قاره چنین نبشته به چشم می خورد:

اگر فردوس بر روی زمین است همین است و همین است و همین است!
نفوذ زبان و ادب فارسی در حیات فرهنگی پاکستان را می توان در سرود ملی
مشاهده نمود که سراینده آن حفیظ جالندری ناخود آگاه به استثنای یک حرف
اضافه تمام کلمات فارسی را به کار برده است. براسکناسهای پاکستان هم
می خوانیم «بانک دولت پاکستان» یگانگی میان ملتین ما به گفته امیر خسرو
چنین است.

من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی

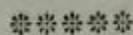
تاکس نگوید بعد از این من دیگرم تو دیگری

مراجع و حواشی

۱ و ۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان، مولفه آقای احمد منزوی مرکز تحقیقات
فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۴ مجلد، ۱۹۸۳ الی ۱۹۹۷ م و ترجمه های متون
فارسی به زبانهای پاکستانی تألیف دکتر اختر راهی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و
پاکستان - اسلام آباد، ۱۹۸۶ م.

۳ - ر.ک مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره جلد اول
و دوم گردآورده دکتر رضاشعبانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۹۹۳.

۴ - برای شرح بیشتر نک تأثیر زبان فارسی در زبان اردو مولفه دکتر محمد صدیق خان شبلی،
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد ۱۹۹۲ م.



روش‌شناسی علوم اسلامی^۲

چکیده

مسئله روش‌شناسی در علوم اسلامی مسأله‌ای اساسی است. میان روش‌شناسی علوم اسلامی با هر تمدن سنتی دیگر، تفاوت‌هایی بنیادی وجود دارد. این فرایند که واکنش معمولی مسلمانان در برابر ادعای امروزی میزان علمی هر موضوعی است، کوششی بوده است برای نشان دادن این امر که تمدن اسلامی در کاربرد روش علمی بر غرب امروزی پیش داشته و تا حد زیادی بر آن تأثیر نهاده است. یکی از مهمترین نتایج حاصل از آثار پیشگام استاد سید حسین نصر در علوم اسلامی، به منزله سنتی فکری و عملی مستقل، این است که علوم اسلامی هیچ تک روشی، جدا از سایر روشها، معمول نیست، بلکه بالعکس، علوم اسلامی در جستجوی روشهای متفاوتی مطابق موضوع مورد پژوهش و کم و کیف درک و دریافت آن موضوع بوده است. دانشمندان مسلمان در طریق توسعه و تکامل علوم گوناگون اسلامی در تمامی راههای گشوده بر انسان به سوی علم، از استدلال و تفسیر متن کتاب مقدس [قرآن مجید] گرفته تا مشاهده و تجربه، گام زده و بر آن تکیه کرده‌اند. این اندیشه که روش‌شناسی واحدی سبب به وجود آمدن علم نوین می‌باشد، با انتشار آثاری بی‌شمار که در دهه اخیر درباره روش‌شناسی علمی به بازار آمده، رد شده است. اکنون به جای آن، در میان تاریخ نگاران و فلاسفه علوم معاصر، اندیشه روش‌شناسی چندگانه‌ای را نیز می‌پذیرند. به همین سان، شماری از دانشمندان حرفه‌ای، و بیشتر فیزیک دانان، از ر. او او پنهایمر و ا. شرودینگر گرفته تا فریجوجاکپرا، به امید یافتن راه‌حلهایی برای مسائل و غوامض خاصی که در محدوده فیزیک نوین با آنها روبرویند، به سوی آموزه‌های شرقی روی آورده‌اند.

۱ - دانشیار دانشگاه فردوسی - مشهد - ایران

این گونه روش‌شناسی چندگانه در فرایند خلاق علوم جدید بدین معناست که امروز تفاوت‌های بنیادین مفهوم روش‌شناسی علوم اسلامی و علوم امروزی، از میان رفته است. با این حال، باید اذعان کرد که تفاوت‌های بنیادین هنوز باقی است.

کلید واژه‌ها: Islamic Methodology. nature. Book of nature.



یکی از مسائل اصلی هرگونه کوشش در راه احیای سنت علمی اسلامی در جهان معاصر، یا ایجاد علم طبیعت، که در عین حال سنتی و نوین (۱) باشد، مسأله روش‌شناسی است که نیازمند بررسی جامع و یافتن پاسخ است. چرا چنین مسأله‌ای اهمیتی اساسی دارد؟ پاسخ آن است که، در حقیقت، میان روش‌شناسی علم در اسلام یا در هر تمدن سنتی دیگری، مثلاً چین، و علوم امروزی تفاوت‌های بنیادی وجود دارد. اما، ما با شیوه متعارف تفکر خویش، تاکنون خود را با اندیشه‌ای کاملاً متفاوت سرگرم کرده‌ایم. ما دیرزمانی است در برابر این تصور، که علم امروزی تنها زاده یک روش‌شناسی، یعنی روش علمی (۲) مشهور است، سرفرود آورده‌ایم. این اندیشه که تنها یک نوع علم طبیعت امکان وجود دارد و آن با به کارگیری روش علمی حاصل می‌شود، تا حد زیادی بر تمامی شیوه نگرش ما به علوم قدیم، از جمله علوم اسلامی، سایه افکنده و آن را تحت تأثیر قرار داده است.

روش علمی، مقیاس جهانی جامعه علمی در تعیین حد خلاقیت علمی و خلوص، اذهان متأخران [پیش از عصر جدید] گردید که با آن میزان علمی بودن هر موضوعی را می‌سنجیدند.

به استثنای مواردی چند (۳)، واکنش معمولی مسلمانان در برابر ادعای امروزی فوق در باب روش‌شناسی علمی، کوششی بوده است برای نشان دادن این امر که تمدن اسلامی در کاربرد روش علمی بر غرب امروزی پیش داشته و تا حد زیادی بر آن تأثیر نهاده است. امروزه در صفحات تاریخ علوم، این واقعیت ثبت شده است که روش علمی در حد گسترده‌ای در علوم اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. لکن اکنون این مسأله نیز بر ما آشکار است که این روش به هیچ وجه تنها روش مورد استفاده دانشمندان مسلمان در ایجاد علوم اسلامی، حتی عنصری از آن که به بهترین وجه با معنای رایج واژه «علم» مطابقت دارد، نبوده است. یکی از مهمترین نتایج ناشی از آثار پیشگام استاد نصر در علوم اسلامی، به منزله سنتی فکری و علمی مستقل، این است که در علوم اسلامی هیچ تک روشی، جدا از سایر روشها، معمول نیست، بلکه بالعکس، علوم اسلامی در جستجوی روشهای متفاوتی مطابق موضوع مورد پژوهش و کم و کیف درک و دریافت آن موضوع بوده است. دانشمندان مسلمان در طریق توسعه و تکامل علوم اسلامی گوناگون در تمامی راههای گشوده بر انسان به

سوی علم، از استدلال و تفسیر متن کتاب مقدس [قرآن مجید] گرفته تا مشاهده و تجربه، گام زده و بر آنها تکیه کرده‌اند.

این اندیشه که روش‌شناسی واحدی سبب به وجود آمدن علم نوین می‌باشد، با انتشار آثاری بی‌شمار که در دههٔ اخیر دربارهٔ روش‌شناسی علمی به بازار آمده، رد شده است. اکنون، به جای آن، در میان تاریخ‌نگاران و فلاسفهٔ علوم معاصر، اندیشهٔ روش‌شناسی چندگانه‌ای (۴) را نیز می‌پذیرند. به همین سان، شماری از دانشمندان حرفه‌ای، و بیشتر فیزیکدانان، از ر. اوپنهایمر^۱ و ا. شرودینگر^۲ گرفته تا فریتجوف کاپرا^۳ به امید یافتن راه‌حلهایی برای مسائل و غوامض خاصی که در محدودهٔ فیزیک نوین با آنها روبرویند، به سوی آموزه‌های شرقی روی آورده‌اند. (۵) به طور کلی، می‌توان گفت که یکی از جالبترین و مهمترین پیشرفتهایی که باید در زمینهٔ علوم نوین روی دهد تشخیص این امر است که فرایند خلاق آن علوم، بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که به نام روش علمی شهرت عام یافته است. اما، آیا دست یافتن به این گونه روش‌شناسی چندگانه در فرایند خلاق علوم جدید بدین معناست که امروز تفاوت‌های بنیادین مفهوم روش‌شناسی علوم در اسلام و علوم امروزی، از میان رفته است؟ در پاسخ به این پرسش باید اذعان کرد که تفاوت‌های بنیادین هنوز باقی است.

براساسی تفاوتها در کجاست؟ روش علمی اسلامی برگونه‌ای معرفت‌شناسی^۴ مبتنی است که اساساً با معرفت‌شناسی حاکم بر علوم امروزی، تفاوت دارد؛ بدین معنا که معرفت‌شناسی اخیر، دست نخورده باقی مانده است، هر چند که روش چندگانه نوینی به دست آمده و شمار زیادی از دانشمندان، تاریخ‌نگاران و فلاسفهٔ علم از نیاز به سرمشق [مثل اعلاء]^۵ معرفت‌شناختی نوینی که بتواند نظر منسجمی از دنیای ملهم از علوم امروزی ارائه کند، سخن گفته‌اند. (۶) روش علمی علوم امروزی، همان روش علمی علوم اسلامی است، لکن با توجه به معرفت‌شناسی خاص این دو علم، یکسان به آنها نگریسته نمی‌شود. به همین گونه، مسألهٔ فرایند خلاق آن دو متفاوت در نظر گرفته می‌شود. می‌توان گفت که پذیرفتن واقعیت یک روش‌شناسی چندگانه و مطلوبیت آن یک امر است و داشتن نظری واحد نسبت به آن روش امری دیگر. ظاهراً به علت فقدان چنین نظر واحدی در فلسفهٔ علوم معاصر است که تمامی دستاورد فکری مثبتی که احتمالاً می‌تواند از دریافت این که در علوم امروزی چه چیزی فرایند خلاق هست، یا نیست، ناشی شود، در تفسیر و تأویلهای فلسفی

1 - R.Opppenheimer

2 - E.Schrodinger

3 - Fritjof Capra

4 - epistemology

5 - Paradigm

گونه گون گم گشته است. بنابراین یکی از این تفسیرها، روش شناسی چندگانه نوعی هرج و مرج طلبی نظری، که در عین حال در طرح پیشرفت علمی ارزش خاص خود را دارد، تعبیر می شود. (۷)

تفسیرهای دیگر روی هم رفته امکان شناخت سرشت راستین و واقعیت خلاقیت فکری انسان را انکار می کنند، در حالی که همزمان به مقام و مرتبه ویژه آن در روش شناسی علمی، اذعان دارند. (۸)

روش شناسی چندگانه که اخیراً در علوم امروزی پذیرفته شده است، تمامی روشهای علوم اسلامی را دربر نمی گیرد. علم نوین نمی تواند هم معرفت شناسی فعلی خود و هم متن کتابهای مقدس و حیانی و شهود عقلی را، به معنای سنتی آن، به منزله بخشی از روش شناسی خود بپذیرد و حفظ کند. اصولاً هنگامی که آن معرفت شناسی خود محصول طغیانی آگاهانه علیه اندیشه و پندار وحی و تمامی پیامدهای آن باشد و به رد آن پردازد، چگونه می توان چنین انتظاری از آن داشت؟ در حقیقت، پذیرش یکی، لا جرم به رد دیگری می انجامد. اگر برخی از فیلسوفان معاصر از تلفیق متن کتابهای مقدس و روش شناسی علم سخن می گویند، منظورشان این نیست که به این متون همان جایگاهی را تفویض کنند که علوم سنتی برای آنها قایل هستند. اگر علم نوین به معنی دقیق کلمه چنین کند، دیگر به معنایی که امروزه در می یابند و توسعه اش می دهند علم نوین نخواهد بود و از نوعی دگرگونی روحی یا باززایی انسان نوین حکایت خواهد داشت. (۹) این نکته تنها نشان دهنده آن است که مسأله روش شناسی، از نظر سنتی، در نهایت از مسأله سرنوشت روحی و معنوی انسان جدایی ناپذیر است.

سرمشق [مثل اعلاء] معرفت شناختی علوم اسلامی که زیر بنای آن اندیشه یگانگی (توحید) است در مورد مفاد و چندگانگی روش شناسیها از بینشی بسامان و متحد برخوردار است. در واقع، چنین روشهایی در نهایت از نگرش قرآن به چیستی واقعیت و منزلت انسان در آن، سرچشمه می گیرد. از جنبه کلی تر، استاد نصر به روشنی نشان داده است که میان اسلام و علوم اسلامی رابطه ای زنده وجود دارد. بویژه این پل و پیوند زنده را به وضوح می توان در آن جنبه از علوم اسلامی که به روش شناسی مربوط می شود مشاهده کرد. هدف مقاله حاضر، بحث پیرامون اصول زیربنایی این ارتباط است. در پرتو چنین اصولی علت این مسأله روشن خواهد شد که چرا در علوم اسلامی تمامی این روشهای مختلف به منزله شیوه و ابزارهای معتبر شناخت طبیعت، در حیطه های کاربرد پذیری آنها در نظر گرفته می شود. چنین روشهایی متناقض نیستند، بلکه وسایل مکمل رسیدن به هدف نهایی علوم اسلامی، یعنی یگانگی

بودن طبیعت که خود مشتق از دو منبع مکاشفه [وحی]^۱ و شهود عقلی^۲ است (۱۰)، به شمار می‌آیند. در نتیجه، علوم مختلفی که بر مبنای چنین روش‌های مختلفی بنا می‌شوند نیز در هماهنگی کامل با یکدیگر و نه به منزله نظریه‌های متناقض مبتنی بر ادعاهای رقابت‌آمیز درباره رسیدن به حقیقت، در نظر گرفته می‌شود. چنانچه همواره این رابطه زنده میان اسلام و روش‌شناسی علوم اسلامی را در ذهن داشته باشیم، می‌توانیم ادعا کنیم که هیچ یک از علوم که مسلمانان امروز به توسعه و تکامل آن همت گماشته‌اند، تازمانی که روش‌شناسی مورد استفاده آنها در حریم سرمشق معرفت‌شناختی علم نوین قرار دارد، نمی‌تواند به لحاظ شکل و ویژگی کاملاً اسلامی خوانده شود، اگر چه تمام روشها و فنون مختلف بررسی و تحقیق مربوط به آن روش‌شناسی، عناصر مهمی از روش‌شناسی علوم اسلامی را تشکیل دهد.

در این بحث، در باب اصول روش‌شناسی علوم اسلامی، بیشتر مواد و اطلاعات مورد نیاز را از آثار بی‌شمار انتشار یافته استاد نصر در موضوعها و منظرهای متنوع علوم اسلامی گرفته‌ایم و قویاً بر این باوریم که نقطه آغاز تمامی جد و جهدهای جاری دانشمندان مسلمان در راه به وجود آوردن آن علوم در دنیای معاصر، باید همین نوشته‌ها باشد. تردیدی نیست که، مثلاً، در مورد روش‌شناسی، باید مطالعات و بررسیهای فراوانی در علوم اسلامی انجام پذیرد و بی‌شک چنان مطالعاتی در درک و دریافت بهتر پویایی فرایند خلاقیتی که در گذشته علوم اسلامی را به وجود آورده است کمک بزرگی به دانشمندان امروزی خواهد بود. با این وصف، آنچه تاکنون در باب این موضوع به نگارش در آمده است کاری بیش از فراهم آوردن زمینه مقدماتی برای پژوهشهای آتی انجام داده است. این آثار همچنین ما را قادر ساخته است تا به روشنی، برای نخستین بار، به چگونگی کار اذهان علمی مسلمانان و آثار واقعیت‌درونی که پایه خلاقیت فکری آنان است و در درک مفهوم روش‌شناسی در علوم اسلامی اهمیت و الا دارد، نگاهی بیندازیم.

اصول روش‌شناسی در علوم اسلامی

در روش‌شناسی سخن بر سر شیوه‌هایی است که به وسیله آنها انسان می‌تواند به شناخت واقعیت^۳، خواه جنبه‌ای از آن یا تمامی جوانب آن، دست یابد. بنابراین، در وهله نخست، موضوع بحث روش‌شناسی انسان است که

1 - Revelation

2 - Intellectual intuition

3 - Reality

قطب ذهنی^۱ و درونی شناخت است، یا به عبارت دیگر عاملی است که می‌داند (مُدْرِكٌ). این قطب تمامی نیروها و قوه‌های شناخت نهفته در درون انسان را که در طبیعت خود دارای سلسله مراتب است در بر می‌گیرد. به دیگر سخن، انسان می‌تواند از سطوح آگاهی چندگانه‌ای برخوردار باشد. در وهله بعد، موضوع بحث، جهان^۲ است که قطب عینی و برونی شناخت، یا به عبارت دیگر عین یا شیء است که دانسته می‌شود (مُدْرِكٌ) و خود دارای سلسله مراتبی است. به عبارت دیگر، جهان نیز دارای سطوح بود یا هستی چندگانه است. روش‌شناسی معرفت اسلامی (العلم) دقیقاً به رابطه بنیادی میان سلسله مراتب نیروهای شناسنده در انسان و سلسله مراتب جهان و اصل حاکم بر این رابطه می‌پردازد.

تاریخ اندیشه اسلامی آثار بسیار گسترده‌ای در باب مسأله روش‌شناسی معرفت به ارث گذاشته است. همه مکاتب فکری مختلف اسلامی، نظیر مکاتب کلامی، مشائی، اشراقی و مکاتب فلسفی اسلامی چون حکم متعالیه و معرفتی (گنوسی) که عمدتاً صوفیان مطرح می‌کنند به این مسأله عنایت کرده‌اند، لکن از چشم اندازه‌های گوناگون و با تأکیدها، هدفها و درجات متنوع عمق روحی و فکری و سفسطه‌گری و دقت‌های مختلف به این مسأله پرداخته‌اند. (۱۱) احتمال دارد مصطلحات مورد استفاده و ژرف بینی آنها در پویایی اعمال مربوط به شناخت انسان با یکدیگر متفاوت باشد، اما نظر همه آنها از جهت ماهیت مرتبه‌ای قوای معرفتی انسان و جهان یکسان و قاطع است.

امروزه بسیاری از تاریخ‌نگاران و فلاسفه علم مدعی آنند که مجموعه پدیده‌های گزیده شده برای مطالعه یک جمع علمی خاص در واقع با نظریه ویژه‌ای که آن جمع پیشاپیش در باب واقعیت پذیرفته است، تعیین می‌شود. (۱۲) در مورد علم نوین تنها واقعیت مورد توجه، واقعیت دکارتی^۳ است که تا حد ذهن و ماده تنزل می‌یابد و به منزله دو جوهر (۱۳) کاملاً مجزا و مشخص در نظر گرفته می‌شود و این نکته به طور کلی در جریان اصلی علم نوین و فلسفه غرب واقعیتی پذیرفته شده تلقی گردیده است. علوم اسلامی که کل عالم هستی را مورد عنایت قرار می‌دهد، نسبت به علم نوین که به نامتناهی بودن خود تفاخر می‌کند، غنای کیفی عظیمتری از حقیقت را به نمایش می‌گذارد. کالبد شکافی عالم هستی در اسلام، با مراتب و حالات چندگانه‌اش، بر پایه داده‌ها و اطلاعات حاصل از وحی اسلامی^۴ استوار است. بدین ترتیب

1 - Subjective Pole

2 - Universe

3 - Cartesian reality

4 - Islamic Revelation

این وحی اسلامی است که تمامی قلمرو مطالعات و بررسی‌هایی را که علوم اسلامی باید در راستای آن قرار گیرد، تحدید و تعریف می‌کند. اندیشه اسلامی که چنین نظری را در باب عالم هستی می‌پذیرد، پیش از آن وحی را به منزله متعالی‌ترین منبع شناخت پذیرفته است. آن‌گونه که خواهد آمد، مفهوم وحی از نظر مسلمانان برای روش‌شناسی اسلامی نتایج مهمی دربر دارد.

عالم هستی به مفهوم سنتی، یعنی کل عالم خلق دارای سه حالت اصلی است: دنیای مادی یا محسوس^۱، حالت روحی یا جان‌گرا^۲ و دنیای معنوی یا ملکی^۳. بنا به اصطلاحات صوفیانه این سه حالت به ترتیب ناموت، ملکوت و جبروت خوانده می‌شود. (۱۴) قلمرو روحی که گاه به عنوان حالت خالص و لطیف^۴ به آن اشاره می‌شود، همان است که بلافاصله بر جهان مادی، یا حالت خشن و ناخالص^۵، مسلط می‌شود. این دو حالت با هم قلمرو «طبیعت» را می‌سازند و دنیای ملکوت بر تمامی قوانین طبیعی دو قلمرو خالص و ناخالص حکمفرماست. صوفیان، بابانهادن اندیشه‌هاشان بر داده‌ها و اطلاعات سرچشمه گرفته از قرآن، آموزه^۶ «حضرات خمس لاهوتی»^۷ را برای ترسیم مراتب کل وجود (۱۵)، به ضابطه در آورده‌اند. سه حالت یاد شده در عالم خلق، یعنی نخستین سه «حضرت» به ترتیب صعودی اند. در این سلسله مراتب، مرتبه بالاتر قلمرو صفات الهی^۸ (اسماء صفاتیه) است. بدین سان، مرتبه چهارم یا لاهوت را باید با اصل خلاق^۹ یا وجود خلاق^{۱۰} همذات شمرد. این اصل هستی‌شناسی^{۱۱} تمام عالم هستی است و بنابراین از جهت کل آفرینش، مطلق^{۱۲} به شمار می‌آید. آخرین و رفیع‌ترین «حضرت»، ذات الوهی^{۱۳} یا الذات است. این «مرتبه» به اصطلاح لاهوت (۱۶)، ذات باری تعالی^{۱۴} و بیکران و ورای وجود^{۱۵} است که اصل «نامتکلیف»^{۱۶} و «نامتعین»^{۱۷} می‌باشد و بنابراین مطلق محض^{۱۸} به شمار می‌آید.

ساختار واقعیت [هستی] به گونه‌ای که روؤس آن ذکر شد مورد توجه و

1 - Material or corporeal world

2 - Psychic or animistic

3 - Spiritual angelic world

4 - subtle state

5 - gross state

6 - doctrine

7 - Five Divine Presences

8 - Divine Qualities

9 - Creative principle

10 - Creative Being

11 - Ontological principle

12 - Absolute

13 - Divine Essence

14 - Supreme Self

15 - Beyond - Being

16 - non-Qualified

17 - non-determined

18 - Pure Absolute

عنایت فیلسوفان، متکلمان و صوفیان بوده است و عموماً مورد پذیرش آنان است، هر چند که در تقسیمات مفصل آن و اصطلاحات مورد استفاده، تفاوت‌هایی نه تنها میان این مکاتب فکری بلکه حتی در میان پیروان یک مکتب، مثلاً صوفیان، تمایز وجود دارد. در اینجا به تفاوت‌های موجود کاری نداریم. به هر حال، نکته‌ای که مایلیم در بافت این گفتار بر آن تکیه کنیم این واقعیت است که بینش اسلامی فوق در باب واقعیت کاملاً مطرح است و اذهان دانشمندان مسلمانی چون ابن سینا، بیرونی و اخوان الصفا و بسیاری دیگر، در جریان توسعه و تکامل علوم گوناگون، به آن مشغول بوده و هست.

حقیقت عالم هستی به گونه‌ای که مجسم شد و قطب عینی علوم اسلامی را باز می‌نمایاند، همواره با عنایت به اصل هستی‌شناسی آن، یعنی عقل الهی^۱ یا هستی مطلق^۲، در نظر گرفته می‌شود. در واقع، به گفته ابن سینا، علم راستین^۳ علمی است که در جست و جوی شناخت جوهر اشیاء بر پایه منشأ الوهی^۴ آنهاست. (۱۷) این امر به معنای شناخت اشیاء فی نفسه^۵ [ذات معقول] یا معرفت بر آن چیزی است که پدیده‌ها را به منشأ حقیقی که منبع تمام هستی است، پیوند می‌دهد. بنابراین، تنها در پرتو آگاهی از چنین سلسله مراتبی از واقعیت است که علم راستین امکان وجود می‌یابد. رابطه اساسی سلسله مراتب قطب ذهنی و قطب عینی شناخت، چگونه در ذهن مجسم می‌شود؟ آنچه به ما عرضه می‌شود اندیشه تناظر و همخوانی میان یکایک آنهاست. هر سطح از هستی کیهانی، هستی متناظری در انسان دارد. هیچ چیز در عالم کبیر^۶ وجود ندارد که از عالم ماوراء^۷، یعنی اصل الهی، مشتق نشود و نمونه آن در عالم صغیر^۸ نیز یافت نگردد (۱۸) نمونه‌های متناظر ساختار سه گانه دنیاهای محسوس، روحی و معنوی عالم هستی سنتی عبارتند از: ساختار سه گانه کالبد (جسم)، روح (جان، روان) و دم (روان) عالم صغیر انسانی سنتی. این نمونه‌ها در اصطلاح اسلامی به ترتیب جسم، نقل و عقل (۱۹) نامیده می‌شوند. از منظر شناخت یا آگاهی (شهود)، عقل والاترین قوه شناخت انسان است که می‌توان آن را با چشم دل (عین القلب) یکی دانست، زیرا به زبان قرآن و حدیث، دل اساساً به معنای جایگاه شناخت یا وسیله کسب معرفت و دانش است. شناخت عقل و معرفت برکار آن، یعنی شناخت طبیعت، نیروها و کارکردهایش، مفتاح ذرک و دریافت مسأله فرایند خلق، آفرینش اندیشه‌ها،

1 - Divine Intellect

2 - Pure Being

3 - True Science

4 - Divine Origin

5 - noumena

6 - macrocosm

7 - Metacosm

8 - microcosm

مفاهیم و نظریه‌ها، در کار علمی است.

عقل انسانی از جوهری معنوی است که منبع یا اصل آن عقل الهی یا کلمه الله^۱ است و آن نیز اصل جهان کبیر و مصدر کلام الله، قرآن مجید، یعنی بنیان دین می‌باشد. (۲۰) بنابه باور عام مسلمانان، حقیقت غیر حدوثی [قدیم] قرآن در عقل الهی جای دارد. این که عقل فرد فرد انسانها، عالم کبیر و قرآن کریم دارای مبنا و منبعی ماوراء الطبیعی اند برای روش‌شناسی علوم اسلامی از اهمیتی والا برخوردار است. بر خلاف نقشی که فلاسفه علم معاصر را بر آن می‌دارد که نص کتب مقدس را به منزله بخشی از منابع مورد ارجاع خود بدانند، مسلمانان جهت اختیار و اتخاذ قرآن مجید به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر کل روش‌شناسی خود دلایل ماوراء الطبیعی و عقلی جامع و ژرفی دارند. در مورد اخیر، مسأله بر سر هماهنگی بودن با سرشت چنان واقعی است.

عقل انسانی، عالم کبیر، و قرآن سه عنصر بنیادی یا جنبه‌های اندیشه جامع وحی و مکاشفه در اسلام هستند. همه آنها به گونه‌ای یکپارچه بر این پیش‌نهاد^۲ اصلی که ذات خداوند آفریننده وحی‌ها و مکاشفه‌هاست، مربوط است. (۲۱) بنا بر حدیثی قدسی، خداوند دوست داشته است شناخته شود، لذا دست به آفرینش زد یا عالم را خلق فرمود تا شناخته شود. از این حدیث چنین بر می‌آید که آفرینش خداوند همان وحی و مکاشفه اوست، چه در غیر این صورت امکان شناخته شدنش از طریق آفرینش امکان‌پذیر نمی‌گشت. در این جهان مخلوق، انسان موجود اصلی است که به برکت عقل خود و نمونه کوچک آن جهان بودن (۲۲)، در مقام و مرتبه‌ای است که کاملاً جهان و نیز اصل قدم آن را بشناسد. بدین سان، عقل انسانی وحی و تنزل ذهنی، جزئی یا خاص خداوند (الوحي الجزئی) خوانده شده است و قرآن کریم، که مبنای اسلام است وحی عینی و جهانی (الوحي الكلی)؛ به همین سان، جهان حادث نیز به منزله وحی عالم هستی و کتاب خدا که واقعیت قدیم آن قرآن تکوینی خوانده شده است، شریح می‌شود. باز هم این اصل توحید است که این سه شکل وحی الهی را در وحدتی منسجم و جامع یکپارچه می‌کند. عقل انسانی چگونه می‌تواند کل عالم خلق و خود یا نفس^۳ تا مخلوق را به تمام و کمال دریابد؟ این امر از طریق تحقق و فعلیت یافتن تمامی امکانات پنهان در عقل صورت می‌گیرد، لکن چنین تحقق‌ی تنها اگر عقل، وحی ذهنی انسان، خود را تسلیم کتاب مقدس [قرآن]، وحی عینی، کند امکان‌پذیر می‌شود. برای نمونه، ابن سینا می‌گوید هر موجود انسانی به شکلی مستور دارای عقل و شعور است که عقل مادی یا ممکن

(بالتوه) (۲۳) نامیده می‌شود. فرایند تحقق یا فعلیت یافتن همه امکانات عقل از مراحل متعددی می‌گذرد که مراتب مختلف نیل به عقل را باز می‌نماید: نخستین مرحله، نیل به عقل خو گرفته^۱ (بالمکه) است یعنی هنگامی که نخستین اشکال معقول از عالم بالا در روح انسان جای می‌گیرد؛ دومین مرحله پس از تحقق کامل معقولات^۲ در ذهن حاصل می‌آید و عقل متحقق^۳ (بالفعل) خوانده می‌شود؛ سومین مرحله، تحقق تام و تمام این عقل متحقق است و عقل حصولی^۴ (مستفاد) نام دارد. ابن سینا عقل الهی را که برتر و متعالی‌تر از بالاترین سطح عقل بشری است و بواقع کل فرایند تحقق بخشی را انجام می‌دهد عقل کاری^۵ (العقل الفعال) می‌نامد. تنویر روح عاقل^۶ (النفس الناطقه) در سطوح مختلف به کمک عقل فعال نیروهای گوناگون شناسنده روح را توانا می‌سازد تا به تمام و کمال به کار پردازد و پذیرای «اندیشه‌ها» بی‌شود که از جانب دنیاهای روحی و معقول می‌آید.

اگر بنا باشد از پیشرفت فکری انسان سخن به میان آوریم، آنچه ابن سینا روؤس آن را برشمرد پیشرفت و تکامل فکری راستین است. چنین آموزه‌ای در مورد عقل، که مکتب علمی و فلسفی اسلامی به شرح و تفسیر آن پرداخته است و ابن سینا عموماً بزرگترین نماینده آن انگاشته می‌شود، برای همه کسانی که به راستی به توسعه و تکامل ذهن علمی، به جهانی‌ترین مفهوم آن، عنایت دارند پیامدهای مهمی دارد. مسأله فرایند خلق در مشغله علمی، در فلسفه علم معاصر مطرح بوده و مورد بحث و مجادله فراوان قرار گرفته است. پیشتر، در مراحل از بحث خود به این نکته اشاره کرده‌ایم. پرسشهایی از این نوع مطرح بوده که آیا خلاقیت، یعنی مسأله منشاء و مبداء اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌ها، به روشی گام به گام و کاملاً تعریف شده تحلیل و تقلیل پذیر است؛ یا خلاقیت قابل پرورش، توسعه و تکامل است یا نه. استاد نصر نخستین پرسش را در مورد علوم اسلامی مطرح کرده است. او می‌پرسد (۲۴): علمای اسلام با بهره‌گیری از کدام روش به اندیشه‌ها، مفاهیم و نظریه‌های اصیلشان، که بعدها با [محک] واقعیتها یا تحلیل منطقی دقیق مورد آزمون قرار گرفت، دست یافتند؟ ابن سینا چگونه به نظریه نیرو و حرکت رسید یا خواجه نصیر الدین طوسی چگونه نمونه نوین حرکت سیارات را به دست آورد یا ابن هیثم چگونه به درک و دریافت مفهوم شتاب، یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم فیزیک نوین، نایل آمد و یا شهاب الدین

1 - habitual intelligence

2 - Intelligibles

3 - actual intellect

4 - acquired intelligence

5 - active intellect

6 - rational soul

سهروردی چگونه به نظریه اش درباره اشیا محسوس به منزله مراتبی از نور دست یافت؟ استاد نصر به تأیید این نظر می پردازد که چنان خلاقیتی، خواه نزد دانشمندان مسلمان یا همتایان امروزی شان، نمی تواند به روشی گام به گام و کاملاً تعریف و تحدید شده تقلیل یابد، بلکه همواره متضمن نوعی شهود، یا جهش طبیعی خلاق است.

با وجود آن که شمار زیادی از دانشمندان امروزی نظر فوق را در سطحی گسترده می پذیرند. این واقعیت باقی می ماند که، چشم انداز مسأله خلاقیت یا شهود از دیدگاه اندیشه اسلامی کاملاً با منظری که علم نوین راه حل مشکل خود را در آن می جوید، تفاوت دارد. جست و جوی امروزی برای یافتن راه حلی برای مسأله منشاءها، خواه خاستگاه اندیشه ها یا دیگر چیزها، کند و کاوی افقی و سطحی است که به قلمرو مسائل دنیوی وابسته باقی مانده است، زیرا چشم انداز پذیرفته شده، وجود هرگونه مراتب واقعیت را که فراتر از ماده و ذهن باشد، انکار می کند. پاسخ مسأله منشاء اندیشه ها اغلب در سطح واکنش های فیزیکی و شیمیایی مغز یا آگاهی انسان جست و جو می گردد.

در چنین چشم اندازی، منشاء الهی داشتن اندیشه های خلاق انسان انکار می شود و انسان امروزی، به جای آن، به ابداع و عامه پسند کردن اندیشه نبوغ انسانی، مفهومی که برای تمدنهای سنتی اهمیت اندکی دارد، می پردازد. به همین سان، در باب این مسأله که چگونه ممکن است خلاقیت یا بعد شهودی فرایندهای اندیشه انسان در هماهنگی کامل با روح مشاهده حقیقت آگاهی انسان برانگیخته شود، باز هم نسخه های مورد جست و جو، به تجویزهای کاملاً جسمی و روانی محدود می شود. سرپیترمدوار^۱، برنده جایزه نوبل پزشکی در سال ۱۹۶۰ از انگلستان، نمونه بارزی از این دید غالب بر مسأله را بدین شرح به دست می دهد:

دیگر باید این مسأله را کنار بگذاریم که «خلاقیت» پنداری است واهی و تحلیلی بر نمی دارد. شاید خلاقیت آموختنی و اکتسابی نباشد، لکن می توان آن را تشویق و ترغیب کرد. ما می توانیم با مطالعه و مباحثه و نیز با خو کردن به تأمل، صاحب فکر شویم و در این کار باید این اصل آشنا رهنمون ما باشد که، تا زمانی که پرسشی در ذهن ما نظم بندی نشده نمی توانیم برای آن پاسخی بیابیم. من از این تصور که احتمالاً داروهای مخدر ممکن است به نظم بندی گمانه ها^۲ مدد رساند بر آشفته نمی شوم. اما چنین داروهایی را نمی شناسم و باید بگویم در استعمال دارویی که به افزایش قوه انتقادی مناسب با آهنگ افزایش اندیشه ها

نمی انجامد، دو دل هستم. (۲۵)

از دیدگاه سنتی، قلمرو اندیشه‌های خلاق یا شهودی که ذهن علمی امروزی در پی پذیرفتن آن است، با دنیای شهود عقلی به مفهوم سنتی که متعلق به روح است، یکی نیست. شون^۱ بزرگترین نماینده و معرف دیدگاه سنتی امروزی مغرب زمین، در آثار بی شمار خود به وفور نشان داده است که شهود دارای مراتبی است. (۲۶) حیطة امروزی اندیشه‌های شهودی از آنچه در چشم انداز سنتی به دنیای تخیلی و در لاتین به mundus imaginalis یا در اسلام به عالم الخیال مشهور است و واقعیتی عینی است که میان قلمروهای جسمی و روحی وجود جای دارد، فراتر نمی‌رود. (۲۷)

این واقعیت را انکار نمی‌کنیم که اندیشه‌های خلاق و شهودی مورد عنایت ذهن امروزی در کار مشغله علمی اهمیتی عملی و خاص خود دارد. اما به خوبی آگاهیم که علم نوین در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکلات بسیار در راه پی بردن به آن مراتب است، مشکلاتی که با پذیرش اندیشه‌های سطوح والاتر واقعیت می‌توان راه حل واقعی برای آنها یافت. در اینجا، مقصود ما مشکلاتی از نوع مسأله منشأ حیات در علوم زیست‌شناسی، حقیقت غایی^۲ ماده در فیزیک، یا مسأله منشأ جهان فیزیکی در کیهان‌شناسی نوین است. به هر تقدیر همان گونه که ابن سینا توضیح داده است پذیرش و دریافت چنان اندیشه‌هایی تنها در صورتی که ذهن با عقل فعال روشن شود امکان‌پذیر است، اما روشن شدن ذهن بدان طریق، منوط به از پیش روشن شدن عقل با نور ایمان و تماس با فیض زاییده از وحی و مکاشفه است، زیرا «هر جا که زمینه آماده باشد روح می‌دمد». شون می‌گوید شهود عقلی مستلزم تسلیم تمام نیروهای نفس به روح پاک^۳ است که از جهت هستی‌شناسی با اندیشه جزمی و بنیادی وحی همذات و همسان است. (۲۸)

از سویی، مسأله خلاقیت و شهود در علم نوین به حد نبوغ انسانی تنزل می‌یابد و ضابطه بندی آن تنها بر اساس مقولات زیست‌شناختی جست و جو می‌شود. از سوی دیگر، علم سنتی مسأله را بر حسب منشأ الهی و تحقق بخشی به مدد مباشرتهای الهی و همه امکانات بالقوه عقل انسانی که در طرح و تدبیر الهی منظور گشته است، ضابطه بندی می‌کند. در آن صورت در چشم انداز سنتی، تربیت و تکامل ذهن خلاق مسأله آفرینش نوعی محیط کلی جسمانی، اجتماعی و فرهنگی، فکری و روحی می‌شود که برای چنان تحقق و فعلیت بخشیدنی سودمندترین وسیله است. این محیط کلی و فراگیر، همان محیط

سنتی است. این محیط در مورد اسلام عالم دینی و روحی است که از قرآن کریم نشأت می‌گیرد، آن وحی عینی و کلی که میان انسان و کاینات پیوندی ناگزیر برقرار می‌کند. در کشف و شهود قرآنی، ایمان حجاب همه امکانات پیش روی عقل انسان را بر می‌دارد. در تمام سطوح تسلیم وحی شدن، توانی به عقل می‌دهد که آن قوارا در حد فیض ناشی از وحی تحقق بخشد. باروری و تکامل از نظر اسلام بر شناخت نام و تمام این اصل استوار است. لذا در چنین چشم اندازی است که وقتی می‌شنویم دانشمندی چون ابن سینا، اغلب برای حل مسائل فلسفی و علمی خویش دست دعا به درگاه خداوند بر می‌دارد، معنا و مفهوم عمل او را در می‌یابیم (۲۹). بدین قرار، تزکیه^۱ روح که بخش جدایی‌ناپذیر روش شناخت انگاشته می‌شود، معنا و مفهوم می‌یابد.

همه می‌دانیم که کانون توجه اسلام معطوف حفظ عقل انسان ودقت در کارکرد درست آن است. زیرا اسلام عقل را نقطه آغاز حرکت او به سوی رستگاری قرار داده است. (۳۰) قرآن به منزله وحی عینی، انسان را قادر می‌سازد تا همه قوای عقل خویش را بشناسد. عالم دینی و روحی آفریده قرآن، یکباره موانع رشد کامل عقل را از سر راه بر می‌دارد و همه خوراک مورد نیاز رشد صحیح و سالم عقل و در نتیجه انجام درست وظایف آن را تهیه و تدارک می‌بیند. آن عالم روحی و معنوی، منشاء الهی داشتن اشیا و زمینه بلا فصل تعمق، تأمل و تفکر را مدام به یاد بشر می‌آورد و بدین ترتیب عقل را به بهترین صورت آماده پذیرش پندارها و اندیشه‌های عالم روح می‌سازد. علوم اسلامی، با تمام روشها و کاربردهای فنی خود، در واقع در بطن آن عالم نطفه بسته است، هر چند احتمالاً اجزای خاص نخستین مرحله تغذیه آن از منابع گوناگون تهیه شده باشد. پس از طبیعت، که خود معیاری اسلامی است، نخستین سطح عالم دینی و روحی اسلام شریعت است که به اجماع فقها یکی از والاترین هدفهای آن حفظ و حمایت رشد سالم عقل است. از آنجا که شریعت دخیل در ایمان و عمل، حداکثر استفاده را از حقیقت قرآن مجید نمی‌برد، سطوح و معیارهای دیگری برای تبعیت از وحی عینی وجود دارد. شریعت، با کاربرد روشن تفسیر، از حقیقت قرآنی استخراج و اقتباس می‌شود، زیرا قلمرو کاربرد تفسیر جنبه ظاهری کتاب و حیانی است. جنبه عقل که در روش تفسیر کارکردی کامل است، عبارت است از قوه ناطقه یا مفکره که بازتاب یا فراتابی برونی^۲ عقل بر پهنه ذهنی است. قدرت قوه ناطقه توان تجزیه و تحلیل یا استدلال است و منطق وسیله آن. اما، استفاده گسترده فقیهان، متکلمان و فیلسوفان از قوه مفکره در

تفسیر قرآن مجید، به خردگرایی دنیای نوین نینجامیده است. خردگرایی دزوغین است، نه به خاطر جست و جوی بیان حقیقت به وجهی معقول و در حد امکان، بلکه به واسطه جست و جوی راههای در بر گرفتن کل حقیقت از طریق قلمرو عقل که گویی با اصول حاکم بر تمامی اشیاء توافق و تطابق دارد، دروغ است (۳۱) در تفسیر، قوه مفکره در معرض ایمان یا کشف و شهود قرار می‌گیرد، بدین مفهوم که از آن برای ارائه و تشریح واقعیت وحی به وجهی منطقی، و در حد امکانات، مدد می‌جویند و حال آن که در اندیشه نوین از آن برای طغیان علیه حقیقتی که ورای صلاحیت اثبات و اقامه دلیل قوه مفکره قرار دارد، استفاده می‌کنند. سرشت منطقی نیز این چنین است (۳۲) منطقی می‌تواند در خدمت یک امر درست یا خطا قرار گیرد. اعتبار بیان منطقی به دانش پیشینی بستگی دارد که این بیان در پی انتقال آن است. در روش تفسیر این ایمان به وحی است که قطعیت احتجاجهای^۱ معقول یا منطقی را میسر می‌سازد.

به همین سان، روش تفسیر را می‌توان برای طبیعت، یا نص کاینات، به کاربرد. به همین قیاس، علوم طبیعی که با این روش تکوین و تکامل یافته است در سطح معنای ظاهری و تحت اللفظی نص کاینات^۲ باقی می‌ماند و بدین ترتیب نمی‌تواند به حقیقت کاینات، تا چه رسد به کل حقیقت، راه یابد. علم نوین، از زمان پیدایش خود، دقیقاً چنین علمی بوده است. اسلام به توسعه و تکامل علم دنیای طبیعی مبتنی بر روشی که در جمع تفسیر خوانده می‌شود اهتمام ورزیده است. لکن تنها به منزله علمی در کنار سایر علوم مبتنی بر سایر روشها. به علاوه، محدودیتهای ذاتی روش تفسیر چنان که باید و شاید تشخیص داده می‌شود. علم نوین مدعی است که علم طبیعت است و روش خود را تنها روش می‌داند و به این خیال دل خوش کرده است که سرانجام، طبیعت راز نهایی خود را آشکار خواهد ساخت و اجازه خواهد داد اصول آن تا حد ضابطه‌ها و قواعد و قوانین ریاضی تنزل یابد.

روش تفسیر، به گونه‌ای که به لحاظ سنتی توسعه و تکامل یافته است و به طور اخص شامل روش کندو کاو زبانی است، باید جزء لاینفک روش جامع و کلی علوم اسلامی قرار گیرد علمی که بناست در دنیای نوین جان تازه‌ای گیرد. دلیل این امر آن است که کتاب طبیعت^۳ همتای قرآن کریم در عالم کبیر است. عزیز الدین نسفی، از اکابر صوفیان قرن هشتم هجری / پانزدهم میلادی* در

1 - arguments

2 - cosmic text

3 - Book of Nature

* در اصل این مقاله، نسفی از مردمان قرن هشتم هجری دانسته شده است، اما بنا به تحقیق و گفته

کتاب خود کشف الحقایق به مقایسه طبیعت و قرآن می‌نشیند، به این طریق که هرگونه و جنسی در طبیعت را با سوره‌ای، هر نوعی را با آیه‌ای، و هر موجود خاصی را با حرفی ارتباط و تطبیق می‌دهد (۳۳). لذا، هر نوع تفسیری از کلام الله با ضرورت شامل تفسیری از پدیده‌های طبیعت می‌شود.

قرآن مجید دارای آیه‌هایی است که راه بردن به معانی آنها فراتر از توان روش تفسیر است. به همین گونه، بسیاری از پدیده‌های طبیعت را نیز نمی‌توان بسادگی به سطح مقولات منطقی صوری^۱ که خردگرایی را به آن یکی می‌گیرند، تنزل داد. امروزه در مرزهای علم نوین با نمونه‌های بی شماری از این پدیده‌ها روبرو می‌شویم. در فیزیک نوین، زمانی که به مسأله طبیعت نور می‌رسیم پای چوبین منطقی سخت بی تمکین می‌شود. در واقع ماهیت پیوسته^۲ و در عین حال ناپیوسته^۳ نور، یعنی سرشت موجی^۴ و ذره‌ای^۵ آن، یکی از معماهای فیزیک نوین است. در فیزیک اتمی پدیده «هیچی»^۶ را داریم، یعنی پیدایش ذرات متقارن از «هیچ» و نابودی آنها در «هیچ»، و رفتار مشاهده شده در الکترون که نشان می‌دهد از گونه‌ای آگاهی یا شعور بهره‌مند است. همه این پدیده‌ها، شماری از فیزیکدانان را وا داشته است جهت جست و جوی تبیینی با معنا برای این مسائل به عرفان شرقی روی آورند. با این کار، اکنون آنان به مسائلی می‌پردازند که دیگر نمی‌تواند بنا به مفهوم رایج علمی انگاشته شود، بلکه در راستای مسائل دینی و فلسفی قرار دارد. بی تردید فیزیک نوین به سطح جدیدی از پدیده‌های طبیعی فرامنطقی و فراعقلی برخورده است که به کارگیری نوع دیگری از روشها را می‌طلبد.

در مورد قرآن کریم، جایی که روش تفسیر پایان می‌یابد روش تأویل آغاز می‌شود. تأویل، یا تفسیر تفهیمی^۷، به شناخت معنای باطنی کلام الله اشاره می‌کند. بنابر این تأویل به بعد خفی و سری حقیقت قرآنی که طریقت یا تصوف خوانده می‌شود می‌پردازد و آن به وحی عینی بر پایه میزان احسان، با توجه به ایمان و عمل است. (۳۵) بدین سان، در باب اندیشه (ایمان)، تأویل به بعد فکری تصوف عنایت دارد، یعنی علم بر حقیقتی که آیین اصلی آن هنوز همان اصل توحید است و با تفسیر به آن پرداخته می‌شود، لکن اکنون بر پایه والاترین

آقای مایل هروی - محقق بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - وی در اواخر قرن هفتم هجری در گذشته است.

1 - formal logic

2 - continuous

3 - discontinuous

4 - wave

5 - corpuscle

6 - nothingness

7 - hermeneutic interpretation

سطح و میزان معنای توحید، آن را درک می‌کنند و تحت ضابطه در می‌آورند. در مورد عمل، تأویل به بعد معنوی و روحی تصوف توجه دارد، یعنی علم بر نفس یا تحقق روحی انسان که شعایر دینی آن مناسک شریعت است، لکن اکنون در جست و جوی تحقق آن بر پایه والاترین سطح و میزان ممکن می‌باشند. تأویل، میزان تسلیم تمامی نیروهای روحی به روح بحت^۱ (ناب) است. کیهان‌شناسی و روان‌شناسی سنتی (۳۶) که با وجود دارا بودن طرحهای گوناگون ارتباطی نزدیک با یکدیگر دارند، با استفاده از روش تأویل از این بعد باطنی حقیقت قرآنی استخراج می‌شوند.

نه تنها تصوف از روش تأویل بهره می‌جوید، که فقه و کلام نیز، با اندک تفاوتی، آن را به کار می‌گیرند. تا جایی که مسأله به روش‌شناسی علوم مربوط می‌شود، روش تأویل صوفیانه است که مورد عنایت ماست. آن طور که از تصوف بر می‌آید، تأویل روشی مقابل تفسیر نیست. بلکه تا حد زیادی به نوعی گسترش آن است (۳۷). اگر جنبه عملی عقل و روش تفسیر قوای عقلی است که از طریق کارکرد تحلیلی به کمک منطق عمل می‌کند، جنبه عملی روش تأویل قوای شهودی است که کارکردش ترکیب و یگانه سازی و از ابزارهای عمده آن نمادگرایی^۲ است. نماد، تمثیل^۳ نیست، بلکه «بازتاب» نظم اسفل وجودی واقعی است که به پایگاه هستی شناختی والاتری متعلق است، «بازتابی» که از نظر جوهری با آنچه به صورت نماد در می‌آید یکی می‌شود؛ در حالی که تمثیل کما بیش «تجسم مصنوعی»^۴ فرد از چیزی که از خود، هستی کلی ندارد. (۳۸) گویند جنبه‌های دوگانه اندیشه، یعنی عقل و شهود، در سطح ساختار مغز مادی تجلی یافته‌اند. پژوهشهای نوین، جدایی با جانبی بودن مشخص کارکردهای غشایی مغز را آشکار ساخته‌اند و به ایجاد زمینه‌ای از تحقیقات علمی انجامیده‌اند که به «اندیشناکی چپ و راست»^۵ معروف است.

کارل ساگان^۶ این جدایی را چنین شرح می‌دهد:

نیمکره چپ مغز به توالی اطلاعات را آماده می‌سازد، همزمان نیمکره راست مغز یکجا و درون داده‌های متعدد دسترسی می‌یابد. کار نیمکره چپ زنجیروار و کنش نیمکره راست متوازی است. نیمکره چپ چیزی شبیه یک ماشین حسابگر رقمی^۷ است، حال آن که نیمکره راست به یک ماشین حسابگر قیاسی^۸ می‌ماند. (۳۹)

1 - Pure spirit

2 - symbolism

3 - allegory

4 - artificial figuration

5 - right and left mindedness

6 - Carl sagan

7 - digital computer

8 - analog computer

جای دادن جنبه‌های رفیع درآکه اندیشه در نیمکره راست مغز خود اهمیت نمادی زیادی دارد. این کار به طریق نمادی برتری درک و کشف و شهود عقلی را بر استدلال نشان می‌دهد. مصرشناس مشهور فرانسوی شواله دولوبیک^۱، ادعا می‌کند که بینش شهودی، یکی از عمده‌ترین جنبه‌های علم باستان بوده است. درست همان‌گونه که تعلیمات منطقی می‌تواند قوای عقلی را تیز و چابک سازد، پرورش نگرش نمادی هم می‌تواند بینش شهودی را شدت و حدت بخشد، او در بسیاری از آثارش در باب علوم مصریان باستان، نشان می‌دهد که مصریان آن دوران، از طریق نگرش نمادی خود، می‌توانستند اندیشه خود را به حدی پرورش دهند که تمام پدیده‌های طبیعت را به منزله نوشته‌ای نمادی که نیروها و قوانین حاکم به جنبه‌های جسمی و روحی جهان ما را آشکار می‌کند، دریابند. (۴۰) به هر تقدیر، اسلام به عنوان دینی از دوران میانه، به راستی توانست در تمدن خود علوم طبیعی به وجود آورد، علومی که در چارچوب جهان بینی واحدی قوای عقلی و شهودی را توسعه و تکاملی عظیم بخشید.

شاید بتوان از تأویل به عنوان روش خفی (سری) که از مسأله دگرگون سازی روحی خود انسان جدایی‌ناپذیر است، سخن گفت. تأویل قرآن مجید و در همین زمینه تأویل نص کایناتی، مستلزم تأویل روح انسانی است. روح نمی‌تواند معنای باطنی و راستین هیچ یک از نص‌های فوق را گزارش کند، مگر آن که خود به حقیقت خویش بازگردد. مفهوم ضمنی این سخن به رنج روحی اشاره می‌کند، رنج بازگشت روح به منشاء الهی خویش. این امر اساس تزکیه روح است که بخش جدایی‌ناپذیر روش‌شناسی دانش اسلامی انگاشته می‌شود. اغلب چنین روش‌شناسی ویژه‌ای به منزله گونه‌ای تجربه‌گرایی و الا تشریح می‌گردد. (۴۱) اکنون آنچه هدف مشاهده و «آزمایش»^۲ است دیگر هدفهای ظاهری و برونی نیست، بلکه روح شخص آزمایشگر است. آنچه باید بر آن فایق آمد و تحت انقیادش درآورد طبع حیوانی درون اوست. آزمایش عبارت است از پالایش نفس ناطقه از ناپاکیهای طبیعت و اشکال جسمانی به یاری کف نفس و ریاضت و تقوا به طوری که به صورت گوهری پاک در آید. در آن صورت، روح (نفس) منور می‌شود و عقل، والاترین قوای آن، به کار و کنش در می‌آید. بدین سان، شهود عقلی که بلاواسطه حقیقت را در می‌یابد امکان‌پذیر می‌شود، درست همان‌گونه که چشم ظاهر، دنیای محسوس را می‌بیند و درک می‌کند در اسلام مجموعه مصطلحاتی برای تبیین این گونه ادراک حقیقت باطنی اشیاء وجود دارد و از آن جمله است: ذوق، اشراق، مکاشفه، بصیرت، نظر، بدیهه،

1 - Schwaller de Lubics 2 - experimentation

حدس و فراست (۴۲)، که همه آنها متضمن مشارکت داننده در آن دانش است. کاربرد روش تأویل در جهان طبیعی ریشه‌های الهی آن جهان را آشکار خواهد ساخت، ریشه‌هایی که پاسخهایی واقعی به پوشش مستمر علوم نوین را در باب خاستگان جهان کثرت، که عمیقاً در آن مستغرق است، به دست خواهد داد.

احتمالاً، کسانی بحث ما را بیش از حد فلسفی و عرفانی می‌یابند. ما قویاً بر این باوریم که کل روش شناسی علوم اسلامی همین است که ذکرش گذشت. این گونه روش شناسی است که در درجه نخست عمیقاً در کتاب و حیانی و سنت روحانی مسلمانان که از آن وحی بر می‌خیزد، ریشه دارد. به علاوه، از نظر تاریخی تجلی یافته، میراثی است که امروزه به ما رسیده است. همان طور که آثار استاد نصر به روشنی نشان می‌دهد این امر یک تقارن تاریخی صرف نیست که تعداد بی شماری از علمای مسلمان یا صوفیانی کار آزموده بوده، یا از نظر فکری به مکاتب عرفانی - اشراقی وابسته بوده‌اند. در واقع، رابطه تصویری ژرفی میان ابعاد درونی و باطنی اسلام و علوم طبیعی وجود دارد که در تمدن اسلامی توسعه و تکامل یافته است. در دنیای نوین، جان تازه بخشیدن به علوم اسلامی مستلزم آن است که بار دیگر به آن رابطه نزدیک، التفاتی شایسته و در خور به عمل آید. والله اعلم.

یادداشتها

۱ - علم سنتی عبارت از علمی است که در عین دانش منظم و به سامان بودن، از ویژگی دینی نیز برخوردار است، زیرا بر پایه کاربرد وحی الهی در قلمرو زمینه مورد بررسی و مطالعه قرار دارد. در باب معنا و اهمیت علوم سنتی در دنیای معاصر، نگاه کنید به نوشته زیر که بزودی منتشر خواهد شد:

H. Nasr, The Role of the Traditional sciences in the Encounter of Religion and Science - in Oriental Perspective

۲ - یکی از برندگان جایزه نوبل پزشکی می‌نویسد: متأسفانه ما در انگلستان به گونه‌ای بار آمده‌ایم که معتقدیم کشف علمی با بهره جویی از روشی مشابه و از نظر منطقی همساخت قیاس، یعنی روش استقرا حاصل می‌آید؛ روشی که فرایند افزاوار اندیشه است و از بیان واقعیت‌های ساده ناشی از شواهد حسی آغاز می‌شود و می‌تواند با قطعیت، ما را به حقیقت توانین کلی رهنمون شود. اگر کسی واقعاً به این مسئله ایمان دارد باید بداند که، باورش از نظر فکری ضعیف است... نگاه کنید به :

P. Medawar. Plato's Republic, Oxford University Press (1982), P. 33.

۳ - در باب این اندیشه، که در جست و جوی عرضه علوم اسلامی به منزله علمی می‌باشد که از خود دارای یک روش شناسی خاص است، به آثار گوناگون استاد نصر در مورد علوم اسلامی رجوع کنید و بخصوص نسبت به نوشته‌های زیر توجهی ویژه مبذول دارید:

- Science and Civilization in Islam, Cambridge(USA) 1968;
- An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines, Harvard University Press, 1964.
- Islamic Science: An Illustrated Study World of Islam Festival, London, 1970;
- Reflections on Methodology in the Islamic sciences. Hamdard Islamicus, vol III, No . 3 (1980), pp. 3-13.
- P.Feyerabend, Against Method, verso Edition, 1982,P.30. : ۴ - نگاه کنید به :
- E.Schrodinger, My View of the World,1964; : ۵ - نگاه کنید به :
- Fritjof Capra, The Tao of Physics, Shambhala, Boulder,1975;
- Fritjof Capra, The Turning Point, Bantam edition, 1983,chap.q.
- ۶ - برای نمونه نگاه کنید به :
- Morris Berman, The Reenchantment of the World, Cornell University Press, 1981; Kurt
- Hubner, Critique of Scientific Reason, the University of Chicago Press, 1983.
- در باب آثاری که به اقامه دلیل برای سرمشق معرفت‌شناختی ریشه دار در جهان‌بینی سستی می‌پردازند. نگاه کنید به :
- Huston Smith, Beyond the Post. Modern mind, Crossroad, New York, 1982;
- Huston Smith, Forgotten Truth; the primordial, Tradition Harper & Row, 1976 Tradition.
- E.F.Schumacher, A Guide for the perplexed, Harper & Row, 1977;
- H.Nasr, Man and Nature , London, 1976.
- P.Feyerabend, Against Method, verso Edition, 1982. : ۷ - نگاه کنید به کتاب :
- تمام کتاب، آن گونه که از خود آن بر می‌آید، مربوط به روژس مطالب نظریه نامنظم و پُرهرج و مرج دانش است. در دیباچه، ملخص این مسأله بدین صورت می‌آید: «علم، اساساً مشغله‌ای پر هرج و مرج است: هرج و مرج‌گرایی نظری از شقوق مختلف قانون و نظم و ناموس نظری، انسان‌گرایانه‌تر است و احتمالاً به پیشرفت بیشتری می‌انجامد.»
- ۸ - در مورد بحثی در این موضوع، برای نمونه، نگاه کنید به :
- P. Medawar, op. cit., chapt. On Introduction and Intuition in Scientific Thought:
- ۹ - برای بحث جامعی در باب این مضمون، نگاه کنید به : H. Nasr, Man and Nature.
- ۱۰ - مسأله یگانگی طبیعت که هدف و پایه علوم اسلامی است از اطلاق اصل توحید (یگانگی) که در بخش نخست شهادتین وجود دارد، مشتق می‌شود؛ یعنی لا اله الا الله به قلمرو طبیعت تسری می‌یابد. در این مفهوم ارتباط متقابل همه اشیای موجود نمایانده می‌شود، نگاه

H.Nasr, An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines, P.4-5. کنید به :

۱۱ - در باب مکاتب فکری گوناگونی از این دست، نگاه کنید به :

H. Nasr, Islamic Life and Thought, Suny Press, 1981;

Majid Fakhry, A history of Islamic Philosophy, 1983.

در مورد آرای این مکاتب در باب مسأله روش‌شناسی دانش، نگاه کنید به :

H.Nasr, Intellect and Intuition: Their Relationship from the Islamic Perspective.

S.Azzam (ed.), Islam and Contemporary Society, Islamic Council of Europe, 1982, pp.36-46.

۱۲ - نگاه کنید به :

T.S.Kuhn, The Structure of Scientific Revolutions, University of Chicago Press, 1970;

Michael Palanyi, "The Growth of Science in Society" in Knowing and Being, 1964, pp. 73-86.

ک.هابنر (K.Hubner) در کتابش «نقد خرد علمی» (Critique of Scientific Reason) می‌نویسد: «تأکید و اثبات‌های واقعی و اصول بنیادی، درست خلاف آنچه تصور می‌شود، صرفاً بخشهایی از نظریه‌هایند: در چارچوب یک نظریه مطرح می‌شوند؛ در این چارچوب گزیده می‌شوند و اعتبار کسب می‌کنند: و در نتیجه به آن وابسته‌اند. این امر در مورد همه علوم تجربی - اعم از علوم طبیعی و تاریخ - صادق است.» ص ۱۰۶.

۱۳ - بسیاری از فیزیکدانان اکنون به این دوگانگی دکارتی اعتراض می‌کنند. برای نمونه نگاه کنید به :

D.Bohm, Wholeness and the Implicate Order; Routledge & Kegan Paul, 1980.

نویسنده در این اثر، در باب فیزیک کوانتوم، نظریه‌ای تدوین و ارائه می‌کند که تمام هستی، اعم از ماده و آگاهی، را به منزله یک کل تام و تمام در نظر می‌گیرد.

۱۴ - نگاه کنید به :

F.Schuon, Dimensions of Islam, London, Allen & Unwin, 1970, p.

144.

۱۵ - در باب مقدمات و مفروضات قرآن در مورد این آیین، نگاه کنید به کتاب پیشین، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۱۶ - واژه هاهوت از «هو» به معنای او می‌آید؛ بدین ترتیب می‌توان آن را چیستی یا ماهیت ترجمه کرد. نگاه کنید به کتاب پیشین، ص ۱۴۴.

۱۷ - ابن سینا در «اشارات و التنبیها» هدف راستین مطالعه و بررسی طبیعت یا علم راستین را مورد بحث قرار می‌دهد. ف. بروفه، نویسنده معاصر، تصور او از علم راستین را به وجهی شایسته بیان می‌دارد:

«علم راستین شناخت واقعی و کامل جهان را به شناخت خداوند موكول می‌کند و تنها از این

راه است که قادر به بیان سرنوشت انسان خواهد بود.» نگاه کنید به کتابش.

18 - Science et realite, Paris (1954), p.13.

F.Schuon, Esoterism as Principle and as Wey, Middlesex, Perennial Books, 1981, pp. 17-18.

۱۹ - گروه دیگری از واژگان اسلامی را که می‌شود به کاربرد عبارتند از: جسم، خیال، روح.
۲۰ - بنا بر احادیث بسیار، خدای سبحان پیش از خلق عالم، حقیقت باطنی همه اشیاء را با قلم بر لوح محفوظ نگاهشته است. در اینجا قلم، نماد عقل کلی، کلمه الله، یا کلمه است که «با آن همه چیز به وجود آمد.» همچنین، خداوند قرآن آسمانی را با قلم بر لوح نگاهشت. بدین سان، از نظر ماوراء الطبیعه، قرآن نمونه نخستین تمامی عالم آفرینش را در بر دارد.

۲۱ - نگاه کنید به :

F.Schuon, Understanding Islam. London, Allen & Unwin, 1972, p.13.

۲۲ - در درون انسان قوای پیچیده ارواح گوناگونی وجود دارد: روح جمادی، روح نباتی، روح حیوانی، و روح عقلی (نفس ناطقه). بنابراین، انسان از طریق شناخت کامل خود به منزله عالم صغیر می‌تواند به شناخت جهان یا عالم کبیر، نایل شود. نگاه کنید به بحث ابن سینا در باب این مضمون در :

H.Nasr, An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines, Chap.14.

۲۳ - نگاه کنید به :

H. Nasr, Intellect and Intuition: Their Relationship from the Islamic Perspective. In S. Azzam, Op, cit, p. 34.

24 - H. Nasr, "Reflection on Methodology..." in Hamdard Islamicus, op. cit., p. 8. p. Medawar.

25 - op.cit., pp.104 - 110.

۲۶ - در مورد نمونه‌هایی از آثار او که در آنها مسأله کشف و شهود از جوانب گوناگون مورد بحث قرار گرفته است، نگاه کنید به :

Logic and Transcendence, Harper & Row, 1975.

Stations of Wisdom, Perennial Books, Middlesex. 1980;

From the Divine to the Human, World Wisdom Books, Bloomington, 1981.

۲۷ - نگاه کنید به :

H.Corbin, Creative Imagination in the Sufism of Ibn Arabi, Princeton, 1964;

Spiritual Body and Celestial Earth - from Mazdean Iran, to Shi'ite Iran, Princeton, 1977.

28 - Schuon, Dimension of Islam, p. 76.

29 - H. Nasr, An Introduction to Islamic Cosmological Doctrines, p.181.

۳۰ - در مورد این مضمون، نگاه کنید به :

- F. Shuon, *Understanding Islam*, London, Allen & Unwin, 1972;
- H. Nasr, *Ideals and Realities of Islam*, Allen & Unwin, 1971.
- 31 - F. Schuon, *Stations of Wisdom*, p. 36.
- ۳۲ - در مورد این مسأله نگاه کنید به کتاب پیشین، فصل یک .
- ۳۳ - نگاه کنید به:
- F. Meier, "Nature in the Monism of Islam" in *Spirit and Nature*, ed. By Joseph Campbell, Princeton, 1982, pp. 202-203.
- 34 - H. Nasr, *Knowledge and the Sacred* New York Gossroad, 1981, p.115.
- ۳۵ - در باب ریشه‌های قرآنی تصوف، نگاه کنید به :
- H. Nasr, *Ideal and Realities of Islam*.
- ۳۶ - هوستون سمیت (Huston Smith) برای علم النفس کاربرد واژه «جان‌شناسی» را ترجیح میدهد، زیرا به نظر او واژه «روان‌شناسی» که امروزه رایج است بیش از نیمی از زمینه روان‌شناسی سنتی را در بر نمی‌گیرد. نگاه کنید به کتاب او :
- Forgotten Truth, The Primordial Tradition*, P.60.
- ۳۷ - در باب تأویل، برای نمونه، نگاه کنید به :
- Al - Attas, S.M.N. *The Concept of Education in Islam*, ABIM, Kuala Lumpur, 1980; and Nasr, *Ideals and Realities of Islam*, pp. 58- 61.
- ۳۸ - بنا به گفته غزالی، در این دنیای محسوسات، هیچ چیزی وجود ندارد که، نماد و نمونه چیزی از دنیای دیگر نباشد. از طریق و روش نماد‌گرایی است که به درک ماهیت درونی رابطه میان نماد آنچه مورد اشاره آن است، نایل می‌شویم نگاه کنید به :
- Mishkat-al-Anw-ar*, English trans. by W.H.T. Gairdner, Muhammad Ashraf Lahore, pp. 121-125.
- 39 - Carl Sagan, *The Dragons of Eden*, New York, p.164.
- 40 - Schwaller de Lubics, *Symbol and the Symbolic : Ancient Egypt , Science and the Evolution of*
- ۴۱ - نگاه کنید به :
- Al- Attas, S.M.N. *The positive Aspects of Tasawwuf: Preliminary Thoughts on an Islamic Philosophy of Science*, Islamic Academy of Science, Kuala Lumpur, 1981, p.6.
- 42 - H. Nasr, "Intellect and Intuition..." in *Islam and Contemporary Society*, pp. 36-37.

مبانی معرفت‌شناسی و آموزش از دیدگاه مولانا در فیه ما فیه

چکیده:

هدف اصلی این مقاله، استخراج و تبیین دیدگاهها و نظریات مولانا جلال‌الدین رومی در مورد معرفت‌شناسی و تعلیم در مجموعه مقالات فیه ما فیه است. به منظور وصول به این هدف تلاش گردیده که دیدگاه‌های مولانا در تعلیم و آموزش، نقش تهذیب نفس در تشخیص و درک صحیح حقیقت، تأثیرات علمای حقیقی، لزوم توجه به معنا و باطن، توجه به تفاوت‌های فردی، و تعلیم و تربیت غیررسمی از فیه ما فیه استخراج شده و طبقه‌بندی و تشریح گردد و در صورت لزوم، با متون اسلامی تطبیق داده و مقایسه شود. نگاهی به نتایج تحقیق، مبین دیدگاه‌های بسیار دقیق مولانا در مورد مبانی کلی معرفت‌شناسی و تعلیم و آموزش می‌باشد.

* کلمات کلیدی: معرفت، آموزش، تعلیم و تربیت، علم، عالم

مقدمه

ادبیات، در قالب زیباترین و موثرترین عبارات، آیین زندگی و تربیت را به آدمیان می‌آموزد. مولانا جلال‌الدین رومی نیز یکی از وارسته‌ترین شخصیت‌هایی بود که توانست در پرتو تفکرات آسمانی خود، ادبیاتی ویژه پایه‌ریزی نماید و بدان طریق عالی‌ترین مفاهیم را به تمامی انسانهایی که خواستار کشف حقیقت حیات

و زندگی هستند بیاموزد. «فیه ما فیه» همانگونه که از نام آن پیداست حاوی پیامهای خاص مولانا در قلمرو اندیشه و رفتار است که شیوه زیستن و نحوه تنظیم ارتباط آدمی با خالق خویش و سایر انسانها را به جمیع آدمیان می آموزد و لذا تأثیرات انکار پذیری بر بهبود زندگی تمامی انسانها دارد. از جمله مهمترین بخش هایی که با بذل دقت و توجه می توان از مقالات مختلف فیه ما فیه استخراج نمود و به شرح و توصیف تربیتی آن اقدام کرد کشف دیدگاههای مولانا را جع به تبیین شناخت و معرفت در آدمی و راههای حصول آن و همچنین توضیح مبانی و نکات مربوط به تعلیم و تعلم در انسانها می باشد. در چنین حالتی، خواننده فیه ما فیه خود را در مقابل مربی ادیبی چون مولانا احساس می کند که عالمانه و هنرمندانه تلاش می کند آدمیان را از تکنیک و فنون ظریف تعلیم و تربیت و مبانی حصول معرفت با خبر و آگاه سازد، و در چنین وضعیتی است که هر خواننده و فرد منصفی به این حقیقت مجزوم اذعان و اعتراف خواهد نمود که ادبیات فارسی به مثابه دریای بی کرانی است که هر غواص جستجوگر در صورت برخورداری از عشق و دانش خواهد توانست عالی ترین گهرهای ارزشمند را در تمامی ابعاد و زمینه ها و خصوصاً جوانب مربوط به تعلیم و تربیت از آن استخراج نماید و در جهت تعالی و کمال خود و جامعه از آنها بهره گیرد. در این حالت عظمت و در عین حال رسالت حقیقی ادبیات بیش از پیش بر انسان مبرهن و آشکار خواهد گردید.

هدف تعلیم و آموزش

علم و دانش باید برای خدا باشد یعنی هدف و نیت آدمی از فراگیری و اشاعه آن هدفی معنوی و الهی باشد: «بلکه علم او، اولاً و آخراً برای خدا بوده باشد و طریق و ورزش او به راه صواب بود، که طبع او آن است و جز آن نتواند کردن» (۱) این چنین علما و دانشمندانی کسانی هستند که عقل و تفکر بر آنان حاکم است و لذا علم آنها علمی ظاهری و سطحی نمی باشد بلکه به بینش، بصیرت و معرفتی حقیقی تبدیل گردیده است: «این چنین عالم را عقل ساینس و زاجر باشد» (۲) و آن زمان که در زندگی، عقل و خرد فرمان دهنده به خوبیها و نهی کننده از بدیها باشد در چنین حالتی آدمی دین و دیانت را نیز از سر عقل و دانایی انتخاب خواهد کرد و این چنین دیانت آگاهانه و بخردانه ای در حیات انسان اثر بخش خواهد بود. تهذیب نفس و دوری از گناهان نتیجه قطعی چنین

دیانتی است. بیهوده نیست حضرت رسول اکرم (ص) «با ایمان‌ترین» انسانها را فردی می‌دانند که معرفت و شناخت او از دیگران بیشتر است: «افضلکم ایماناً، افضلکم معرفة»^(۳)، و این بدان سبب است که به گفته حضرت امام محمد باقر (ع) کسی که نسبت به وی معرفت پیدا کند، اینچنین معرفتی او را به سوی عمل پسندیده رهنمون خواهد ساخت. «و من معرف دلته معرفته علی العمل»^(۴).

و آنچه که برآستی از اهمیت فراوانی برخوردار است همان هدف و مقصود است که اگر نیکو و پسندیده باشد به کار جلوه‌ای زیبا و قابل تأیید خواهد بخشید: «... آنچه سر می‌جنبانیدم و تحسین می‌کردم که معلوم است که مقصود او از آن شعر چیست. پس معلوم شد که اصل، مقصود است. آن شعر فرع مقصود است که اگر آن مقصود نبود، آن شعر نگفتی»^(۵). اینجاست که می‌بینیم امیرالمؤمنین علی (ع)، نیت را اساس عمل معرفی می‌نمایند: «النیت اساس العمل»^(۶) و پیامبر اسلام (ص) حسن عمل را مشروط به خوبی نیت انسان می‌دانند و معتقدند به هر فردی آنچه نیت کرده است می‌رسد: «انما الاعمال بالنیات، و انما لكل امری ما نوى»^(۷).

لذا انسانها از اعمال رفتار خود و از علومی که می‌آموزند، بر اساس نیت و هدف خود بهره می‌گیرند و اگر نیت‌ها و اهداف، معنوی و الهی باشند آنگاه بهره‌ها و ثمرات به اندازه‌ای عالی و والا خواهد بود که حتی در وهم انسانها نمی‌آید: «هر فعلی - اما خیر و شر - که از بنده صادر می‌شود او آن را به نیتی و پیشنهادی می‌کند، اما حکمت آن کار همان قدر نباشد که در تصور او آید. آن قدر معنی و حکمت و فایده که او را در آن کار نموده فایده آن همان قدر بود که آن فعل از او به وجود آید اما فواید کلی آن را خدای می‌داند که از چه برها خواهد یافتن. مثلاً، چنانکه نماز می‌کنی به نیت آنکه تو را ثواب باشد در آخرت، و نیکتایی و امان باشد در دنیا. اما فایده نماز همین قدر نخواهد بود؛ صد هزار فایده‌ها خواهد داد که آن در وهم تو نمی‌گذرد. آن فایده‌ها را خدای داند که بنده را بر آن کار می‌دارد»^(۸).

انسان برآستی باید مواظب و آگاه از این امر باشد از شاخه‌های قابل تأیید علوم به منزله ابزار و وسیله‌ای هستند که در صورت صدق نیت می‌توانند آدمی را به سوی خدا و حقیقت و آرامش حقیقی رهنمون سازند و گرنه به تنهایی تعالی بخش و آرامش‌آفرین نخواهند بود: «در آدمی عشقی و دردی و خارخاری و تقاضایی هست که اگر صد هزار عالم ملک او شود، که نیاسد و آرام نیابد. این

خلق به تفصیل در هر پیشه‌ای و صنعتی و منصبی (می‌کوشند) و تحصیل نجوم و طب و غیر ذلک می‌کنند و هیچ آرام نمی‌گیرند زیرا آنچه مقصود است به دست نیامده است». (۹) قرآن کریم نیز با تأکید فراوان فقط یاد خدا را موجب آرامش دل انسان معرفی می‌کند: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» (۱۰) و حضرت رسول اکرم (ص) بیان می‌دارند که اگر فردی علم را به منظور ریا و تظاهر و دنیا دوستی یاد گیرد، خداوند برکت را از زندگی او بر خواهد داشت و زندگی اش را بر او تنگ و دشوار خواهد ساخت: «من تعلم العلم رياء و سمعة يريد به الدنيا نزع الله برکتة و ضيق عليه معيشته». (۱۱)

ولذا آدمی باید بداند که هرگز علوم را که در واقع به منزله ابزارهای کمال و تعالی و عبودیت - یعنی رساندن او به سوی هدف آفرینش - هستند به عنوان هدف نهایی خویش برنگیرند:

لذا می‌بینیم قرآن در آیات خود از جمله اهداف آفرینش را کسب معرفت و دانش نسبت به این حقیقت که خداوند بر انجام هرکاری توانا است معرفی می‌نماید: «الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بسینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر». (۱۲)

لذا می‌توان هدف آفرینش را عبادتی عالمانه و توأم با معرفت تلقی نمود. اما باید توجه داشت که معرفت حقیقی می‌تواند سبب ایجاد و افزایش محبت و عشقی حقیقی و اصیل نسبت به خداوند گردد، زیرا براستی نمی‌توان خدا را شناخت و حقیقتاً او را دوست نداشت. از طرف دیگر، عشق نسبت به خدا و معشوق، سبب تلاش انسان برای افزایش معرفت و شناخت او خواهد گردید. بنابراین، در چنین حالتی می‌توان از عبادتی عالمانه و عاشقانه نسبت به خداوند به عنوان هدف آفرینش انسان سخن گفت: «در قیامت چون نمازها را بیارند، در ترازو نهند - و روزه‌ها را و صدقه‌ها را همچنین. اما چون محبت را بیارند، محبت در ترازو نگنجد. پس اصل محبت است. اکنون چون در خود محبت می‌بینی آن را بیفزای تا افزون شود؛ چون سرمایه در خود دیدی، و آن طلب است، آن را به طلب بیفزای - که فی الحركات برکات - و اگر نیفزایی سرمایه از تو برود.... پس چون در خود طلب دیدی، می‌آی و می‌رو و مگو که در این رفتن چه فایده. تو می‌رو، فایده خود ظاهر گردد» (۱۳) و بنابر این واژه‌های طلب و دانشجو و دانش آموز با مسما‌ترین واژه‌هایی هستند که می‌توان بر طالبین علم و دانش و حقیقت نهاد. قرآن از گروهی سخن می‌گوید که خداوند آنان را

دوست می‌دارد و آنان خدا را: «یحبههم و یحبونه» (۱۴) و اهل ایمان خدا را از هر چیز دیگر بیشتر دوست دارند: «الذین آمنوا اشد حب الله» (۱۵).

براستی بر عالمان عارف و وارسته، فرض و واجب است که خود را در بند الفاظ و ظواهر گرفتار نسازند، و در پشت قیل و قال‌ها و کلمات، هدف اصلی را فراموش ننمایند.

«عارف پیش نحوی نشسته بود. نحوی گفت: سخن بیرون از این سه نیست: یا اسم باشد یا فعل یا حرف، عارف جامه بدرید که: واویلتاه! بیست سال عمر من و سعی و طلب من به باد رفت که من، به امید آن که بیرون از این سخنی هست، مجاهده‌ها کرده‌ام؛ تو امید مرا ضایع کردی، هر چند که عارف به آن سخن و مقصود رسیده بود، الا نحوی را به این طریق تنبیه می‌کرد» (۱۶).

نقش تهذیب نفس در تشخیص و درک صحیح حقیقت

بر طبق آنچه گفته شد اگر انسان بخواهد به درک حقیقت نائل آید، کاملاً لازم و ضروری است که فکر و اندیشه خود را از جمیع هواهای نفسانی و از هرگونه غرض و هدف غیر الهی عاری و رها سازد: «آدمی می‌باید که آن ممیز خود را عاری از غرض‌ها کند» (۱۷) قرآن کریم نیز این نکته را مورد تأیید قرار می‌دهد که تقوا و ایمان از جمله شرایطی هستند که سبب می‌گردند آدمیان از رحمت و اسعه الهی برخوردار گردند و واجد نور و دانشی شوند که بدان وسیله بتوانند در زندگی به درستی قدم بردارند: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به» (۱۸).

این فقط چشم‌های صورت آدمیان نیست که گاهی اوقاف ضعیف می‌گردد و منحرف می‌بیند و یا آنکه نمی‌بیند، بلکه افزونتر از آن دیده عمق و فکر آدمی است که در بسیاری موارد - به واسطه هجوم اشتغالات و انبوه گناه و عدم برخورداری از معرفت حقیقی - حقیقت امور عالم را آنگونه که هستند نمی‌بیند، زیبا را زشت می‌بیند و زشت را زیبا ارزیابی می‌کند، بطوریکه آنچه را که خدای سبحان در نظام احسن آفرینش به زیباترین وجه آفریده و رقم زده است: «الذی احسن کل شی خلقه» (۱۹) نازیبا و رنج آور قلمداد می‌نماید و همین جا است که انواع دغدغه‌ها و اضطرابها و تشویشها بر زندگی انسانها حاکم می‌شود. لذا بیهوده نیست که مولانا همزبان با رسول اکرم (ص) که از خدا می‌طلبیدند: «اللهم ارنا الاشیاء کما هی» (۲۰) از خداوند درخواست می‌نماید که:

«پس به ما هر چیز را چنان نما که هست، تا در دام نیفتیم و پیوسته گمراه نباشیم.» (۲۱)

معمولاً قاعده بر آن است که آدمی در دنیایی از اوهام و خیالات زندگی می‌کند و از پشت پرده اوهام و پندارها درباره خوب بودن و بد بودن امور عالم به قضاوت می‌نشیند و بر همین اساس، دست به انتخاب می‌زند و لذا چه بسا انتخاب‌های او غلط از آب در آید: «آدمی را خیال هر چیز با آن چیز می‌برد... اما در این خیالات تردید پنهان است.» (۲۲) و اگر آدمی می‌توانست خود را از این پندارها و خیالات رها سازد در آن صورت می‌توانست در مسیر راهیابی به سوی حقیقت امور عالم موفق‌تر گردد: «هرگاه که خیالات از میان برخیزند و حقایق روی نمایند بی چادر خیال، قیامت باشد.» (۲۳) به گفته مولانا خیال به سان حجاب و چادری است که امور را به گونه‌ای دیگر در نظر انسانها جلوه می‌دهد. بر همین اساس، دنیا که در نظر برخی مردم ظاهر بین بسیار زیبا و دلربا جلوه می‌کند، مجموعه بزرگ کرده و آرایش شده‌ای است که به گونه‌ای تزئین و زینت داده شده است که انسانهایی که حقیقت آن را تشخیص نداده‌اند دل به آن می‌سپارند و هرگز بی قدری آن را تشخیص نمی‌دهند: «این عالم کفی پر خاشاک است. پس چون زین فرمود، او خوب نباشد، بلکه خوبی درو عاریت باشد و از جای دگر باشد. قلب زر اندود است، یعنی این دنیا که کفک است قلب است و بی‌قدر است و بی‌قیمت است؛ مازراندودش کرده‌ایم.» (۲۴)

با آنکه امیر المؤمنین علی (ع) بر این موضوع تأکید ورزیده‌اند که هر کس خود را بشناسد قطعاً خدای خود را شناخته است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و یا: «من عرف نفسه عرف ربه» (۲۵) ولی با وجود این باید توجه داشت بسیاری ویژگیها و خصوصیات شناختی و عرفانی می‌طلبد و آدمی باید بسیار پیش نیازها را گذرانده باشد و در مسیر تهذیب خود از گناهان گام برداشته باشد تا آنکه بتواند خود را و خدای خود را بشناسد: «آدمی اسطرلاب حق است، اما منجمی باید که اسطرلاب بداند. تره فروش یا بقال اگرچه اسطرلاب دارد اما از آن چه فایده گیرد و به آن اسطرلاب چه داند احوال افلاک را و دوران و برجها و تأثیرات و انقلاب را الی غیر ذلک؟... وجود آدمی - که ولتد کرمنا بنی آدم منابشی م... اسطرلاب حق است: چون او را حق تعالی به خود عالم و دانا و آشنا کرده باشد، از اسطرلاب خود تجلی حق را و جمال بیچون را دم بدم و لمحہ به لمحہ می‌بیند، و هرگز آن جمال ازین آینه خالی نباشد.» (۲۶)

تشخیص درست از نادرست و راستی از کژئی، ترک هوای نفس می‌طلبند: «انبیاء و اولیاء خود از مجاهده نمی‌رهند. اول، مجاهده که در طلب داشتند: قتل نفس و ترک مرادها و شهوات، و آن جهاد اکبر است. و چون واصل شدند و رسیدند و در مقام امن مقیم شدند، بر ایشان کژ و راست کشف شد. راست را از کژ می‌دانند و می‌بینند» (۲۷)

و آدمی چون به علم حقیقی نائل آید، حقیقت تمامی امور عالم - آنگونه که در قیامت بر آدمیان کشف می‌گردد - بر وی کشف و روشن خواهد شد: «احوال عالم را... در آن عالم دیگرگون باشد که به این نماند. آن را معبر الهی تعبیر کند، زیرا برو همه مکشوف است» (۲۸)

آنانکه در مسیر کشف حقیقت، هنوز از هوای نفس رها نشده‌اند، باید بدانند و مطمئن باشند که هرگز حقیقت و معنا بر آنان رخ نخواهد نگشود و حتی چشمان کج بین آنان چه بسا خورشید تابان حقیقت را در نظر آنان کم فروغ و یا نازیبا جلوه خواهد داد: «قرآن همچون عروسی است: با آنکه چادر را کشی، او روی به تو ننماید. آنکه آن را بحث می‌کنی و تو را خوشی و کشفی نمی‌شود آن است که چادر را کشیدن تو را رد کرد و با تو مکر کرد و خود را به تو زشت نمود» (۲۹) بر خلاف، کسانی که رضای خدای طلبند و از معنا و عرفان جز تقرب به خدا نمی‌طلبند خواهند توانست به دریافت حقیقت آنگونه که هست نائل آیند. «اما اگر چادر نکشی و رضای او طلبی بروی کشت او را آب دهی، از دور خدمت‌های او کنی، در آنچه رضای اوست کوشی بی آنکه چادر او کشی به تو روی بنماید» (۳۰)

زیرا که گناهان همچون حجاب‌هایی هستند که در مقابل دیده عقل و خرد آدمی قرار می‌گیرند و سبب عدم تشخیص و یا تشخیص نادرست حقیقت می‌گردند: «مزاجی هست آدمی را از روی معنی چون آن ضعیف شود، حواس باطنه او هر چه بیند و هر چه گوید بر خلاف باشد... آدمی عظیم چیز است. در وی همه چیز مکتوب است. حجب و ظلمات نمی‌گذارد که او آن علم را در خود بخواند. حجب و ظلمات، این مشغولیت‌های گوناگون است و تدبیرهای گوناگون دنیا و آرزوهای گوناگون، با این همه که در ظلمات است و محجوب برده‌هاست به هم چیزی می‌خواند و از آن واقف می‌گردد؛ بنگر که چون این ظلمات و حجب برخیزد، چه سان واقف گردد و از خود چه علم‌ها پیدا کند» (۳۱) لذا می‌توان گفت اگر معرفت و علم با شرایط آن همراه نباشد، به گفته

حضرت علی (ع) چه بسا که منجر به انحراف و گمراهی گردد: «رُبَّ مَعْرِفَةِ اَدَّتْ اِلَى تَضَلُّلٍ» (۳۲)، «رُبَّ عِلْمٍ اَدَّى اِلَى مُضَلَّتِكَ» (۳۳)

اگر آدمی بتواند خود را از تعلقات دنیا و آلودگیها پاک و مبرا سازد، آنگاه آیه قلب و روح حقیقت بین خود همه و حقائق عالم، آنگونه که هستند تشخیص خواهد داد: «سی سال است که مرا بایست نمانده است، و خود را از همه بایستها پاک کرده‌ام و منزهم. همچون آئینه بی نقش ساده گشته‌ام. چون سر بریان در خاطر من آمد و مرا اشتها کرد و بایست شد، دانستم که آن از آن فلان است زیرا آئینه بی نقش است. اگر در آئینه نقش نماید، نقش غیر باشد» (۳۴) و اگر آدمی چنین دیده حقیقت بینی نیابد، آنگاه همین عالم محسوس را حقیقت خواهد دید و معانی را خیال خواهد نامید: «این عالم را حقیقت می‌گویی جهت آنکه در نظر می‌آید و محسوس است. و آن معانی را که عالم فرع اوست خیال می‌گویی» (۳۵)

اگر آدمی به دیدی حقیقی و مطابق با واقع رسد آنگاه هر صفت و ویژگی اخلاق جایگاه حقیقی خود را باز می‌یابد. مثلاً زهد و پارسایی به گونه‌ای که زاهدان و پارسایان واقعی آنانی هستند که نسبت به کل متاع دنیا احساس بی‌نیازی می‌کنند و به واسطه آن که به معشوق حقیقی و راستین دل سپرده‌اند تعلقات دنیا در نظر آنان کوچکترین جلوه‌ای ندارد، از هرگونه غم و تشویق رهانید و شادی پایدار از آن آنان است:

درویشی به نزد پادشاهی رفت. پادشاه به او گفت که: ای زاهد، گفت: زاهد تویی، گفت: من چون زاهد باشم که همه دنیا از من است! گفت: نی، عکس می‌بینی: دنیا و آخرت و ملکیت جمله از من است و عالم را من گرفته‌ام؛ تویی که به لقمه‌ای و خرقه‌ای قانع شده‌ای» (۳۶)

یعنی آنانکه خدا را طلبیده‌اند، بالاترین حد ممکن را - بی‌نهایت - را طلبیده‌اند و هرگز به کالای قلیل دنیا قانع نگردیده‌اند بدیهی است رسیدن به چنین مقامی همت عالی و وسعت دید و بینش و هوش زیرکی فراوان می‌طلبد، و خردبینان حقیر دنیا طلب را چگونه درک این حالت میسر خواهد بود.

برای اینچنین عالمان و دانشمندان بسیار سخت و طاقت فرسا و غیر ممکن است که سخنان و گفته‌های ناصواب و نادرست را تحمل کنند و دم نزنند: «مثلاً، تو کتاب خوانده باشی و تصحیح و درست و معرب کرده یکی پهلوی تو نشسته است و آن کتاب را کژ می‌خواند. هیچ توانی آن را تحمل کردن؟

ممکن نیست. و اگر آن را نخوانده باشی، تو را تفاوت نکند: اگر خواهی کثر خواند و اگر راست، چون تو کثر را از راست تمییز نکرده‌ای. پس تحمل محال مجاهده‌ای عظیم است» (۳۷)

مولانا بسیار گله و شکایت از آن عالمی دارد که اگر چه به بسیاری امور احاطه یافته و حلال و حرام امور را دریافته است، با این وجود خود را نمی‌شناسد و پاکی یا ناپاکی خود را نمی‌داند و به چنین امر مهمی توجه ندارد: «علمای اهل زبان در علوم موی می‌شکافند و چیزهای دیگر را، که به ایشان تعلق ندارد، به غایت دانسته‌اند و ایشان را بر آن احاطت کلی گشته، و آنچه مهم است و به او نزدیکتر از همه آن است خودی اوست و خودی خود را نمی‌داند. همه چیزها را به حلّ و حرمت حکم می‌کند که این جایز است و آن جایز نیست و این حلال است یا حرام است. خود را نمی‌داند که حلال است و یا حرام است، جایز است یا ناجایز، پاک است یا ناپاک است» (۳۸)

علما و دانشمندان باید به این نکته توجه داشته باشند که تمام عقل‌های آدمیان محتاج و نیازمند آنند که از عقل کل - یعنی از عقل‌های انبیا و اولیا که با خدا در ارتباط بوده و از معرفتی ایحایی برخوردار شده‌اند بهره‌گیرند: «هر که را عقل جزوی است محتاج است به تعلیم، و عقل کل واضح همه چیزهاست. و ایشان انبیا و اولیایند که عقل جزوی را به عقل کل متصل کرده‌اند و یکی شده است.... عقول جزوی نیز، به نسبت با عقل کل آلت است؛ تعلیم از او کند و از او فایده گیرد و کثیف و غلیظ است پیش عقل کل» (۳۹) بدین لحاظ، معلم حقیقی آن عقل کل است و همه مردم محتاج تعلیم اویند: «عقل جزوی قابل آموختن است محتاج است به تعلیم، عقل کل معلم است، محتاج نیست» (۴۰) لذا می‌توان گفت فقط آنانکه عقل کلند می‌توانند از خود نو اختراع کنند، و بقیه مردم تصنیف نوری از خود ندارند: «اینک مردم تصنیف‌ها کرده‌اند و هندسه‌ها و بنیادهای نونهاده‌اند. تصنیف نو نیست: جنس آن را دیده‌اند، بر آنجا زیادت می‌کنند. آنها که از خود نو اختراع کنند ایشان عقل کل باشند» (۴۱)

تأثیرات علمای حقیقی

فروغ نورانیت علمایی است که سبب روشنایی عالم می‌گردد و کلیه انسانها از پرتو انوار وجود آنان نور می‌گیرند و هدایت می‌شوند: «از هبیت او در زمان او همه عالم منجزر باشند و استمداد از پرتو او و عکس او گیرند. اگر چه

آگاه باشند یا نباشند» (۴۲) نه تنها توده مردم، بلکه امیران و پادشاهان نیاز به دیدار آنان دارند و به درک محضرشان بسیار محتاج و نیازمندند: «این چنین عالم اگر به نزد امیر رود به صورت مزور باشد و امیر زایر. زیرا در کل احوال، امیر از او می‌ستاند و مدد می‌گیرد و آن عالم از او مستغنی است» (۴۳) جالب‌تر آنکه کل کائنات و هستی، از فیض و عطای چنین عالمان حقیقی بهره می‌گیرند: «همچون آفتاب نور بخش است. کار او عطا و بخشش است. علی السبیل العموم، سنگ‌ها را لعل و یاقوت کند، و کوه‌های خاکی را کانه‌های مس و زر و نقره و آهن کند، و خاکها را سبزه و تازه، و درختان را میوه‌های گوناگون بخشد» (۴۴) در تمام حالات سخاوت و فیض و بخشش کار آنان است، و لذا به مقام استغنا و زهد و پارسایی حقیقی رسیده‌اند و به متاع و کالای حقیر دنیا احساس بی‌نیازی می‌کنند و اهل دریافت آن نیستند: «پیشه او عطا است و بخشش؛ بدهد و نپذیرد» (۴۵) مجالست و مصاحبت با مؤمنین عاقل عالم و هنرمند واجد تأثیرات فراوانی است که از جمله مهمترین آنها کسب ایمان و عقل و علم و هنر آنان خواهد بود: «فکیف که مؤمن با مؤمن بنشیند؛ چون در منافی این عمل می‌کند، بنگر که در مؤمن چه منفعتها کند. بنگر که آن پشم از مجاورت عاقلی چنین بساط منقش شده و این خاک به مجاورت عاقل چنین سرایی خوب شد. صحبت عاقل در جمادات چنین اثر کرد، بنگر که صحبت مؤمنی در مؤمن چه اثر کند» (۴۶) پیامبر اسلام (ص) معتقدند انسان قطعاً نجات می‌یابد اگر علم را از اهل آن بیاموزد و به آن عمل کند: «من اخذ العلم من اهله و عمل به نجا». (۴۷)

انگیزه و احساس نیاز به دانستن و شوق و اشتیاق در طلب علم می‌تواند یکی از مهمترین عوامل سوق دهنده انسان به سوی کسب علم و دانش باشد، چنانکه داشتن انگیزه در رسیدن به هر هدفی می‌تواند موثر واقع گردد: «درد است که آدمی را راهبر است. در هر کاری که هست، تا او را درد آن کار و هوس و عشق آن کار در درون نخیزد، او قصد آن کار نکند و آن کار بی‌درد او را میسر نشود - خواه دنیا، خواه آخرت، خواه بازرگانی، خواه پادشاهی، خواه علم، خواه نجوم و غیره» (۴۸) و یکی از مهمترین رسالت‌های علما و دانشمندان آن است که با دادن معرفتی حقیقی و استوار در متعلمین، قلب و روح آنان را تحت تأثیری معنوی قرار دهند به طوری که با افزایش علاقه و اشتیاق به یادگیری در آنان کاری کنند که حتی خود آنان به مرحله‌ای رسند که در جهت افزایش دانش و معرفت خود قدم بردارند و اینجاست که ارتباط متقابل حیطه شناختی و عاطفی

در یادگیری واضح و روشن می‌گردد.

آدمی واجد عالی‌ترین استعدادها است و لذا نقش مربیان به فعلیت رساندن و شکوفا ساختن استعدادهای موجود در متربیان است نه خلق و ایجاد استعدادهای نو در آنان. به عبارت دیگر، در گلستان زندگی، مربیان همچون باغبانان مهربان و ماهری هستند که کاری می‌کنند غنچه‌های این گلستان که استعداد گل شدن را دارند به گل نشینند و پژمرده نشوند: «در سرشت آدمی، همه علم‌ها در اصل سرشته‌اند... انبیا و اولیا مذکران باشند او را از حالت پیشین، نه آنکه در جوهر او چیزی نونهند» (۴۹) مولانا در این عبارت نقش اصلی انبیا و اولیا را «یادآوری» دانسته است. واژه یادآوری را زمانی به کار می‌بریم که امری را به یاد داشته‌ایم و از یاد برده‌ایم. چنین کلمه‌ای بر آن دلالت دارد که انسانها فطرتاً و ذاتاً حقایقی را از قبل می‌دانسته‌اند و در اثر گذشت زمان و به واسطه کثرت و هجوم مشغولیتها و درگیری با انواع گناهان، برخی از آن حقائق و یا تمام آنها را فراموش ساخته‌اند و در اینجاست که نقش پیامبران الهی و اولیای خداوند مشخص می‌گردد. لذا بیهوده نیست که قرآن کریم نیز نقش اصلی پیامبر اکرم (ص) را یادآور می‌داند و وظیفه آن حضرت را یادآوری معرفی می‌نماید: «فذكر انما انت مذكر» (۵۰) و قرآن کریم خود را نیز یاد آور می‌خواند: «ان هذه تذکره» (۵۱)

طالبان علم و دانش حقیقی نیز لازم است در نظر داشته باشند که باید در طریق وصول به خدا، در جهت کسب علوم الهی از محضر کسانی گام برداشت که خود الهی و آسمانینند:

«ابا یزید را پدرش در عهد طفلی به مدرسه برد که فقه آموزد. چون پیش مدرسش برد، گفت: هذا فقه الله؟ گفت هذا فقه ابي حنيفة. گفت: انا اريد فقه الله. چون برنحویش برد، گفت: هذا نحو الله؟ گفت: هذا نحو سيبويه. گفت: ما اريد. همچنین هر جاش که می‌برد چنین گفت. پدر او عاجز شد، او را بگذاشت بعد از آن در این طلب به بغداد آمد. حالی که جنید را بدید نعره بزد، گفت: هذا فقه الله! و چون باشد که بره مادر خود را شناسد؟ چون رضیع آن لبان است و او از عقل، تمیز زاده است» (۵۲)

مولانا حقیقتاً اعتقاد دارد این چنین شخصیتی می‌تواند مؤثرگذار واقع گردد زیرا که با روح بلند و فطرت الهی انسان شخصیت دارد: «آدمی را با آدمی

آن جزو مناسب جذب می‌کند، نه سخن بلکه اگر صد هزار معجزه و بیان و کرامات ببینند، چون درو از آن نبی و یا ولی جزوی نباشد مناسب، سود ندارد. آن جزو است که او را در جوش و ببقاری دارد در که از کهر با اگر جزوی نباشد، هرگز سوی کهر با نرود. آن جنسیت میان ایشان خفی است؛ در نظر نمی‌آید» (۵۳)

سخنان معنوی که رنگ و بوی الهی دارد و هم سخن با روح و فطرت معنوی خدایی مستمعین است، برای آنان آرامش آفرین و فرح‌انگیز خواهد بود: «سخن ما نیز از آبادانی و امن می‌آید و حدیث انبیا و اولیاست. ارواح چون سخن آشنایان می‌شنوند، ایمن می‌شوند و از خوف خلاص می‌یابند؛ زیرا از این سخن بوی امید و دولت می‌آید» (۵۴)

قرآن مجید نیز کلام طیب و پاک را به سان درختی پاک و مطهر معرفی می‌نماید که ریشه آن در زمین ثابت و پا برجاست و شاخه‌های آن در آسمان می‌باشد و هر زمان به اجازه پروردگارش ثمرات و میوه‌های خود را عرضه می‌دارد: «مثل کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أكلها كل حين بأذن ربها» (۵۵)

مهم آن است که صفات ویژگیهای معلم و مربی می‌تواند به شدت متعلم و متری را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد به گونه‌ای که در بسیاری موارد شاگردان از طریق الگوسازی و همانند سازی با ایشان خصوصیات اخلاقی و رفتاری آنان را در خود ظاهر و متجلی می‌سازند:

«مردی که پرورش از مرد حق یابد روح او را بال و پری و کرم و فری عظیم باشد، و کسی که از مزوری با سالوسی پرورده شود و علم از او آموزد، همچون آن شخص، حقیر و ضعیف و عاجز و غمگین و بی بیرون شو از تردها باشد و حواس او کوتاه بود» (۵۶)

و اصولاً دوستان و همنشینان بد که فاقد قدرت شناخت و معرفت اند سبب تضعیف عقل و قدرت تفکر در انسان می‌گردند: «چون عمر را با بی تمیزان گذرانید، ممبزه او ضعیف شد، نمی‌توان آن یار دین را شناختن» (۵۷) همنشینان بد حتی اگر پادشاهان زمین نیز باشند، مجالست و مصاحبت با آنان دل و دین انسان را ضرر فراوان خواهد رساند: «با پادشاهان نشستن ازین رو خطر است، زیرا دین را زیان دارد. چون طرف ایشان را معمور داری، طرف دیگر که اصل است از تو بیگانه شود» (۵۸)

لزوم توجه به معنا و باطن

براستی باید در بند محتوا و معنا بود و از اکتفای به صورت و ظاهر اجتناب ورزید زیرا که حلاوت و آرامش در پرتو درک باطن است: «روی به معنی آوردن اگرچه اول چندان نغز ننماید، الا هر چند که رود شیرین تر نماید به خلاف صورت: اول نغز نماید، الا هر چند که با وی بیشتر نشینی، سرد شوی کو صورت قرآن و کجا معنی قرآن:» (۵۹)

آنانکه در مسیر علم و دانش، دنباله رو افکار دیگرانند و خود حرفی برای گرفتن ندارند و اهل تفکر و بینش نمی‌باشند فقط به ظاهر اکتفا می‌ورزند: «مقلدان همین نقش را می‌گیرند.» (۶۰)

فضیلت و برتری نیز به واسطه ظاهر و صورت نیست، بلکه به واسطه ذات و باطن نیکوست: «بالایی از روی صورت نیست؛ در عالم معانی، چون آن گوهر در اوست، علی کل حال او بالاست.» (۶۱)

و آنان که فطرت پاک الهی خود را حفظ کرده‌اند و میثاقی را که در «عالم ذر» با خدای خویش بسته‌اند پاس داشته‌اند و بار امانتی را که پذیرفته‌اند به مقصد می‌رسانند، آنانند که فریفته ظاهر و صورت نمی‌گردند و معنی باطن و حقیقت را بر ظاهر ترجیح می‌دهند: «الا چون در وی اصلی باشد، عاقبت روی به معنی آرد. چون بروی از روز الست قطره‌ای چکانیده باشند، عاقبت آن قطره او را از تشویش‌ها و محنت‌ها برهاند. بیا! آخر چند از ما دوری و بیگانه و درمیان تشویش‌ها و سوداها؟» (۶۲)

لذا مولانا با تأکید بیان می‌دارد که: «صورت را رها کن.» (۶۳)

اهل علم و اندیشه، با قدرت ژرف‌نگری و تفکر بالایی که دارا هستند، از یک سخن و کلام موجز و کوتاه، نکته‌ها و سخنان گوناگون را استخراج نموده و در می‌یابند: «این‌های هوی بلند که می‌زنند سرش آن است که از سخنی سخن‌ها فهم می‌کنند و از حرفی اشارتها معلوم می‌گردانند.» (۶۴)

روح عبودیت و حضور که در نماز موج می‌زند و اینکه نماز به گفته علی (ع) بهترین عمل «فانها خیر العمل» (۶۵)، و ستون دین «الله الله فی الصلوة فانها عمود دینکم» (۶۶) آن نیست، بلکه در باطن و حقیقت نماز و درک مفاهیم عالی درونی آن است: «نماز این صورت تنها نیست، این قالب نماز است، زیرا که این نماز را اولی است و آخری است؛ و هر چیز را که اولی و آخری باشد آن قالب باشد، زیرا تکبیر اول نماز است و سلام آخر نماز است... آخر، این نماز را انبیاء

پیدا کرده‌اند... جان نماز این صورت تنها نیست، بلکه استغراقی است و بیهوشی است که این همه صورتها برون می‌ماند و آنجا نمی‌گنجد؛ جبرئیل نیز، که معنی محض است، هم نمی‌گنجد. (۶۷) لذا جان و باطن نماز بمراتب بهتر از ظاهر آن است: «سؤال کرد که از نماز فاضلتر چه باشد، یک جواب آنکه گفتیم جان نماز به از نماز». (۶۸)

اگر از قرائت و خواندن قرآن هم، درک حقیقت و باطن آن مقصود نباشد، در این صورت هرگز آدمی را به سر منزل مقصود و سعادت نخواهد رساند: «ابن مقبری قرآن را درست می‌خواند. آری صورت قرآن را درست می‌خواند و لیکن از معنی بی‌خبر. دلیل بر آن حالی که معنی را می‌یابد رد می‌کند؛ به نابینایی می‌خواند». (۶۹)

قرآن خود نیز به این امر اشاره داد که حقیقت و باطن قرآن را فقط آنانکه خود را مهذب ساخته‌اند در می‌یابند: «لا یمسه الا المطهرون» (۷۰)

توجه به تفاوت‌های فردی

میزان توانایی درک و شایستگی مستمعین، یکی از عواملی است که نحوه بیان و سطح سخن گوینده را شخص می‌سازد: «سخن به قدر آدمی می‌آید. سخن ما همچون آبی است که میراب آن را روان می‌کند: آب چه می‌داند که میراب او را به کدام دشت روان کرده است - در خیار زاری یا کلم زاری یا در پیاز زاری در گلستانی؟ این دانم که چون آب بسیار آید، آنجا زمین‌های تشنه بسیار باشد؛ و اگر اندک آید، دانم که زمین اندک است: باغچه یا چار دیواری کوچک. یُلَقَّنُ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِ الْوَاعِظِينَ بقدر همم المستمعین. من کفش دوزم، چرم بسیار است، الا به قدر پای برم و دوزم:

سایه شخصم و اندازه او؛

قامتش چند بود؟ چندانم». (۷۱)

«سخن بی‌پایان است، اما به قدر طالب فرد می‌آید که: و ان من شی الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. حکمت همچون باران است در معدن خویش بی‌پایان است، به قدر مصلحت فرود آید در زمستان و در بهار و در تابستان و در پاییز، به قدر او. چون در خدمت عطار آمدی، شکر بسیار است، اما می‌بیند که سیم چند آوردی، به قدر آن دهد. سیم اینجا همت و اعتقاد است؛ به قدر همت و اعتقاد است؛ به قدر همت و اعتقاد سخن فرود آید... و

این تنها در عالم معنی و علوم و حکمت نیست، در همه چیز چنین است: در مالها و زررها و کانهها، جمله بی حد و پایان است، اما بر قدر شخص فرود آید، زیرا که افزون از آن برنتابد و دیوانه شود». (۷۲)

لذا عالم و گوینده هر سخنی باید میزان توانایی مستمعین را در ادراک هر سخن لحاظ نماید و به اندازه‌ای که به مصلحت اوست سخن گوید و سطح کلام خویش را مطابق با تواناییهای او تنظیم و هماهنگ نماید: «.. به قدر جذب مستمع ظاهر شود. مستمع همچون آرد است پیش خمیر کننده؛ کلام همچون آب است در آرد: آن قدر آب ریزد که صلاح اوست». (۷۳)

وظیفه معلم آن است که تفاوت‌های فردی شاگردان را لحاظ نماید و با رعایت روش مرحله‌ای نمودن تکالیف، آن تکالیف را به صورت تدریجی - با توجه به وسع نفس متعلمین - عرضه دارد و از تویخ‌ها و سرزنش‌های افراطی بی جا و بی مورد با دیدن ضعف احتمالی اما طبیعی آنان خودداری ورزد و به جای آن هنرمندانه و دوستانه نقاط قوت شاگردان را مدنظر قرار دهد و در هر مورد از ابراز تشویق‌های به مورد دریغ نورزد و ضعف‌ها را نیز در حد ضرورت تذکر دهد: «همچنانکه معلم کودکی را خط آموزد. چون به سطر رسد، کودک می‌نویسد و به معلم می‌نماید پیش معلم آن همه کزاست و بد. با وی به طریق صنعت و مدارا می‌گوید که جمله نیک است و نیکو نبستی، احسنت! احسنت! الا این یک حرف را بد نبستی، چنین می‌باید؛ و آن یک حرف را هم بد نبستی. چند حرفی را از آن سطر بد می‌گوید و به وی می‌نماید که چنین ماباید نبستن، و باقی را تحسین می‌گوید تا دل او نرمد و ضعف او به آن تحسین قوت می‌گیرد و همچنان به تدریج تعلیم می‌کند» (۷۴) «پس کارهای عالم را و عقبی را، جمله را، هر که شتاب کرد و در اول کار مبالغه نمود آن کار میسر او نشد». (۷۵) رسول اکرم (ص) نیز بیان می‌دارند که با کسانی که به آنان و از آنان علم می‌آموزید به نرمی و مدارا برخورد کنید: «لینو المن تعلمون، ولمن تتعلمون منه» (۷۶) و حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمان می‌دهند که با معلم و متعلم خود با تواضع و فروتنی برخورد کنید: «تواضعوا لمن تعلمونه العلم، و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم» (۷۷) همچنین پیامبر اکرم (ص) در مورد رعایت تواناییهای فکری متعلمین و مستمعین اظهار می‌دارند که به ما پیامبران دستور داده شده است که به اندازه عقل افراد با آنان سخن گوئیم و با آنان مدارا کنیم: «انا امرنا معاشر الانبیاء ان نکلم الناس بقدر عقولهم... امرنی ربی بمدارة الناس» (۷۸)

هر انسانی لایق و شایسته دریافت حکمت و علم حقیقی نیست. آدمیان به فراخور ظرفیت و اهلیت خود از حکمت بهره می‌برند و چه بسا به واسطه ذات نالایق خود آن را به گونه‌ای دیگر و غلط دریابند و برداشتی ناصواب از آن نمایند: «از اغیار، حکمت را نهان دارید و دهان و زبان را پیش اغیار بسته دارید، که ایشان موشانند؛ لایق این حکمت نیستند.» (۷۹)

تعلیم و آموزش غیر رسمی

لازم نیست معلم و مربی آدمی فقط معلمین و مربیان کلاسهای رسمی درس و تحصیل باشند، بلکه اگر آدمی براستی چشم دیدن و گوش شنیدن داشته باشد و اهل بصیرت و عبرت باشد که آنگاه تمامی اجزاء عالم وجود و تمام منظومه هستی و کائنات معلم و مربی او خواهند بود و با او سخن خواهند گفت: «آن که بی سخن ادراک کند با وی چه حاجت سخن است؟ آخر، آسمانها و زمین‌ها همه سخن است پیش آن کس که ادراک می‌کند.» (۸۰)

اما باید دانست که میزان شایستگی و ظرفیت هر انسان، تعیین کننده حدی است که وی می‌تواند دریافت کننده سخنان نیکوی عالم و حقائق هستی باشد: «سخن بی پایان است، اما به قدر طالب فرود می‌آید... به قدر همت و اعتقاد سخن فرود آید... و این تنها در عالم معنی و علوم و حکمت نیست، در همه چنین است» (۸۱) «به قدر جذب مستمع ظاهر شود. مستمع همچون آرد است پیش خمیر کننده؛ کلام همچون آب است در آرد: آن قدر آب ریزد که صلاح اوست.» (۸۲)

روزگار نیز می‌تواند بالاترین درس‌ها را به آدمی بدهد، مشروط بر آنکه وی اهل عبرت و پند گرفتن باشد: «هر دم سیلی می‌خوریم از غیب. در هر چه پیش می‌گیریم، به سیلی از آن دور می‌کنند. باز چیزی دیگر پیش می‌گیریم.» (۸۳)

قرآن کریم نیز بیان می‌دارد کسانی اهل عبرت گرفتن اند که چشم بینا: «ان فی ذالک لعبرة لاولی الابصار» (۸۴) و عقل ناب و خالص: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب» (۸۵) و دل‌های هراسان و پر خشیت از خدا داشته باشند: «ان فی ذالک لعبرة لمن یخشى» (۸۶)

لازم نیست آنانکه طالبان را تحت تأثیر شخصیت معنوی خود قرار می‌دهند شناخته شده و معروف باشند و یا در کلاسهای رسمی درس و تدریس ظاهر و آشکار گردند: «خدای را دانند که از غایت عظمت و غیرت حق روی

نمایند، اما طالبان را به مقصودهای خطیر برسانند و موهبت کنند. این چنین شاهان عظیم نادرند و نازنین». (۸۷)

بسیاری از سخنان از مقوله پدرک و لا یوصفند، قابل درک هستند و قابل وصف نیستند و لذا بایست عمدتاً قلباً درک شوند و بازیان تا حد ممکن بیان گردند و مابقی آنها را با ذهنی لطیف و حساس درک نمود «بسیار کس باشد که دلش از این سخنان پر باشد، الا به عبارت و الفاظ نتواند آوردن - اگرچه عاشق و طالب و نیازمند این باشد». (۸۸) مسأله ارتباطهای غیر کلامی نیز در همین راستا مطرح می‌گردد.

نتیجه‌گیری

مولانا در فیه ما فیه، هدف تعلیم و تعلم انسان را جدای از هدف آفرینش انسان - یعنی عبودیت و کمال - نمی‌داند و هرگز چنین امری را محدود به علوم دینی نمی‌شمارد بلکه هر علمی که بر خوردار از چنین هدفی باشد را حقیقاً علم دینی و الهی و لذا ارزشمند تلقی می‌نماید. مولانا اعتقاد دارد که آدمی زمانی می‌تواند از هر علمی به تشخیص و درک حقیقی امور عالم و مقولات گوناگون دین و تربیت نائل آید که در راستای رسیدن به هدف فوق حرکت نماید و خود را از هرگونه خصوصیت به اخلاقی پاک و مهذب سازد.

مولانا «علم» و «محبت» را از جمله عوامل اصلی و تعیین کننده در سوق دادن انسان به سوی هدف نهایی آفرینش می‌داند، و از آنجا که عبودیت و کمال نیز به طور کامل بدون علم و معرفت و محبت حاصل نمی‌شوند و بین این مقولات و عبودیت ارتباط متقابل وجود دارد لذا می‌توان عبودیتی عالمانه و عاشقانه را از دیدگاه مولانا به عنوان هدف خلقت انسان ذکر نمود. مولانا معتقد است که باید این روح تفکر و اندیشه ورزی به منظور وصول به مراتب بالاتر معرفت و شناخت در تمام زمانها و مکانها آدمی را همراهی نماید و لذا در نظر وی هرگز تعلیم و تربیت محدود به بعد رسمی و کلاسیک آن نیست و هرگز محدود به زمانی خاص و مکان ویژه و چند کتاب و محتوای از قبل تعیین شده نمی‌باشد. لازم است انسانها مراتب ایمان و معرفت و محبت خود را نسبت به خدای متعال در تمام لحظات زندگی و در تمام صحنه‌های روزگار به نمایش بگذارند، یعنی همیشه در حال عبادت کردن حقیقی باشند و روح عقل و عبودیت را به تمام حالات زندگی خود سرایت دهند. وجود چنین عالمانی

سبب ایجاد تأثیرات معنوی فراوان در بین مصاحبان و شاگردان و دانشجویانشان خواهد بود و حقیقتاً باعث شکوفایی جمیع استعدادهای ابعاد مختلف شخصیت متعلمینشان به فراخور توان و ظرفیتشان خواهند گردید - که در واقع تعلیم و تربیت هم چیزی جز این نمی باشد.

مولوی حصول شناخت و معرفت را در آدمی امکان پذیر می داند و برای شناخت و تعقل اهمیت بسیار فراوانی قائل است. ابزارهای شناخت را فقط محدود به حواس انسان نمی داند بلکه عقل و قلب آدمی را نیز از جمله لوازم قطعی شناخت تلقی می نماید و اهمیت حقیقی را در پر تو پرورش هر سه ابزار شناخت یعنی حواس و عقل و قلب می داند. همچنین منابع شناخت را فقط محدود به چند کتاب نمی شمرد که کلیه آیات آفاقی و انفسی - سیر در طبیعت و تاریخ وجود و خلقت عظیم انسان - را نیز از جمله منابع مهم شناخت معرفی می نماید. پرورش و تقویت ابزارهای شناخت به منظور دریافت معرفتی واقعی از منابع شناخت می تواند آدمی را به بالاترین مرزهای تعیین و آگاهی سوق داده و او را از سطح علم الیقین به سطح عین الیقین و نهایتاً حق الیقین خواهد رساند. مولانا نکات و ظرائف بسیار دقیق و مهمی را در مورد مبانی معرفت شناسی و تعلیم و تعلم مطرح ساخته است که توجه به هر کدام می تواند سبب تعالی و پیشرفت حقیقی کلیه معلمین و متعلمین، استادان و دانشجویان در تمامی مراحل زندگی شان گردد.

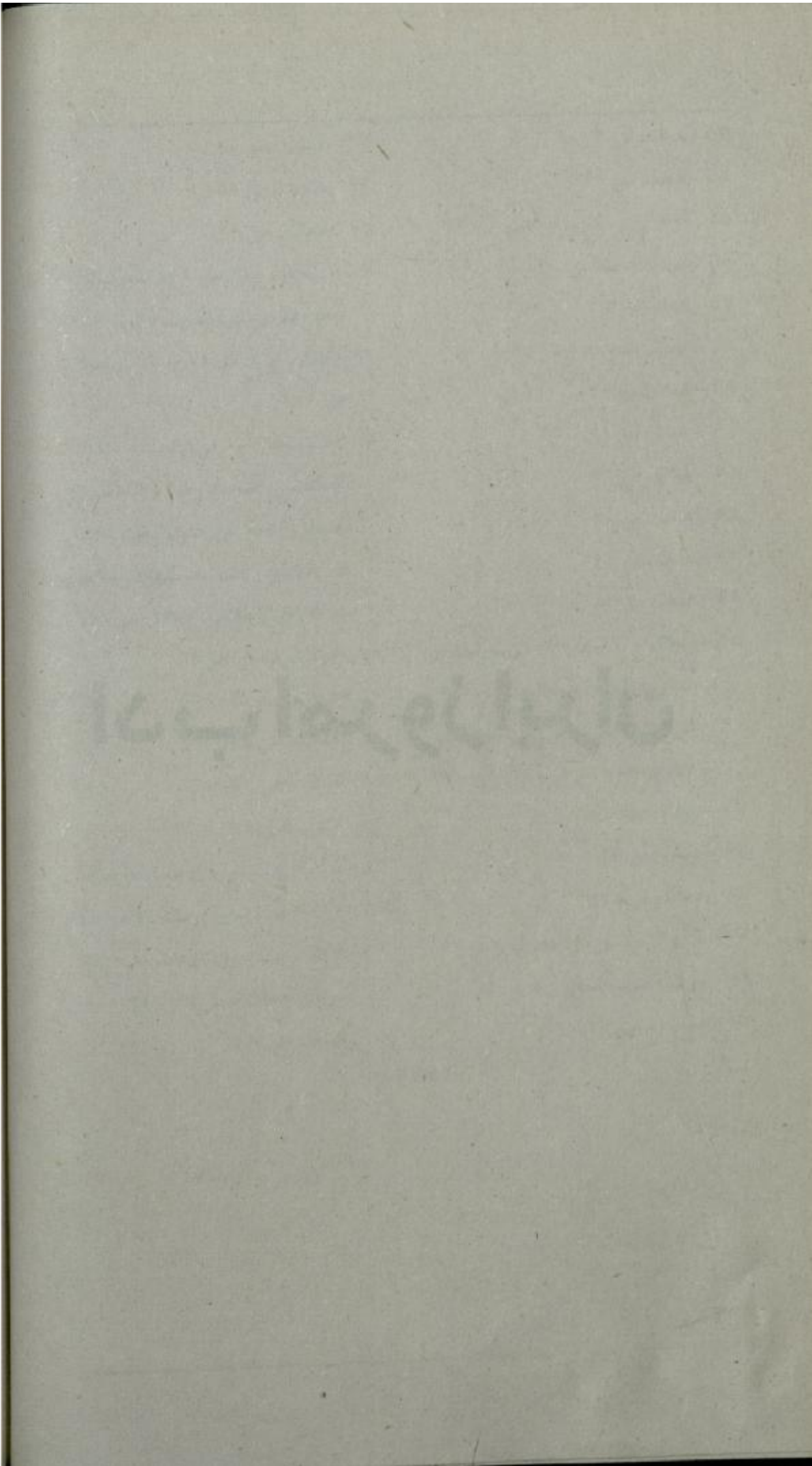
یادداشتها

- ۱ - مولانا جلال الدین رومی: گزیده فیہ ما فیہ، مقالات مولانا، تلخیص، مقدمه و شرح: دکتر حسین الهی قمشه‌ای، چاپ هفتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، صص ۱ - ۲.
- ۲ - همان، ص ۲
- ۳ - بحار، ج ۳، ص ۱۴، به نقل از: محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۶، الطبعة الرابعة، مکتب
- ۴ - تحف العقول، ص ۲۱۵، به نقل از همان، ص ۱۳۱
- ۵ - مولانا، همان، ص ۱۶.
- ۶ - غرر الحکم و درر الحکم، به نقل از محمدی ری شهری، همان، ج ۱۰، ص ۲۷۰
- ۷ - کنز العمال، ج ۷۲۷۲، به نقل از همان، ص ۲۷۷
- ۸ - مولانا، همان، ص ۷۸
- ۹ - الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۱

- ۹ - همان، ص ۳۲
- ۱۰ - قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۲۸
- ۱۱ - بحار، ج ۷۷، ص ۱۰۰، به نقل از محمدی ری شهری، همان، ج ۶، ص ۴۷۹
- ۱۲ - قرآن کریم، سوره طلاق، آیه ۱۲
- ۱۳ - مولانا، همان، ص ۸۳
- ۱۴ - قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۵۴
- ۱۵ - قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۶۵
- ۱۶ - مولانا، همان، ص ۶۴
- ۱۷ - همان، ص ۴
- ۱۸ - قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۸
- ۱۹ - قرآن کریم، سوره سجده، آیه ۷
- ۲۰ - احادیث مشنوی، ص ۴۵؛ تمهیدات، ص ۴۴، به نقل از ختمی لاهوری، ابو الحسن عبدالرحمن، شرح عرفانی غزلهای حافظ، ج ۴، چاپ سوم، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸، ص ۲۸۴۴
- ۲۱ - مولانا، همان، ص ۲
- ۲۲ - همان، ص ۳
- ۲۳ - همان، ص ۳
- ۲۴ - همان، ص ۶
- ۲۵ - برازش، علیرضا: المعجم المفهرس لالفاظ غرر الحکم و درر الحکم، ج ۲، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱، ص ۱۸۳۲
- ۲۶ - مولانا، همان، ص ۷
- ۲۷ - همان، ص ۵۷
- ۲۸ - همان، ص ۴۶
- ۲۹ - همان، ص ۸۷
- ۳۰ - همان، ص ۸۷
- ۳۱ - همان، ص ۲۸
- ۳۲ - غرر الحکم و درر الحکم، به نقل از محمدی ری شهری، همان، ج ۶، ص ۱۳۲
- ۳۳ - غرر الحکم و درر الحکم، به نقل از همان، ص ۱۳۲
- ۳۴ - مولانا، همان، صص ۲۶ - ۲۵
- ۳۵ - همان، ص ۵۵
- ۳۶ - همان، ص ۱۴
- ۳۷ - همان، صص ۵۷ - ۵۶
- ۳۸ - همان، ص ۱۳
- ۳۹ - همان، ص ۵۹
- ۴۰ - همان، صص ۵۹ - ۵۸
- ۴۱ - همان، ص ۵۸
- ۴۲ - همان، ص ۲
- ۴۳ - همان، ص ۲
- ۴۴ - همان، ص ۲
- ۴۵ - همان، ص ۲
- ۴۶ - همان، ص ۸۶
- ۴۷ - بحار، ج ۲، ص ۳۴، به نقل از محمدی ری شهری، همان، ج ۶، ص ۴۷۹
- ۴۸ - مولانا، همان، ص ۴
- ۴۹ - همان، ص ۲۲
- ۵۰ - قرآن کریم، سوره غاشیه، آیه ۲۱
- ۵۱ - قرآن کریم، سوره مزمل، آیه ۱۹
- ۵۲ - مولانا، همان، ص ۶۰

- ۵۳ - همان ، ص ۳
 ۵۴ - همان ، ص ۶۷
 ۵۵ - قرآن کریم ، سوره ابراهیم ، آیه ۲۴
 ۵۶ - مولانا ، همان ، ص ۲۱
 ۵۷ - همان ، ص ۴
 ۵۸ - همان ، صص ۵ - ۶
 ۵۹ - همان ، ص ۴۰
 ۶۰ - همان ، ص ۴۱
 ۶۱ - همان ، ص ۴۹
 ۶۲ - همان ، ص ۴۰
 ۶۳ - همان ، ص ۶۰
 ۶۴ - همان ، ص ۵۳
 ۶۵ - بحار ، ج ۸۲ ، ص ۲۰۹ ، به نقل از
 محمدی ری شهری ، همان ، ج ۵ ، ص ۳۶۸
 ۶۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ،
 ج ۱۷ ، ص ۵ ، به نقل از همان ، ص ۳۷۰
 ۶۷ - مولانا ، همان ، ص ۸
 ۶۸ - همان ، ص ۲۰
 ۶۹ - همان ، ص ۳۸
 ۷۰ - قرآن کریم ، سوره واقعه ، آیه ۷۹
 ۷۱ - مولانا ، همان ، صص ۵۱ - ۵۰
 ۷۲ - همان ، صص ۲۰ - ۱۹
 ۷۳ - همان ، ص ۲۰
 ۷۴ - همان ، ص ۵۸
 ۷۵ - همان ، ص ۴۴
 ۷۶ - بحار ، ج ۲ ، ص ۶۲ ، به نقل از
 محمدی ری شهری ، همان ، ج ۶ ، ص ۴۸۷
 ۷۷ - بحار ، ج ۲ ، ص ۴۱ ، به نقل از همان ،
 ص ۴۸۶
 ۷۸ - البحار ، ج ۲ ، ص ۶۹ ، به نقل از
 الحکیمی ، محمد رضا و الحکیمی ،
 محمد و الحکیمی ، علی ، الحیاة ، الجزء
 الاول ، الطبعة السادسة ، طهران ، مکتب
 نشر الثقافة الاسلامیه ، ۱۳۷۰ ، ص ۱۶۷
 ۷۹ - مولانا ، همان ، ص ۳۴
 ۸۰ - همان ، ص ۱۵
 ۸۱ - همان ، ص ۱۹
 ۸۲ - همان ، ص ۲۰
 ۸۳ - همان ، ص ۷۱
 ۸۴ - قرآن کریم ، سوره آل عمران ، آیه ۱۳
 ۸۵ - قرآن کریم ، سوره یوسف ، آیه ۱۱۱
 ۸۶ - قرآن کریم ، سوره نازعات ، آیه ۲۶
 ۸۷ - مولانا ، همان ، صص ۲۷ - ۲۶
 ۸۸ - همان ، ص ۶۸

ادب امروز ایران



پشت صحنه

در انتهای خیابان کم عرض و خلوت، نرسیده به دو راهی، سمت راست، تک درخت توتی است. مغازه‌های سوپر و بوتیک دو طرف خیابان باریک، غالباً کم مشتری اند. کنار تک درخت توت اگر بایستی، صدای چرخ خیاطی را از طبقه دوم که آرام و یکنواخت کار می‌کند، می‌شنوی. از پله‌های کم عرض و مارپیچ که بالا بروی، دندانسازی است و عکاسی و خیاطی. نوی کریدور نیمه تاریک، صدای چرخ خیاطی را واضح‌تر می‌شنوی. سمت چپ، دستگیره در اول را که فشار بدهی، لبه چوبی در، روی پاشنه می‌چرخد، و ناله آهسته‌ای می‌کند. آن وقت وارد اتاق می‌شوی و پشت میز چوبی و قدیمی قهوه‌ای رنگ، پیر مردی را می‌بینی که با اتوی زغالیش شلواری را اتو می‌کند. سالخورده است. موهای کم پشتش رنگ مشکی خورده. عینک پنسیش روی دماغ نوک تیزش فرار گرفته. صورتش را از ته تراشیده و چینهای وسط دو ابروی هلالیش او را فکور می‌نمایاند. دکمه‌های پیراهن سفیدش را تا آخر بسته و آستینهایش را تا آرنج بالا زده و به آرامی کار می‌کند. تبسم کمرنگی می‌کند، و اگر حوصله داشته باشد اندکی درباره خودش حرف می‌زند:

- سلام. اسم من سلیمان است؛ سلیمان، نقی اوغلی. در ایران به دنیا آمده‌ام. اما وقتی پنج ساله بودم، پدرم مرا برد به گرجستان، شهر تیفلیس آنجا به من می‌گفتند «نقی اوف». پدرم آنجا مغازه خرازی باز کرد. هنوز زمان تزارها بود، و می‌شد شغل خصوصی داشت. اما بعدها بلشویکها کار خصوصی را قدغن کردند و... من...

در همان حال، پیر مرد را می بینی که با آه سردی، سرش را به زیر می اندازد تا شما چشمهای خیسش را نبینید. تعجب می کنید، حیرت زده و با احترام نگاهش می کنید و منتظر می مانید.

- ... من، آنجا اوایل جوانیم بود که به تئاتر علاقمند شدم. در تماشاخانه های باکو، تیفلیس بازی کردم. یک بار هم قرار بود برویم به پترزبورگ، که نشد... از دیدن دو قطره اشک که با تائی بر گونه های چروکیده پیر مرد سر می خورد و فرو می ریزد، سرشار از حیرت می شوید. رگهای آبی شقیقه های پیر مرد، توجهمان را جلب می کند. شاید بر روی یکی از صندلیهای چوبی کنار دیوار بنشینید و با اندکی شرم بپرسید:

- خُب! بعد چی شد؟

و پیر مرد با آهی دوباره بگوید:

- پدرم آنجا فوت کرد. یکی از برادرانم همانجا ماندگار شد. اما من و مادر و سه خواهرم برگشتیم به ایران. در این شهر، توی سالن ارک، چند نمایش بازی کردم. اما خرج مادر و خواهرانم بر دوش من بود، و مجبور شدم تئاتر را ول کنم... حیف!

هنگامی کلمه «حیف» را می شنوی که همراه با آهی جگر سوز ادا می شود، قلبت آتش می گیرد، و گُر می گیری. دلت به حال این پیر مرد هفتاد و چند ساله می سوزد. در سکوت، اتاق را از زیر نظر می گذرانی. درست رو به روی در ورودی، میز آینه داری است. سمت چپ، پنجره است که رو به درخت توت کهنسال باز می شود. پای پنجره، کنار چهار چوب زهوار در رفته، اتوی زغالی دیگری است، اسقاطی و شاید از کار افتاده. در گوشه اتاق، بخاری کهنه ای است که لوله های بخاری را بی هیچ نظمی کنارش گذاشته اند. بین بخاری و میزی که پیر مرد پشتش کار می کند، چرخ خیاطی قدیمی قرار دارد. در گوشه اتاق، پستویی است که از لای در نیمه بازش، بر روی تخت خوابی، لحاف و تشک پیر مرد پیدا است. ناگهان فکر به ذهنت خطور می کند:

- استاد! آیا هرگز ازدواج نکرده اید؟

دست و پایت را جمع می‌کنی و منتظر جواب می‌مانی. لبخند تلخی
دل‌تنگت می‌کند:

- چرا؛ تنها ده ماه متأهل بودم. عیالم سر ناسازگاری با من گذاشت، و
طلاقش دادم.

یادت نیست بار قبل کی به سراغ پیر مرد رفته بودی. چه فرقی می‌کند؟ اما
حالا درخشش چشمهایش درست مقابل چشمهایت خودنمایی می‌کند. صدای
لرزانش در گوشهایت دوباره جا باز می‌کند:

- ... دو نفر بودند که یکهو آمدند تو. چقدر آقا بودند! می‌دانی؟ ... من، من، من
فکر می‌کردم که همه مرا فراموش کرده‌اند. فکر می‌کردم که از یادها رفته‌ام. اما نه،
بالاخره به سراغم آمدند. یکی کارگردان بود، و آن یکی، که جوانتر بود، نویسنده
نمایش بود. متن را خواندم. جالب است. ببین! اینجا است. من رُل پدر اسیری را
بازی می‌کنم. پسر کوچکم اوایل جنگ اسیر شده، در یکی از بخشهای نوار
مرزی. به اتفاق دو پسر و همسرم زندگی می‌کنیم. پسر وسطیم هوای جبهه به
سرش زده، اما پسر بزرگم مخالفت می‌کند، و این دو باهم در گیر هستند. من،
نیمه فلج در یک گوشه اتاق هستم، گوشهایم سنگین است. دعوای بچه‌هایم
زندگی را برایم تلخ کرده. تنها دلخوشیم پسر کوچکم است، و یاد او، و آرزوی
اینکه روزی باز خواهد گشت.

اواخر پرده اول، پسر وسطیم برادر بزرگترش را راضی می‌کند که برود.
اوایل پرده دوم هم در جنب و جوشند.

پسر وسطیم رفته جبهه، اما خبر آورده‌اند که پسر کوچکم را آزاد کرده‌اند.
من مرتب سر بر می‌گردانم و هی عکس پسر کوچکم را روی تاقچه تماشا
می‌کنم... شاید با تعریف کردن، متن را خراب کردم. باید نمایشنامه را خودتان
بخوانید. خلاصه، در حالی که هیچان همه به اوج رسیده، پسر کوچکم وارد اتاق
می‌شود؛ روی صندلی چرخدار. دوپایش را قطع کرده‌اند، اما من...

□

پیر مرد وقتی داشت تعریف می‌کرد، چه قدر هیچان زده بود. دستهایش

مثل صدایش می لرزید. چهره اش از شادی برق می زد. انگار که سالها به عقب برگشته و جوان شده، سبک شده، و رها. مثل یک پرنده. باور کرده بود که از یادها نرفته است.

حالا همه تماشاچیها سکوت کرده اند. سراپا احساس شده اند، و چشم و گوش.

«نمایش» تا اعماق قلبها نفوذ کرده؛ بعضی به آرامی قطره های اشک خود را پاک می کنند.

داستان به اواخر خود رسیده است. پسر بزرگ خانواده که مخالف سرسخت جنگ بود، حالا بارفتار خوب و برخوردارهای منطقی برادرش که به جبهه رفته، تغییر عقیده داده است. از آن سو پسر کوچک خانواده که سالها در اسارت دشمن بود، برگشته، با پاهای قطع شده، روی صندلی چرخدار. مادر، کنار تاقچه ایستاده. خوشحال و گریان. برادر بزرگ به سوی صندلی چرخدار یورش می برد. چشم و گونه ها و پیشانی برادر را غرق بوسه می کند. ناگهان همه متوجه پدر می شوند. قطره های اشک پدر در زیر نور پروژکتور برق می زند. چرخهای صندلی به گردش در می آید، آرام و باشکوه. مادر نگاه می کند. پسر کوچک به سمت پدر می رود. دست راست او را از روی زانویش بر می دارد و چند بار بوسه بر آنها می زند. پدر، در حالی که دور دستها را نگاه می کند، دستش شل شده، به کنارش می افتد. سعی می کند نفس عمیقی بکشد، عصا از دست چپش رها می شود و بر کف اتاق می افتد.

های های گریه مادر با نوای موسیقی ملایمی در هم می آمیزد. دو قسمت پرده سرخ رنگ از دو سوی صحنه حرکت می کنند، و به هم می پیوندند. نمایش تمام شده...

حق هق گریه خیلیها را می شنوی. پیر مرد پس از تحمل رنجهای زیاد به آرزویش رسید و پسرش را دید. پیر مرد خیاط، بعد از سالهای طولانی، بهترین نقش خود را بازی کرده. بازی او همه را به تحسین واداشته.

اشکهایت را پاک می کنی، و بر می خیزی تا به پشت صحنه بروی. باید پیر

مرد را ببینی. باید دستش را بفشاری و تبریک بگویی. تو را می شناسد.
بی هیچ مانعی به پشت صحنه می روی. صدای گریه بعضی از بازیگران
مات می کند. چه اتفاقی افتاده؟ روی پله دوم، کارگردان را می بینی که موهایش
را چنگ زده و با حسرت گریه می کند. یعنی بازیگران و کارگردان، خودشان این
قدر تحت تأثیر قرار گرفته اند؟!!

- چی شده؟

با تردید می پرسی. کارگردان، با انگشت، صحنه را نشان می دهد و به
تلخی اشک می ریزد. آسیمه سر، پرده را کنار می زنی. پیر مرد خیاط را می بینی
که بی حرکت، دور دستها را می نگرد.

- مگر نمایش تمام؟!...

پرسشت ناتمام می ماند. خیلی زود متوجه می شود که روح پیر مرد به
راستی از بدنش جدا شده!

کارگردان پی دکتر می رود.

تشویق تماشاگران، فضای تالار را انباشته. آنها از بازیگران می خواهند که
به روی صحنه بیایند، خود را معرفی کنند.

شعر

علیرضا قزوه

(۱) چراغونی

می‌دونم یه شب می‌آی خاکو چراغون می‌کنی
ششیدم وقتی بیای از آسمون گل می‌ریزه
شنیده‌ام وقتی بیای قصه هامون تموم می‌شه
آسمون به احترامت پا می‌شه به اون نشون
دلامون خیلی گرفته، شبامون خیلی سیاس
می‌دونم یه شب می‌آی خاکو چراغون می‌کنی
شیشه‌ی عمر شبو می‌شکنی داغون می‌کنی
کوچه باغا رو پر از بیدای مجنون می‌کنی
قحطی گریه می‌آد، خنده رو ارزون می‌کنی
که تو سفره‌ی زمین خورشیدو مهمون می‌کنی
می‌دونم یه شب می‌آی خاکو چراغون می‌کنی

✽

مردانی، نصرالله (۲)

هاییل آفتاب

ما خلق‌های کشور خون و شهادتیم
ماییم از نبیره‌هاییل آفتاب
ما در نبرد باطل و حق با درفش فتح
در باور تمامی بی باوران خاک
شد مرزهای میهن ما گور دشمنان
ما لشکر عظیم امامیم و روز رزم
با ما ستیزه هر که کند دشمن خداست
ما وارث تمام رسولان راستین
شمشیر ما طلیعه‌الله اکبر است
ما در جهان تجلی حقیقیم و در جهاد
ای خصم خیره سر تو هم آیین امرمن

تمثیلی از حماسه و ایثار و وحدتیم
کاین گونه در مقابل تباہیل ظلمتیم
بر قله همیشه رفیع شجاعتیم
ما شعله ستاره صبح بشارتیم
ما ارتش دلاور اسلام و امتیم
در کربلای روشن خون بی نهایتیم
ما مظهر شهادت و ایمان و همیم
بر عرش پر صلابت خون در عبادتیم
ما خشم بیکرانۀ طوفان ملتیم
آشفشان قله خونین نهضتیم
ما خون روشنایی و روح حقیقتیم

✽

از پشتت ابرها (۱)

از خانه بیرون می‌زنم اما کجا امشب
پشت ستون سایه‌ها روی درخت شب
می‌دانم، آری نیستی اما نمی‌دانم
هر شب ترا بی جستجو می‌یافتم اما
ها... سایه‌ای دیدم! شبیه‌ات نیست اما حیف!
هرشب صدای پای تو می‌آمد از هرچیز
امشب ز پشتت ابرها بیرون نیامده‌ام
گشتم تمام کوچه‌ها را یک نفس هم نیست
طاعت نمی‌آرم تو که می‌دانی از دیشب
ای ماجرای شعر و شب‌های جنون من

✽

حسن حسینی (مسیحا)

گل لحظه (۲)

گزیری ندارم ک شعری بگویم
دل نازکت را به نحوی بجویم
بگویم که پشتم به خورشید گرم است
زمانی که گل می‌کنی رو به رویم
و حالا در این قحطی آب و احساس
دلم را کجا - مثل دستم - بشویم؟
از اول تو بی پرده با من نگفتی
که بی پرده حالا من از خود بگویم!
من از تشنگی‌های خود با تو گفتم
واز مخزن بغض‌ها در گلویم
جواب تو تکرار تلخ عطش بود
و سنگی که لغزید سوی سبویم
گل لحظه‌ها را - به مفهوم مطلق -
اجازه ندادی کنارت ببویم

1 - Iranpoetry2004@ya

2 - <http://www.masiha83persianblog.com>

اجازه ندادی که چشمت بیفتد

به چشم سکوت من و های و هویم

و حالا.....

تو با برق الماس چشمت Click کن:

بمیرم؟ بمانم؟ بخندم؟ بمویم؟

✱

سهیل محمودی ✱

یا عشق

وقتی با حلق شوق گفתי: یا عشق!

بسی ذکر سؤال سرینه، در این راه

راهی بسیار نیست دیگر تا عشق

شرط است که شرطی نگذاری با عشق

✱✱✱

عافیت جویی

چندی است چراغ شوق کم سو شده است

بس کن تاکی در پی نیرنگ و فریب

جانم چون عقل، عافیت جو شده است

ای دل دستت برای من رو شده است!

✱✱✱

شرم زندگی

افسوس که مرد باره و برگ نیم

مردم از شرم زندگی، کاش خدای

رقصان به هوای مرگ چون برگ نیم

مرگم بدهد که لایق مرگ نیم

✱✱✱

مهدی خطیب خراسانی

قاصد

ما قاصد شاهدان عشقیم

ما وارث صاحبان عالم

ما حارس سروناز خوبان

ما ناظر عاشقان سرمت

ما طالب هر فروغ تابان

دل بسته هر مجاهد پناک

ما را توبه حرمت شهیدان

از کوثر حق نمی به (مهدی)

ای نور منور دو گیتی

لیک نما که کان عشقیم

ملحق بنما چمان عشقیم

یاری بنما که جان عشقیم

ما ضامن رهبران عشقیم

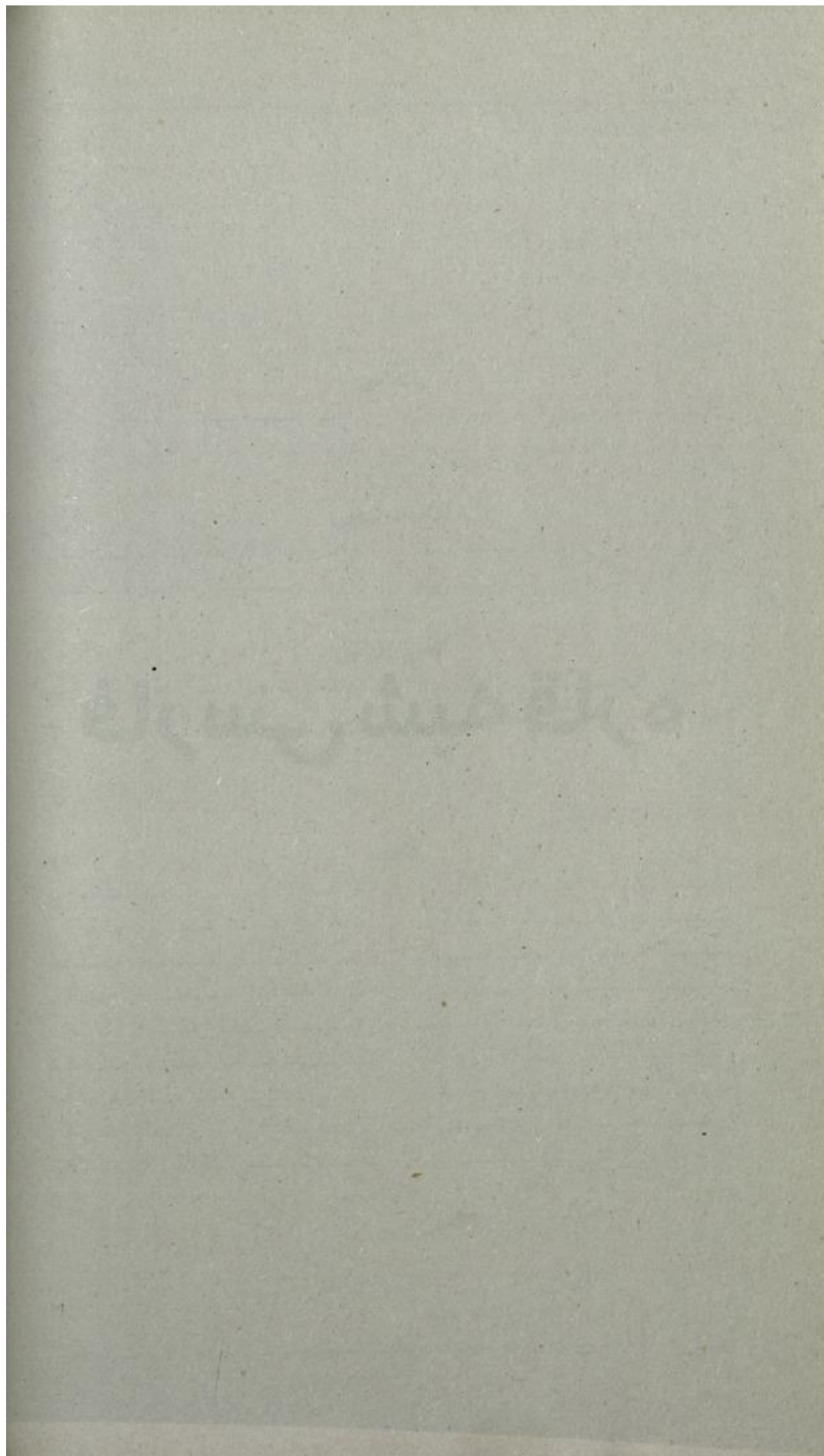
ما ناصر سرمدان عشقیم

ما شاهد دلبران عشقیم

✱✱✱

✱ - محمودی، سهیل، از دفتر «دریا در غدیر»

فارسی شبه قاره



مثنوی غالب: بیان نموداری شأن نبوت و ولایت که

در حقیقت پرتو نور الانوار حضرت الوهیت است

چکیده:

میرزا اسد الله غالب این مثنوی را به خواست دوست خود مولانا فضل حق خیرآبادی سرود. موضوع نیز مسأله امتناع نظیر حضرت خاتم النبیین می باشد. به برخی دیگر مسایل مثل حرف ندا قبل از اسمای انبیاء و اولیا آوردن، حرمت داشتن موی مبارک رسول اکرم، برگزاری محافل میلاد النبی «ص»، نیز پرداخته است. بر طبق حدیث قدسی اولین نوری که الله جل شانہ خلق کرد نور رسول مقبول «ص» بوده چنانکه گوید:

نور محض و اصل هستی ذات اوست هرچه جز حق بینی از آیات اوست
غالب حرف ندا قبل از اسمای گرامی انبیاء و اولیاء الله آوردن را این گونه دلیل
می آورد که قلوب آنان مهبط انوار خلاق مطلق است و هر که از آنان مراد دل مسألت
می نماید در واقع از بارگاه ربّ العزت حاجت رویی می شود.

از نبی و از ولی خواهی مدد تانپنداری که ناجایز بود
بر نیاید کار بی فرمان شاه لبیک آیین هاست با فرمان شاه
راجع به نکته دوم می گوید که اشیا بی که به محبوب نسبتی دارد محب آن را
از جان عزیزتر می داند در این زمینه پیراهن حضرت یوسف «ع» را مثال زده است، آن
گاه به اصل موضوع رجوع می کند:

۱ - استاد اسبق فارسی دانشکده دولتی جهنگ (پنجاب) (م ۲۰۰۵/۳/۱) آخرین مقاله که فقید سعید ارسال داشته بود. اگر خانواده مرحوم پژوهشهای چاپ نشده ای دیگر در اختیار دارند، بفرستند تا مورد استفاده شایسته قرار گیرد. «دانش»

وین که می‌گویی توانا کردگار چون محمد ص، دیگری آرد به کار
 بسا خداوند دو گیتی آفرین ممتنع نبود ظهوری این چنین
 با استدلال «ان الله علی کل شیء قدیر» نتیجه می‌گیرد اگر خداوند بزرگ مثلش
 را به وجود نیاورده است دلیل بر اختیار اوست نه بر عجزش.

مثنوی میرزا اسد الله خان غالب (م: ۱۸۶۹م) که تحت عنوان بالا در
 کلیاتش موجود است محتوی یک صد و بیست و هشت بیت است. سخنور
 نکته سنج این را در بحر رمل مسدس محذوف و مقصور که ارکانش فاعلاتن
 فاعلاتن فاعلات (فاعلن) است در تعمیم ارشاد دوست‌گرامی مولانا فضل حق^(۱)
 (م: ۱۸۶۱م) در سلک نظم کشید. مشارالیه از این امر به کلی آگاه بود که نظم
 بیشتر از نثر بر طبایع انسانی مؤثر واقع می‌گردد. او نیز می‌دانست که پرچم شیوا
 بیانی و شیرین‌زبانی را این سخن آفرین بر افق ادبیات فارسی این کشور پهناور
 با وجود باد مخالف در اهتزاز آورده است و کلاه مباهات بر عرش عزت می‌ساید.
 می‌تواند از عهده این کار خطیر به طریق احسن برآید، ازین رو ازش خواست که
 در ردّ بعضی از عقاید معروف و مهم مسلک اهل حدیث بویژه مسأله امتناع نظیر
 خاتم النبیین و المرسلین را به دلایل قاطع و براهین ساطع و به شرح و بسط کامل
 در سلک نظم بکشد تا قلوب خردمندان دانش‌پژوه را وادار باذعان و اذهان
 دانشمندان خردمند را نیز تحت تأثیر بیاورد و آنان هم بتوانند در حقائق حقّه و
 عقاید باطله امتیاز بکنند.

درین مسأله رأی مولانا اسمعیل شهید (م: ۱۸۳۵م) این بود که مثیل خاتم

۱ - مولانا فضل حق خیرآبادی پسر مولوی فضل امام خیرآبادی بود. در سال ۱۷۹۷ میلادی زینت
 بخش عرصه وجود گشت و در سال ۱۸۵۹م به جرم وفاداری به آخرین تاجدار مغول و بغاوت به خلاف
 حکومت انگلیسیه گرفتار و محکوم به حبس دوام شده در جزیره اندیمان محبوس گردید و در آنجا در
 سال ۱۸۶۱م پیمانۀ حیاتش لبریز شد. طبق تحقیق محمود الرحمن سعی و کوشش فرزندش بارور شد و
 بی‌گناهی مولانا به تحقق پیوست و حکم رهایی او اجرا یافت. روزی که فرزندش پروانه رهایی برده آنجا
 رسید، همان روز جنازه‌اش را به گورستان می‌بردند. (برای اطلاع بیشتری رک. رود کوثر تألیف دکتر
 محمد اکرام و آزادی که مجاهد (مجاهدین آزادی) تألیف محمود الرحمن مطبوعه بک فاوندیشن لاهور
 - اشاعت دوم ۱۹۷۳م - ص ۴۱.

الانبياء ممکن بالذات و ممتنع بالغير است ممتنع بالذات نیست یعنی مثیل حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - بدین سبب ممکن نیست که آن منافی خاتمیت آن ختمی مرتبت است نه به این علت که خداوند تعالی در وجود آوردن آن قادر نیست برعکس از این نظریه مولانا فضل حق این بود که مثیل خاتم النبیین - صلی الله علیه وآله وسلم - ممتنع بالذات است یعنی الله تبارک و تعالی چون نمی تواند که کسی را همچو خویش خالق کند همین طور نمی تواند مثل خاتم النبیین والمرسلین را به وجود آورد.^(۱)

سخن گوی معظم در این مثنوی نه تنها این مسأله بلکه بعض دیگر مسائل مهم را مورد بحث قرار داده کوشیده است که به دلایل عقلی و نقلی اعتراضات مخالفین را رد کند لذا در این مثنوی ما بر مسایل زیر مواجه می شویم.

۱ - حرف ندا قبل از اسمای گرامی انبیاء و اولیاء آوردن مثلاً یا محمد، یا علی... گفتن و از آنان در مشکلات و سختی های شدیدی خواستار امداد شدن.
۲ - حرمت داشتن موی رسول یا اشیای دیگر که نسبت به رسالت مآب - صلی الله علیه وآله وسلم - دارد.

۳ - انعقاد محفل میلاد و چراغ افروختن بر مزارات بزرگان دین و تقسیم طعام وغیرهم.

۴ - مسأله امتناع نظیر سرور الثقلین و امام القبلتین - صلی الله علیه وآله وسلم - این مثنوی بدین نمط آغاز می یابد:

بعد حمد ایزد و نعت رسول «ص»	می نگارم نکته ای چند از اصول
تا سوادش بخشد اندر رسم و راه	دیده ور را سرمه اعمی را نگاه ^(۲)
غالب اول مثل سایر علمای عظام و صوفیای کرام ^(۳)	به این سوال که حق

۱ - حالی - الطاف حسین - شمس العلماء «یادگار غالب» اردو مطبوعه مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۷۵.

۲ - غالب - اسد الله خان - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ۱۹۶۵ م، ص ۱۳۰.

۳ - ملا محسن فانی کشمیری در تصنیف نظیف خویش که اخلاق عالم آرا نام دارد و به «اخلاق محسنی» معروف است در این ضمن بر صفحه ۵ می نویسد «حق سبحانه و تعالی پیش از خلق مخلوقات و ایجاد موجودات، حسن و جمال ذات مقدس خود را که گنجی بود، از چشم ماسوای پنهان و از نظر اغیار در پرده کتمان، عیان می دید و در نهان خانه اطلاق خود به خود عشق می ورزید. خواست که قفل این گنج را به کلید حکمت بگشاید و جمع را از فواید آن بهره مند نماید. ذوات کاینات و ماهیات

سبحانه و تعالی این گنجینه مخلوقات و خزینه موجودات را که از چشم ماسوا پنهان بود چگونه از تنق امکان برآورده است، پاسخ می دهد و می گوید که نخستین نور محض و اصل هستی تنها ذات پاک خدای لم یزل و لایزال بود. این هستی ارفع و اعلی و این ذات سبحانه و تعالی از هر حیث مقدس و از هر عیب منزّه در خلوت گاه غیب الغیب پنهان بود. به عبارت دیگر ذات خدای بزرگ و برتر در کتم عدم مکتوم و از هیچ اسم موسوم نبود. چون خواست که سر از جیب غیب بیرون آرد و شناخته شود این کاینات را به وجود آورد.

حدیث قدسی است «اول ما خلق الله نوری» یعنی اولین نوری که خالق کون و مکان خلق کرد نور رسول مقبول حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله وسلم - بود. غالب این حقیقت را چنین بیان می کند:

نور محض و اصل هستی ذات اوست	هرچه جز حق بینی از آیات اوست
تا به خلوت گاه غیب الغیب بود	حسن را اندیشه سر در جیب بود
صورت فکر اینکه باری چون کند	تا ز جیب غیب سر بیرون کند
جلوه کرد از خویش هم برخویشتن	داد خلوت را فروغ انجمن
جلوه اول که حق بر خویش کرد	مشعل از نور محمد «ص» پیش کرد
شد عیان زان نور در بزم ظهور	هرچه پنهان بود از نزدیک و دور
همچو آن ذرات کاندرا تاب مهر	از نقاب غیب بنمایند چهر ^(۱)

این بزم کاینات و این انجمن موجودات از پرتو نور سرور کونین - صلی الله علیه و آله وسلم - فروغ یافت و آشکار شد و هرچه نزدیک یا دور نهان بود عیان گردید و هرچه مستور بود ظهور یافت.^(۲) ذات آن قدسی صفات - صلی

موجودات را از پرده جواز محض و تنق امکان صرف برآورده به وجوب بالغیر که مقتضی وجود است موصوف گردانید و همه را از جامه خانه موهبت خود خلعت پوشانید تا از هستی خود پی به هستی او برند و به چشم وجوب بالغیر کرشمه های وجوب ذاتی او نگردند و این معنی مستفاد است از حدیث «كنت كثرًا مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف».

۱ - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور ۱۹۶۵ م، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۲ - مولانا عبدالرحمن جامی (م: ۸۹۸ هـ ق) گفته است:

صلی الله علی نور کزو شد نورها پیدا	زمین از رعب او ساکن فلک در عشق او شیدا
محمد، احمد و محمود وی را خالقش بستود	ازو شد بود هر موجود، ازو شد دیده ها بینا

الله علیه وآله وسلم - چون نور حق است و لمعات آن انوار از راه غیب بر باطن انبیاء و رسل می افتد و همین طور از آنان در اولیاء الله نفوذ می یابد چنین که ماهتاب از روشنی آفتاب درخشان می شود. همچنان آئینه قلب این جماعت که سرچشمه هدایت هستند از اشعه نوری که در رسول یا نبی باشد، رخشان و تابان می شود. آن نور مطلق پنهان نیست ولی برای مشاهده آن چشم بصیرت بینا و دیده اشتیاق روشن باید تا بتواند از آن نور استفاده و استفاضه نماید.

نور حق است احمد و لمعان نور از نبی در اولیاء دارد ظهور
هر ولی پرتو پذیرست از نبی «ص» چون مه از خور مستیرست از نبی «ص»
جلوه حسن ازل مستور نیست لیک اعمی را نصیب از نور نیست^(۱)

غالب بعد از این به صوب مسایل اختلافی که ذکر آنها در ابتدای مقاله رفته است رجوع می کند و فرداً فرداً به دلایل به اثبات می رساند که حق به معترضین نیست.

۱ - شاعر شیرین گفتار این امر را که حرف ندا قبل از اسمای گرامی انبیاء و رسل و اولیاء الله آوردن و از آنان در حل مشکلات و به جهت دفع مصائب و نوائب خویش کمک خواستن این طور به اثبات می رساند که قلوب شان مهبط انوار خلاق مطلق است و هر که از آنان مراد دل مسألت می نماید فی الحقیقت او از الله تعالی جل شانہ طلبگار حاجت روایی می شود، لذا نمی توان منکر این نظر شد.

از نبی و از ولی خواهی مدد تا نپنداری که ناجیز بود
بر نیاید کار بی فرمان شاه لیک آیین هاست با خاصان شاه
هر که او را نور حق نیرو نخواست هر چه از وی خواستی هم از خداست^(۲)

برای تفهیم مفهوم این چنین مسائل دقیق و به جهت استدراک معانی این گونه مطالب عمیقی با وجود عقل سلیم و علم و فضل کافی توجه دقیق و وافی باید تا به عامه الناس که از تعلیمات دینی به طور شایسته و بایسته برخوردار نیستند، چه رسد. بدین علت آنان را این سان مضامین عالیة عرفانی از راه تمثیل فهماندن انطباق باشد، چنانچه غالب اینجا تمثیل را به کار آورده می گوید که آب را بر لب

۱ - کلیات غالب (فارسی) ص ۱۳۱.

۲ - ماخذ پیشین، ص ۱۳۱.

دریا به وسیله موجی درجام آوردن فی الحقیقت آن را از دریا یافتن است. هر تشنه لبی که آب به وسیله آب خبز به جام خویش آورد و نوشید در اصل او از دریا آشامیده است. به عبارت واضح بگوییم که جمله امواج از دریا ظهور می یابد. موج بهره ای از آب دریا است که به علتی از سطحش بلند شده است. آن موج وقتی که فرو نشیند هرچه می بینیم همه دریا است پُر آب.

بر لب دریا گر آبی خورده ای آب از موجی به جام آورده ای
آب از موج آید اندر جام تو لیکن از دریا بود آشام تو^(۱)

بدین سبب اگر کسی در ابتلا مبتلا می شود و به جهت حاجت روایی یا علی می گوید مقصود از آن ذات اقدس باری تعالی است لذا بر آنان که حرف ندا قبل از اسمای گرامی بزرگان دین که از مقربان بارگاه رب العزت هستند. می آرند و از آنان خواستگار امداد می شوند، خرده گیری کردن درست نیست بلکه دال بر بلاهت و سخافت معترضین است.

وقت حاجت هر که گوید یا علی با حقش کار است و پوزش با علی
یا محمد جان فزاید گفتش یا علی مشکل گشاید گفتش
چو اعانت خواست از یزدان پاک یا معین الدین اگر گوئی چه پاک
ابلهان را زانکه دانش نارسا است گفتگوها بر سر حرف نداشت^(۲)

غالب دلایل خود را ادامه داده می گویند که در این باب صوفیای کرام و علمای عظام مثل مولوی عبد العزیز و مولانا رفیع الدین و شاه عبدالقادر متفق هستند و این را جایز گفته اند. باید خاطر نشان ساخت که هر خواستاری هرچه می خواهد از بارگاه رب رحیم می خواهد و خاصان درگاه الهی را فقط وسیله ایجاب دعا از آن مجیب الدعوات می سازد.

مولوی معنوی عبد العزیز و آن رفیع الدین دانشمند نیز
شاه عبدالقادر دانش سگال کاین دو تن را بود در گوهر همال
بردن نام نبی و اولیاء خود روا گفتند با حرف ندا^(۳)

۱ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۱.

۲ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۱.

۳ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۱.

همچنین غالب اسمای گرامی از عارفان بزرگ و مشایخ سترگ که از تعلیمات دین متین برخوردار شده‌اند، می‌برد و می‌گوید که آنان بر این مسأله غور و خوض کرده درست پنداشته، تأیید می‌کنند. در این باب اگر به دیده امکان دیده بشود احتیاج به مزید استکشاف ندارد تا هم می‌گوییم که مقصود استعانت از اولیاء الله یا سالکان مسالک تفرید و تجرید به جهت رستگاری از مشکلات و شداید روزگار یا بهر صلاح معاد و معاش این است که به وقت خواستن حاجت از یزدان پاک آنان را وسیله و شفیع می‌سازند نه که از پیران می‌طلبند.

گفت استمداد از پیران رواست	هرچه پیر راه گوید آن رواست
کی غلط گوید چنین روشن ضمیر	خرده بر قول کلیم الله مگیر
همچنین شیخ المشایخ فخر دین	آفتاب عالم علم و یقین
هم برین هنجار آیین بوده است	شیخ ما حق گو و حق بین بوده است
تا نپنداری ز پیران خواستیم	حاجت خود را ز یزدان خواستیم
لیک در پوزش به درگاه رفیع	ما همی آریم پیران را شفیع ^(۱)

غالب بعد از این نکته دوم را زیر بحث آورده می‌گوید که آن همه اشیاء که به محبوب نسبتی دارد محب آنها را از جان عزیزتر می‌داند. آیا از این می‌توان حدس زد که او آن اشیاء را معبود می‌پندارد و پرستش آنها را می‌کند؟ نه خیر ما اگر آن همه چیزها را که منسوب به پرچمدار توحید و منجی عالم بشریت و پیامبر راستین اسلام حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - است، به دیده احترام می‌نگریم مقصود و مطلوب ما از این فقط اظهار دل بستگی و شیفتگی به آن شفیع المذنبین است زیرا آن ذات والاصفات محبوب رب العالمین و همه مسلمانان جهان بدین سبب این فعل را شرک گفتن قرین صواب نیست.

نکته موی مبارک جان فزاست	با رگ جانش همین پیوندهاست
برتن نیکوتر از جان رسته است	لا جرم از آب حیوان رسته است
دلنشین ما بود زان روی موی	وه که گرداند کسی زان موی روی
هر که را دل هست و ایمان نیز هم	چون نورزد عشق بانقش تدم ^(۲)

۱ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۲.

۲ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۱.

شاعر برای اثبات رسانیدن گفته خویش دو واقعه یکی درباره پیراهن حضرت یوسف - علیه السلام - و دومی در ضمن سگ کوی لیلی را بیان می‌کند. باید یادآور شویم که حضرت یعقوب «ع» در فراق فرزند دلبنده حضرت یوسف «ع» مدام گریه وزاری می‌کردند و از این گریه مستمر و اشک فشانی متواتر از بینایی خویش، دست شستند و نابینا شدند ولی چون مژده رسانی از پسرش با پیراهنش رسید و آن را به روی یعقوب «ع» فگند چشمانش روشن و بینا شد. درباره به وقوع پیوستن جمله وقایع مهم که حضرت یوسف «ع» در حین حیات خویش مواجه شد، در سوره یوسف - که سوره دوازدهم قرآن مجید - است منقول است ^(۱) غالب می‌سراید.

بوی پیراهن ز مصر آرد صبا دیده یعقوب زویابد جلا ^(۲)

لاکن ازین نتوان استنباط کرد که حضرت یعقوب علیه السلام که هم پیغمبری بود، چون دیده‌اش از لمس پیراهن یوسف جلا یافت او پیراهن پرست شد. البته این نتیجه می‌توان اخذ کرد که لباس و دیگر اشیاء که منسوب به انبیاء و رسل باشد متبرک و مقدس است و از آنها به حکم رب العالمین معجزات نیز سرمی‌زند. بنابراین آنها را به دیده احترام نگریستن عیبی ندارد. هم چنین چیزهایی که به سرور کونین و صاحب مرتبه قاب قوسین - صلواة الله علیه - نسبت دارد نیز خجسته و میمون و دارای خیر و برکت است و آنها را عزیز از جان دانستن و بر آن دل و جان فدا کردن جزو ایمان مسلمانان جهان است و هیچ‌طور نتوان منکر این نظر شد. لذا این عمل را شرک پنداشتن و ناجایز شمردن روا نیست.

سر ردا و پیرهن کز مصطفاست جان نیفشاندن ز امت کی رواست

عشق گر با پیرهن ور به رداست نیست بهر جامه از بهر خداست

غالب اشارتی واضح و دلالتی رایج برین معنی می‌نماید که قیس عامری که یکی از امرای عرب و دلباخته و شیفته لیلی بود، هر سگی را که از کوچه لیلی علاقه می‌داشت آن را در مرتبه از خویشتن فزون‌تر می‌پنداشت. آیا از این می‌توان گمان برد که آن واله و شیدا سگ پرست بود؟ نه خیر. نمی‌توان این

۱ - قرآن مجید - پاره ۱۳ - سوره یوسف (۱۲) به ویژه آیات شماره ۸۴ الی ۹۶ مراجعه شود.

۲ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۳.

چنین قیاس کرد.

در عرب بود است منعم زاده ای	قیس نامی دل به لیلی داده‌ای
هر سگی کز کوچه لیلاستی	قیس از خویشش فزون‌تر خواستی
می‌توان گفت همان ای تن پرست	پیر کنعان بود پیرامن پرست
یا توان گفتن که خود چون بوده است	سگ پرستی کیش مجنون بوده است
حاش لله کاین چنین باشد نورد	رفت از حد سوی ظن کافر نکرد ^(۱)

ما دین محمدی را از این علت پذیرفته‌ایم که رسالت مآب حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - را رسول برحق و فرستاده حق تعالی می‌دانیم و آن ذات قدسی صفات را از بهر حق دوست می‌داریم آن رسول رب العالمین ما را به صوب منهج قویم و صراط مستقیم راه نمایی نموده و برای فلاح دارین بنی نوع انسان پیغام خالق کون و مکان به صورت قرآن مجید رسانید.

حق فرستادست بهر ما رسول	کرده‌ایم از بهر حق دینش قبول
گر به سوی خواجه رو آریم ما	دوست از بهر حقش داریم ما
چون نگرده طالب دیدار دوست	شاد از نظاره آثار دوست
آمد و آورد پیغام از خدا	لوحش الله مرحبا نام خدا
جاده رامی نمایان کرد و رفت	راه رفتن بر تو آسان کرد و رفت ^(۲)

هدف آفروختن شمع بر مزارات بزرگان دین و مقصود انعقاد عرس اهل یقین، تقسیم طعام و دیگر مطعومات در میان عامه المسلمین نه تنها برای ترویج روح آن عرفای کامل و اولیای واصل به حق است بلکه بهر خوشنودی الله جل شأنه هم است. به روز عرس یا بر مواقع دیگر حفاظ و قراء در آن بارگاه شریفه جمع شده به ختم کلام ملک علام می‌پردازند و ثواب تلاوت کلام الله را به آن برگزیدگان که خویش را از چنگ هندوی نفس رهانیدند و ایام عمر عزیز را در راهنمایی کافه انام به سر بردند و در زمره مقربان حضرت صمدیت داخل شدند و به مصداق این آیت کریمه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ»^(۳) گردیدند. علمای

۱ - همان کلیات، ص ۱۳۳.

۲ - همان کلیات، ص ۱۳۳.

۳ - قرآن مجید، پاره ۲۶ - سوره عنکبوت (۲۹) - آیت ۱۳.

کرام و صوفیای عظام وقایع حیات بی ثبات آنان را بازگو می‌کنند تا افکار اینها بر شنوندگان تأثیر عمیقی بگذارد و آنان از آن درس عبرت بگیرند و در اعمال و افعال خویش مایل به تقلید آن عارفان کامل شده به روز نشور سرخ رو بشوند لذا این همه رسوم بهر خوشنودی الله - جل شأنه - است :

عرس و این شمع و چراغ افروختن	عود در مجمر بر آتش سوختن
جمع گشتن در یکی ایوان همی	پنج آیت خواندن از قرآن همی
نان به نان خواهندگان دادن دگر	مرده را رحمت فرستادن دگر
گریزی ترویج روح اولیاست	در حقیقت آن هم از بهر خداست ^(۱)

ما اگر به اولیاء الله احترام می‌گذاریم و آنان را بر دیگران ارج و رجحان می‌دهیم سببش این است که آن همه عارفان حق تعالی و آگاه دل بودند و مدتی مدید بلکه همه عمر در تفصیل ضمیر خویش و دیگر بنی نوع انسان ساعی و کوشا و از افراط و تفریط نابخردانه محرز بودند و در راه حق جان به جان آفرین سپردند. آنان از پیروی شریعت و در تبعیت سنت حبیب کبریا از شهود حق بهره ور شدند و از عنایت بی غایت خدای بزرگ و برتر او همراز شدند. آنان همواره در یاد خلاق مطلق مستغرق بلکه الحق در حق محو بوده دیدگان عامی و عارف را از نور هدایت روشن کرده بودند. ازین رو شایسته‌تر باشد که برای آنان حد ادب را ملحوظ خاطر داشته باشیم. ارشاد خدای ذوالجلال درباره آن این است «اولئك هم خیر البریه»^(۲)

یعنی آنها به حقیقت بهترین اهل عالم هستند، زیرا آنها

از شهود حق طرازی داشتند	با خدای خویش رازی داشتند
نور چشم آفرینش بوده اند	شمع روشن ساز بینش بوده اند
حق پرستان را به باطل کار نیست	محو لیلی را به محمل کار نیست
گرنه از لیلی بود دیدار جوی	کی به محمل آورد دیوانه روی
گرچه بالیلی ست حرف از جان زدن	لیک بر محمل لکد نتوان زدن
آن ولی در یاد حق مستغرقست	عین حق گر نیست خود محو حقست
خیز تا حد ادب داری نگاه	بسی ادب را بر دم تیغست راه

۱ - کلیات غالب (فارسی) ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۲ - قرآن مجید - پارہ ۳۰ - سورة البینہ (۹۸) آیت ۳.

بدشمردی رهروان پیش را رهرو چالاک گفתי خویش را
گر سفر اینست منزلگه کجاست لا اله گفתי الا الله کجاست^(۱)
ما هم قایل هستیم که رسم کفر را نفی کردن جایز است لیکن بگویند منکر
آن رسوماتی شدن که باعث فیض و برکت باشد کجا مرسوم است.

نفی رسم کفر ما هم می‌کنیم داد با دانش فراهم می‌کنیم
نفی کفر آیین ارباب صفاست نفی فیض ای تیره دل رسم کجاست^(۲)
باید دانست که خداوند متعال انسان را بر سایر موجودات امتیاز بخشیده
است، لکن استعداد اوصاف در افراد انسان متفاوت است. انبیاء و رسل اولیاء
الله برگزیده خداوند لایزال هستند و ایشان به جهت هدایت دیگران مأمورند،
وجود مسعود ایشان در حین حیات شان و بعد از وفات هم مزارات آنان الزاماً به
دیده احترام دیده می‌شود و هیچ‌گاه از دانشمندان جهان و خردمندان این گیهان
مورد بی‌مهری قرار نگرفته است بلکه از نعمای خدای گیتی آرای و از آیات الهی
شمرده می‌شود از هر که منکر معجزات انبیاء و رسل و کرامات اولیاء الله است
آن را بر حق تسلیم کردن نشاید. به الفاظ واضح بگوییم که نفی بی‌اثبات گمراهی
است آنکه قایل اثبات حق است نتواند از آیات حق انکار بورزد شاعری گفته
است:

معجزه گرچه از خدا باشد لیک از دست مصطفی باشد

در این معنی علامه اقبال چه خوش گفته است:

هاتھ ہی اللہ کا بندہ مومن کا ہاتھ غالب و کار آفرین کارکشاکار ساز
خاکی و نوری نہاد، بندہ مولا صفات ہر دو جهان سہ غنی اسکا دل بی نیاز^(۳)
غالب می‌سراید:

ای گرفتار خم و پیچ خیال نفی بی‌اثبات نبود جز ضلال
ور تو گویی می‌کنم اثبات حق از چه رویی منکر آیات حق
دانم از انکار، انکار آوری پیچشی در زلف گرفتار آوری
منکر اثبات گویی نیستم من حریف این دو رویی نیستم

۱- کلیات غالب (فارسی) ص ۱۳۴.

۲- کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۴.

۳- محمد اقبال، علامہ، بال جبرئیل - طبع ہفدہم، چاپ لاہور، ۱۹۷۰م، ص ۱۳۲.

اولیا خاصان شاهی نیستند	یعنی آیات الهی نیستند
معجزات انبیاء آیات کیست	وین صفتها را ظهور از ذات کیست
این و آن را هرزه انگاری صمی	تاچه از حق در نظر داری همی
چون ترا انکار تا این غایت است	آنچه پز رفتی کدامی آیت است؟
خواجۀ دنیا و دین را منکری	زمرۀ اهل یقین را منکری ^(۱)

غالب سپس به اصل موضوع یعنی پیرامون مسأله امتناع نظیر خاتم المرسلین رجوع می کند و می کوشد که عقیده مولانا فضل حق را به اثبات برساند چنانچه او می گوید که شیوه من بحث و مباحثه نیست ولی چون تو گفته ای که قادر مطلق مثیل حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - می تواند به وجود آورد، من هم تسلیم می کنم که برای خدای بزرگ و برتر این امر ممتنع نیست.

وین که می گویی توانا کردگار	چون محمد «ص» دیگری آرد به کار
با خداوند دو گیتی آفرین	ممتنع نبود ظهوری این چنین ^(۲)

باید که بر آرایش این گیتی نظر افگنی. الله تعالی - جل شأنه - یک ماه و یک مهر و یک خاتم به وجود آورده است. لاریب آن خالق ارض و سما قادر بر این است که خورشید دیگری را آفریند یا عده زیادی در این کاینات خلق کند و مطلع آن همه از فرمان واجب الاذعان آن ذات بی همتا نیز از خاوران باشد. خداوند ذوالجلال و لایزال قادر است که از قدرت کامله و حکمت بالغه خویش از هر ذره این کاینات جهانی را پدید آرد و در هر جهان ختم الزسل را نیز به وجود آورد لکن این قدر باید خاطر نشان ساخت که در یک عالم دو خاتم المرسلین نمی گنجد:

صورت آرایش عالم نگر	یک مه و یک مهر و یک خاتم نگر
آنکه مهر و ماه و اختر آفرید	می تواند مهر دیگر آفرید
حق دو مهر از سوی خاور آورد	کور باد آن گونه باور آورد
لیک در یک عالم از روی یقین	خود نمی گنجد دو ختم المرسلین
یک جهان تا هست یک خاتم بس است	ندرت حق را نه یک عالم بس است

۱ - غالب - اسد الله خان - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ۱۹۶۵ م، ص ۱۳۵.

۲ - غالب - اسد الله خان - کلیات غالب (فارسی) چاپ لاهور، ۱۹۶۵ م، ص ۱۳۵.

خواهد از هر ذره آرد عالمی
هم بود هر عالمی را خاتمی
در یکی عالم دوتا خاتم مجوی
صد هزاران عالم و خاتم بگوی^(۱)
طبق بیان مولانا حالی^(۲) میرزا غالب این مثنوی را بر این شعر به پایان رسانیده
بود

در یکی عالم دوتا خاتم مجوی صد هزاران عالم و خاتم بگوی

لکن چون این مثنوی پیش مولانا فضل حق عرضه نمود بر این اختتامش
اظهار ناپسندیدگی کرد به علت اینکه شاعر بی همال و شیرین مقال یعنی غالب
در قالب شعر ریخته بود مصدق عقیده اش نبود زیرا عقیده اش این بود که
خداوند کریم می تواند هزارها عالم به ظهور آورد لکن خاتم الرسل آن همه
جهانها را فقط یکی باشد. برعکس از این چنانکه از اشعار بالا آشکار است غالب
نوشت که در این عالم سوای یک خاتم الانبیاء دیگر نتوان خلق کرد ولی الله
تعالی قادر و قدیر است و می تواند بی شمار عالم خلق کند و در هر عالم
همچنین خاتم الرسل را هم به وجود آورد به قول حالی گفته غالب پسند خاطر
مولانا نیفتاد. غالب به جهت امثال امر و رضا جویی دوست برین مسأله غور و
خوض کرد و حاصل اندیشه را در اشعار آبدار جلوه داد. طبق بیان حالی غالب
هرچه نوشته است نتیجه جبر مولانا است و اینها به خیالات میرزا علاقه ندارد.
نمی دانیم بنای استنباط حالی چیست. بهر حال از این مستفاد می شود که غالب
دلایلی که در اشعار به کار برده است که چون منشای ایجاد هر عالم یکی باشد
ازین رو آفریدگار اگر دو صد جهان را آفریند خاتم المرسلین برای همه عوالم
یکی باشد به علت اینکه ظهور نور حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه
و آله وسلم - قبل از تخلیق این کاینات از حدیث قدسی ثابت است. همه دانند
که اولیت را شانی باشد کامل و این غیر منقسم نیز باشد. بنابر این غالب برگفته
خویش ایرادگیری کرده می نگارد:

غالب این اندیشه نپذیرم همی خرده هم بر خویش می گیرم همی
ای که ختم المرسلین خوانده ای دانم از روی یقینش خوانده ای
این الف لامی که استغراق راست حکم ناطق معنی اطلاق راست

۱ - همان کلیات، ص ۱۳۵ - ۱۳۶

۲ - حالی، الطاف حسین، یادگار غالب - مطبوعه لاهور، صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

منشأ ایجاد هر عالم یکیست
خود همی گویی که نورش اول است
اولیت را بسود شأنی تمام
جوهر کل بر نتابد تثنیه
تا نورزی اندر امکان ریو و رنگ
میم امکان اندر احمد منزویست
گردو صد عالم بود خاتم یکیست
از همه عالم ظهورش اول است
کسی به هر فردی بریزد انقسام
در محمد اص «زه نیابد تثنیه
حیّز امکان بود بر مثل تنگ
چون ز امکان بگذری دانی که چیست»^(۱)

دلیل دوم اینکه «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۲) . لذا اومی تواند مثل حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - را به وجود آورد یا نیاورد. خدای بزرگ و برتر اگر مثلش را به وجود نیاورده است و نمی خواهد که بیاورد دلیل بر اختیار اوست نه که بر عجزش است.

سوم اینکه آن هستی که مماثلت بعیده یعنی سایه محبوب خویش را نپسندد چگونه می تواند مثلش را بپسندد. بدین سبب ذات قدسی صفات شفیع المذنبین و شافع یوم الدین حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - بی مثل و بی مثل است و همواره تا قیامت چنین خواهد ماند.

صانع عالم چنین کرد اختیار
این نه عجز است اختیار است ای فقیه
هر که را با سایه نپسندد خدا
هم گهر مهر منیرش چون بود
منفرد اندر کمال ذاتی ست
مقطع این مثنوی چنین است:

نامہ را در می نوردم والسلام^(۴)

زین عقیدت برنگردم والسلام

۱ - همان کلیات، ص ۱۳۶.

۲ - قرآن مجید پاره ۲۸ - سورة (الطلاق) ۶۵ - آیت ۱۲.

۳ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۷

۴ - کلیات غالب (فارسی)، ص ۱۳۷

ادبیات متصوّفانه شبه قاره

چکیده:

قدیمی ترین اثر متصوّفانه که در شبه قاره تألیف گردید «کشف المحجوب» علی بن عثمان هجویری است که در عین حال اولین کتاب منتشر عرفانی فارسی به شمار می رود. تصوف اسلامی در فرهنگ شبه قاره تأثیر عمیقی گذاشته است. وجهه دیگر آثار متصوّف در ملفوظات صوفیان و عرفا مشهود است که به همت مریدان و شاگردان به سلیک نگارش درآمده. بهترین نمونه اش «فوائد الفواد» امیر حسن سجزی است که به مدت ۱۵ سال در مجالس نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ هـ ق) حاضر بود. مکتوبات و نامه های عارفان و صوفیان یکی دیگر از منابع مؤثر مطالب عرفانی است که نامه های شیخ عبدالقدوس گنگوهی و مجدد الف ثانی را می توان نام برد. تذکره های متصوفان که پیشقراول این رشته در خراسان عطار نیشابوری، جامی هروی و حسین واعظ کاشفی بودند در شبه قاره مورد تقلید قرار گرفتند و در ترویج افکار صوفیگری تأثیر به سزایی داشته است. شعر متصوّفانه سخنوران شبه قاره از جمله امیر خسرو در این راستا خدمتی شایسته انجام داده است. اختراع انواع دستگاه های موسیقی و نتهای به وی نسبت داده شده است. در اعجاز خسروی بحثهایی در امور هنری و موسیقی داشته است. عارفان در نشر آموزشهای قرآنی و سنت نبوی «ص» نیز سهمی شایان دارند که شیخ شرف الدین یحیی منیری و دیگران را می توان اشارت کرد. در تذکره های متصوّفانه نیز «سیر العارفين» و «اخبار الاخيار» را باید متذکر شویم.

در قلمرو ادبیات متصوّفانه شبه قاره می توان گفت به قدیم ترین رساله فارسی در اصول تصوف، به نام «کشف المحجوب»^۱ (نوشته شده در سال ۱۰۵۰ م) که مؤلف آن «شیخ علی بن عثمان جلابی هجویری» (متوفی ۱۰۷۲ م / ۴۶۵ هـ ق) است، اکتفا نمود. وی این رساله را در تصوف به خواهش یکی از

شاگردان همشهری اش به نام «ابوسعید هجویری» نوشته است. هدف از آن، درک مطالب تعلیمات مفید تصوف برای نوآموزان و تازه واردان بود. کتاب مملو از نقل قولهای قرآنی و احادیث و اخبار است. معمولاً مؤلف هر بخشی را با نقل قولها شروع نموده است و سپس به تجزیه و تحلیل خود با ارائه منابع مناسب متقدمین تصوف اقدام نموده است.

به نظر می‌رسد هجویری بر فلسفه و بیانات متصوفانه تسلط داشته و نظرش در هر جنبه جهان تصوف، مختصر و مقدور است، اما هیچ گونه کوتاه فکری را نشان نمی‌دهد و سخنان مباحثه‌ای یا نظرات مخالف محققان مختلف را پیوسته به بحث خودش مربوط و وارد می‌داند. ۲۰ این کتاب نمونه خوبی از زبان فارسی دوره کلاسیک می‌باشد که در دوره طاهریان پایش را محکم کرده بود. همچنین این رساله یک نمونه صوفیانه سخت گیر اولیه در شریعت را فراهم نموده است. همچنین وی نظراتی را که خلاف بسیاری از قوانین و اصول تصوف یا اعتقادات اسلامی هستند محکوم می‌نماید. از دید ما، «کشف المحجوب» اولین نثر فارسی است که هجوم شدید معانی لغات و اصطلاحات عربی را نشان می‌دهد یک دانش دست اول را با اصطلاحات صوفیانه برای ما فراهم نموده است. این کتاب به عنوان منبع پیشگام دوره‌های تکنیکی صوفی فارسی ملاحظه و مشاهده گردیده است. (یادداشت کلمات علامت زده در زیر آمده است.)

«بدان که علم ذو است: یکی علم خداوند تعالی، و دیگر علم خلق. و علم بنده اندر جنب علم خداوند تعالی متلاشی بود، زیرا که علم وی صفت وی است و به او قایم و اوصاف وی را نهایت نیست، و علم ما صفت ما است و به ما قایم و اوصاف ما متناهی باشد. لقوله تعالی، «و ما اوتیتم من العلم الا قليلاً» و در جمله علم از صفات مدح است و حدش احاطة المعلوم و تبیین المعلوم و نیکوترین حدود وی این است که «العلم صفة بصیر الحی بها عالماً» و خدای - عزوجل - گفت: «والله محیط بالکافرین» و نیز گفت: «والله بکل شیئی علیم» و علم او یک علم است که بدان همی داند جمله موجودات و معدومات را، و خلق را با وی مشارکت نیست و متجزی نیست و از وی جدا نیست (۳)»

تصوف اسلامی بر فکر و فرهنگ هندی اثر عمیق گذاشت و هنوز رسالات و مقالات بی شماری اصول و سنتها می‌باشد که قابل رؤیت است. آن نفوذ عمیقی در لهجه‌های بومی هند داشت. ادبیات صوفی در هند ابعاد جدیدی در فلسفه صوفیانه گشود و نسل جدیدی از ادبیات را در زبان فارسی معرفی نمود، بهترین نمونه آن ملفوظات است. باید از امیر حسن سجزی، یکی از مریدان شیخ نظام الدین اولیاء و از شاعران بزرگ، به خاطر مشارکت در این

ادبیات قدردانی و تشکر کرده. وی از میان ضبط صحبت هایی که پشت میز خانقاه چشتیه انجام می شدند، به صورت یک کتاب، یادداشت جمع آوری و تألیف نمود و نام کتاب را «فوائد الفوائد» گذاشت. این یک اثر پیشگام بایک وضعیت ادبی مختلف شخصیت صوفیانه بود و برای نویسندگان دیگر که تمایلات صوفیانه داشتند، راهی را گشود و همونوا نمود.

تفسیرهای مشابه ضبط شده توسط رؤسای دیگر نیز به چاپ رسید. آن خدمت بزرگی به اصطلاحات روحانی، فلسفه و اصول صوفی نمود. این ملفوظات دارای ارزش تاریخی بسیاری هستند. آن ما را به فضای روحانی و ساکت خانقاه های قرون وسطی هند می برد، جایی که ما به جامعه کمال آن، بانظر اجمالی می نگریم. در سکوت صوفی ها، یک حالت معتدل و پریشانی های متفکرین مذهبی را مشاهده می نماییم و می توانیم نظر عمیقی به زندگانی عمومی آنان داشته باشیم. این دسته ها در اطراف خانقاه ها، فقط برای جستجوی عافیت های شیخ و تسکین دل های شکسته است. این ملفوظات به فضای مذهبی نوری پاشید و آرزوهای روحانی آن دوره که مذهب اجتماعی و میل مفراط اقتصادی بود، در افکار هندی قرون وسطی ظهور کرد. ادبیات صوفیانه که در قرون وسطی در هند به وجود آمده بود، می تواند به چهار دسته تقسیم شود:

۱ - رساله ها و مقالات و ماهنامه هائی که اصول صوفی را بحث می کند به این دسته تعلق دارد. ادبیات فارسی هند فقط می تواند به «کشف المحجوب» هجویری (که در بالا متذکر شدیم) به خود بیابد.

۲ - ملفوظات. عموماً مجموعه گفتگوهای ضبط شده در خانقاه شیخ است که توسط مریدان، جمع آوری و تألیف شده و در اکثر حالات توسط خود شیخ صورت می گرفته است. آن محتوای مذهب صوفیانه، فتواها، نظرات، گفتارهای اخلاقی و گفتارهای شیخ است.

۳ - مکتوبات. دسته سوم به گردآوری نامه های صوفی یا نامه های گردآوری و تألیف شده توسط شیخ است که برای مریدانش که خلیفه نامیده می شدند به انجام رسانیده شده است، که در اصطلاح مکتوبات نامیده می شود. آن همراه با سؤالات اصولی و جواب آنها است و گاهی اوقات در ارتباط با مسائل مذهبی و سیاسی بوده است. از این نوع مکتوبات، در نامه های عبدالقدوس گنگوهی، معاصر بابر بادشاه، بنیان گذار امپراطوری مغول و مجدد الف ثانی که دوران جهانگیر می زیست به وضوح مشاهده می شود.

۴. تذکره ها. شرح حال یا زندگی نامه های صوفی است که اولین بار در آسیای مرکزی به وجود آمد و بعداً توسط شرح حال نویسان صوفی پیروی شد.

برجسته‌ترین آنان، عطار نیشابوری، جامی، حسین واعظ کاشفی، بودند.

الف) ملفوظات: با توضیحات بیشتر، ملفوظات، صحبت‌های مجالسی هستند که مرشد روحانی و مقدّس باید در خانقاهش اجرا کند صحبت‌ها و سخنان کوتاه توسط مریدان ضبط می‌گردید و فقط آن کسانی که قابلیت و حقوق دانشجویی داشتند، آن را جمع آوری و تألیف و چاپ نمودند. آن یک رساله درباره زندگی روحانی، شرایط، شرح و بیان، تعلیم و تمرین طریقت صوفی‌ها بود.

ملفوظات تبحر عمیق مرشد را آشکار می‌نمود. در کنار آن، کتاب قرآن شریف، تفسیرهای معروف درباره قرآن، مانند: تفسیر کبیر رازی و تفسیر امام زاهد و دیگران مطالعه و نقل قول می‌شد. اولاً نقل قولهای مستعد و مناسب از قرآن، ارزش تعلیمات صوفی‌ها را بالا برد و تحریکات مذهبی و احساساتی که اغلب سخت بودند، به همراه شنیدن کلمات خدا توسط مسلمانان دیندار و پرهیزگار، سهل و آسان می‌شدند.

دوم: حکمت قرآن شریف. مرشد صوفی و نویسنده برای بحث زیاد با یک عنوان مشخص فراهم نموده است.

سوم: تعلیمات قرآن شریف: نویسندگان صوفی را برای توضیح و تشریح تعلیمات آماده نموده است.

بین مردم، ادبیات فارسی که در شبه قاره به وجود آمده، مخصوصاً این نوع تألیف بی‌همتا است و با ادبیات فارسی کلاسیک ایران قابل رقابت است. آن مربوط به سخنرانی‌های صوفی‌ها در پشت میزهایشان می‌باشد و ما مثال روشنی از رساله «فوائد الفواد» که توسط یکی از مریدان برجسته نظام الدین اولیاء (متوفی ۱۳۲۵ م / ۷۲۵ هـ ق) نوشته شده، می‌آوریم. نام کامل وی نجم الدین حسن بن اولیاء الدین سجزی (متوفی ۱۳۳۷ م / ۷۳۷ هـ ق) است. وی دوست و معاصر مشهور بزرگترین شاعر فارسی گوی هند، امیر خسرو دهلوی بوده است.

فوائد الفواد شامل خلاصه‌هایی از سخنرانی‌های آموزنده و عبرت‌آموز مرشد شیخ نظام الدین اولیاء است که در مجالس مریدان ایراد فرموده است.

در طول پانزده سال، سخنرانی‌هایی که حسن سجزی بر حسب وقایع تاریخی فراهم کرده بوده، هر کدام با تاریخ مشخصی معین گردیده است. آن برای ما شرح حالات فراوانی را در ارتباط با مقدّسین طایفه چشتی فراهم نموده است. حسن شاعری بود. خوشبختانه ما دیوان وی را که به فارسی چاپ شده است، در دست داریم. غزلیات حسن یک ریتم و هماهنگی بر سرود یک نواخت تمرینات احساسات دل‌شکستگان عشق و دردهای سخت جدایی را

به همراه دارد. ابیات زیر را ملاحظه نمایید. محتویات فهرست معانی آن بسیار قدیمی است، ولی ایده‌ها و افکار تازه دارد:

مرا از زلف تو مویی بسنده است	فضولی می‌کنم بویی بسنده است
من از روی سلامت راز بینم	سلامی از نکو رویی بسنده است
حسن از طالب حبل‌المتینی	ز خوبان تار گیسویی بسنده است
وگر محراب خواهی بهر طاعت	از ایشان طاق ابرویی بسنده است

وی رباعیاتی سروده است. اما در غزلیات تبخّر فراوانی دارد. با یک دید ارزیابی، غزلیات وی انعکاسی از نظم امیر خسرو دهلوی است که ممکن است به همکار نزدیکش نسبت داده شود ولی آنها اصالت‌های خودشان را دارا می‌باشند. این یکی دیگر از شایستگی‌های امیر خسرو دهلوی است که مسلماً نظر ما را به خود جلب می‌نماید. مطالعه شخصیت امیر خسرو سرآمد شعرای هند بسیار لذت بخش است. چنانکه تاکنون انعکاساتی در تمام جنبه‌ها داشته است که نظرات اجمالی بر جامعه شبه قاره است.

تأثیر بزرگتر که بعداً در آثار ادبی فارسی ریشه دوانید، دانش عمیق و وسیع موسیقی کلاسیک و محلی هندی وی بود. در نتیجه این تأثیرات، زبان فارسی برای اولین بار از زمان توسعه و تکاملش در هند با خزانه‌ای از دوره‌های موسیقی تلاقی نمود.

چگونه موسیقی به عنوان یک وسیله مجاز و معقول برای اوج وجد صوفی شناخته شده است، داستان طولانی دارد. با احترام به حقانیت و درستی شنیدن موسیقی و حضور و سماع، نه دستور ضمنی در شریعت برای خود رأی بودن نیست، بلکه آنها احادیثی هستند که سروده می‌شوند و این احادیث توسط پیامبر اسلام (ص) که نوع مخصوصی از موسیقی، و نه استفاده از لوازم موسیقی حرام که در تحت گره با مزامیر خاص هستند، بیان گردیده است.^۵ وی یکبار اعلام کرد که: الغناء رقیة الزنا (موسیقی یک افسون است)، و آن سروده‌هایی است که در اثر شنیدن آن احساسات در صوفی تحریک می‌شوند.

مولانا شبلی نعمانی، در کتاب «شعر العجم» خودش، مشارکت امیر خسرو را در موسیقی هندی ارزشیابی نموده است و نت‌ها و دستگاه‌های متنوع موسیقی را که او ابداع کرد یادداشت کرده است. تعدادی در قالب اصل و خالص و تعدادی توسط آمیختن نت‌های خارجی از موسیقی عربی هستند. آقای اچ. جی. فارمر در اثر موقر خودش در موسیقی اسلامی با عنوان «تاریخ موسیقی عربی تا قرن سیزدهم» مشارکت امیر خسرو دهلوی را در موسیقی بسیار ستوده است.^۶ در زیر تعدادی از دستگاه‌های موسیقی که این نابغه بزرگ اختراع نموده آورده شده است:

مزدلق، فرغانه، عشاق، ایمن، غنم، سرپرده، بافر، سانه گری، مجیر.
امیر خسرو دهلوی در کتابش به نام «اعجاز خسروی» چندین نامه با عناوین مختلف هنری و ادبی تألیف نموده که بخشی از آن مربوط به موسیقی است. در این نمونه‌های تصنعی هنرنامه‌ها، وی نبوغ بزرگ خودش را در هنر موسیقی از خود نشان داد که در زمان خودش استاد بی رقیب بود. «اعجاز»، یک معدن فهرست معانی در جنبه‌های مختلف زبان و ادبیات و علوم فارسی برای ما فراهم نموده است.

ب) مکتوبات: مکتوبات (جمع آوری نامه‌های صوفی) یک طبقه مشخصی را به نام ترسل یا انشاء شکل می‌دهد. این خزانه‌های واقعی، فرم تعریف شده و حسن انتخاب لغات صوفی است. این نامه‌ها، خطوط مختلفی از نامه نگاری را تکمیل نموده‌اند. هر نامه خطاب به چند مرید است و منابع برای مرشد یا صوفی اولیه با لغاتی مانند «حضرت» یا «بندگی حضرت» شروع شده است. «حضرت» بخشی از یک «انسان» نیست، بلکه یک بیان مودبانه موسوم است.

کتاب شیخ شرف الدین یحیی منیری به نام مکتوبات صدی، جنبه‌های مجذوبانه‌ای دارد که علاقه شدیدی به وجود می‌آورد، حتی برای کسانی که از آداب و رسوم اسلامی به کنار هستند. «این نه فقط یک شرک آشکار است، بلکه یک شرک خفی است که خطرناک‌تر به نظر می‌رسد». ^۷ شرک یک رقیب برای خداوند متعال است که گناه کبیره شمرده شده است.

در مرحله بعدی توسعه تصوف در هنر، توده‌ای از لهجه و طریقت‌ها مرتبط شدند. این حقیقت دارد که شیخ درستی و حقانیت سماع را تشخیص می‌دهد که آن حالات موسیقی فرمان چستیه و حتی بالاتر از آن، اجازه تمرینات رقص می‌دهد که حالات به وجد در آمده می‌باشد و مخصوص سلسله مولویه است که بنیان‌گذار آن مولانا جلال الدین مولوی رومی است. از طریق این حالات وجد صوفی، آنها وارد توده‌ای از لهجه‌ها می‌شوند که زبان فارسی را در هند به صورت گسترده‌ای غنی نمودند. زبان فارسی به همراه نت‌ها و دستگاه‌های موسیقی شیرین‌تر شد و اکنون ما می‌توانیم لغات و کلمات هندی و سانسکریت را که به تدریج فارسی شده‌اند، بشماریم. منبع بزرگ و مؤثر دیگر در توسعه زبان فارسی در هند به نقل قول‌هایی از قرآن شریف نسبت داده می‌شود که همه صوفی‌های هندی دانش عمیقی درباره آن دارند. قرآن شریف، را خداوند متعال از طریق آخرین پیامبرش آشکار نموده است. شریعت نیز بر پایه این منبع اولیه است، که اصل مهم و بنیادی تعلیمات اسلامی است. صوفی‌ها، حتی

هنگامی که تصوف از مرتبه اصیل خودش سقوط نماید، هرگز این منابع مهم وحی را از دست نمی دهند. صوفی های اولیه شدیداً به شریعت چسبیده اند که قبل از سه مرحله فلسفه صوفی که: طریقت، معرفت و حقیقت هستند، فرار دارد.

ادبیات توسط صوفی های اولیه ایجاد گردید. بنابراین تأثیر عمیقی از تعلیمات قرآنی را تحمل نمود که نقل قولها در آثارشان نمایان است. بهترین نمونه در هند، مکتوبات صدی از شیخ شرف الدین یحیی منیری است که درباره آن اشاره گردید. هنگامی که شیخ در روستایش (سونار گاون) مشغول مطالعه بود، از تمامی فرصت هایش برای رسیدن دانش عمیق قرآنی استفاده می نمود.^۸ مطالعه قرآن، پایه تفکر و اندیشه صوفی و منبع وجد و وحی است که چندین مشکل فلسفی صرفی را احاطه نموده، مانند دیدن خداوند تعالی (لقاء الله).

صلاحیت خود شرف الدین در نشر مطالعات وسیع قرآنی اش مؤثر بوده است. این یک حقیقت جهانی است که در همه مکتوبات و آثار صوفی های هندی مشاهده می شود. حتی در دیباچه امیر خسرو دهلوی (۱۳۲۵ - ۱۲۵۳ م) یکی از مریدان خواجه نظام الدین اولیاء دارای نقل قولهایی از قرآن است. توسط این منبع زبان فارسی بی اندازه غنی گردید. همچنین انواع ادبیات ایجاد شده در هند و ایران را طبقه بندی نمود. ولی طبیعت موضوع یا عناوین تعلیماتش و تألیفاتش، هرچه که باشد، مؤلف در آغاز آثارش کلمه «بسم الله» را فراموش نکرده است. بسم الله و حمد خداوند متعال و تمجید از پیامبر (ص) نعت است. آنان، از جای پای برادران مسلمان خودشان پیروی کردند. مطالعه سوگواری و نوحه خوانی و قراءت قرآن تذکر داده می شد و توسط همه مسلمانان صوفی هند در خانقاه هایشان ترویج و تشویق می شد.

تاکنون ما تأثیر قرآن را بر نوشته های صوفی ها تجزیه و تحلیل نمودیم، اکنون جنبه دیگر این تماس عمیق را بررسی می نماییم، که انتشار پیشین از حدیث و سنتهای پیامبر اسلام (ص) است، حدیث، گفتارهای آخرین پیامبر الهی (ص)، و آن در قول، عمل و گفتار دخالت دارد. بدون نمودن گفتار وی قبلاً آغاز گردیده بود. حتی در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) محدود می شدند. سالها طول کشید تا اینکه به این نتیجه رسیدند که یک علم جدا یا علم سنت ها به وجود بیاورند. به هر حال، این باعث شگفتی است که متذکر شویم که بعدها با گسترش علم، دانش به چندین شاخه تقسیم گردید و عمومیت و اعتبار سندیت خود را ثابت کرد و نتیجه علم الحدیث بوجود آمد. در دوره بعد به صورت یک موضوع مطالعه اسلامی در آمد و به دوره تحصیلات دانش جویان مسلمان اضافه گردید. در هند، آن مدیون شاه ولی الله و خانواده اش می باشد که به خاطر

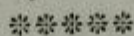
کوششهای آنان در علم حدیث، مطالعه و اهمیت آن بسیار فراوان بود که به قرآن وصل می شد.

یادآوری یک مطلب نباید فراموش شود و آن این است که شرف الدین یحیی منیری در نوشتن حدیث تعریف و تمجید و تفسیر قرآن در نامه هایش، نقش مهمی را بازی کرده است. استفاده از نقل قولها و احادیث دقیقاً همان راهی می رود که قرآن شریف آن را بنا نهاده است. هنوز ما تسلیم روش استفاده وسیع حدیث توسط صوفی ها هستیم.

ج) تذکره ها: در هند ما با توده ای از مسائل که توسط صوفی های هندی نوشته شده، روبرو هستیم. مهمترین آنان «سیر العارفين» و «اخبار الاخيار» است. در مجموع، اینها تفسیر هائی کلاسیک در اصول صوفی ها هستند، مخصوصاً «عوارف المعارف» از شیخ شهاب الدین سهروردی و «فصوص الحکم» از ابن العربی - تذکره های صوفی، از صوفی ها و مقدسین آنان، با اهمیت به آمار تاریخی و شکل گیری یک منبع مهم برای دوره ای در قرن سیزدهم تا شانزدهم است، هنگامی که مورّخین مانند: علامی فهامی ابوالفضل و بعد از وی ابوالقاسم فرشته از مکتوبات و شرح احوال صوفی استفاده نمودند.

منابع

- ۱ - کشف المحجوب، ترجمه، آ.ا. نیکلسون. لندن ۱۹۳۶ م.
- ۲ - کتاب درسی مخصوصی فصل پنجم، «در صحبت نظرات گوناگون مربوط فقر و اخلاص»
- ۳ - گزیده نظم و نثر فارسی - جلد اول، صفحه «اثبات علم» (کشف المحجوب) ۱۹۷۱، ص ۲۱۳.
- ۴ - ام. اکرام. «ارمغان پاک» لاهور، ۱۹۵۰، ص ۵۵.
- ۵ - مزامیر فلوتس، سالترینر.
- ۶ - اچ. جی. فارمر. «تاریخ موسیقی عربی تا قرن سیزدهم» لندن. صفحه ۱۲۹
- ۷ - مکتوبات صدی صفحه ۱۷۰
- ۸ - مکتوبات صدی (اردو) کانپور، ۱۹۱۱.



شعر فارسی امروز شبه قاره

قاضی حبیب الحق (۱)

لغمة توحيد الهی

صفت ذات لا شریک له
وحدده لا اله الا هو
هست منزلگه عباد له
وحدده لا اله الا هو
دهریان در شجر ثمر گفتند
دیریان قول بی هنر گویند
مؤمنان گفت لا شریک له
وحدده لا اله الا هو
اهل تورات بی هنر گشتند
عیسیان عیسی پسر گفتند
سالکان گفت لا شریک له
وحدده لا اله الا هو
دهریان گفت ماده می گردد
نسمه و جرثمه ولد گردد
گفت مؤمن که لا عقیل له
وحدده لا اله الا هو
مختصر گفت «قاضی» عنوان را
عاقلان گسترند برهان را
از عنایات لا شریک له
وحدده لا اله الا هو

عظمی زربین نازیه (۱)

نعت رسول مقبول «ص»

نظر کنید به حالم که من گنهگارم	قدم زنید خیالم که من گنهگارم
مرا به روضه بخوانید یا رسول الله	که سر به پای تو مالم که من گنهگارم
عطا کنید شرابی که معرفت یابم	به دست جام سفالم که من گنهگارم
زبان شسته ندارم که نعت تو گویم	چو نیست هیچ پر و بالم که من گنهگارم
به فاطمه و به حسنین لطف بر من کن	خزان رسیده نهالم که من گنهگارم
به وصف ساقی کوثر چه بایدم بنوشت	چو برتر از همه عالم که من گنهگارم
چه خوش بود که بیایی به خانه «زربین»	چه آرزوی وصالم که من گنهگارم

سمن عزیز (۲)

نعت رسول اکرم «ص»

مسلمانان همه سوی محمد «ص»	همه عاشق به گل روی محمد «ص»
دو چشم من بود در انتظارش	منم پیوسته سوی محمد «ص»
ببین آن گنبد خضرا درخشان	همه بسته به گیسوی محمد «ص»
به خلق خوش اسیر حضرت او	دلم خواهد همه خوی محمد «ص»
بود قرآن نشان پاک الله	و لیکن آمده سوی محمد «ص»
بود معراج او معراج الله	چو اقصی گشته باروی محمد «ص»
زتم نعره رسول الله کجایی	رسد بوی خوش از بوی محمد «ص»
ندای او منم از جان و از دل	شب و روزم شد آهوی محمد «ص»
ببویم خاک در گاه مدینه	«سمن» هستم من و کوی محمد «ص»

۱ - مربی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور کالج، لاهور.

۲ - فارسی گوی مقیم اسلام آباد

نعت رسول خیر البشر «ص»

در چشم روشنی دارم، دل دیوانه‌ای دارم
سفر در پیش روی من، بود زاد سفر جانم
جمال مصطفی «ص» جویم، گل پروانه‌ای دارم
نخواهد گشت رُسوا، روز محشر بنده الله
نظر بر جلوۀ خیرالبشر، دُر دانه‌ای دارم
تو ابر رحمتی آقا، سراپا رحمتی آقا
شفاعت از محمد «ص» شد، که من جانانه‌ای دارم
تو هستی رحمة للعالمین، پیمان‌های دارم
نظرمی‌کن به سوی من، یکی کاشانه‌ای دارم
امید و آرزوی من، جهان آبروی من
«ضعیف» بارگاه تو، دل دیوانه‌ای دارم
منم در شهر تو بنده، نبی الله من هستی

جاوید اقبال قزلباش (۲)

اقبال و شریعتی

شعر او تفسیر قرآن در عجم
داد توضیح اش به ایران سرزمین
نطق او با تندی اش می‌کرده رم
زانکه او دین دار بوده هر قدم
آنکه بوده پاسدار فکر و فن
بُعد علی را پیرو آن را از خدم
او با اقبال و شعرش بود یار
بود اندر نوجوانان مهر دار
دید هر دیوار «ارشاد» (۳) جمال
او سخنور هم نجیب و با کمال
کل توجه سوی آن مبذول شد
ما و اقبالش (۴) چنان مقبول شد
فکر و دانش از پس او نشر کرد
اندیشه اقبال را او حصر کرد
از برای نسل نو طریقتی
اسم او معروف شد شریعتی
آشنایی را با او تلطیف کرد
شاعر مشرق را او تعریف کرد

۱ - سراینده ساکن ننگانه صاحب.

۲ - سخنسرای برجسته مقیم راولپندی / اسلام آباد

۳ - حسینیه ارشاد

۴ - کتاب ما و اقبال از دکتر شریعتی که بنده آنرا به اردو برگردانده و در اسلام آباد و کراچی مراسم

رونمایی ترجمه برگزار شده است.

سراچۀ اَضداد

چشم یقین به منظر غایب گشودن است
گرم است بزم حیرت و اندر میانِ بزم
از هیچ تا به هیچ فقط وهم بودن است!
فهمیدنی است، جدّت انجامِ کار ما
کار نگاه‌گنگ، خموشی سرودن است
شب زنده داری ام ز کمالِ غنودن است
کآن تا خیال سایهٔ مژگانِ فزودن است
انجام‌ها بخیر که بودن نبودن است
«شیدا» در این سراچۀ اَضداد بی ازل

فائزه زهرا میرزا (۲)

یوسف گل پیرهن

من می‌روم از کوی تو نالان و زاران دم به دم
بیگانه‌ام از غیر تو، ورد زبانتم ذکر تو
دل می‌رود، جان می‌رود، هستم پیریشان دم به دم
پروانهٔ جان‌سوی تو، خندان و گریان دم به دم
عشق تو حرز جان شده‌ای جان جانان دم به دم
مثل تو نشکفته گلی گرچه هزاران دم به دم
جان می‌رود، دل می‌تپد دستم به دامان دم به دم
از چشم من هر دم روان ابر بهاران دم به دم
تانوش آن جامت کنم، خندان و شادان دم به دم
باشد که آن مصر دلم، آید به کنعان دم به دم
دل می‌رود هر سویه او، با ساز و سامان دم به دم
شاید که روزی باشد دیدار رضوان دم به دم
وصل تو روح افزا شده، هجرت تو جان فرسا شده
تو آمدی مثل گلی، در باغ و بستان دلم
از دوریت دل می‌تپد و ز دیدنت جان می‌رود
در هجر تو آه و فغان، نالم همی روز و شبان
ساقی بیا بارِ دگر، پُرکن ز دستت جام من
گم گشته در چاه ذقن، این یوسف گل پیرهن
من مانده‌ام مهجور از او، در کلبهٔ حزن و الم
ای «ناتره» از لطف رب هر آرزوی خود طلب

۱ - فارسی سرای ساکن کویت

۲ - استادیار دانشکدهٔ دولتی فدرال مارگلا F-7/4، اسلام آباد

دیدۀ بینای من : اقبال

صبحدم چون نور بارد بر خیابانهای من
ای خدا! آن خواب اقبالم به صد تعبیرها
پاس عهد و صدق کل فکر رسا حق زبان
ای خدا! عزم جوانان تابناکست مثل خور
ای خدا! گمره کند این مرد دانای فضول
سوزنش از ساقها زهر هلاهل می کشد
ای خدا! جهل مرکب را بزن بر سنگ راه
ترجمان فطرت انسانیت دین خدا
للانسان الا ما سعی فرموده ای
السلام ای شاعر اسلام اقبال بلند
معذرت خواهم درین محفل سخن گفتم سدید

شکر شکر شکر گوید پی به پی لبهای من
جلوه‌ها بخشید بهر دیدۀ بینای من
بار دیگر یافتم این دولت زیبای من
از فروغش می‌فروزد شمع نجم آسای من
علم محدودش ترا شد تنگ‌تر پهنای من
سینه کوبد اشک ریزد لاله‌ی شهلای من
ای خدا! علم لدنی را بنه بالای من
رحمت هر دو جهان آقای من مولای من
این چراغ نور روشن می‌کند دنیای من
انجمن آرای وحدت انجمن آرای من
من که «سلمان» ام غلام خانه‌ی زهرای من

صدیق تأثیر (۲)

حدیث عشق

جز ریاب جان ندارم هم نوا سازی دگر
آن چه گذرد بر دل من تو بگو گویم کرا
هان اگرچه بی پروو بالم به حیرت می‌رسم!
حرف اول هست از دل رفتن و آخر ز جان
نیست آهنگ نوین این بس صدای شیشه است
نکته دانان را صلایی می‌دهم «تأثیر» بس

می‌سرایم نغمۀ تازه به اندازی دگر
من ندارم در جهان جز خویش همرازی دگر
تو چه دانی عاشقان دارند پروازی دگر
کین حدیث عشق را انجام و آغازی دگر!
آنکه آید از شکست دل چه آوازی دگر
کرده‌ام آباد در پنجاب شیرازی دگر

گنج معانی

به عالم سکه‌اش را بس روانیست
 کز و در باغ معنی صد بهار است
 دری را هست صد گونه عبارت
 متاع دانش خود داده بسی رنج
 کز و گشتند طوطی‌ها شکر خا
 ز شعر خویش کرده رشک گلزار
 سرود خسرو و گنج نظامی
 به کی گنج سعادت بار دادی؟
 بهار عاطر مشکین نگاران
 چه مضمون‌ها که کلکش می‌نگارد
 بلندی‌های حرفش بس نزون است
 خیال از تنگی پیکر ننالد
 زبان فارسی خود یک جهان است
 تو یک چندی و رای ما و من گو
 که در نکته‌شناسی پس نمانم
 مرا حرف دری خوش یاد دادند
 مرا عشق دری تعلیم فرمود
 همیشه در ارم آباد دارد
 به درس فارسی جادو بیان بود
 در گنجینه حکمت گشاده
 که رنگ دیگری هرگز نمانده است
 ز فیض صحبت روشن دلان است

ادب در فارسی گنج معانیست
 دری و فارسی نام نگار است
 ز شعر و حکمت و اخلاق و سیرت
 ادیبان گهر بار و گهر سنج
 شکرگفتن روا باشد دری را
 دری را سعدی و رومی و عطار
 نبودی گر بهارستان جامی
 کجا روح بلاغت زو گشادی؟
 نگار خاطر رنگین بیابان
 چه نکته‌ها که در دامن ندارد
 بلند اندیش می‌داند که چون است
 در این جامه قد مضمون ببالد
 هنوز اندر تن خاور چو جان است
 مرا ذوق سخن گوید، سخن گو
 ازین در فارسی شیوا بیام
 نیاکانم بنای خوش نهادند
 چو استادم گره از طبع بگشود
 خدا او را به جنت شاد دارد
 شفیق و دردمند و مهربان بود
 چنان درس ادب انجام داده
 چنان عشق دری در دل نشانده است
 هوای خاطر ام ار گل نشان است

میراث مکتوب نامه

به مناسبت مجلس بزرگداشت میراث مکتوب و خدمات فرهنگی و ادبی و علمی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به متون کهن ادبیات فارسی و علوم انسانی و تفهیم حفظ و احیای نسخه‌های خطی کارنامه ایرانیان و پاکستانیان.

گوهر میراث مکتوب این زمان رخشان شده	جمله آثار کهن پیوسته ایمان شده
عاشقان نسخه‌های خطی و متن کهن	جملگی جانباز راه حضرت قرآن شده
هر کجا میراث مکتوب کهن اندر نقاب	کشف محجوب حقیقت آیت رحمان شده
سر به سر ایران و پاکستان و هندوستان یقین	مخزن مکتوب میراث کهن پنهان شده
«یاکبیکج» نسخه‌ها در دست تو روز و شبان	برگ و بوی تو نگهبان، لاله نعمان شده
خانه‌ها و درگه و دربار و دار علم و فضل	جلوه گاه کرم و موش و عنکبوتستان شده
شو سفر کن در بهاولپور عشق و اوچ دین	ماه گیلانی بخاری یوسف کنعان شده
درگه بابا فرید و جمله میراث کهن	آب گرم و باد گرم و دشت چولستان شده
پیکر مهر و محبت شد مجسم پیش ما	«دعوت شیراز» مخدوم وفا احسان شده
گشته مدفون جمله میراث کهن در قعر چاه	جملگی پوسیده و با خاک و گل یکسان شده
مرکز تحقیق عشق و گنج بخش جهان	مدت سی سال و اندی مرکز خوبان شده
یکه تازدشت معنی روز و شب در جست و جو	هر کتب خانه ازو، روشن به پاکستان شده
ای خوشا میراث مکتوب و نگهبانان آن	طبع و نشر و کارشان، کوششگر عرفان شده
این زمان میراث مکتوب کهن ورد زبان	لیکن این «میراث معمور» منظر چشمان شده
دیگر آن «میراث ملفوظ» آمده میراث دل	جمله دانایان ما، ملفوظشان درمان شده
آن همه «میراث انسانی» خمیده قد بین	هر خمیده قد، کنون پیر سخنگویان شده
اعتماد و اعتبار آمد نشان فتح باب	جام پیروزی هماره کوشش مردان شده
اقتصاد از هرچه برتر آمده در این طریق	شهر طوس عاشقی فردوسی ایران شده
مشعل راه حماسه، قدمت شهنامه‌ها	خفتگان سند تالپوران، دل مهران شده
کاخ «همدرد حکیم» و حکمت و طب قدیم	بیت حکمت مرکز تفهیم بوریحان شده

عاشقی کن، حافظ میراث مکتوب کهن
عاشقی کن در طریق حفظ میراث کهن
آن که دارد کوشش سنگین دلی از بهر ما
کشف «نوشاهی» زده نقش ادب در این دیار
از خدا بخش محبت نعره‌ها آید به گوش
فر فروردین ببین میراث مکتوبش مکان
هر کجا آراسته و پیراسته با کار نیک
نسخه‌های خطی و احیاء و حفظ هر کدام
حافظ هر نسخه خطی «بدوح» آمد به جان
کشور ایران بود میراث مکتوب کهن
شهره گشته نسخه‌های خطی ایران زمین
مرد مردان کهن شد غمگسار نسخه‌ها
از «قم» آمد مرعشی‌های ادیب و نکته سنج
جست و جو از بهر هر میراث مکتوب کهن
آن کتب خانه که «ملی» باشدش ملت نشان
آن «ذخائر» کامدش «اسلام» ناب از اصل خود
سوی دانشگاه تهران و کتاب خانش نگر
آن «ملک» کو از خراسان آمد و خدمت نمود
جان او پیوسته میراث مکتوب کهن
«آستان قدس» هشتم پیشوای علم و دین
بهترین و برترین میراث مکتوب کهن
مصر و شام و مکه و شهر مدینه سر به سر
سر به سر قسطنطنیه گشته میراث کهن
قونیه با قونیوی شد مرکز نی نامه‌ها
خط مولانا یقین «میراث مکتوب» آمده
هر کتب خانه که در روس و اروپا شد بلند

همّت قزوینی و افشار ما کتمان شده
عاشقان! بیگانگان پیمانشان نقصان شده
گویا «میراث مکتوب» چکش و سندان شده
کوشش و جوشش از او نقش دل رندان شده
شهر «پسته» مرکز میراث مکتوبان شده
«اکبر ایرانی» اینک صفدر میدان شده
نشر «میراث کهن» صورتگر کیهان شده
کوشش ایرانیان چون تاطع برهان شده
نعره جانم «بدوح» انرشته خندان شده
کاتبان در هر کجا پیمانگر یزدان شده
«حائری» حافظ، نگهبان بهارستان شده
«منزوی» های و فنا کوششگران جان شده
نسخه‌های خطی «قم» رهرو انسان شده
گوهر ذرچ صداقت در دلم پیمان شده
شهرت گنجینه هایش در جهان گنجان شده
آن «حسین اشکوری» گنجور نورستان شده
مرکز و گنج پژوهش اندر آن آسان شده
کوشش میراث مکتوبش چو خور تابان شده
ثروتش وقف آمد و نقش نگارستان شده
مرکز میراث مکتوب مسلمانان شده
جمله محفوظ و مصون از سرقت شیطان شده
مخزن دُر و گهر چون روضه رضوان شده
توپ قاپو، فاتح همه گنج دُر و مرجان شده
مهبط عرفان مولانا، در آن سامان شده
نشر آن همواره کوشش‌های هر انسان شده
گنج «میراث مکتوب» جای جاویدان شده

مُلکِ افغان و همه شهر و دیارِ آن زمین
آسیای مرکزی تا چین و ما چین و خُتن
ملکِ کشمیر آن که نامش گشته ایرانِ صغیر
جمله آثارِ ادب از شعر و نثر و تذکره
ای بسا متنِ کهن پنهان شده در خانه ها
از معارف هر چه خواهی جست و جو کن این زمان
لطفِ «ایران زاده» آمد «نعمت الله» ما
خاکِ راهِ عالمان و عارفان و شاعران
یا الهی کن نصیبِ خدمتِ گنجِ بخشیان
تا قیامت کارِ من نقشِ سرِ ایوان شده

فتانه محبوب (۱)

قصه درد و تباهی

ناگهان لرزید سر تا پا فلک
لرزه برآندام این و آن فتاد
ناگهان لرزید آن بُرج بلند
بهازاران طفل و پیرو نوجوان
در دیوار دور دستان همچنان
هر طرف جز اشک و خون دل نماند
هر طرف پُرده هزاران لاش شد
جعیغ و فریاد بلند طفلکان
طفلکان، پیران و صدها نوجوان
آن همه گشتند زیر خاک ها
شهر چون ماتم سراگشت ناگهان
ناگهان لرزید سقف آسمان
دید انسانها همه بیچاره اند

جسم خاک و دشت و صحرا تا سرک
بر دل و بر جان ما صد غم فتاد
بی خبر افتید آن بالا بلند
در دل بی مهر دنیا شد نماند
شهرها ویران هم در یک زمان
قصه درد و تباهی ها بماند
خانه ها پُر زخمی خون پاش شد
ناگهان پیچید چون در هر مکان
داشت فریاد از گزند این جهان
در پس سقف و هزاران سنگ ها
مردمان فریاد کردند از زمان
اشک ها بارید بر غم هایمان
تن به تقدیر داده و فرمانبرند

نمان خواهد پادشاه ما دمی
 بی نیاز و مالک دنیا تویی
 دست ما گیر چون زیا مانده ایم
 بسته گستاخ و نافرمان بریم
 ظاهر و باطن همه گشته کساد
 از برای خلق دنیا شد تعب
 نه برای درگهت شد بی ریا
 از خجالت سر نبرداریم ما
 مشکل است تا بر زبان آرم چنان
 هم تویی قادر آنها هم نعیم
 باز هم این جاهلان را عفو کن
 از دیار فضل و رحمت بار خویش
 شاد کن ما را ز لطف و فضل خویش
 دور کن ما را ازین گرداب ها
 بی مروت بی وفا است زندگی
 ما همه را از خطا معذوردار
 ای خدا می کن رهائش از ستم

هیچ دستی پر مدد ناید همی
 یا الها خالق یکتا تویی
 کن مدد با ما که ما افتاده ایم
 شکی نیست چون ما همه بی طاعتیم
 کار ما باشد ریا، فسق و فساد
 سبحة و سجاده تقوای عجب
 نه برای ذات چون تو کبریا
 ما گنه گاران این ماتم سرا
 لفظ بخشش خواستن در این زمان
 باز هم غفار و رحمن و رحیم
 باز ما این عاصیان را عفو کن
 از در غیب و پُر از اسرار خویش
 غرق کن ما را به رحم و مهر خویش
 کن رها ما را ازین گنداب ها
 مرگ تدریجی شده است این زندگی
 یا الها از بلاها دوردار
 گشته «فتانه» اسیر رنج و غم

کیفی جامپوری (۱)

چراغ طور

شمع حیات بر در میخانه روشن است
 زان هم چراغ کعبه و بت خانه روشن است
 پیش نگاه عاشق دیوانه روشن است
 دلق گدا و افسر شاهانه روشن است

ساقی بیا که آتش پیمانان روشن است
 داغ وفا کز دل پروانه روشن است
 سزی که هوشیار بر او دسترس نیانت
 ای دل بین ز پرتو مهر جمال دوست

۱ - شاعر معاصر مولتان (م ۱۹۷۱م)

شعر فارسی امروز شبه قاره

گشته است جلوه تو فروغ دل خراب
گویا چراغ طور به ویرانه روشن است
آتش به جام پیش بت آتشین رخی
امشب ستاره می و میخانه روشن است
«کفی» ببین به بزم پری چهرگان شهر
روی نگار ما چه حریفانه روشن است

دکتر علی کمیل قزلباش (۱)

از امروز و فردا

سخن عشقم و تأثیر دوامی دارم
ناتمامی که بود حرف، تمامی دارم
شکر ایزد که نه شیخم و نه دستار فروش
دست در دست مغان دارم و جامی دارم
من ز امروز و ز فردا خبری داشته ام
آن که تا یار رسد، کوچه و بامی دارم
پیکری گفت: که من سر تمنای سرم
خنجری گفت: که من نیز نیامی دارم
حرف آن «مرد قلندر» به دلم می خورد، هان
ولی افسوس که من خوی غلامی دارم
عشق آموخته ام از در اقبال، «کمیل»
«مرغ لاهوتم و از دوست پیامی دارم»*

رضیه اکبر (۲)

گوهر تنهایی

غمی پنهان در چشمانم موج می زند
غمی پنهان در چشمانم موج می زند
قطره قطره از کنج چشمانم می ریزد
قطره قطره از کنج چشمانم می ریزد
تادری به حرف زدن نیستم
تادری به حرف زدن نیستم
بغض دلم نمی گذارد مرا
بغض دلم نمی گذارد مرا
از زندگی و غوغای آن
از زندگی و غوغای آن
افسرده و بی حس شده ام
افسرده و بی حس شده ام
از حوادث گیتی رنجورم
از حوادث گیتی رنجورم
سراز و فرود زندگی را پیموده ام
سراز و فرود زندگی را پیموده ام

۱ - مرتبی دانشکده دولتی - کویته * - مصراع اقبال لاهوری

۲ - استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد.

دل می خروشد و جان می نالد
 تو که با گوهر تنهایی ام آشنایی
 تو که ناگفته اسرارم را می دانی
 حاجت به بیان فسانه زندگی نیست
 «راضیه» دل سرشار به دریازده ای
 کتاب زندگی را دوباره باز کرده ای

دکتر رشیده حسن (۱)

در کتاب عمر

گوهر دل می سرایم پایداری کن مرا	در زمین عاشقی هم شهواری کن مرا
آشنایم جز غم دل نیست در دنیا کسی	من که عمری غصه خوردم، غمگساری کن مرا
بردل آشفته غمدیده من رحم کن	ناامیدی ها زدوده، یادگاری کن مرا
آخر از خلوت نشینی ها رهایم کن دمی	خسته و از پافتادم، یار، یاری کن مرا
من که در بزم خسان چون شمع گریان بوده ام	نور بخش خلوت و شب های تاری کن مرا
تندباد برگ ریزان برگ برگ من سرد	ای بهار من بیا و نوبهاری کن مرا
خاطرات دلنشین دارم، دمی بنشین برم	پس رها از گریه و اندوهباری کن مرا
در کتاب عمر من درسی به جز افسوس نیست	ایمن از این عالم ناپایداری کن مرا
نوگلی شاداب بودم، غم خزانم ساخته است	شاخه افسرده ام تو آبیاری کن مرا
این «رشیده» آمده در شاهراه عاشقی	سالک راه تو هستم، راهواری کن مرا

الیاس عشقی (۲)

غزل (۳)

اگرچه سرخی رنگ حنا کم کم به دستش
 ولی هر دم فزون سحر نگاه چشم مستش

۱ - استادیار گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

۲ - فارسیگوی با سابقه مقیم حیدرآباد (سندھ) ۳ - به یاد استاد بزرگ شادروان غلام قادر گرامی

شعر فارسی امروز شبه قاره

بین آن چشم ساده این قدر تابم به شستش
بر شعر من ای باد صبا پیشش که می دانم
ز بس بین من و او التفات ساحل و موج است
چرا رندی نه پشت پا به پیمانۀ زند آخر
دل من بی نیاز ساغر و مینا شد ای زاهد
ز فرط جلوه بر رویش نگاهی بر نمی تابد
چو ماه نیم ماه است و خوبان گرد او رقصان
امید شفقتی زان قاتل ساده چه می خواهی
شکستن ریختن هرگز نمی آرزد هنرور را
که هر تیر غلط انداز هر جایی نشستش
بر آید چون سخن از دل درون دل نشستش
که قربانش شوم پیوستنش اندر شکستش
به چشم ساقی پیمان شکن پیمان بستش
که سرشار لب می گون چشم می پرستش
که محرومی جلوه بخت هر دیده ورستش
کسی در مجمع خوش طلعتان کی همسرستش
که خونریزی کند اول در آخر داورستش
به ضرب تیشه اش بت ساز آخر بت پرستش

به کویش دیده ام «عشقی» که در انبوه جانبازان

اگر لطفی نماید کمترین چاکرستش

علی بابا تاج (۱)

بهار امید

کی گلستان از گل خالی مانده است
ای شاخه ی بی برگ ما!
پاییزها خواهند گذشت
بهمنی خواهد رسید
بلبلان امروز گر در ناله اند
آینده ها خوانند همین جا
نغمه یی با صد هزاران گل، بدان!
جشن نوروز آید و روزی دگر
قمریان از سایه ی سروروان

رنگ سبز برگ را خواهند نشانند
بر دلی، تازه تر از صبح خیال
زنده تر از شبنم تابنده رو
آن دمی را در نگاه داریم ما
ای شاخه ی بی برگ ما
کی گلستان خالی از گل مانده است
بهمنی خواهد رسید
پاییزها خواهند گذشت

۱ - مرتبی، دانشکده دولتی کویته

قطعه تاریخ

فصلنامه «دانش» اسلام آباد

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ۸۱ تابستان ۲۰۰۵ م = ۱۴۲۶ هـ

کل صفحات = ۲۹۶ به الفاظ به حساب ابجد «نصاب علم و ادب»

فارسی صفحات = ۲۷۴ به الفاظ به حساب ابجد «مجالس علم»

قطعه تاریخ (سال طباعت) «نگین ذخیره دانش»
م ۲۰۰۵

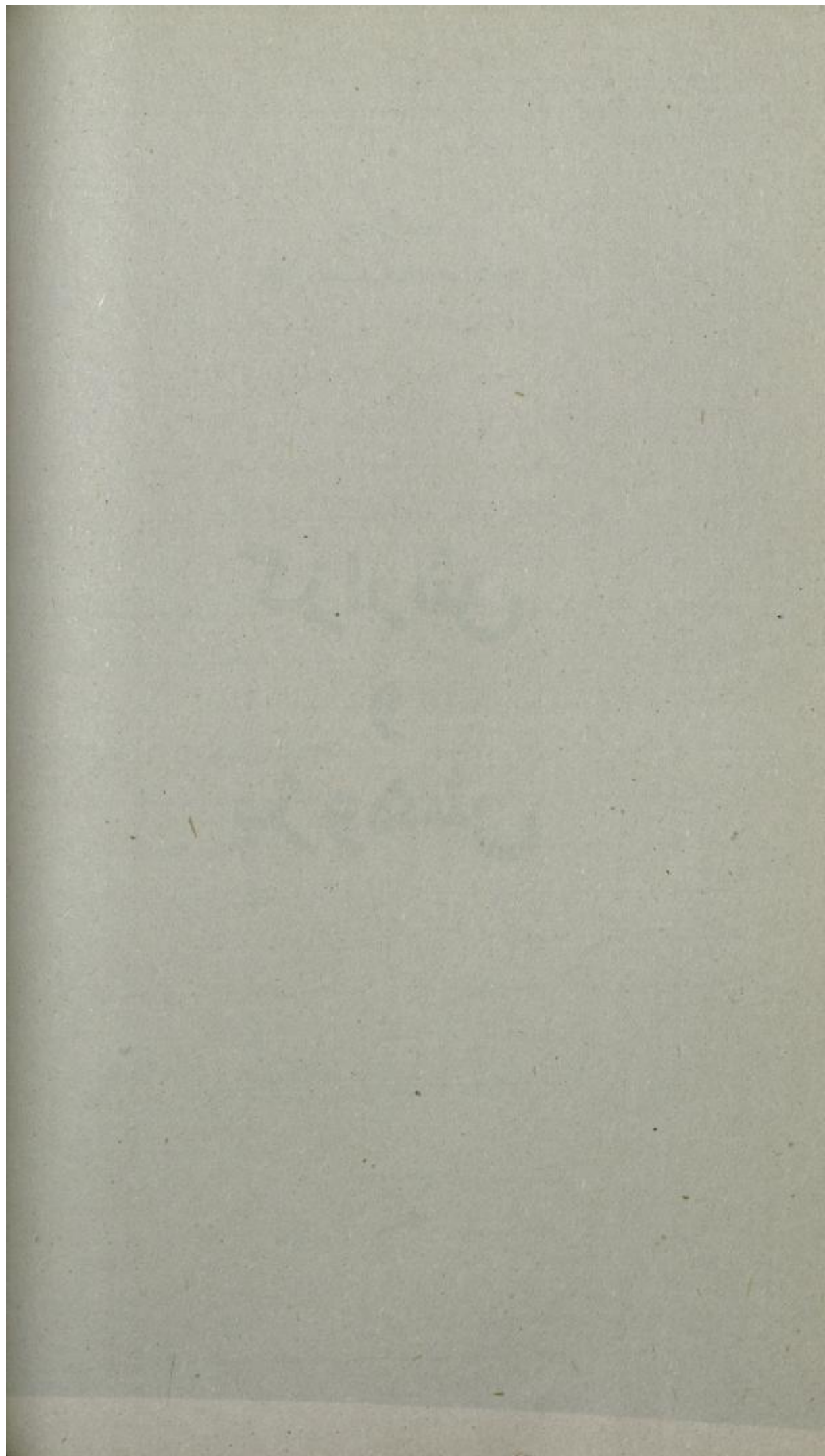
رسیده است در اقصای عالم	به عون کبریا فیضان دانش
به هر ماه عمده تخلیقات و نادر	رساتند دهر را مردان دانش
شدم محظوظ من از «دانش نو»	خوشا خون بهارستان دانش
به آوج سمت خود نیاز کردم	به بُردم بهره‌ای، از خوان دانش
به ذوق و شوق کامل خواندم هر جزو	به خوبی هر مقاله جان دانش
ازین مخزن بخواهند یافت لاریب	در معنی گهر خواهان دانش
اگر کار بهینش را ببینم	هر اعزاز و شرف شایان دانش
تشکر، تهنیت را مستحق اند	گرامی کار پردازان دانش
ز الطاف تو یارب بیادا مردم	فزون تر زینت ایوان دانش

رقم سال طباعت کرد طارق

از هی این نکتہ بیستان دانش

۱۴۲۶ هـ

گزارش
و
پژوهش



اخبار پژوهشی

خدمات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تهیه لوح فشرده از نسخه های خطی و چاپ سنگی به پژوهشگران و مراکز تحقیقاتی

شماره	نام گیرنده و نشانی مقتاضی	عنوان و شماره نسخ خطی / چاپ سنگی که لوح فشرده تهیه و ارسال گردید	ملاحظات
۱	دکتر حسن ذوالفقاری مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران	شانزده کتاب چاپ سنگی قرون سیزدهم و چهاردهم هجری	کتابهای چاپ لاهور، پیشاور، لکهنؤ، دهلی، بمبئی و غیره
۲	دکتر محمد کاظم کهدویی، استاد دانشگاه	۱ - دستور محبت شماره ۶۱۶۷ ۲ - دستور محبت و ذوق عشق از لجهمی نراین شفیق ۳ - اسماء الحسنی شماره ۱۵۹۲۸ از مولانا یعقوب چرخي	در حین بازدید از مرکز حضوراً تقدیم گردید.
۳	صهیب ارشد، لاهور	تهیه و ارسال فتوکپی بوستان خیال	

۴	خانم فایزه زهرا میرزا، استادیار فارسی دانشکده دولتی مارگله اسلام آباد	سیرة النبوی «ص» شماره (۳۹۸)، ۴۴۳ ص.
۵	خانم آسیه محمد الله، استادیار فارسی دانشکده دولتی مارگله اسلام آباد	سیرة النبی «ص» شماره ۱۶۷۴۴، ۶۲۲ ص.
۶	مسؤول محترم خانه فرهنگ ج.ا.ایران در کراچی	انشای منیر شماره ۵۷۲۳ گروه فارسی دانشگاه کراچی
۷	خانم روح انگیز کراچی - تهران	سلوک النساء شماره ۳۷۴۵ تألیف شیخ علی متقی
۸	مسؤول محترم خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران حیدرآباد - سنده	قرآن کریم به شماره ۹۸۸، کتابت ۸۴۴ هـ ۷۲۰ ص برای استفاده دکتر گل حسن لغاری تندو جام سنده

۲ - جایزه هفتمین اثر شایسته نسخ خطی به دو استاد پاکستانی تعلق گرفت. کتاب «معدن الدرر» (سیرت نامه حاجی ناصر الدین عمر مرشدی) به تصحیح دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی به عنوان اثر شایسته تقدیر نسخ خطی انتخاب شد. در هفتمین آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی از این دو استاد گران مایه پاکستانی تقدیر به عمل آمد. دکتر تحسین فراقی، استاد اعزامی پاکستان در دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران به نیابت مصححان محترم این جایزه را دریافت کرد.

۳ - بنابه تقاضای خانم سیده تسکین کوثر ساکن ایبت آباد، دانشجوی مقطع پیش دکتری تصویری از چهار کتاب و چهار مقاله منتشر شده در مجله های ادبی ایران در موضوع ملک الشعراء بهار به نشانی ایشان ارسال گردید. همچنین نظر به موضوع پژوهشی ایشان «اقبال لاهوری و ملک الشعراء بهار» یک نسخه از

دیوان اشعار ملک الشعرا بهار هم به ایشان اهدا گردید.
۴- در قبال تهیه لوح فشرده از قرآن کریم نسخه خطی شماره ۹۸۸، آقای دکتر گل حسن لغاری دو نسخه خطی به شرح زیر:

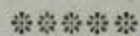
۱- طب اکبر شماره ۱۷۲۷۵ تألیف کلیم محمد اکبر ارزانی

۲- مها بهاگوت شماره ۱۷۲۷۶ تألیف نواین جیو

به کتابخانه گنج بخش اهداء کردند، ما ازین بابت سپاسگزاریم.

۵- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، فعالترین مرکز خرید نسخه های خطی: از میان مراکز دولتی و خصوصی فعال در جمهوری اسلامی ایران که اقدام به جمع آوری و نگهداری از نسخه های خطی و قدیمی می کنند، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران در دو سال گذشته از فعالترین مراکز در زمینه خرید نسخه های خطی و قدیمی بوده است. طی شش ماهه نخست سال جاری تعداد ۷۸۱ جلد کتب خطی، ۱۳۷۵ جلد کتاب چاپ سنگی، ۶۳ قطعه عکس قدیمی، ۷۷۶ سند خطی و ۵۰ قطعه مرقع خوشنویسی جهت قیمت گذاری و خرید به این سازمان عرضه شده است که از این تعداد ۶۱۳ جلد کتب خطی، ۱۲۶۳ جلد کتاب چاپ سنگی، ۶۳ قطعه عکس قدیمی، ۷۶۷ سند خطی و ۵۰ قطعه مرقع خوشنویسی انتخاب و خریداری شده است.

در میان نسخ خطی خریداری شده قدیمی ترین نسخه، لغت نامه ای مربوط به قرن هفتم هجری می باشد. برخی دیگر از نفایس خریداری شده توسط کتابخانه ملی در این دوره زمانی عبارتند از: کلیات سعدی با جلد رنگ و روغن دارای پنج سرلوح و کتبه با تذهیب و شعیر، تذکرة الشعرا با جلد چرم صاغری و ترنج و سرنخ و حواشی سوخت و طلا اندازی بین سطور مربوط به اوایل قرن ۱۳ هجری، مثنوی معنوی با جلد چرم صاغری برگ نخست دارای شمسه و خط نستعلیق مربوط به سال ۸۶۷ هجری، دیوان جامی با جلد مقوا با روکش کاغذی و دارای کتبه های متعدد در سرفصل ها مربوط به سال ۹۶۱ هجری، انجیل با جلد پوشش نقره ای نگین دار مربوط به اوایل قرن ۱۹ میلادی. مجموع شش نسخه مذکور جمعاً با مبلغ ۴۸۰ میلیون ریال خریداری شده و در بخش کتب خطی و نادر کتابخانه ملی حفاظت و نگهداری خواهد شد. این سازمان باهدف جلوگیری از خروج غیر قانونی میراث مکتوب، سازماندهی حفظ و نگهداری از این نسخ ارزشمند و در دسترسی قرار دادن اطلاعات موجود در این کتب برای استفاده عموم محققان و دانش پژوهان دعوت به همکاری در خصوص اهداء یا فروش مخطوطات کرده است.



اخبار فرهنگی

۱ - برگزاری پنجمین کنفرانس بین المللی «شاه همدان» در خپلو (مناطق شمالی)

به همت دولت مناطق شمالی کشور، انجمنهای بین المللی شاه همدان و تاریخ و باستانشناسی پاکستان، پنجمین کنفرانس بین المللی «شاه همدان» - که به بررسی ابعاد شخصیت میر سید علی همدانی مروج اسلام در منطقه کشمیر اختصاص داشت - روز ۴ مهر ۱۳۸۲ با حضور تعدادی از مقامات و پژوهشگران پاکستانی و برخی دیپلماتهای جمهوری اسلامی ایران، بنگلادش، سریلانکا، امریکا و چین در شهرستان خپلو (بلتستان) برگزار شد. آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران درباره ابعاد گوناگون شخصیت سید علی همدانی سخن گفتند. ناطق خاطر نشان ساخت «آموزههای سید علی همدانی علاوه بر ترویج اسلام در منطقه رسوم کهنه زندگی مردم را متحول کرد و افکار آنان را از چارچوب بسته گذشته خارج ساخت. وی در واقع یک الگوی فرهنگی اسلامی در منطقه ایجاد کرد و از همین روست که منبع واقعی الهام کشمیریها محسوب می شود. وی فلسفه سیاسی اسلام را در منطقه جا انداخت و به حکام منطقه شیوه حکومت درست بر مبنای عدل و انصاف را آموخت.

۲ - نخستین نشست ایران شناسی با عنوان «بررسی شخصیت، آثار و احوال استاد دکتر غلام سرور» در دانشگاه کراچی

نشست ایران شناسی به همت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در کراچی و با همکاری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کراچی در ۱۲/۹/۸۴

در دانشگاه کراچی برگزار گردید. در این نشست آقای دکتر محمد مهدی توسلی، دکتر ریحانه افسر، دکتر ساجد الله تفهیمی، دکتر طاهره صدیقی، پرفسور منیر فاروقی و دکتر سلمی لطیف سخنرانی کردند. آقای دکتر توسلی وابسته فرهنگی و مسوول خانه فرهنگ ج.ا.ایران در کراچی اظهار داشت که در حوزه آسیا مانند پاکستان و ایران اگر شرقیان می خواهند خود را بازشناسی کنند باید به ریشه های خودی توجه نشان دهند و در برابر تهاجم فرهنگی غرب بایستند و با عینک غربی به موضوع شرق شناسی ننگرند. وی تاکید کرد که توسعه شرق شناسی اعم از ایران شناسی یا پاکستان شناسی مستلزم وجود رشته آکادمیک در سطح کشور است. ناطق به تلاشهای پُرازش استاد دکتر غلام سرور مرحوم به عنوان بزرگترین ایران شناس سنده اشاره کرد و یادآور گردید که خدمت عمده فقید سعید تربیت سه نسل از استادان و پژوهشگران برجسته ایست که امروز در سرتاسر پاکستان به خدمات شایانی مشغولند.

۳- برگزاری سمینار ابعاد فرهنگی روابط ایران و پاکستان در دانشگاه پیشاور.

به همت خانه فرهنگ ج.ا.ایران در پیشاور با توجه به پیوندهای دیرینه دینی و فرهنگی سمینار ابعاد فرهنگی روابط ایران و پاکستان در تالار عبدالقیوم دانشگاه پیشاور برگزار گردید. آقای ایمانی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در پیشاور توسعه روابط دو کشور را با توجه به شرایط پیچیده کنونی و چالشهای جهانی برخوردار از اهمیت ویژه ای دانست. جناب آقای جواد منصوری مشاور وزیر امور خارجه ایران که به منظور شرکت در این سمینار به پاکستان سفر کرده است، به موضوع ریشه های روابط فرهنگی ایران و پاکستان به سخنرانی پرداخت. در سخنرانان دیگر این همایش دو تن از سفیران اسبق پاکستان در ایران آقایان جاوید حسین و تنویر احمد خان، دکتر ناصر مروت، پرفسور نذیر حسین، غیور حسین، مسعود اسلامی رئیس خانه فرهنگ ج.ا.ایران در پیشاور بوده اند. در مقاله آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد به بررسی موشکافانه اسناد نسخه های خطی به عنوان یکی از بااهمیت ترین مولفه های روابط تنگاتنگ دو کشور ایران و

پاکستان پرداخت. آقای مسعود اسلامی در ضمن تأکید، بر وجوه اشتراک معنوی دو کشور یادآور گردید با توجه به چالشهای جهانی علیه اسلام و مسلمانان ضرورت توسعه پیوندهای تاریخی، فرهنگی، دینی و ادبی بیش از هر زمان دیگر قطعیت یافته است.

۴ - توسعه ابعاد همکاریهای فرهنگی در دیدار مسوول خانه فرهنگ ج.ا.ایران در لاهور با رئیس دانشگاه جی.سی. مورد مذاکره قرار گرفت.

در تاریخ ۲۱/۶/۸۴ آقای امینی مسوول خانه فرهنگ ج.ا.ایران با دکتر خالد آفتاب رئیس دانشگاه جی.سی. لاهور ملاقات کرد. یک هیأت دانشگاهی قرار است بزودی از دانشگاه فردوسی مشهد بازدید نموده مذاکرات تخصصی انجام دهند، همچنین رئیس گروه فیزیک دانشگاه دولتی به ایران اعزام می‌گردد. از سوی دیگر در حال برنامه ریزی هست که ۱۵ تا ۲۰ نفر از دانشگاه پنجاب به ایران سفر کنند و تعداد مشابهی از استادان دانشگاه‌های ایران جهت بازدید از دانشگاه‌های لاهور و انجام مذاکرات تخصصی به لاهور بیایند. موارد دیگری که درباره آن تصمیم‌هایی اتخاذ گردید:

- ۱ - آمادگی آقای دکتر رهنمای خرمی استاد ایرانی جهت تدریس در دانشگاه با قبول پرداخت هزینه از سوی دانشگاه.
- ۲ - اعلام برنامه سمینارهای علمی بین المللی دانشگاه دولتی جهت اعلام به دانشگاه‌های ایران.
- ۳ - همکاری در پخش ۲۰ جلسه آموزش زبان فارسی از کانال تلویزیون دانشگاه مضافاً بر این در جلسه‌ای که در گروه فارسی (اطاق ایران‌شناسی) تشکیل گردید در مورد فرهنگ جامع اللغات که در حال تدوین است احساس گردید که این کار علمی باید تسریع یابد.

۵ - بزرگداشت از خادمان زبان و ادب فارسی

به ابتکار خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - راولپندی در تاریخ ۱۳ دسامبر نشست علمی جهت بزرگداشت از دو تن استادان زبان و ادب فارسی

مرحوم دکتر سبط حسن رضوی و مرحوم دکتر محمد ریاض برگزار گردید. سخنرانان این اجلاس به جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، آقایان مهرداد رخشنده، دکتر سید علی رضا نقوی، دکتر محمد صدیق شبلی، دکتر جاوید، سید مرتضی موسوی، دکتر عارف نوشاهی، و خانم نزهت زیدی بوده‌اند. در حالیکه آقای دکتر تسبیحی «رها» و سید سلمان رضوی قطعات شعری که بهمین موضوع سروده بودند، را ارایه دادند.

۶- برنامه دوره دانش افزایی ویژه مدرّسان و استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های لاهور.

با همکاری خانه فرهنگ ج.ا.ایران در لاهور و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد دوره دانش افزایی ویژه مدرّسان و استادان زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های لاهور در آینده نزدیک به مدت دو هفته در محل دانشگاه برگزار خواهد شد. فراگیران در این دوره ویژه با مکالمه فارسی امروز، ادبیات معاصر ایران (نظم و نثر)، دستور زبان فارسی، آیین نگارش زبان فارسی، مراجع ادبی و فرهنگهای تخصصی و ادبیات کلاسیک فارسی (نظم و نثر) آشنایی کافی به دست خواهند آورد.

۷- اهدای «نشان عظمت و دانش» دانشگاه کراچی به وابسته فرهنگی ج.ا.ایران در کراچی

رئیس دانشگاه کراچی، دکتر پیرزاده قاسم طی مراسمی به آقای دکتر محمد مهدی توسّلی وابسته فرهنگی و مسوول خانه فرهنگ ایران در کراچی به پاس فعالیت‌های فرهنگی در کراچی و تلاشهایی به خصوص در نزدیک کردن مراکز و شخصیت‌های علمی و فرهنگی طی مراسمی در دانشگاه «نشان عظمت و دانش» اهدا کرد. شایسته تذکر است که از هشت شخصیت فرهنگی و اجتماعی گیرنده این نشان، تنها دکتر توسّلی به عنوان شخصیت فرهنگی از کشور دوست و همسایه ایران جهت دریافت این نشان انتخاب گردید.

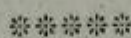
۸ - برگزاری همایش بین المللی ادبیات فارسی شبه قاره در ایران

همایش بین المللی ادبیات فارسی شبه قاره در ایران با موضوع «بررسی پژوهش‌هایی در بیست و پنج سال اخیر» با حضور جمع کثیری از استادان، دانشجویان و اندیشمندان سراسر پاکستان در تالار علامه اقبال دانشگاه پنجاب برگزار شد. دکتر مظهر معین رئیس دانشکدهٔ خاورشناسی تلاش و کوشش گروه فارسی را در برگزاری این همایش ستود، و گفت: مقالات دانشمندان ایرانی این سوء تفاهم را رفع کرده و اعتنای استادان ایرانی به ادب شبه قاره عمیق‌تر شده است. در این همایش چند تن اندیشه‌مندان مقالاتی با عناوین سنت اقبال‌شناسی در ایران، متون عرفانی شبه قاره، سبک هندی و شاعر معروف این سبک، سفرنامه‌هایی ایرانیان که در گذشته به شبه قاره سفر داشتند، و نقش دانشگاه تهران در شناخت ادبیات فارسی شبه قاره ارائه کردند.

۹ - معرفی کتاب «اقبال کا ذوق جمال» در خانهٔ فرهنگ ج.ا.ایران در

پیشاور

خانم انیسہ طاہر خیلی وزیر مشاور اطلاع رسانی دولت فدرال پاکستان در مراسمی که به مناسبت معرفی کتاب اقبال کا ذوق جمال (اردو) در خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران برگزار شد، اظهار داشت: هرچه بیشتر در نوشته‌های اقبال عمیق شویم دنیای تازه‌ای بدست می‌آوریم و نویسندهٔ این کتاب دکتر فقیرا خان فقیری حُسن و جمال در اشعار اقبال را به مردم ارائه کرده است. وی از سرکنسولگری ایران، خانهٔ فرهنگ و مرکز تحقیقات فارسی برای ترویج ادبیات و زبان فارسی تشکر کرد. از سخنرانان این مراسم آقای مسعود اسلامی رئیس خانهٔ فرهنگ، دکتر محمد اورنگ زیب رئیس گروه انگلیسی دانشگاه پیشاور و نویسندهٔ کتاب بوده‌اند. تعداد زیادی از استادان، دانشجویان، صاحب نظران و محققان در این مراسم حضور داشتند.



زلزله

یادداشت‌های یک روز طولانی

روز دوشنبه ۱۳۸۴/۹/۱۴ به همراه حسابرس محترم سفارت عازم مناطق زلزله زده پاکستان شدیم.

سفر ما ساعت شش و نیم صبح در سرمای پُرسوز پاییزی از اسلام آباد آغاز شد و با یکی از آمبولانس‌های اهدایی هلال احمر جمهوری اسلامی ایران، جاده پیشاور را در پیش گرفتیم، اما راه ما پس از طی مسافتی در حدود ۴۰ کیلومتر در محل حسن ابدال از جاده منتهی به پیشاور جدا شد و با گذر از جاده‌ای سرسبز و زیبا، وارد شهر بسیار زیبای ایت آباد (Abbot Abad) شدیم و پس از آن، راه پر پیچ و خم پیش روی ما همه زیبایی بود و طبیعت سبز و هوای پاک که استشمام آن تن و روح را می‌سایید، اما لذت روح افزای آن چندان دوامی نداشت.

جاده شوسه مسیر ما در بسیاری از نقاط به واسطه زلزله از هم گسسته بود و ریزش خاک از کوه‌های کنار جاده، عرض آن را از حالت معمول هم کمتر می‌کرد. نیروهای دولت و ارتش در بعضی نقاط مشغول کار بودند تا حداقل جاده را برای عبور هیأت‌های رسمی بازدیدکننده و کمک‌های زمینی ارسال باز نگهدارند. حتی شاید امروز با توجه به خبر بازدید احتمالی نخست وزیر از آن مناطق، فعالیت آنها فراتر از حالت معمول بود.

پس از عبور از مانسهره، دیگر زلزله و اثرات آن به وضوح قابل لمس بود: خانه‌هایی که بدون اینکه اثری از دیوارهای کناری آن باشد، از آنها تنها سقفی از بتون مانده بود بر روی زمین؛ خانه‌هایی که بدون اینکه حتی یک شیشه از آنها شکسته باشد، از جا درآمده و با زاویه نسبت به سطح زمین قرار گرفته بود و خانه‌های برپایی که ترک‌های بزرگ دیوارهای آنها را به چند قسمت کرده بود. اما

هر چه هست، یک عنصر مشترک در مقابل همه منازل به چشم می خورد: یک چادر و همه اهالی چه سقفشان برپا باشد یا نه، از ترس پس لرزه های بعدی که همچنان ادامه دارد، در چادر زندگی می کنند. ریزش کوههای اطراف شهرها نیز مزید بر علت شده است. در طول جاده، رود پر آب و زیبای گنهار با جوش و خروش ما را همراهی می کند.

پس از مانسهره، شهرکهای چادری نمود بیشتری پیدا می کنند و هر چه به بالاکوت نزدیکتر می شویم، تراکم آنها بیشتر می شود. بسیاری از کشورها، سازمانهای بین المللی، احزاب و گروههای مذهبی و حتی هنرمندان مشهور پاکستان، از جمله ابرار الحق، به نام و نشان خود این شهرکها را برپا کرده اند.

داستان بالاکوت اما، روایت دیگری است. در سراسر شهر، تقریباً هیچ خانه ای برپا نمانده است. هر چه هست، آوار است و بتونهای مسلحی که بر خرابه دیوارها و خشته نشسته و میلگردهای تغییر شکل داده ای که در هم پیچیده است. مساجد و مدارس هم از گزند ویرانی در امان نمانده اند، حتی مسجد در حال تعمیر سلمان فارسی که ذکر مقدس «لااله الا الله، محمداً رسول الله» تنها نشان باقی مانده از آن است. هتل بزرگ و معروف چهار طبقه شهر به نام Neelum Hotel، که به گفته افراد محلی بسیار زیبا و مستحکم بوده و برای اقامت در آن حتی از کراچی راهی بالاکوت می شده اند، اینک تنها ارتفاعی در حدود یک متر دارد.

آسمان کاملاً ابری است. در حالی که تنها دو روز به دوماهگی هیچ قاجعه باقی مانده است، تقریباً هیچ فعالیتی در سراسر شهر برای کنار زدن آوارها و نجات مردم صورت نگرفته و سقفها همچنان به روی مردم خوابیده است. اگر از خانواده ای کسی بازمانده و هنوز قدرت حرکت دارد، اینک بر آوار خانه خویش خود حاضر شده و با دست یا حداکثر یک کلنگ آجرها را به این سو و آن سو پرتاب می کند، بی آنکه امیدی به زنده دیدن عزیزانش داشته باشد. در سراسر شهر، تنها یک بولدوزر به چشم می خورد که فعالیت آن بوی تعفن و حشتناکی را در فضا منتشر و البته دهها بیننده را نیز به خود جلب کرده است. فراموشی هم واقعاً نعمت بزرگی است. مردم فارغ از این همه ویرانی و مصیبت که دامن گیر کسان و عزیزانشان شده، جریان عادی زندگی خود را دنبال می کنند و تازه این، پس از دو ماه، اتفاق تازه ای محسوب نمی شود، که می گویند آنها به فاصله دو سه روز دوباره از نو آغاز کرده اند. شبانه های جوان گله های خود را از مقابل خودروی ما در راه باریکی که در میان آوار باز شده، هدایت می کنند. عده ای نیز در کنار خانه هایی که هر روز زنان و فرزندانشان را در آن

زلزله: یادداشتهای یک روز طولانی

می دیدند یا بستگان و همسایگانیشان از آن بیرون می آمدند، فضای بسیار کوچک و محدودی را فراهم کرده و در آن میوه و ارزاق می فروشنند. کودکان در کنار اتومبیل سفارت می دوند و شادی کنان از راننده می خواهند که صدای آژیر اتومبیل را به گوش آنها برساند.

هیچ خبری از موبه و زاری نیست. معدود زنانی که در شهر و در آن فضای مذهبی به چشم می آیند، زنان میان سالی هستند که کنار چشمه آب زلال شهر، رخت می شویند. چند موبور و چشم زاع خارجی هم از آن همه بدبختی عکس و فیلم تهیه می کنند. در چند نقطه شهر، تعدادی در حال توزیع انواع کمکها هستند. بعضی از اهالی هم ورقه های فلزی مخصوصی با سایر لوازم برای برپا کردن خانه های فلزی و سریع الاحداث دریافت کرده اند تا پناهگاه هایی محکمتر و با قدرت مقاومت بیشتر در مقابل برف و سرما بسازند. به نظر می رسد که زلزله زدگان با کمبود کمک و امکانات روبرو نیستند. در واقع مشکل اصلی عدم مدیریت کار آمد و هدایت مناسب کمکها در جهت درست است که باعث شده مردم از نبود سرپناه مناسب رنج ببرند.

یک جاده باریک و ویران از زلزله در طول دامنه کوه ما را به سوی گرهی حبیب الله، محل استقرار بیمارستان صحرائی جمهوری اسلامی ایران می برد، در حالی که خاک و سنگ ریزه ها هنوز هم گه گاه از کوه به روی جاده می ریزند و مدد شاه، راننده متبحر ما، مجبور است از آنها جا خالی بدهد. کودکان در چادرهایی که برای آنها حکم کلاس درس را دارد، به آموزگار خود خیره شده اند. بیمارستان صحرائی کوچک کوباییها را سمت راست جاده می بینیم که کارکنان آن همگی از روسیه به پاکستان اعزام شده اند.

بیمارستان صحرائی جمهوری اسلامی ایران درست در مرکز مناطق زلزله زده در سه راهی بالاکوت - مظفر آباد - کاغان مستقر شده است و اهالی به واسطه تأثیری که این اقدام ایران بر آنها بر جای گذاشته، جاده کنار آن را «جاده ایران» و پل نزدیک به آن را «پل بقیه الله» نام گذاری کرده اند. یکی از اهالی می گوید تأثیر و بردی که این بیمارستان و البته سایر اقدامات ایران در کمک به مردم زلزله زده پاکستان در تبلیغ جمهوری اسلامی ایران در میان مردم پاکستان و به خصوص این منطقه داشته، بیش از کل تبلیغات تمام سالهای پس از انقلاب بوده است و من صادقانه به او می گویم که کشور ما این اقدام را نه برای تبلیغ خود که واقعاً به عنوان وظیفه انسانی و دینی خود و برای کمک به مردم پاکستان انجام داده است.

آسمان آفتابی است. پرچم زیبای کشورمان بر بلندترین نقطه بیمارستان

در اهتزاز است. بیمارستان صحرائی ما شامل دو اتوبوس مجهز به کلیه امکانات و تجهیزات پزشکی از جمله اتاق عمل، دستگاه های پیشرفته ارتوپدی و سونوگرافی، آزمایشگاه، داروخانه ای پُر از داروهای ایرانی و سرویس های بهداشتی مجهز به آب گرم کن است و چند چادر بزرگ چند تخت خوابی نیز برای بستری شدن بیماران به آن منضم شده اند. در چند چادر دیگر نیز پزشکانی از سوئالی و بنگلادش به صورت مجزا سرویس های مختلف پزشکی را به مراجعانی که شمار آنها تا ساعت دوازده ونیم ظهر به ۲۵۲ نفر رسیده، ارائه می کنند. گروه ۱۲ نفر پزشکان بوسنیایی دو روز قبل بیمارستان اهدایی ما را ترک کرده اند. یک گروه پزشک کانادایی هم از امشب به بیمارستان ما ملحق خواهند شد.

آقای دکتر الطاف حسین، که پس از تحویل بیمارستان به مقامات پاکستانی، از سوی وزارت بهداشت این کشور به عنوان رئیس بیمارستان منصوب شده است، با مدیریت بسیار خوبی نظم و نظام بیمارستان را حفظ کرده و با جدیت و ابتکارات جالبی آن را هر روز بیش از گذشته سازمان می دهد. حمام گرم فراهم است و سرویس های بهداشتی بیماران از سرویس های کارکنان بیمارستان مجزا شده است. تعداد قابل توجهی از بیماران از پیر و کودک و جوان در مقابل چادرهای مختلف در انتظار شنیدن نامشان از دهان منشی بیمارستان هستند و زمانی که دوربین ما را می بینند، برای جاگرفتن در کادر آن از هم پیشی می گیرند. در چشمانشان می توانی برق محبت و حس قدردانی را بخوانی. آفتاب داغ ظهر بر گونه های ما می تابد، اما شب گذشته برودت هوا به ۱۰ درجه سانتی گراد زیر صفر رسیده بوده است.

دکتر الطاف حسین، که مرد متین و جافاده ای است، از اقدام به موقع کشورمان در آماده کردن این بیمارستان تمجید می کند و آن را در منطقه بسیار مؤثر می داند. به گفته وی، تنها در ماه نوامبر، بیمارستان حدود ۵۰۰۰ مورد مراجعه داشته است. یکی از موارد مراجعه ای که با سردتر شدن هوا شیوع پیدا کرده، سوختگیهای حاصل از تلاش اهالی برای گرم کردن چادرهاست؛ تلاشی که غالباً هم بی ثمر است. دو تیم پزشکی سه نفره - هر یک شامل دو پزشک و یک پرستار - هم هر روز مشغول فعالیت میدانی هستند و با سرکشی به روستاهای دوردست، به بیمارانی که به هر دلیل امکان مراجعه حضوری در بیمارستان را ندارد، خدمت رسانی می کنند. یک اقدام جالب و مفید دیگر هم از سه روز پیش آغاز شده است. یک تیم پزشکی از بیمارستان صحرائی ایران هر روز به مدارس منطقه سرکشی کرده و در مرحله اول کودکان زیر ۱۰ سال را

معاینه می‌کنند تا در صورت وجود مشکل آنها را به موقع درمان نمایند.
یک چادر به آشپزخانه بیمارستان تبدیل شده و چادر کناری آن که کاملاً پاکیزه و نظافت شده، نمازخانه است. پس از نماز، جدول برنامه کاری بیمارستان را می‌بینم که به امضای دکتر الطاف حسین رسیده است: ساعت ۴:۴۵ فجر، ۷:۳۰ - ۷ صبحانه، ۸ آغاز به کار بیمارستان، ۱۴ - ۱۳:۳۰ ناهار، ۱۹:۳۰ - ۲۰ شام و ساعت ۲۲ خاموشی. در بیمارستان همه سرگرم کار و فعالیت هستند. مردی با حدود ۵۵ سال سن با محاسن بلند و تقریباً سفید، که الطاف می‌گوید کارمند یکی از وزارت‌خانه هاست و داوطلبانه در بیمارستان مشغول کار شده، با سرعت جالب توجهی با استفاده از تخته‌هایی که خودش در منطقه تهیه کرده، چند نیمکت می‌سازد تا بیماران در صف‌های آنها بنشینند. چند نظامی که وظیفه تأمین امنیت بیمارستان را به عهده دارند، با یادآوری خاطرات خوش خود از مسئولان و پزشکان ایرانی از ما می‌خواهند ترتیبی بدهیم که باز هم ایرانیها در بیمارستان مشغول به کار شوند.

به محض گذشتن از سه راهی که بیمارستان ما در آن مستقر شده و ورود به ابتدای جاده مظفرآباد، شاهد حساسیت‌های خاص پاکستان نسبت به کشمیر هستیم. چند نظامی اسامی ما را می‌نویسند و بعد از ارائه دستورالعملی از باید‌ها و نبایدهای امنیتی، از ما می‌خواهند که یک فرم بلند بالا را پر کنیم و البته زمانی که متوجه می‌شوند که ما ایرانی هستیم، احترام آنها بیشتر می‌شود. کمی جلوتر در کنار جاده خلوت و کم تردد، یک گروه ۱۴، ۱۵ نفره از دانش‌آموزان خردسال، دختر و پسر، بالباس مدرسه و ظاهر نه چندان پاکیزه به هراتومبیلی که گاه از آنجا گذر می‌کند، دست تکان می‌دهند تا آنها را به مقصد برساند. به محض اینکه توقف می‌کنیم، همه آنها به زحمت خود را در اتومبیل جا می‌دهند. فرمان چپ اتومبیل ما برای آنها خیلی جالب است. با اینکه اتومبیل ما چندان هم مدرن نیست، شاید هیچیک از آنها تاکنون سوار چنین خودرویی نشده باشند. پنج، شش کیلومتر جلوتر آنها با لبخندهای کودکانه خود که گویای لذت آنها از این اتفاق است، به زبان اردو تشکر می‌کنند و پیاده می‌شوند، در حالی که همه متوجه شده‌اند که این خودرو متعلق به ایران است. این اتفاق کوچک شاید نام ایران را برای آنها تا همیشه به یک نام خاصی و مورد احترام تبدیل کند.

فاصله بیمارستان صحرائی ایران تا مظفرآباد، مرکز کشمیر آزاد، کمتر از ۲۰ کیلومتر است. این شهر در یک جلگه سرسبز و زیبا قرار گرفته و دورود پر آب نیلم و جهلم، یکی در داخل شهر و دیگری در حاشیه آن در جریان هستند. از چشم انداز بالا، به نظر نمی‌رسد شهر خسارت چندانی دیده باشد، اما ورود به

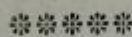
شهر برداشت اولیه ما را تغییر می دهد. ویرانیهها بسیار زیاد است، اما جریان عادی زندگی با سرعتی بسیار بیشتر از بالاکوت ادامه دارد. بسیاری از دست فروشها، بساط خود را بر روی آوار خانه‌هایی که همچنان دست نخورده باقی مانده و معلوم نیست که چند نفر در زیر آن مدفون شده‌اند، پهن کرده و دمپایی، اسباب بازی و... می فروشند!

جوش و خروش رودخانه پرآب نیلم، تواتر رفت و آمد خودروهایی تویوتا لندکروز هلال احمر و صلیب سرخ در سراسر شهر و فضای غیر معمول شهر مظفرآباد مرا به یاد اهواز سالهای جنگ می اندازد. در جستجوی گروهی از دانشجویان دانشگاه اصفهان، که به صورت خود جوش برای کمک به زلزله زدگان عازم پاکستان شده‌اند، و پس از پرس و جوی فراوان و قدم به قدم، به بیمارستان عباس می رسیم. دکتر محسن رجایی همراه با همسرش مسئولیت اداره چند چادر را در محوطه بیمارستان به عهده گرفته و به گفته شاهدان، در ۳۵ روز گذشته که در این درمان گاه مستقر شده‌اند، خدمات قابل توجهی ارائه کرده‌اند.

آنها وابسته به مؤسسه خیریه «العمار» مستقر در لندن هستند که به دنبال وقوع زلزله بم در ایران نیز شعبه‌ای دایر کرده است. به گفته دکتر رجایی، گروه قبلی همراه آنها روز گذشته به ایران بازگشته‌اند و گروه دیگری در راه پاکستان هستند.

آنها در زمان ورود، ده تن دارو با خود همراه داشته‌اند، اما با تمام داروهای ایرانی، مشکل آنها در حاضر کمبود داروی مؤثر و عدم کارایی داروهای تولید پاکستان است.

ساعت حدود چهار بعد از ظهر است، اما هتلها و رستورانهای معروف و معتبر شهر همه یا ویران شده‌اند و یا اگر ساختمان آنها برجاست، هنوز فعالیت خود را از سر نگرفته‌اند. از این رو، جستجوی ما برای پیدا کردن مکانی برای صرف ناهار بی نتیجه می ماند. در حال خروج از مظفرآباد، ما بانان و پنیری که همراه داریم، از معده خود اندکی زمان می خریم. در حال حرکت در جاده مظفرآباد به مری در طول رود بزرگ نیلم، به نقطه تلاقی دو رود بزرگ نیلم (Neelum) و جهلم (Jehlum) می رسیم که بسیار دیدنی است. در تمام طول این رودخانه‌های عریض، پلهای معلق بسیار زیبایی ارتباط دو طرف رود را به هم برقرار کرده‌اند. شاید دلیل پایداری آنها این است که پای خود را روی زمین نگذاشته‌اند. آفتاب روز طولانی ما، رو به غروب دارد.



گزارش جلسات انجمن ادبی فارسی ۱ - هم اندیشی علمی دربارهٔ اقبال‌شناسی در ایران

روز یکشنبه ۲۹ آبان ۱۳۸۴ هـ ش برابر با ۲۰ نوامبر ۲۰۰۵ م به مناسبت روز بزرگداشت علامه اقبال هم اندیشی علمی «اقبال‌شناسی در ایران» در تالار اجتماعات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با همکاری انجمن ادبی فارسی برگزار گردید.

برنامه با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید از سورهٔ مبارکه و النون والقلم بالحن دل‌پذیر آقای قادری آغاز گردید. آن‌گاه سرپرست انجمن و مجری برنامه آقای سید مرتضی موسوی به اعضای هیأت رئیسه، سخنرانان و فارسی‌گویان و عموم حضار ارجمند خبر مقدم عرض کرد. ریاست جلسه را جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، به عهده داشتند. میهمانان ویژه دکتر محمد معز الدین استاد سابق اقبال‌شناسی در دانشگاه کامبریج انگلستان و رئیس اسبق آکادمی اقبال پاکستان، خانم دکتر عالیہ امام استاد سابق زبان و ادب اردو در دانشگاه بیجنگ (جمهوری خلق چین) بوده‌اند. مقاله خوانان و سخنرانان این سمینار علمی شامل استادان و پژوهشگران پاکستانی و ایرانی و تاجیکستانی از جمله سید مرتضی موسوی (مدیر فصلنامه علمی پژوهشی دانش)، خانم فایزه زهرا میرزا (استادیار فارسی دانشکده دخترانهٔ مارگلای اسلام آباد)، خانم شگفته یاسین عباسی (معاون کتابخانهٔ گنج بخش)، آقای سعدی وارثوف (پژوهشگر تاجیکستانی)، آقای حسین عارف نقوی (کتاب‌شناس)، آقای افسر علی‌شاه (استاد اسبق فارسی در دانشکده‌های استان مرزی شمال‌غربی)، خانم دکتر نکهت فردوس (مسئول کتابخانهٔ گنج

بخش)، خانم آسیه محمدالله (مربی فارسی در دانشکده دخترانه مارگلا)، خانم دکتر عالیہ امام، دکتر محمد معز الدین، دکتر نعمت الله ایران زاده (رئیس محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) بوده‌اند.

در ضمن ارائه مقاله پژوهشی «سه دوره متمایز اقبال‌شناسی در ایران» آقای سید مرتضی موسوی خاطر نشان ساخت که مطالعات اقبال‌شناسانه در محافل و دوائر علمی و دانشگاهی ایران در آخرین دهه زندگانی علامه اقبال آغاز گردیده بود و اولین کسانی که آثار منظوم اقبال را از طرف شخص اقبال دریافت داشته بودند شامل استاد سعید نفیسی و استاد سید محمد محیط طباطبایی بوده‌اند. وی سه دوره متمایز اقبال‌شناسی در ایران را بدین شرح معرفی نمود:

یک: از ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۷ م مقارن با تأسیس پاکستان.

دو: از ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۸ م مقارن با به ثمر رسیدن نهضت انقلاب اسلامی ایران.

سه: از ۱۹۷۹ تاکنون یعنی پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی.

سخنران کتابهای معتبر در هر سه دوره را با معرفی نویسندگان و پژوهشگران به ترتیب تاریخی مورد بحث قرار داد و نتیجه گرفت که در زمینه اقبال‌شناسی آثاری که در دوره سوم یعنی طی ۲۷ سال اخیر به منصفه ظهور رسیده از لحاظ کمی بر دو دوره پیشین رجحان دارد. این امر منوط به انحلال سیستم استبداد و برقراری نظام جمهوری اسلامی می‌باشد.

خانم فایزه زهرا میرزا در مقاله ادبی خود با عنوان «وصف اقبال در شعر

فارسی ایران» از سروده‌های سخنوران برجسته شصت سال اخیر ایران از ملک الشعراء محمد تقی بهار تا خانم لعبت والا اشعار منتخب به وصف اقبال را عرضه داشت و خاطر نشان ساخت که شاعران معاصر ایران در ضمن وصف اقبال در قطعات شعری جهت افکار مبتکرانه اسلامی، او را به عنوان متفکر، اسلام‌شناس و ایران دوست قلمداد کرده‌اند.

خانم شکفته یاسین عباسی در مقاله «نقش و سهم دکتر علی شریعتی در

ترویج افکار اسلامی اقبال» با اقتباس از آثار گوناگون و سخنرانیهای دکتر شریعتی نتیجه گرفت که دکتر شریعتی برجسته‌ترین مبلغ و مروج افکار اسلامی اقبال بوده

است. آقای سعدی وارثوف **تاریخچه اقبال‌شناسی در تاجیکستان** را تبیین داشت. آقای افسر علی شاه پیرامون **اقبال‌شناسی در ایران** و خانم دکتر نکهت فردوس درباره **«دکتر بقایی (ماکان) به عنوان اقبال‌شناس»** مقالات علمی خود را عرضه داشتند. خانم آسیه محمد الله در باب **«علامه اقبال از دیدگاه دکتر شریعتی»** و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی با عنوان **«علامه اقبال در دل و جان مردم ایران»** مطالب ارزنده‌ای را ارائه دادند.

خانم دکتر عالیہ امام در مورد **«پیام اقبال برای قرن بیست و یکم»** و آقای دکتر محمد معز الدین پیرامون **«آغاز و ارتقای اقبال‌شناسی در ایران»** سخنان جالبی را عنوان کردند.

آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس محترم مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آغاز سخنان خود از برخی از سخنرانان که بزرگواری کردند و از قرائت مقاله‌های خود، خودداری نمودند یا خلاصه مقاله را ارائه کردند تا وقت به دیگران اختصاص یابد، سپاسگزاری نمودند. و به کوتاهی درباره اندیشه و شعر اقبال که در جامعه ایرانی بسیار مورد توجه فرهنگیان و محققان و دانشگاهیان ایرانی می‌باشد از آوردن شواهد از کتابهای درسی و آثار و انتشارات و با ذکر مراکز پژوهشی و تحقیقاتی مرتبط با علامه اقبال، مقام و منزلت اقبال را تبیین داشتند.

دکتر ایران زاده گفت: علامه اقبال لاهوری رستگاری ملت‌های بزرگ را در بازگشتن به خویش و توسل به قرآن و پیامبر اکرم «ص» می‌داند. رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گفت: در ایران به اقبال عشق می‌ورزند و او را از خود می‌دانند. به گفته وی، در مقاطع مختلف تحصیلی شعرهای اقبال لاهوری همراه با نوجوانان، جوانان و دانشجویان است. او به وجود مراکز مهم تحقیقات در دانشگاه‌های کشور ایران درباره شعر و اندیشه و تفکرات اقبال اشاره کرد. سخنران افزود: پایان نامه‌هایی درباره شعر و اندیشه علامه اقبال لاهوری در ایران نگارش شده است.

جناب آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در خطابه ریاست ابراز خوشوقتی و خرسندی کردند که تجلیل و بزرگداشت

اقبال در چنین مراسم و سمینار علمی انجام گرفته است. ایشان توصیه کردند که شخصیت اقبال به اندازه‌ای مهم و برجسته است که جهت فهم و درک هرچه بیشتر افکار والای او سمینارهای مفصل‌تر و به سطح گسترده‌تر باید ترتیب داده شود. در ضمن توسعه و گسترش مناسبات فرهنگی و اقتصادی میان ایران و پاکستان کوششهایی را که در حین مأموریت ایشان در سالهای اخیر صورت گرفته یادآور شدند و جهت وقوع زلزله ۸ اکتبر که تلفات جانی و مالی وسیعی را در برداشت به ملت پاکستان تسلیت گفتند و به کمکهایی که دولت و ملت ایران در این زمینه به آسیب دیدگان کشمیر و استان مرزی کرد، اشاره فرمودند.

محمد ابراهیم طاهریان سفیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان افزود:

شناخت از اقبال در ایران به گونه‌ای است که رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای، خودشان یک اقبال شناس بزرگ هستند، جای شگفتی است که هر فرد یا شخصیتی که از ایران می‌آید به مرقد اقبال لاهور می‌رود و به او ادای احترام می‌کند. طاهریان اقبال را آزاد مردی دانست که جهان اسلام، ایران و پاکستان به او افتخار می‌کنند. سفیر جمهوری اسلامی ایران همچنین گفت: باید به شخصیت اقبال احترام گذاشت و علاقه را به او ابراز کرد. در قسمت شعر خوانی برنامه سمینار خانم فایزه زهرا میرزا قطعه شعری را که به تجلیل از اقبال سروده بود، ارايه کرد. آقای محمد سفیر نیز قطعه شعر معروف اقبال «از خواب گران خیز» را دکلمه کرد.

در قسمت پایانی سمینار کتابهای نفیسی در موضوع ایران، اصفهان، صنایع مستظرفه، به برخی از مقاله نویسان سمینار از طرف مرکز تحقیقات بدمست سفیر محترم ج.ا.ایران اهداء گردید. یک نسخه از دیوان حافظ برپایه نسخه تیموری به تصحیح دانشمند معاصر دکتر احمد مجاهد از طرف رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به جناب آقای ابراهیم طاهریان پیشکش گردید.

اعضای سفارت جمهوری اسلامی ایران، دبیران مجتمع آموزشی امام حسین (ع)، استادان و دانشجویان دانشگاه بین المللی اسلامی و دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، ادیبان و سخنوران شهروند اسلام آباد / راولپندی،

فارسی دانان پاکستانی، افغانی و تاجیکی در این جلسه علمی انجمن ادبی فارسی حضور داشتند.

فهرست دقیق ۵۸ مقاله علمی که به موضوع اقبال شناسی در شماره های مختلف فصلنامه دانش طی بیست سال اخیر چاپ شده است، تدوین، تهیه و یک نسخه از آن به هر کدام از شرکت کنندگان سمینار اهدا گردید. در پایان برنامه پذیرایی به عمل آمد. نمایندگی صدا و سیما مرکز اسلام آباد و خبرگزاری ج.ا.ایران جهت تهیه فیلم و خبر از این سمینار اقداماتی شایسته معمول داشتند.

۲ - هم اندیشی از رابعه قزداري تا امروز: زنان فارسی گو

روز یکشنبه ۲۷ آذر ۱۳۸۴ هـ ش برابر با ۱۸ دسامبر ۲۰۰۵ هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی در موضوع «از رابعه قزداري تا امروز: زنان شاعر فارسی گو» با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و انجمن ادبی فارسی در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید بالحن گیرای آقای صالح قادری آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به اعضای هیأت رئیسه و میهمانان انجمن خیر مقدم گفت.

مقاله خوانان این هم اندیشی علمی شامل پژوهشگران و استادان پاکستانی، ایرانی و تاجیکستانی از جمله سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن، خانم فایزه زهرا میرزا استاد یار فارسی دانشکده دخترانه مارگلا اسلام آباد، خانم شکفته یاسین عباسی معاون کتابدار کتابخانه گنج بخش، خانم آسیه محمد الله مربی فارسی دانشکده دخترانه مارگلا آقای سعدی وارثوف پژوهشگر تاجیکستانی دانشگاه بین المللی اسلامی، آقای حمید رضا شهابی مسؤول امور اداری و مالی نمایندگیهای فرهنگی ج.ا.ایران در پاکستان، آقای دکتر محمد حسین تسیحی پژوهشگر مرکز تحقیقات، خانم دکتر صفری بانو شکفته استاد و رئیس سابق گروه فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده اند.

آقای سید مرتضی موسوی با ارایه مقاله پژوهشی با عنوان «**زنان فارسی‌گوی برجسته: از رابعه تا راکعی**» یادآور گردید که بر اثر مرد سالاری در جوامع شرقی طی قرون به احوال و آثار بانوان دانشمند از جمله سخنوران در کتب تاریخ و تذکره کمتر اشاره شده و تنها استثنایی که ملاحظه می‌شود تحوّل اجتماعی و آموزشی که در ایران پس از انقلاب مشروطیت و تأسیس مدرسه دارالفنون پدید آمده که در نتیجه ده‌ها نفر بانوان اندیشمند و متخصص در رشته‌های مختلف فعالیت طی یک قرن اخیر در ایران به منصه ظهور رسیدند که برخی از آنان را آقای علی اکبر مشیر سلیمی در کتاب «زنان سخنور» در حدود ۳۲۰ نفر از بانوان شاعر نیم قرن اول را معرفی نموده است. وی مختصری از احوال و آثار رابعه قزدار، مهستی گنجوی، زیب النساء مخفی، پروین اعتصامی و فاطمه راکعی را با ارایه اشعار موثرشان بازگفت.

خانم فایزه زهرا میرزا در مقاله تحقیقی در «**احوال و اشعار مخفی بدخشی**» که در شهرهای کابل، قندهار، و قره قوزی اقامت داشت و ۷۸ سال زیست و در سال ۱۳۴۳ هـ.ش به لقای حق شتافت، ویژگیهای گونه‌گون شعر مخفی بدخشی را تبیین داشت. مخفی در انواع سخن که سروده‌هایی باقی گذاشت یکی تخمیس است که در استقبال سخنوران سلف از جمله «هم تخلّص» خود زیب النساء مخفی سروده است. وی منزلت ادبی مخفی بدخشی را با آوردن شواهد با ارتباط به بازتاب شعر مخفی در ایران در حین حیات او و همچنین قطعات رثایی که پس از درگذشت وی سروده شد، بیان داشت.

خانم شکفته یسین عباسی پیرامون «**مضامین تربیتی، عبرت و اندرز در شعر پروین اعتصامی**» مقاله خود را عرضه داشت. و خاطر نشان ساخت که از لحاظ عمق اندیشه، گستره دید و علوّ فکر از یک طرف و دلسوزی نسبت به طبقات محروم و ناتوان جامعه، پروین در شعر فارسی دارای مقام رفیعی است و با وصف اینکه فقط سی و پنج سال زیست، اما نفوذ شعر وی در جامعه ماندگار و پایدار است.

«**زنان فارسی‌گوی دوره تیموریان شبه قاره**» موضوع مقاله خانم آسیه محمد الله بود و در این زمینه خدمات علمی و ادبی بانوان سخنور که معاصر با

بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب می زیستند، برشمرده. وی یادآور گردید که زنان از طبقه عامه در صحنه سخن و شعر به علت اوضاع اجتماعی نتوانستند رد پای خود را در تاریخ باقی بگذارند اما بانوان و دختران خانواده سلطنتی تیموری شبه قاره که اغلب خود شان قریحه شعر و سخن و نویسندگی داشتند آموزش و تربیت در همان سطح داشته اند که به پسران فراهم بود. وی از گلبدن بانو بیگم تا زیب النساء مخفی که در مدت ۱۷۵ سال می زیستند هفت نفر بانوی سخنور را معرفی نمود.

آقای سعدی وارثوف درباره «گلرخسار صفی: شاعر زن فارسی گوی تاجیک»

و آقای دکتر محمد حسین تسبیحی در باب احوال و آثار دکتر زبیده صدیقی اهل ملتان مقالات پژوهشی عرضه داشتند. ازینکه گلرخسار صفی در خارج از تاجیکستان در ایران و افغانستان هم نفوذ ادبی داشته، مقاله نویس بازتاب شعر وی را در نشریه های داخل و خارج اشاره نمود. خانم دکتر زبیده صدیقی مصحح دیوان سیف اسفرنگی و دانش آموخته دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در اصناف گونه گون سخن آثاری از خود باقی گذاشته و غیر از پایان نامه، مجموعه اشعار با عنوان «یتفجر منه الانهار» و مجموعه شعری آقای دکتر الیاس عشقی فارسی سرای معاصر پاکستان تحت عنوان شعر آشوب نیز از آثار ارزشمند بانوی سخنور فقید ملتانی می باشد.

آقای حمید رضا شهابی در زمینه «احوال و آثار پروین اعتصامی» گفتاری

ارزنده ارائه نمود و در آن از زندگانی و اشعار پروین نکاتی تازه و ابتکارآمیز را مطرح کرد که مورد توجه حضار قرار گرفت.

خانم دکتر صغری بانو شکفته در مقاله علمی با عنوان «میراث پر عدویت

سخن رابعه» خاطر نشان ساخت که علو مقام شعری رابعه نخستین سخنور زبان فارسی از طبقه نسوان در دوره ای چنین شعر شورانگیز و پرمعنی سروده که هنوز دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی، عسجدی، سعدی، عطار، مولوی و حافظ به عرصه شعر و ادب ظهور نکرده بودند. مقاله نویس با آوردن شواهد از مضامین و موضوعات شعر رابعه یادآور گردید که رابعه دارای مطالعات وسیع در تفسیر، اخبار، علم کلام و نجوم بوده است.

آقای دکتر **نعمت الله ایران زاده** در مقاله پژوهشی «**رابعه قزداري به روايت الهی نامه عطار**» به این امر تأکید نمود که الهی نامه کهن ترین مأخذ در ادب فارسی است که تذکری از رابعه در آن آمده. عطار در دوره پیری و پختگی الهی نامه را سروده است و بر حقیقت مقام عرفانی رابعه با نقل قولی از ابوسعید ابوالخیر تصریح کرده است. عطار این دو بیت را زبان حال رابعه دانسته است:

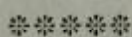
الا ای باد شبگیری گذر کن ز من آن ترک یغما را خبر کن
بگو کز تشنگی آبم ببردی ببردی آبم و خوابم ببردی

پس شهرت علمی و ادبی رابعه به حدی است که عارفانی نظیر ابوسعید ابوالخیر از حالات روحی او و نیز از معاصران رابعه، پدر شعر فارسی رودکی از فصاحت و بلاغت شعر رابعه سخن گفته اند.

در قسمت سروده های فارسی نیز خانم **فایزه زهرا میرزا** و آقای دکتر **محمد سرفراز ظفر** و دکتر **محمد حسین تسبیحی** که پیرامون موضوع سمینار قطعات شعر جهت ارایه در سمینار سروده بودند، ارایه کردند که مورد استقبال شرکت کنندگان قرار گرفت. خانم رابعه کیانی دو قطعه از زنان فارسی گوی معاصر ایران و پاکستان را برای حضار قرائت کرد.

ایرانیان مقیم در اسلام آباد، استادان و دانشجویان پاکستانی، افغانی و تاجیکستانی دانشگاه های ملی زبانهای نوین و بین المللی اسلامی، دانشکده های اسلام آباد، فارسی دانان شهروند راولپندی / اسلام آباد به تعداد کثیری در این سمینار علمی حضور داشتند. نمایندگی صدا و سیمای مرکز اسلام آباد جهت تهیه فیلم و خبر از این جلسه اقداماتی معمول داشتند.

در حاشیه این هم اندیشی، کتابهای اهدایی چاپ ایران و پاکستان در اختیار شرکت کنندگان هم اندیشی علمی قرار گرفت.



کتابها و نشریات تازه

کتابها

۱- ایبات سلطان باهو

- ترجمه و تشریح سندھی پرفسور دکتر گل حسن لغاری با پیشگفتار پرفسور سلطان الطاف علی ناشر سندھی ساهت گهر، حیدرآباد سندھ چاپ دوم ۲۰۰۴م، ۲۸۰ ص، مجلد.

۲- البنیان المثنید (اردو)

- ترجمه البرهان المؤید تألیف شیخ احمد کبیر رفاعی الحسینی، مترجم مولانا ظفر احمد عثمانی، ناشر مکتبه تھانوی، دفتر الابقا بندر رود کراچی ۱، ۳۳۶ ص، مجلد قیمت ۱۵۰ روپیہ.

۳- جام کوثر شرح قصیدہ بردہ شریف

- ترجمه منظوم به سندھی سرائیکی، ترجمه فارسی مولانا عبدالرحمن جامی نیز تبرکاً آورده شده. ناشر سروان پبلیکیشن، حیدرآباد سندھ ۲۰۰۲م قیمت ۱۴۵ روپیہ، ۲۴۴ ص، مجلد.

۴- حاصل اوقات (مجموعه‌ای از مقالات استاد دکتر احمد مهدی دامغانی)

- به اهتمام دکتر سید علی محمد سجادی ناشر: سروش تهران ۱۳۸۱ فهرست مطالب مجملاً بدین قرار است:

- سردفتر حکمت و معانی (پیشگفتار گردآورنده مجموعه) صص ۱ - ۱۶، استاد به قلم استاد (خود نوشت دکتر احمد مهدی دامغانی) (صص ۱۷ - ۳۰)، مقالات (۳۹)، صص ۳۱ -

۹۲۶، پیوست (صص ۹۲۷ - ۹۴۲) فهرست موضوع‌های عربی ۹۴۳ - ۹۴۵ فهرست بیهیای عربی (۹۴۷ - ۱۰۰۸).

در حدود یک سوم مقاله‌ها در موضوعات علمی درباره قرآن و حدیث و ادبیات عرب، یک سوم دیگر در مورد مشاهیر ادب فارسی نظیر فردوسی، نظامی، سعدی و حافظ و نثرنویسان متعدد برجسته تاریخ ادب و بقیه‌ها در باب استادان مسلم ادب در قرن حاضر با عناوین استاد جلیل‌القدر مجتبی مینوی، دهمین سالگرد درگذشت امیری فیروزکوهی، عبدالحمید بدیع‌الزمانی کردستانی، به یاد استاد زریاب خویی، علامه بدیع‌الزمان فوزانفر، علامه تزوینی، به یاد استادی که رفت (دکتر محمد جعفر محجوب)، یادی از حبیب یغمایی و سه مقاله جداگانه پیرامون و فیات معاصرین. مجموعه مقالات دکتر دامغانی که از ۱۳۶۵ ش بیشتر در خارج از ایران (ایالات متحده آمریکا) اقامت دارد از لحاظ علوم اسلامی و ادبیات عربی و فارسی و شناخت شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی ایران در نیم قرن اخیر یک منبع موثق می‌باشد.

۵ - داستان نویسی معاصر هند (به زبانهای هندی - اردو) فارسی

انتخاب و ترجمه: دکتر مریم خلیلی جهان تیغ و دکتر راجندرکمار، ناشر: بخش فارسی دانشگاه دهلی چاپ اول ۲۰۰۵م شمارگان ۳۰۰ نسخه، فهرست مطالب بدین قرار است. پیشگفتار صص ۵ - ۱۱، فصل اول تاریخچه داستان نویسی معاصر هندی ۱۱ - ۶۳، فصل دوم ده داستان از ده نویسنده هندی زبان. ۶۴ - ۲۱۸، فصل سوم تاریخچه ادبیات اردو ۲۱۹ - ۲۶۴، فصل چهارم ده داستان از ده نویسنده اردو زبان (به ترتیب علی عباس حسینی، سهیل عظیم‌آبادی، سعادت حسن منتو، میرزا ادیب، کرشن چندر، عصمت چغتایی، راجندر سینگ بیدی، بلوت سینگ، قره‌الین حیدر، واجده تبسم (۲۱۵ - ۴۱۸) فهرست اعلام سه گانه (۴۱۹ - ۴۶۸) کتابنامه (۴۶۹ - ۴۷۲).

خانم دکتر مریم خلیلی جهان تیغ استاد اعزامی ایران به دانشگاه دهلی و دکتر راجندرکمار بخش فارسی مشترکاً جهت معرفی داستان نویسان قرن بیستم میلادی شبه قاره به هر دو زبان هندی و اردو کوشش مشمری کرده‌اند که جهت فارسی زبانان به طور عموم و دانشجویان رشته‌هایی اردو و هندی در سطح دانشگاه‌ها به خصوص مورد استفاده خواهد بود.

۶- **سیتا جا سدا بهار ماتپو** (سندهی) مردان سیتا مانند بهار هستند.

مؤلف آقای بلوچ صحبت علی، ناشر: سرچنهار پبلیکیشن دادو سند، تاریخ، چاپ ۲۰۰۴م، ۱۲۸ ص. بها ۱۰۰ روپیه، شمارگان ۱۰۰۰، موضوع کتاب. تاریخ، شهرستان سیتا و تذکره مشروح آثار علما، ادبا و شعرای سیتا (بخش دادو، سند) می باشد. کوششهای گردآورنده محترم بلوچ صحبت علی برای علاقه مندان ادب سندهی بسیار ارزنده و شایسته تحسین است.

۷- **سیر اقبال شناسی در افغانستان** (فارسی دری / اردو)

گردآورنده: عبدالروف خان رفیقی، ناشر: اقبال اکادمی پاکستان، طبع اول، تعداد ۵۰۰، قیمت ۲۰۰ روپیه، صص ۱- ۲۶۴

این کتاب اساساً مجموعه نوشته های اقبال دوستان افغانی است که در نشریه های مختلف به نثر و شعر مطالبی درج کرده بودند. البته برخی از قطعات شعر علامه اقبال راجع به افغانان همین طور ترجمه متن سخنرانی اقبال که در حین مسافرت به اتفاق مولانا سلیمان ندوی و سراسر مسعود صورت گرفت اقتباس شده. عناوین چهار باب کتاب این گونه آورده شده: باب اول حیات اقبال، تحریرات، باب دوم از وفات اقبال تا ۱۹۷۷م، تحریرات، باب سوم ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰، باب چهارم عقیدت منظوم افغانان به حضور اقبال، مقاله ها و یا قطعات شعری نویسندگان و سخنوران برجسته نیم قرن اخیر افغانی از جمله سرور خان گویا اعتمادی، استاد خلیل الله خلیلی، عبدالحی حبیبی، مایل هروی و سایرین در این مجموعه گردآورده شده است.

۸- **ضرب المثل های فارسی در پشتو** (اردو)

مؤلف: جمیل یوسفزی، ناشر خانه فرهنگ ج.ا.ایران پیشاور چاپ ۲۰۰۳م، صص ۱- ۱۱۷ بها: درج نه گردیده

دارای یک پیش گفتار و ۱۱ مقاله درباره اشتراکات امثال و محاوره ها و واژگان فارسی در زبان پشتو و نفوذ فرهنگ ایرانی در جامعه پشتون ها (پشتو زبان ها) تبیین گردیده است. به گفته مؤلف این اثر محققانه نیست با این وصف شایسته استفاده علاقه مندان به موضوع فوق می باشد. چنانچه این کتاب به فارسی گردآوری می شد، در حوزه های زبان شناسی و بخش زبان پشتو در دانشگاه های ایران، افغانستان و کشورهای آسیای میانه شایسته بهره برداری گسترده تری می بود.

۹ - عرفان جی وات ترجمهٔ سندهی بنیان المشید

تألیف شیخ احمد کبیر رفاعی الحسینی، مترجم دکتر گل حسن لغاری، ناشر سندھ نیشنل اکیدمی ترست، لطیف آباد حیدرآباد، چاپ دوم ۲۰۰۴، هدیه ۸۰ روپیہ، ۳۰۴ ص.

۱۰ - عطار و انسان کامل (اردو)

مترجم خلیل الله محبوب، ناشر خانہ فرهنگ ج.ا.ایران پیشاور چاپ ۲۰۰۵، صص ۱ - ۱۲۱ بها درج نگریدہ.

دارای دو پیش گفتار و بیست مقاله نسبتاً مختصر به استثنای آخرین مطلب، از روزنامه‌ها، مجله‌ها و کتاب‌های فارسی انتخاب و ترجمهٔ آن در این کتاب گردآوری شده است. در همین‌ها مقاله کوتاه ۴^۱/_۳ صفحه‌ای راجع به عطار نوشته بهجت السادات حجازی که در کیهان فرهنگی (بدون ذکر تاریخ) چاپ شده بود، ترجمه‌اش نشر گردیده و عنوان کتاب «عطار و انسان کامل» درج شده که موجب اغفال پژوهشگران عطارشناس در منطقه خواهدگشت. در حالیکه در همین مجموعه، مقالات کمی مفصل‌تر دربارهٔ فردوسی، سعدی، حافظ، ابن سینا، خواجه نصیر، ابو سعید ابوالخیر و چندین نفر دانشمند و ادیب دیگر به اردو آمده است. برای کتاب بهتر بود، عنوان دیگری که با محتوای مجموعه وفق می‌کرد، انتخاب می‌شد.

۱۱ - فهرست الفبایی نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان - اسلام آباد، ویرایش دوم

تألیف: دکتر محمد حسین تسبیحی، ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، سال چاپ ۱۳۸۴ ش / ۲۰۰۵ م / ۱۴۲۶ هـ ق، صص بیست و دو + هزار و ده (شامل فهرست چهارگانه) بها ۱۴۰۰ روپیہ.

فهرستهای نسخه‌های خطی، کتابخانهٔ گنج بخش که بالغ بر ۱۴ هزار مجموعهٔ نسخ خطی را دربرداشت به همت دکتر تسبیحی در ۳ جلد و به همت استاد احمد منزوی در پنج مجلد قبلاً منتشر گردیده است. فهرست الفبایی آن نیز به کوشش دکتر تسبیحی در سال ۱۳۷۸ ش / ۲۰۰۰ م برای اولین دفعه تدوین و چاپ گردیده بود. اینک ویرایش دوم آن حاوی مشخصات ۱۷۲۶۵ مجموعهٔ نسخه خطی موجود به کوشش مولف محترم و به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان تدوین و در اختیار پژوهشگران جهان فارسی قرار گرفته است.

در سخن مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان می‌خوانیم: «جمع آوری بیش از

هفده هزار نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش نتیجه همت بزرگ مردان دلسوزی بوده است که با تأییدات ربّانی، هر یک به فراخور حال، باشناخت گوهر معانی موجود در صدف نسخه‌ها با عشق و انگیزه‌ای والا و به کار بستن تجربه‌ها و اغتمام فرصت، چند صباحی از عمر با بوکتشان را در سامان دهی کتابخانه گنج بخش و مدیریت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپری کردند و نام نیک از خود بر جای گذاشتند.

تدوین و انتشار ویرایش دوم فهرست الفبایی ثمره سخت کوشی استاد دکتر محمد حسین تسبیحی فهرست نگار ارجمند کتابخانه گنج بخش بوده است. با آرزوی عمر با برکت برای ایشان به شکوانه انتشار این کتاب راهنمای آسان یاب مشخصات نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش، زحمات و خدمات سایر همکاران فهرست نگار مرکز را ارج می‌نیم.

در مقدمه مؤلف آمده است:

«آنچه که واقعاً بسیار مهم و قابل مطالعه است در این نسخه‌های خطی زبان است. بنا مطالعه دقیق و تحقیق که من انجام داده‌ام زبان فارسی در نسخه‌های خطی مقام اول، و زبان عربی مقام دوم را دارد و بر حسب استانهای چهارگانه پاکستان زبانهای اردو و پشتو و پنجابی و بلوچی مقام سوم را دارند. بنا بر این برای مطالعه تاریخ مدون و مستند پاکستان حفظ و حراست و دوام و بقای زبان فارسی خاصه زبان فارسی مخصوص پاکستان بسیار لازم و واجب است.... چنانکه من تحقیق کرده‌ام کتابخانه گنج بخش با ۱۷۲۶۵ (با احتساب مجموعه ۲۶۶۱۰ نسخه خطی) مقام اول، دانشگاه پنجاب با ۱۸۰۰۰ نسخه خطی مقام دوم، کتابخانه موزه ملی پاکستان (کراچی) با ۱۱۰۰۰ نسخه خطی مقام سوم را در پاکستان دارد.»

در پایان مقدمه مؤلف، از شخصیت‌های ارجمندی که در تدوین و تهیه مطالب فهرست الفبایی تشویق و معاونت کردند به خصوص آقای دکتر محمد مهدی توسلی مدیر پیشین مرکز و آقای دکتر نعمت الله ایران زاده رئیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپاسگزاری شده است.

ما توفیق بیش از پیش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان را در نشر آثاری گرانسنگ در زمینه میراث مشترک علمی، فرهنگی و ادبی و عمر با برکت مؤلف ارجمند را که در سه دهه اخیر منشاء آثار پژوهشی و ادبی متعدد بوده‌اند، از خداوند متان خواستاریم.

۱۲- قاموس المشاهیر (جلد اول و دوم)

مرتبۀ نظامی بدایونی، ناشر کتابخانه عمومی خاورشناسی خدا بخش پتنه (بهار) هند

چاپ دوم ۲۰۰۴م مدیر کتابخانه خدابخش در پیش گفتار مرقوم داشته‌اند: «سابقه تهبیه لغات شرح حال به زبان اردو زیاد قدیم و منسجم نبوده، در این صححه قاموس المشاهیر دارای اولویت می‌باشد. هم اکنون از اولین چاپ آن (۲۶ - ۱۹۲۴م) بالغ بر سه ربع قرن گذشته اما تاکنون تحقیق علمی که هم سنگ قاموس المشاهیر باشد صورت نگرفته است.»

گرد آورنده در دو مجلد شرح حال کوتاه مشاهیر از ادوار، کشورها، ملل و طبقات مختلف به تعداد در حدود ۶۰۰۰ نفر در این قاموس درج نموده که غالب آنان از آسیای میانه، فلات ایران و شبه قاره برخاسته بودند. جالب این است که در ۱۹۳۴ سید احمد الله قادری مدیر «تاریخ» مقاله مفصلی با عنوان تنقید قاموس المشاهیر در حیدرآباد دکن منتشر ساخته بود که در آخر این کتاب عیناً منعکس گردیده است برای نمونه آنچه که راجع به ابن عربی در این کتاب آمده (ترجمه) «نام اصلی محمد است محی الدین لقب ابوبکر کنیت اسم پدر علی بن محمد عربی جای تولد اندلس، ۵۶۰ هـ برابر با ۱۱۶۳م سال تولد است. امام مشهور دمشق و دارای چهار صد اثر بود که اغلب آنها نایاب است. در آثار موجود نصوص الحکم و فتوحات مکیه از همه معروفند. ۷۹ سال و شش روز زیست در ۲۲ ربیع الثانی ۶۳۸ هـ برابر با ۱۲۴۰م در دمشق به لقای حق شتافت.»

۱۳- کشف المحجوب

تألیف علی بن عثمان هجویری، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، ناشر سروش (انتشارات) صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران) چاپ اول ۱۳۸۳، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه.

مصحح محترم در «بهترین سرآغاز» (بیشگفتار) اهمیت کشف المحجوب این گونه تبیین نموده: «ارجمندی و بی مانندی کشف المحجوب را در اقبال دوستداران تصوف به آن، به خوبی می‌توان دریافت، مولفان صوفیه، مانند عطار، خواجه پارسا، جامی و دیگران در آثار خود از آن مطالب فراوانی نقل کرده‌اند. دست‌نوشته‌های متعددی از آن در کتابخانه‌های تاشکند، لاهور، هند و در بعضی از کشورهای دیگر جهان موجود است. و این امر از فراوانی خوانندگان و علاقه‌مندان حکایت دارد، آن را سالها از این پیش به زبانهای دیگر انگلیسی، عربی و اردو ترجمه کرده‌اند و از دیر زمان به صورتهای گوناگون و بارها چاپ شده است..... نزدیک به یک قرن پیش از این به تصحیح والتین ژوکوفسکی محقق روسی (م ۱۹۱۸م) با مقابله چند نسخه انجام گرفته و چندین بار در ایران به طریق افست طبع شده است.»

همچنین وی نیاز به تصحیح و مقدمه نویسی را باز گفته است که جهت شناخت بهتر محیطی که در آن نخستین کتاب در زبان فارسی در موضوع تصوّف پدید آمده لزوم داشت. فهرست مطالب نسبتاً مفصل است که خلاصه‌اش بدین قرار است.

مقدمه مصحح صص دوازده - هفتاد و چهار

متن کشف المحجوب: صص ۱ - ۶۰۹

تعلیقات و توضیحات: صص ۶۱۱ - ۶۳۲

فهرستها (هفده گانه) صص ۹۳۳ - ۱۱۵۴

آقای دکتر عابدی نسخه خطی موجود در کتابخانه وین اطریش با شماره ۳۳۴ به خط نسخ، کتابت مسعود بن شیخ الاسلام القرشی الصوفی را نسخه اساس در اختیار داشته‌اند اما از نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، موسسه خاورشناسی ابوریحان بیرونی تاشکند و مؤسسه خاورشناسی تاشکند، کتابخانه گنج بخش اسلام آباد با شماره ۳۹۵ و چندین نسخه‌های دیگر استفاده نموده یک متن منقح در اختیار علاقه‌مندان قرار داده است.

موفقیت بیش از پیش دکتر محمود عابدی را در امور پژوهشی علمی و ادبی از درگاه احدیت خواستاریم. شایسته تذکر است که در اسفند ۱۳۸۳ دانشگاه پنجاب لاهور طی مراسمی تجلیلی شایان از مصحح محترم به عمل آورد. در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هم در همایش «احیای متون فارسی در شبه قاره» از محضر علمی ایشان مستفیض شدیم.

۱۴- ملنوی شیرین و فرهاد

سروده سلیمی جرونی (قرن نهم هجری) مصحح، دکتر نجف جوکار، ناشر: مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، چاپ اول ۱۳۸۲، تعداد ۲۰۰۰ نسخه، بها درج نگردیده، در یادداشت ناشر چنین آمده:

با همه کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد»

مصحح محترم در «پیش در آمد» مرقوم داشته است: «در سال ۱۳۷۵ ضمن گشت و گذاری در کتابشناسی نظامی گنجوی گردآوری آقای ابوالقاسم رادفر به منظومه شیرین و فرهاد

سلیمی برخوردارم. ایشان به اختصار در چند سطر به نقل از کتاب اثر استاد ایرج افشار به معرفی منظومه یاد شده پرداخته بودند.... از آن جا که تنها نسخه خطی این مثنوی در شهر ژنو در بنیاد مارتین پودمر نگهداری می‌شد.... میکروفیلمی از نسخه مزبور تهیه و برای نگارنده ارسال گردید»

فهرست مطالب این کتاب بدین شرح است:

مقدمه مصحح: پانزده - پنجاه

مثنوی شیرین و فرهاد: ۱ - ۱۶۸

یادداشتها و توضیحات: ۱۶۹ - ۲۲۲

نمایه‌ها: ۲۲۳ - ۲۴۴

تاریخ سرودن این مثنوی در حدود ۸۸۰ هـ ق است و بر همان وزن و بحر خسرو و شیرین نظامی در ۳۵۶۹ بیت سروده شده است. سلیمی جرونی باداشمندان و سخنوران نامی شاه داعی شیرازی (م ۸۷۰ هـ)، نورالدین عبدالرحمن جامی (م ۸۹۸ هـ)، امیر علیشیر نوایی (م ۹۰۶ هـ) معاصر بوده است. از منابع جغرافیایی بر می‌آید که جرون به منطقه‌ای در اطراف بندرعباس فعلی اطلاق می‌شد.

۱۵- مکاشفات رضوی در شرح مثنوی معنوی

نویسنده: محمد رضا لاهوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر رضا روحانی، ناشر: سروش انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، شمارگان ۲۰۰۰ نسخه، چاپ اول ۱۳۸۱ ش

فهرست مطالب بدین‌تقریب است:

مقدمه مصحح: یک - شصت و شش

متن کتاب شرح شش دفتر: صص ۱ - ۸۷۲

تعلیقات شش دفتر: صص ۸۷۳ - ۹۶۰

فهرستها (هفتگانه): صص ۹۶۱ - ۱۰۱۱

در مقدمه درباره کتاب و شارح چنین آمده: این شرح در اواخر قرن ۱۱ هجری سال ۱۰۸۴ هـ ق، تحریر شده و شرح مشکلات مثنوی به حساب می‌آید... لذا بسیاری از ابیات در این شرح نقل نشده است اما در انتخاب اشعار شرح شده نیز تناسب چندانی نیست دفتر به دفتر متفاوت است. به این صورت که نزدیک دوسوم کتاب به شرح دفتر اول و دوم اختصاص دارد و ما بقی کتاب، شرح چهار دفتر آخر است، بنابراین در کتاب حاضر به شرح تمام مشکلات مثنوی

عنایت نشده و شارح کاملاً گزینشی عمل کرده است.... نام شارح محمد رضا و اهل منطقه عالم خیز «ملتان» بوده است. در فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان از او با عنوان محمد رضا ملتانی لاهوری نام برده شده و تاریخ وفات او را سال ۱۰۹۸ هجری مطابق ۷ - ۱۶۸۶ میلادی دانسته.

مکاشفات رضوی در مطبع نولکشور لکهنو در ۱۲۹۴ هـ / ۱۸۷۷ م یک دفعه چاپ سنگی خورده بود، مصحح محترم با استفاده از نسخه‌های خطی موجود در ایران و کتابخانه گنج بخش متن تنقیح شده را در اختیار مثنوی خوانان علاقه‌مند قرار داده است.

۱۶- نقد عمر (مجموعه مقالات تحقیقی اردو درباره ادبیات فارسی شبه قاره) تألیف دکتر عارف نوشاهی، ناشر و توزیع کننده اورینتل پبلی کیشنز ۳۵ - رائل پارک لاهور ۲۰۰۵ م، ۴۲۲ ص، بها ۳۵۰ روپیه

در حکایت نی (پیشگفتار) نویسنده محترم آغاز و ارتقای کوششهای پژوهشی خود را طی سه دهه اخیر بازگفته و در این راستا راهنمایی‌های صادقانه بزرگانی نظیر استاد احمد منزوی و تشویقهای مدیران وقت مرکز نظیر دکتر سید مهدی غروی، استاد اکبر ثبوت و برخی اولیای امور در موسسه‌های پژوهشی جهان فارسی را یادآور گردیده است. این مجموعه مقالات را که در آستانه پنجاهمین سال عمر منتشر ساخته به آقای دکتر معین نظامی دانشیار زبان و ادب فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب اهدا نموده است.

این مجموعه مقالات در سه بخش تنظیم شده نخست: مصنفان و شعرا (صص ۱۹ - ۱۱۳ هفت مقاله) دو: مباحث تاریخی، فرهنگی، انتقادی و ادبی (صص ۱۱۵ - ۱۷۵) شش مقاله سه: آثار و کتب (صص ۱۷۷ - ۳۶۰ هشت مقاله) ضمیمه درباره معرفی علمی نویسنده (صص ۳۶۱ - ۳۶۶) مطالب عکسی (صص ۳۶۷ - ۴۲۱).

در پیشگفتار می‌خوانیم: «من کوشیده‌ام که از تهیه مقاله‌ها روی موضوعات پیش پافتاده احتراز کنم و عناوینی را مرجع دانستم که به وسیله آن گوشه‌های دور از انتظار تاریخ فرهنگی و ادبی این منطقه، احوال مصنفان و سخنوران گمنام آثار و کتب غیر معرفی شده به منصه ظهور برسند. با چنین نگرشی در این مجموعه اطلاعاتی درباره وزیر / وزیر، نصر الله بن عبدالسلام بهیری اتکی و محمد هاشم ایمن آبادی برای اولین دفعه مطرح گردیده. در زمینه کتابها، پیرامون جام جهان نما، حدیقه هندی، کلیات وزیر، ملفوظات شاه غلام علی دهلوی،، برای نخستین دفعه، مقالاتی ارزشمند و خواندنی در این کتاب است.

نشریات تازه

۱- اورینتال کالج میگزین (عربی، فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی)

(مجله دانشکده خاورشناسی) جلد ۸۰، شماره ۳ - ۴ (شماره پیاپی ۲۹۷ - ۲۹۸)

۲۰۰۵ م سردبیر دکتر مظهر معین هیأت مدیره شامل روسای بخش‌ها و استادان ارشد گروه‌های آموزشی. عناوین پاره‌ای از مقاله‌ها: عربی: کعب بن ملاک الانصاری ومدی تاجر شعره بالاسلام (حامد اشرف همدانی، اللغة الاردیه و الهویه الاسلامیه فی شبه القارة) (دکتر تبسم منهاس)، فارسی: دکتر محمود عابدی و تصحیح کشف المحجوب (دکتر معین نظامی) ساختار شعر سهراب سپهری (دکتر محمد ناصر) اردو: اهمیت زکوة در نظام تأمین نیازهای عموم مردم (ساجده شفیع) تفردات دکتر حمید الله (دکتر حسن الدین احمد، رباعی، دویتی و شعر بابا طاهر (بصیره عنبرین) اقبال و اکتساب سخن با ارتباط به میرزا داغ دهلوی (عبدالکریم قاسم) چند مقاله علمی هم به زبانهای پنجابی و انگلیسی در همین شماره آمده است.

۲- خدابخش لائبریری جرنل

(مجله کتابخانه خدابخش پتنه - هند) اردو / انگلیسی / هندی، شماره ۱۴۰، آوریل -

ژوئن ۲۰۰۵ م مدیر دکتر امتیاز احمد مدیر کتابخانه عمومی خاورشناسی خدابخش: برخی از مقالات مندرج در این شماره: (ترجمه)

شعوبیه: آغاز و ارتقاء، دکتر نگار سجادظہیر، صص ۱ - ۲۰، ذخیره نسخه‌های خطی کتابخانه خدابخش، حبیب الرحمن چغانی صص ۲۱ - ۳۲، نسخه‌های خطی (موجود) در بیهار: بررسی، سید عبدالواحد ندوی، صص ۳۳ - ۵۴، شیخ جمالی: نویسنده و سخنور متصوف، عبدالسلام جیلانی، صص ۵۵ - ۷۴، اطبای نامور تونک حکیم سید کمال الدین حسین همدانی، صص ۷۵ - ۸۶، روایت تراجم فارسی داستانهای هندوستانی، دکتر نور السعید اختر، صص ۸۷ - ۱۰۰، تحقیق ادبی اردو در راجستان: جهت و روش دکتر معین الدین شاهین، صص ۱۰۱ - ۱۱۲، معرفی چاپ اخیر کتاب «مسلمانان باوفای هند از سید احمد خان» ابوسلمان شاهجهان پوری، صص ۱۱۳ - ۱۱۶.

در ۱۷۴ صفحه بخش انگلیسی و هندی دارای نه مقاله علمی و ابراز نظر بر ترجمه

انگلیسی قرآن مجید توسط سید علی قلی قرغی (قم) می‌باشد. در مقالات تاریخی و اجتماعی، تاریخ سهرام دکتر جاوید علی خان صص ۱ - ۲۸، نقش تاریخ در ترویج و ارتقای فرهنگ ملی متنوع دکتر دیویا کمار صص ۲۹ - ۴۳، ارتقای تاریخی پتنه، کامینی سنها صص ۴۳ - ۷۰ تاریخ و فرهنگ مسلمانان شیرشاه بادی سیمانچل، انوار الحق تبسم، صص ۷۱ - ۱۱۶، نفوذ ادب متصوفانه فارسی بر جامعه و فرهنگ بنگال دکتر غلام سرور، صص ۷۷ - ۹۲ به انگلیسی جلب توجه می‌کند.

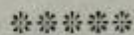
۳- رضالائبریری جرنل

(مجله کتابخانه رضا رامپور - هند) اردو، شماره ۱۲ - ۱۳، سال اشاعت ۲۰۰۴، مدیر ناشر: دکتر وقارالحسن صدیقی مسوول کتابخانه رضای رامپور ۲۹۰ صص تک شماره ۵۰۰ رویه (۲۵ دلار) در فهرست مطالب نه بخش با عناوین ادبیات فارسی، ادبیات اردو، حفاظت نسخ خطی، اسلامیات، غالب‌شناسی، اوده و روئیلکنده، شخصیات، وئیات، رویداد. در بخش ادبیات فارسی سه مقاله با عناوین:

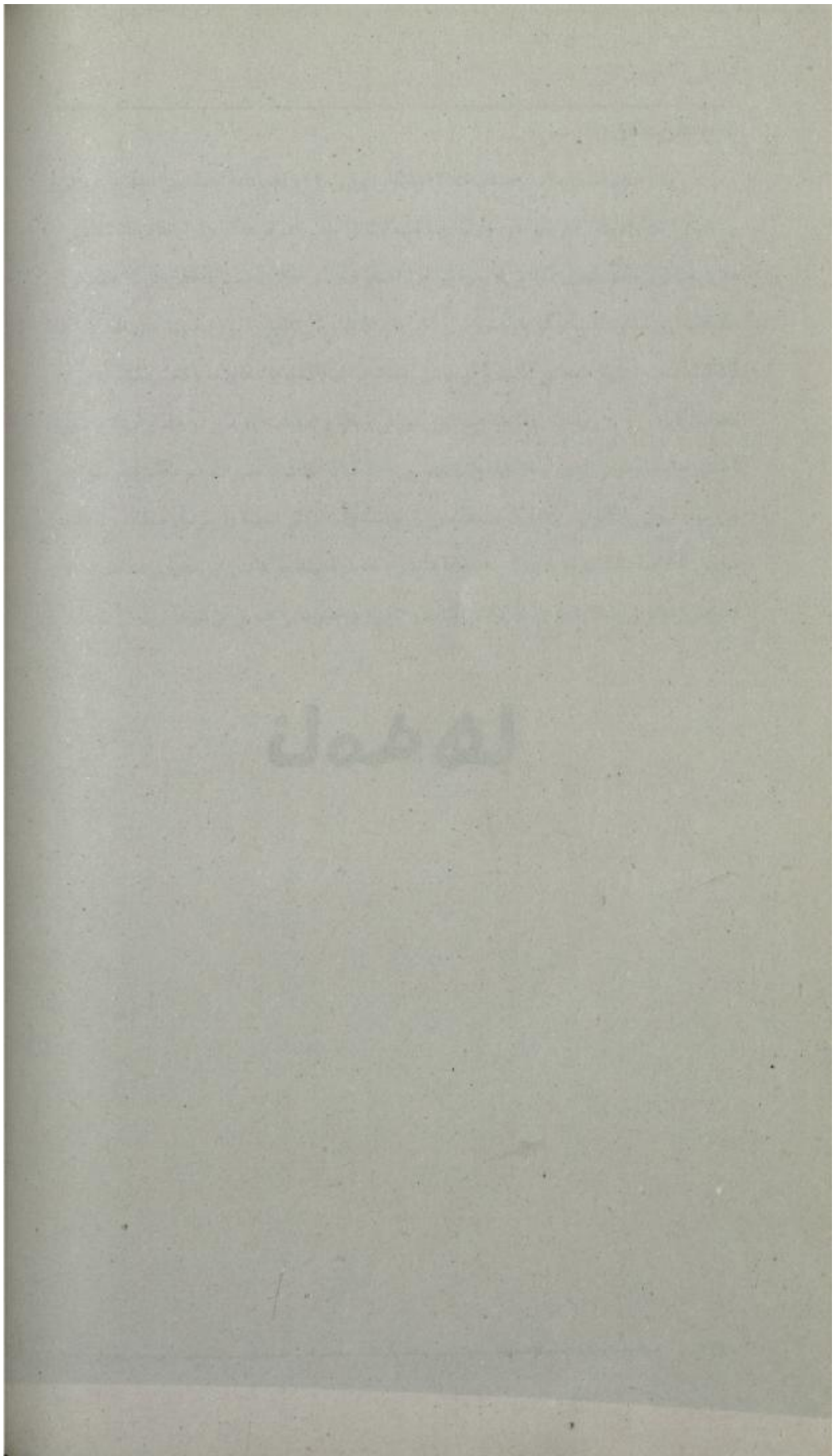
غنایی کشمیری پرفسور سید امیر حسن عابدی صص ۶ - ۱۵، افضل وافضلی اله آبادی، پرفسور عبدالقادر جعفری، صص ۱۶ - ۲۵ شخصیت بیدل و سیک وی فخر عالم صص ۲۶ - ۳۹ برخی از مقاله‌ها در بخشهای دیگر شامل، مصحفی در دهلی، نثار احمد فاروقی صص ۴۱ - ۲۸ مسایل حفاظت نسخ خطی خلیق انجم، صص ۱۱۹ - ۱۲۵ کتابخانه دارالمصنفین اعظم‌گره محمد ضیاء الدین اصلاحی صص ۱۳۸ - ۱۴۹، بعضی مسایل نسخ خطی شرقی پرفسور شریف حسین قاسمی صص ۱۵۰ - ۱۵۴، کاتولاگ و تهیه کاتولاگ کتابخانه رضا: بورسی ابو سعید اصلاحی صص ۱۵۵ - ۱۶۳، کتابخانه سعیدیه پیلی بهیت حافظ سید عرفان علی صص ۱۶۴ - ۱۷۰، بادرچ چندین مقاله ارزنده دیگر مقاله آخرین بخش رویداد با عنوان سهم رامپور در ترویج زبان و ادب اردو دکتر وقارالحسن صدیقی صص ۲۸۳ - ۳۸۸ گزارش سمینار کتابخانه رضا بهمین موضوع است که از ۱۴ الی ۱۶ مارس ۲۰۰۴ م برگزار گردیده بود و جمعاً ۵۸ مقاله در نه نشست ارایه گردیده بود.

۴ - سخن عشق (فارسی)

سال هفتم شماره ۱، زمستان ۱۳۸۳، شماره پیاپی ۲۴، فصلنامه تخصصی اطلاع رسانی و اخبار زبان و ادبیات فارسی در جهان، صاحب امتیاز: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، مدیر مسئول: دکتر مهدی سنایی، سردبیر علی اصغر محمد خانی، مدیر داخلی: آریتا همدانی. مطالب این شماره گفت و گو بارهنورد زریاب / ایران بهترین تأثیر را بر وضعیت ادبی افغانستان گذاشته است / آریتا همدانی گفت و گو بامنی احمد حامد / کتابخانه‌های ما با کمبود کتب دوران معاصر ایران رو به روست / آریتا همدانی آموزش زبان و ادبیات فارسی در مصر / دکتر منی احمد حامد، معرفی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آنکارا، میراث فرهنگ فارسی در صوفیه، شوق یادگیری زبان و ادب فارسی در ارمنستان / دکتر سیما وزیرنیا، مطالب دیگر شامل خلاصه مقالات که در آن سه مقاله منتشر شده در فصلنامه دانش نیز معرفی شده است. همچنین معرفی پایان نامه‌ها، تازه‌های کتاب و نشریه و خبرها را در بر می‌گیرد.



نامه ها



پاسخ به نامه ها

اشاره

نامه های متعددی از خوانندگان محترم فصلنامه به دفتر دانش واصل گردید. دوستان گرامی به مطالب مندرج در شماره های مختلف مجله توجه شایانی نموده، به ارزیابی مقاله ها و نوشته ها می پردازند، که این نشانگر علاقه عمیق آنان به میراث مشترک علمی و ادبی کشورهای منطقه می باشد. همین امر در بهبود و بالا بردن سطح مطالب در شماره های در دست تدوین تأثیر می گذارد. اینک اقتباساتی چند از چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هریک از آنها:

۱ - سرکار خانم اقصی ازور استاد گروه فارسی، دانشکده دیفنس دکوری از لاهور طی نامه ای در مورد دانش و همچنین فعالیتهای گروه آموزش فارسی چنین گزارش کرده اند:

«دو سه روز پیش مجله دانش دریافت گردید. از لطف جنابعالی بسیار ممنونم. این مجله برای دانشجویان و پژوهشگران بسیار سودمند است. دقت شما در گزینش هر چه خوبتر مطالب کاملاً مشهود است. بدیهی است که اینگونه کارها بدون تحقل زحمت نمی شود انجام داد.

مجله دانش به ریاست دانشکده ما و همکاری دیگر اینجانب نیز رسیده است. از طرف آنان نیز سپاسگزاری می شود. در اینجا لازم می دانم از گروه فارسی در این دانشکده نیز دکوری در میان آرم. در دانشکده ما در حدود دو بیست دانشجو در سطح دیپلم و کارشناسی، زبان و ادبیات فارسی را می خوانند. ریاست دانشکده و هیأت اجرایی دانشکده برای تقویت این گروه خیلی زحمت می کنند. ما برنامه های متعددی به فارسی اجراء کرده ایم و برخی از برنامه ها در آینده نیز اجرا خواهد شد. افزون بر مجالس شعر خوانی و مسابقه سخنرانی به فارسی، تاکنون دو تا نمایشنامه فارسی در این دانشکده ارائه شده و مورد استقبال حضار قرار گرفته است.»

با آگاهی از فعالیتهای گونه گون ادبی، هنری و فرهنگی گروه آموزشی فارسی دانشکده تان که غیر از آموزش، برنامه های متنوعی را نظیر شعرخوانی، مسابقه سخنرانی و اجرای نمایشنامه فارسی اجرا می کند، بسیار خوشوقت شدیم. چنانکه مرقوم فرموده اند رئیس محترم

دانشکده در این زمینه حمایت و تشویق می‌فرمایند. ما به عنوان مروج میراث مشترک فرهنگی زبان و ادب فارسی مراتب امتنانمان را ابلاغ می‌نماییم، تردیدی نیست که معلم و مدرّس با ذوق می‌تواند در دانشجویان و شاگردان، ذوق سلیم ادبی را طوری پرورش و تربیت کند که آنان نه فقط در حین تحصیل بلکه پس از فارغ‌التحصیل شدن هم به مطالعه شعر و ادب و دانش افزایی، کمر همت برینندند. در این زمینه برای هرگونه همکاری حاضریم.

۲- آقای محمد اقبال جسکانی استاد فارسی در دانشکده دولتی راجن پور (پنجاب) طی نامه مهرآمیزی مرقوم داشتند:

«آخرین شماره دانش رسید. جای بسیار شادمانی است که شعر بنده در مجله محبوب دانش انتشار یافت و در اخبار فرهنگی هم تذکر شایانی بابت انجمن دوستداران فارسی راجن پور آمده و این امر برای همه دوستداران فارسی باعث تشکر و امتنان است... بنده از سال ۱۹۷۲ م با جناب آقای سید مرتضی موسوی آشنایی دارم وقتی که ایشان (ماهنامه فارسی زبان) هلال از کراچی منتشر می‌کردند من مجله هلال را هم دوست می‌داشتم و با ذوق و شوق می‌خواندم. با آقای دکتر محمد حسین تسبیحی از ۱۹۹۸ م آشنایی دارم و از ایشان اصلاح شعر گرفتم و شاگردشان هستم. همچنین با آقای دکتر ایران زاده در سال ۱۹۹۸ در تهران آشنا شدم وقتی که یک ماه برای دوره دانش افزایی در تهران بوده‌ام و افتخار شاگردی ایشان هم دارم.»

خوشحالیم که شما غیر از تدریس فارسی در دانشکده دولتی، جلسات انجمن دوستداران فارسی راجن پور را اداره می‌کنید. از این که اخیراً از طرف خانه فرهنگ ج.ا.ایران مورد تشویق قرار گرفته‌اید موجب مزید خوشوقتی ماست. فعالیتهای آموزشی و ترویجی زبان و ادب فارسی در واقع دینی است که شایسته توجه همه فرهنگیان می‌باشد.

۳- آقای دکتر گل حسن لغاری بدل لطف فرموده از تندو جام سنده نوشته‌اند:

خیلی متشکرم که آخرین شماره‌های ۷۸-۷۹ مجله دانش پاییز و زمستان ۱۳۸۳ اش ارسال فرمودید. این شماره هم مقاله‌های تحقیقی و ادبی عالی دارد. به کوشش شما با توضیحات تحقیقی و علمی تعارف مقاله «مناظره شانه و آینه» از میر علی کبیر جالب است و تاریخ سابقه مناظره‌هایی مختلف هم نشان داده شده.

پرفسور سید حسن امین، در مقاله خود «اقتباس و استقبال در شعر حافظ» این حقیقت را روشن کرده که حافظ از شاعران متقدم یا معاصر تأثیر و نفوذ پذیرفته از قبیل سعدی، نظامی، ظهیر قاریایی، خواجو کرمانی و از دیگر شعراء هم - مقاله نگار مزبور با شعراء متقدمین و معاصرین مقایسه

نموده، منظور و مقصود خود را به طریق زیبا و خوشنما، به سعی بسیار و باریک بینی جمع آورده است.

درباره «بنیانگذار پاکستان قاندا اعظم و ایران» آقای دکتر محمد سلیم اختر نهضت حقوق مسلمانان شبه قاره و ارتباط فرهنگی قاندا اعظم با ایران را از همه جهت آشکار نموده. واقعا این مسلم است که: قاندا اعظم با یرپایی پاکستان نه تنها به مسلمانان شبه قاره فرصتی فراهم ساخت که زندگیهایشان را مطابق با تعلیمات اسلام تشکیل بدهند، بلکه در این رابطه سراسر جهان اسلام را به مسیر جدیدی سوق داد.

دیگر مقاله‌های «نفوذ زبان و ادب فارسی بر ادبیات اردو از آغاز تا عصر غالب» نگاشته دکتر صغری بانو شکفته و «سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی» از سید مرتضی موسوی با اعمال کنجکاوهای دقیق نوشته شده و شعر و ادب و نفوذ فارسی را بخوبی نمایان کرده شده. «ترجمه متون فارسی به زبانهای پاکستانی» از سید حسین عارف نقوی مقاله اهمیت خاصه دارد. اما از این کتاب آگاه نیستم و ندارم.

در این شماره ۲۹-۲۸ (۱۳۸۳) «شعر فارسی امروز شبه قاره» بسیار دلپذیر و فکر انگیز، درد انگیز و شور انگیز است. آقای دکتر اخلاق احمد «آهن» اتمت را برای بیدار کردن، حمیت و غیرت را انگیزخته و جنبانیده به عنوان پس چه باید کرد ای اتمت...؟»

با عرض سپاس، از مقاله ارسالی در همین شماره بهره برداری کرده‌ایم. شماره‌های ۸۰ و ۸۱ به طور جداگانه چاپ و در بهار و تابستان توزیع شده است؛ امیدواریم که از لحاظ جنابعالی گذشته باشد. همکاری دانشگاهیان و استادان شاغل و متقاعد، برای فصلنامه دانش افتخار آمیز است. خوشوقتیم که از اغلب کشورهای منطقه مقاله‌های علمی پژوهشی دریافت کرده با نشر مرتب آن در هر شماره در دوام سنت فارسی نویسی در جهان فارسی نقش ناچیزی را که به عهده داریم، صمیمانه ایفا می‌کنیم.

۴- آقای نیاز محمد ناطق بلوچ ناظم مدرسه راوت سر در بلوک چهارچهر و از بخش تهر پارکو (سندھ) چنین مرقوم داشتند:

«خیلی متشکرم که با کمال لطف به بنده «دانش» ارسال فرمودید. این حقیقت واقعی است مطالعه دانش دل‌ها را گشاده، نگاه مردم را روشن و راه زندگانی را درخشان می‌سازد. موضوعات متنوع ادبی و اخلاقی این مجله انسان را از کوتاه نظری و تنگ دلی آزاد می‌نماید بخصوص در این دوره خونریز و پر عداوت و کینه خدمات مجله دانش را شایسته صد ستایش و آفرین می‌دانم.»

هدف فصلنامه دانش تنویر افکار عموم خوانندگان ارجمند است که با بهره برداری از آثار منظوم و مثنوی فارسی هزار و صد ساله به رشد و تعالی فکری و معنوی نائل آیند. سهم عمده ادبیات فارسی ترویج سجایای اخلاقی بوده است که بازتاب آن در مطالب مندرج در فصلنامه دانش را ملاحظه می فرمایید.

۵- آقای محمد شاه ضعیف دانشجوی دوره پیش دکتری دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب از ننکانه صاحب (پنجاب) در ضمن تبریک عید سعید فطر ایاتی زیور نوشته است که خوانندگی است:

من نه همین بیکر آب و گلم	راز فراوان بود اندر دلم
خامه من گشته به تقریب عید	قفل در گنج سخن را کلید
من که ندانم سخن آراستن	بس بود اینم ز خدا خواستن
دولت شه دولت جاوید باد	تا ابدش عید پس از عید باد

باتشکر، موفقیت همه پژوهندگان در سطح دانشگاه‌های پاکستان که در دوره دانشجویی و دکتری زبان و ادبیات فارسی اشتغال دارند خواستار و مرکز تحقیقات جهت همکاری علمی مثل همیشه آمادگی دارد. در ضمن، نعت حضرت رسول خیر البشر «ص» که ارسال داشته بودید در همین شماره درج گردیده است.

۶- آقای دکتر رئیس احمد نعمانی بدل عنایت نموده از علیگر (هند) مرقوم فرموده‌اند:
«نامه جنابعالی پربروز و اصل و موجب تشکر گردید. از اینکه راجع به زندگی و تندرستی دوست بزرگوارم آقای احمد منزوی آگاهی دادید و نشانی ایشان را برای من نوشته‌اید، یک جهان سپاسگزارم. زیاد بر بیست سال است که با آقای منزوی آشنایی کتبی و نامه و پیام دارم ولی در یک دو سال اخیر از آن جناب خبری نداشتم.

ای وقت شما خوش که وقت من خوش گردید»

با ابراز سپاس مدتی است که غیر از اعلام وصول شماره‌های فصلنامه، کمتر قطعات شعری از سروده‌های جنابعالی به دست ما می‌رسد. چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در چند سال اخیر «دانش» توانسته است که فارسی‌نویسی توأم با پژوهش و فارسی‌سرایایی با اهداف روشن‌گرایانه را در سطح منطقه ترویج نماید. هم اکنون مطالب مثنوی و منظوم برای چندین شماره آینده در دست است با این وصف از همکاران با سابقه مثل جنابعالی در انتظار دریافت نتیجه پژوهشها و سروده‌های تازه می‌باشیم.

۷- آقای دکتر علی اصغر مصلح استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی از بن (آلمان) طی پیام الکترونیکی مرقوم فرمودند:

«سلام بر یار شرقی، مثل همیشه میل تان شرقی بود با دقت خواندم. برای من که مدتی است مشغول «موضوعات» غربی هستم دریافت پیامی از مشرق مثل بارش بارانی بسیار لطیف بود... من خودم بسیار مشتاق هستم نحوه تبلیغ اسلام و حکمت ابن عربی به وسیله سید میر علی همدانی بدانیم....»

باکمال امتنان توجه جنابعالی را به شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (با مقدمه و تصحیح شش رساله) تألیف دکتر محمد ریاض از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان معطوف می دارد. همچنین در شماره های مختلف فصلنامه دانش مقاله هایی درباره سید علی همدانی منتشر شده از جمله شماره مشترک ۷۵-۷۴ (پاییز و زمستان ۱۳۸۲) که دارای دو مقاله از پژوهندگان ایرانی و پاکستانی می باشد. همچنین در شماره های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۳۶، ۶۲ - ۶۳ و ۸۱ «دانش» با تصحیح و تعلیقات برای اولین دفعه رساله هایی از میر سید علی همدانی منتشر گردیده است. با این حال جای به یک پژوهش عالمانه درباره موضوع پیشنهادی خالی است و این نکته شما در خور تأمل و ژرف نگری است.

۸- آقای دکتر سید وحید اشرف از ودودارا (استان گجرات هند) مرقوم فرمودند:

«به اطلاع می رسانم که کتابها و مجله دانش ارسالی وصول کردم. من یک مقاله پیرامون مولانا رومی با عنوان پیتی از مولانا و یک قطعه شعر تقدیم می کنم.»

با عرض سپاس قطعه شعر ارسالی را در شماره ۸۱ و مقاله مرحمتی را در همین شماره ملاحظه می فرمایید. برخی آثار که به کتابخانه گنج بخش اهداء فرموده بودید نیز عز وصول بخشید. کتابی هم که مجدداً جهت معرفی در فصلنامه، جداگانه ارسال داشتید در حدود دو سال پیش در دانش معرفی گردیده است.

۹- استاد ایرج افشار پژوهشگر و کتاب شناس محترم ایران طی نامه ای مهرآمیز مرقوم فرمودند:

«اخیراً شماره ۵۸۰ دانش را جایی دیدم و شاد شدم که خاموش نشده است. چون تا شماره ۶۰ بیشتر به اینجانب نرسیده بود، چنان تصویری را پیدا کرده بودم که تعطیل شده است. چون برای خودم و فهرست مقالات فارسی ضرورت آن را می بینم در صورتی که منظم بفرستند دور از مقصود آن مجله نخواهد بود.»

باعرض مراتب کمال امتنان شایسته تذکر است که پس از دریافت نامه حضرت عالی

شماره‌های دانش از ۶۱ تا ۸۱ (دوره کامل) یکجا به نشانی جدید آن جناب ارسال گردید. امید است که از لحاظ آن جناب گذشته باشد. به ظاهر یکی از شماره‌ها مدتی قبل توسط اداره پست برگشت شده بود و از آن پس مثل این که به دست مبارک نمی‌رسیده. ما خودمان از این وضع ناراحت بودیم که چه طور شده که شماره ارسالی برگشت پیدا کرد. ان شاء الله از این پس دانش به طور مرتب خدمتان ارسال می‌گردد. انعکاس مقالات علمی و پژوهشی و گفتارهای ادبی فرهنگی در فهرست مقالات فارسی مایه سرافرازی خواهد بود. در ضمن، در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی جلد‌های اول، دوم و سوم فهرست مقالات فارسی جناب عالی مورد استفاده است اما از جلد چهارم به این طرف این کتابخانه ندارد؛ چنانچه جهت تکمیل دوره، التفاتی بفرمایند موجب مزید تشکر خواهد بود.

۱۰ - جناب آقای عبدالباقی رئیس گروه اردو، دانشکده دولتی اسلامیة علمدار حسین از ملتان ابراز عنایت کرده نوشته‌اند:

«از لطف و کرم شما مجله علمی دانش مرتب به بنده می‌رسد، بسیار بسیار تشکر می‌کنم. این برای عاشقان علم و ادب سامان شوق و ذوق مهیا می‌کند. در شماره تازه مجله دانش مقاله درباره شعرا و ادبای ملتان تحسین کردنی است. مقاله ارسالی من کی منتشر خواهد شد؟ من به اداره شما فوتوکیبی یکی از کتابهای معروف خانواده خودم که «جمال السالکین» نام دارد فرستاده‌ام اگر ممکن باشد به چاپ برسد.»

جهت توجهی که به مطالب مندرج در فصلنامه مبدول می‌فرمایند سپاسگزاریم. خواهشمند است مشخصات نسخه شناختی «جمال السالکین» را فراهم فرمایند، تا جهت بررسی امکان چاپ اقدام لازم به عمل آید. مقاله ارسالی شما نیز در نوبت چاپ قرار گرفته است.

۱۱ - خانم دکتر مریم خلیلی جهاتتیغ، استاد زبان و ادبیات فارسی ایران اعزامی به بخش فارسی دانشگاه دهلی (هند) از دهلی ابراز لطف کرده نوشته‌اند:

«بدین وسیله یک جلد از کتاب تازه منتشر شده «داستان نویسی معاصر هند» را به آن مرکز تقدیم می‌دارم. امیدوارم از این طریق گامی هر چند کوتاه در جهت آشنایی ملت شریف ایران با بخشی از فرهنگ و زندگی مردم هند برداشته شده باشد. باعث دلگرمی خواهد بود اگر آن مرکز محترم بعضی از آثار انتشار یافته مرحمت فرمایند. با آرزوی توفیق برای مرکز بسیار فعال شما که منشاء خدمات فرهنگی بی نظیری بوده و هست.»

با سپاس فراوان جهت کلمات محبت آمیز، کتابهای درخواستی و برخی انتشارات دیگر را

به نشانی پستی مندرج ارسال داشته بودیم. امیدواریم به دست شما رسیده و از نگاهتان گذشته باشد. اعلام وصول موجب مزید تشکر است.

۱۲ - آقای دکتر گل حسن لغاری استاد سابق فارسی در دانشکده دولتی تندوچام (سنده) طی نامه‌ای دیگر مرقوم فرمودند:

«فصلنامه دانش شماره ۸۰ رسیده و متشکرم که نام بنده در شورای علمی دانش ثبت شده است. در این شماره مجله «ویژه نامه امیر خسرو» مقاله‌هایی درباره آثار امیر خسرو و خاصه جالب و پر معنی هستند.

مقالاتی درباره حافظ و عید نوروز و بهار در فرهنگ اسلامی به غایت پسندیده‌اند. دکتر خانم شهلا نوری از شعر و پیغام اقبال آینده مسلمان را آنگاه می‌کند که اقوام غرب چه طور در امور مسلمانان جسور و گستاخ شده چیره دستی می‌کنند. گزارش هم اندیشی علمی «جایگاه افکار فردوسی در شعر و ادب فارسی» خواندم خواهشمندم که از این سمینارها آگاهی داده شود تا این بنده هم سهم بگیرد.»

با ابراز امتنان جهت ارزیابی مطالب منتشر شده، هم اندیشی‌های علمی انجمن ادبی فارسی در اسلام آباد / راولپندی معمولاً همه ماهه درباره موضوعات ادبی ابتکار آمیز برگزار می‌شود که در آن محققان و استادان شهروند اسلام آباد و راولپندی مقاله‌های پژوهشی ارائه می‌دهند. چه قدر مایه خوشوقتی ما خواهد بود که فارسی دانان شهرهای عمده پاکستان بخصوص در شهرهای دانشگاهی، دوستان همت کنند و انجمن‌های ادبی فارسی را دایر کنند و با همکاری نمایندگی‌های فرهنگی ج.ا.ایران در ترویج زبان و پژوهش‌های علمی ادب فارسی سهمی ارزنده داشته باشند. از همکاری‌های جناب عالی صمیمانه سپاسگزاریم.

۱۳ - آقای دکتر مهدی ملک ثابت استاد سابق اعزامی ادبیات فارسی ایران به دانشگاه جی.سی. لاهور و استادیار دانشگاه یزد ابراز لطف کرده نوشته‌اند:

احتراماً به پیوست مقاله‌ای با عنوان عاشورا، انتخاب شهادت برای اصلاح و هدایت» ارسال می‌شود حال اگر مناسب دیدید در مجله وزین دانش چاپ گردد. در فرصت مناسب مقالات دیگری هم تقدیم می‌گردد.»

با ابراز مراتب سپاس، مقاله مرحمتی در همین شماره درج شده، که زمان چاپ و توزیع آن مقارن با سال جدید هجری قمری است. دریغ که مأموریت جنابعالی کوتاه بود. اکنون که به میهن عزیز مراجعت کرده‌اید، امید است همکاری‌های علمی را ادامه بدهید.

۱۴ - خانم دکتر شهلا سلیم نوری استاد یازگروه آموزشی فارسی دانشگاه کراچی از کراچی مرقوم داشته‌اند:

«امیدوارم نامه مختصر قبلی بنده که در آن اعلام وصول دانش شماره ۸۰ بود دریافت کرده باشید. از ترسیل مرتب فصلنامه خیلی متشکرم، شماره جدید ۸۱ حامل سرورق زیبایی است و تمام مقاله‌ها هم خوب بودند.»

برای همکاریه‌های مرتب سرکار خانم متشکرم. در ضمن ماشین نویسی مطالب اردو با برنامه فارسی که اشاره فرموده‌اید، این برای اردو دانان اشکال ایجاد نمی‌کند که بسته به دو سه حرف املایی است و آنهایی که با اردو آشنایی کافی ندارند از لغات فارسی که در شعر اردو به کار می‌رود، می‌توانند مفهومی را به دست بیاورند. با این وصف پیشنهاد شما درخور بررسی است.

۱۵ - جناب آقای سید موسی حسینی سرکنسول محترم ج.ا.ایران در کراچی عنایتی فرموده، نگاشته‌اند:

«باسپاس و امتنان وصول فصلنامه دانش شماره ۸۱ را اعلام می‌دارد. مزید توفیق جناب عالی و همکاران محترم این نشریه را در شناساندن میراث غنی و مشترک فرهنگی ایران و کشورهای شبه قاره بویژه پاکستان از خداوند بزرگ مسألت می‌نمایم.»

الحمدلله فصلنامه دانش از بیست و یک سال پیش به طور مرتب در اطلاع رسانی و ترویج میراث مشترک فرهنگی کشورهای منطقه خدمات مختصری انجام می‌دهد. استقبال و تشویق‌هایی که از محافل علمی، پژوهشی و دانشگاهی و فرهنگی کشورهای منطقه فراهم می‌شود موجب سرفرازی است.

۱۶ - خانم عظمی زرین نازی به مرتی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور (کالج) از لاهور نوشته‌اند: «تشکر فراوان که دو شماره اخیر فصلنامه دانش فرستادید و قطعات شعری مرا هم نشر کردید. چهار قطعه دیگر هم همراه این نامه می‌فرستم امیدوارم در شماره‌های آتی چاپ شود. همیشه به یاد شما (مشوق دوستداران فارسی) در لاهور هستم. کوشش من همواره یادگیری فارسی، خواندن فارسی، سرودن فارسی و بالاخره، دکتر شدن به فارسی است. اولین جمله شما را همیشه به یاد دارم که به استادم گفتید این شاگرد شما خیلی ساعی و کوشاست.

از آن وقت که در لاهور هستم به یاد نشست‌های ادبی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان هستم. چقدر دلم می‌خواهد که در این جلسه‌ها که در راهنمایی جناب عالی برگزار می‌شود، حضور پیداکنم. مثل شما استادانی هستند که برای احیای زبان و ادب و فرهنگ فارسی

شبه قاره بلکه در سطح جهانی شبانه روز زحمت می کنند.»

پیش از همه انتخاب و انتصاب شما را به سمت مرتبی گروه فارسی در دانشگاه بانوان لاهور که نوعی ارتقاء رتبه تان است (که قبلاً در راولپندی در سطح دانشکده دخترانه تدریس می کردید)، صمیمانه تبریک می گوئیم. علاقه فراوانی که به شعر و ادب فارسی دارید به خواست خداوند به اهداف پسندیده خود نایل می شوید.

«این دعا از من و از جمله جهان آمین باد»

۱۷ - آقای حق نواز خان، پیرزنی براسته سامان بخش اتک نوشته اند:

«شماره ۸۱ مجله دانش را دریافت داشتیم و سپاسگزارم بعد از مدتی از افادات شادروان دکتر غلام سرور بهره بردم، بنده با آن مرحوم اعزاز مکاتبت داشته ام. تا آنجا که بنده می دانم آقای دکتر محمد بقایی ماکان اولین کسی است که درباره اقبال و هسه مقاله را در این شماره نوشته است.»

باسپاس بسیار، آقای دکتر غلام سرور از بدو تأسیس مرکز در صحنه های پژوهشی و انتشاراتی مرکز همکاری نزدیک داشته اند، در حالیکه هنگام پایه گذاری مرکز سن شریف شان بالای شصت سال بوده است. مقاله مندرج درباره سنایی هم که مرحمت فرموده بود ما توانستیم آن را در شماره ۸۱ منعکس نمایم. آقای دکتر ماکان که تاکنون بالغ بر ۲۲ کتاب درباره اقبال و اقبال شناسی چاپ و منتشر کرده است نیز التفات ویژه به فصلنامه دانش دارند و مقالات خود را در اختیار ما می گذارند تا بهره شایسته ببریم و از این بابت از ایشان ممنونیم.

۱۸ - آقای سید علی اکبر رضوی نویسنده و رئیس اداره ترویج علوم اسلامی از کراچی مرقوم داشتند:

«من شماره ۸۱ مجله دانش را از لطف آن جناب وصول کردم که حرف حرف آن «دانش آموز» و «دانش افروز» است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان خدمات جلیله انجام می دهد و از سعی این اداره کارهای علمی که میراث مشترک ایران و پاکستان است از دست برد زمانه حفظ می شود و توسعه می یابد. من خیلی معترف خدمات این مؤسسه هستم.»

باامتنان بسیار که یادی از ما کردید. در واقع جناب عالی با سابقه نویسندگی و انتشاراتی به اردو با نوشتن نامه محبت آمیز به فارسی خوشحال مان کردید. یکی از مزیت های فصلنامه دانش همین ترویج فارسی خوانی، فارسی نویسی و فارسی سرایی می باشد. شما فکر می کنید فارسی شما خوب نیست، خیر؛ همین فارسی شما را نه فقط ماقبول داریم بلکه از شما تقدیر هم می کنیم!!

۱۹ - خانم سیده تسکین کوثر دانشجوی دوره دانشجویی اقبال شناسی از ایبت آباد نوشته اند:
 «من بسیار متشکرم که برای من کتابهای درخواستی پیدا کرده‌اید، زحمت می‌دهم که بفروستید. من می‌خواهم با شما به زبان فارسی خوب حرف بزنم ولی بدبختانه نمی‌توانم. خواندن و نوشتن من کمی بهتر است ولی در این جا که زندگی می‌کنم هیچ کس نیست که با او به زبان فارسی حرف بزنم، چون تمرین نیست برای این خوب نمی‌توانم حرف بزنم. یک خبر جالب است که من به عنوان مرتبی فارسی انتخاب شدم اما در کدام دانشکده فعلاً مشخص نیست. به این سبب هم این زبان شیرین را می‌خواهم بهتر بیاموزم.»
 موفقیت شما را از درگاه احدیت خواستاریم. انتخاب شما را برای اشتغال در دانشکده و آموزش زبان و ادب فارسی تبریک می‌گوییم.

۲۰ - جناب آقای حسین مسرت پژوهشگر و نویسنده محترم از یزد ابواب التفات فرموده، مرقوم داشتند:

«در دیار پاکستان در راه خدمت به فرهنگ زبان فارسی موفق باشید. وظیفه خود می‌دانم ضمن اعلام وصول مجله دانش که باهمت جناب عالی و دیگر اعضای مرکز به این خوبی و آراستگی چاپ می‌شود تشکر و قدردانی کنم. بی‌گمان خدمات شما مشکور همه ایرانیان و پارسی زبانان شبه قاره هند و پاکستان است. سعی تان مشکور و اجر تان مأجور باد.»
 سپاسگزاریم که کلمات صمیمانه و تشویق آمیزی برای این مرکز و فصلنامه دانش مرقوم داشتید. از پشت کار و کوششهای گسترده ادبی جناب عالی آگاه هستیم و از بابت ارسال ویژه نامه آذر یزدی نیز ممنون هستیم.

۲۱ - آقای بشیر سیتایی از دادو (سندھ) ابواب التفات نموده، نوشته اند:

«مجله دانش نمره ۸۱ (تابستان ۱۳۸۴) با روی جلد قشنگ مزین به شعر حافظ واصل گردید، از التفات بی نهایت جناب عالی خیلی ممنون و سپاسگزارم. همه مندرجات این شماره خوب و نشاتگر ذوق سلیم و حسن انتخاب جناب عالی است. یادیدن نام بنده در شاعران شعر فارسی امروز شبه قاره بسیار شادمان شدم. کلماتی ندارم که احساسات دلم را بیان کنم، از صمیم قلب تشکر می‌نمایم.»

با امتنان از اعلام وصول مرتب فصلنامه، قبلاً به نوشتن نامه به فارسی کوشا بودید و اخیراً به فارسی سربی هم روی آورده‌اید که ما این را به فال نیک می‌گیریم؛ توفیقات شما را آرزو مندیم.

۲۲ - آقای دکتر اشرف الحسینی از علامه اقبال تاون، لاهور نگاشته اند:

«شماره ۸۱ فصلنامه دانش و قبلأ شماره ۸۰ را وصول کردم. جمله مقالات خواندنی و مملو از معانی یافتیم. برای معرفی کتاب به عنوان «فارسی امروز» (ص ۲۵۱) خیلی سپاسگزارم. همچنین رباعیات خیام با ترجمه آلمانی، عربی، فرانسه و اردو نیز یافتیم که برای آن از چند سال مستمنی و متفکر بودم. همچنین فتوکی «رباعیات خیام شعر یا فلسفه» از دکتر محمد نقوی که ارسال داشتید برای من بسیار معلومات افزا و منتفع است. ترجمه رباعیات مشتمل بر ۲۵۰ رباعی از دکتر امتیاز قاضی باعث صد تشکر است.»

برای ما موجب خوشوقتی است که با پژوهشگر فعال مثل جنابعالی همکاری نمایم. در آینده هم هرگونه خدمتی که از دست ما بریاید آماده همکاری هستیم.

۲۳ - آقای نور محمد جمعه دانش یزوه دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد در باب زمین لرزه اخیر مطلبی کوتاه تأثر و تحسیر آمیزی نگاشته که اقتباس از آن را در این جا درج می کنیم:

«زلزله... کلمه ای که لرزه بر جانها می افکند... موها را بر بدن سیخ می کند... ترس و وحشت می آفریند... از رحم و شفقت هیچ اثری ندارد، زلزله یعنی مرگ... زلزله یعنی قیام قیامت، زلزله یعنی اضطراب، آشفته گی و دهشت انسان های از خود راضی.. پوچی و ناتوانی زمین نیرومند... بی ارزشی قدرت کوههای مغرور... زلزله کلمه ای که عقل و هوش و توان را از انسان سلب می کند. کلمه ای که قدرت و توان بشریت را پوچ و بیهوده می شمارد. کلمه ای که دانش و تکنولوژی بشر را به باد مسخره می گیرد...»

احساسات نوع دوستانه جناب عالی درخور ستایش است. همه ما موظف هستیم که هر خدمتی و کمکی که می توانیم به آسیب دیدگان زمین لرزه اخیر برسانیم و در آن کوتاهی نکنیم و در برابر مشیت الهیه هم باید تسلیم باشیم بگفته حافظ:

رضا بداده بده وز جین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاد است

۲۴ - آقای جاوید اقبال قزلباش به مناسبت ماه مبارک رمضان از اسلام آباد سروده تازدای ارسال داشتند که ملاحظه می کنید:

«سال هشتاد و چهارم آمده رمضان است	عرض تبریک و مبارک در ره قرآن است
فرصت تنظیف روحم از همه عصیان است	رحمت حق را فرا خوانیم تا این جان است
فصل مهر و صدق و آرایش بر جانان است	بیا که در یابیم ماه شرف و عالی شان است
هر دعا و هر نیایش در ره رحمان است	صوم ما هر دم رهایی از شر شیطان است»

طاعات و عبادات همهٔ مسلمانان در ماه مبارک مقبول بارگاه الهی باد آمین

۲۵ - آقای محمد غضنفر علی و رایج استاد یار و مدیر گروه فارسی دانشکدهٔ دولتی اسلامیه، ریلوی رود لاهور نوشته‌اند:

«شمارهٔ ۸۱ مجلهٔ دانش چندی پیش دریافت شد. این مجله پر ارزش نه فقط حاوی اطلاعات وسیعی است بلکه برای خوانندگان گرامی موجب دانش افزایی هم هست، اعلام وصول نموده برای ارسال مرتب سیاست‌گذارم. یک مقاله هم ارسال می‌نمایم تا در این مجله ارزشمند چاپ شود.»

بالبراز مراتب امتنان چنانکه مستحضرید مقاله‌های دریافتی در شورای علمی ارزیابی می‌شود و در صورت تصویب در نوبت چاپ قرار می‌گیرد.

۲۶ - آقای دکتر سید حمید رضا علوی دانشیار دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان مرقوم فرمودند:

«بدین وسیله مقالهٔ پیوست جهت بررسی و چاپ حضور تان ارسال می‌گردد. از همکاری شما نهایت تشکر و امتنان را دارد. ضمناً به اطلاع می‌رساند که چندین شمارهٔ فصلنامهٔ دانش به این جانب واصل گردید که نهایت تشکر و قدردانی را از شما به عمل می‌آورم.»

با سپاس برای همکاری جنابعالی. مقالات دریافتی از سراسر کشورهای منطقه پس از بررسی در شورای علمی در نوبت چاپ قرار می‌گیرد. بنابراین چنانچه تأخیری روی دهد موجب نگرانی نشود.

۲۷ - آقای دکتر عارف نوشاهی فهرست نویس و پژوهشگر محترم طی نامه‌ای از اسلام آباد مرقوم داشتند: (ترجمه)

«شمارهٔ ۸۱ مجلهٔ دانش رسید و به قول فارسی زبانان «خافلیگیر شدیم» قبلاً پس از گذشت چند بُرج دانش را دریافت می‌کردیم و الان در مدت سه ماه به دست آمده و «فصلنامه» بودنش موجه شد. این همه در اثر زحمات و کاوش شخصی و وابستگی صادقانهٔ جنابعالی به امور محوله امکان پذیر گردیده که من شخصاً از این موارد آگاهی دارم. دیر کرد سابق نتیجهٔ مسایل اداری بود نه از طرف جنابعالی شما که برای چند شمارهٔ آینده مطالب را تهیه و آماده می‌کنید.

در شمارهٔ حاضر مقالهٔ آقای دکتر غلام سرور از این حیث شایستهٔ تحسین است که ما باید از مساعی در گذشتگان هم تجدید کنیم. مقاله راجع به دکتر عبدالشکو راحسن - خداوند ایشان را

حفظ کند - از این لحاظ پسندیده است که ما باید نسبت به اساتید بزرگ خود ابراز تکریم نماییم. مقاله شما درباره ایران شناسان پاکستانی هم خوب بود. حافظ محمود شیرانی را شما محقق پاکستانی قلمداد می کنید. بدون شک ایشان در ۱۹۴۶م بدرود حیات گفت اما سالها در لاهور اقامت داشت و سرمایه کتابخانه ای ایشان در لاهور محفوظ است و شیرانی را نمی توان جدا از لاهور تصور کرد. در شماره تازه قند پارسی چاپ دهلی روی جلدش نوشته شده که این مجله برای آثار قلمی هندی ها اختصاص دارد صد رحمت بر «دانش» باد که صفحاتش برای عرب و عجم همه باز است و هیچگونه تعصب ملی و ملکی در میان نیست.

به نظر من چاپ نامه های عادی و پاسخ آن در دانش تضییع صفحاتش است. اگر درباره نکته ای استدراک باشد مضایقه نیست اما صرفاً اعلام وصول مجله، تمجید و توصیف یا اطلاع از عدم دریافت شماره، با وقار و منزلت «دانش» مغایر است. همچنین مسواری اداری را می توان جداگانه و با پشت می شود انجام داد.»

باسپاس بی حد جهت اظهار دیدگاههای صایب نسبتاً مفصل که از چند شماره پیش ما چشم به راه بوده ایم. از اینکه در مورد اینجانب کلمات تشویق آمیز مرقوم فرمودید متشکرم. اما باید متذکر گردیم که در چهار سال و نیم اخیر هم که شماره های مشترک چاپ می کردیم فاصله زمانی میان دو شماره از چهار هفته الی چهار برج بوده و به همین سبب توانسته ایم پس افت دو سال و نیم را از بین برده از اوایل سال ۱۳۸۴ ش تصمیم گرفتیم که در هر فصل شماره جداگانه تدوین و منتشر کنیم که بحمده تعالی سومین شماره سال جاری دست جناب عالی را می بوسد. آقای دکتر غلام سرور در دهه های اخیر زندگانی شمر (۸۹ سال شمسی) بیشتر به تصحیح متون توجه داشتند با این وصف یکی دو مقاله هم که به مسؤلان وقت عنایت کرده بودند، تاکنون از آن استفاده نشده بود که توانستیم این توفیق را بدست بیاوریم. خدمات آموزشی و پژوهشی دکتر عبدالشکور احسن نیز شایسته تمجید است که از آن در شماره گذشته تقدیر بحق انجام شد. تا آن جایی که به چاپ نامه های دریافتی به «دانش» مربوط است، از صدها نامه دریافتی پس از نشر هر شماره، ما فقط خلاصه ۲۰ تا ۳۰ نامه را که نکات قابل توجهی در آن عنوان شده باشد در مجله منعکس می کنیم. یکی از اهداف ما ترویج فارسی نویسی و لو اینکه در نامه نویسی خوانندگان است. به طور مثال باید گفت که تا چند سال پیش اغلب نامه های دریافتی به اردو / انگلیسی بود اما از ماههای اخیر بیشتر نظر سنجی هایی که به دفتر «دانش» واصل می شود به فارسی است. اگر اجازه بدهید تذکری به میان آید که جناب عالی که از استادان فارسی است نامه مهر آمیز را به اردو مرقوم فرمودید، در حالیکه ما می خواهیم همه خوانندگان محترم و لو اینکه استاد زبان و ادبیات فارسی هم نباشند با دفتر «دانش» به فارسی مکاتبه کنند. حاشا که ما جوای «تعریف و توصیف» محض باشیم بقول

غالب نه تمنای ستایش و نه پروای صله درکارست. با همین انگیزه اشاراتی به نامه‌ها می‌کنیم.

۲۸- آقای دکتر اخلاق احمد آهن استاد یار گروه فارسی دانشگاه ج.ن. دهلی نو (هند) طی نامه‌ای ابراز عنایت کرده: (ترجمه)

«فصلنامه دانش را مرتب دارم دریافت می‌کنم. در شماره ۲۸-۲۹ مقاله جنابعالی با عنوان «سهم نویسندگان و سخنوران شبه قاره در ادبیات فارسی» را کاملاً مطالعه کردم. نمی‌دانم این مطلب به اردو هم منتشر شده یا نه، جهت نشر قطعات شعری بنده در شماره فوق و شماره ۸۰ سپاسگزارم. در شماره ۸۰ ویژه نامه امیر خسرو مورد استفاده ماست بخصوص مقاله‌های آقای دکتر ظهور، خانم دکتر شکفته و مقاله تان در خور توجه بوده‌اند.»

با ابراز سپاس. چنانچه ترجمه «سهم نویسندگان...» را مایل باشید به اردو منتشر نمایید از آن استقبال می‌کنیم. سال گذشته خلاصه‌ای از آن مقاله در یک مجله اردوی اسلام آباد چاپ شده بود اما جا دارد که ترجمه کامل جایی منتشر گردد. برای ارزیابی مطالب مندرج در شماره‌های اخیر متشکریم. ویژه نامه امیر خسرو به مناسبت هفتصدمین سال به ابدیت پیوستن طوطی شکر مقال منتشر شد. یکی از پژوهشگران برجسته پاکستانی در شماره ۸۱ ابرار نموده است که در سراسر پاکستان و حتی منطقه هیچ نشریه علمی غیر از «دانش» به این موضوع بدل توجه نکرده است. آیا شما اطلاع دارید که مجله ای علمی پژوهشی در هند به این مناسبت ویژه نامه‌ای چاپ کرده باشد؟ راجع به تعداد رباعیات سروده امیر خسرو در بقیه نقیه ماخذ مربوط احوال و آثار امیر خسرو نوشته دکتر محمد وحید میرزا (ص ۱۶۹) نسخه خطی موزه بریتانیا به شماره ۲۵۸.۷ می‌باشد.

۲۹- آقای ریاض احمد شاهد مرتی فارسی دانشکده دولتی شهرداری فیصل آباد نوشته‌اند: (ترجمه)

مدتی است که خواننده دائمی مجله «دانش» هستیم که بر اثر عنایتی است که به طور مرتب به من ارسال می‌فرمایید. این فصلنامه یک رسانه آگاهی است که مثل ما «دور افتادگان» را از فارسی جدید و کلاسیک آشنایی کافی و وافی فراهم می‌نماید. من به خاطر این دور افتاده عرض کردم که غیر از مواد درسی فارسی به هیچ مطالبی به فارسی دسترسی نداریم. نمایندگی‌های فرهنگی اگر مطلبی به فارسی ارسال نمایند، ما می‌توانیم از آن بهره‌مند شویم. بنابراین استدعا می‌کنیم انتشارات هرچه ممکن است ارسال فرمایند. در ضمن چنانچه دوره‌های تقویتی تشکیل گردد، درباره آن هم اطلاع فرمایند. شماره ۸۱ فصلنامه دانش واصل گردید تشکر بی حد مراد بیا باشید.»

با امتنان جهت اعلام وصول دانش اما اگر همین نامه را به فارسی می‌نوشتید خوشحالی ما بیشتر می‌شد. اگر دوره دانش افزایی در اسلام آباد و راولپندی تشکیل گردد به شما اطلاع خواهیم داد. ان شاء الله. ولی از این که برای مرّیان فارسی استان پنجاب امکان هست دوره تقویتی در لاهور تشکیل گردد، بنابراین شایسته است به مدیر محترم خانه فرهنگ ج.ا.ایران در لاهور را از مراتب علاقه مندی خود کتباً آگاه سازید. موفقیت همه مرّیان و مروّجان زبان و ادب فارسی از جمله جناب عالی را از درگاه احدیت خواستاریم.

۲۰- آقای حسین عارف نقوی کتاب شناس محترم از اسلام آباد بدل لطف کرده نوشته است: «شماره ۸۱ دانش» دریافت کردم، خیلی متشکر و ممنونم. همه مقاله‌ها پر از معلومات اند. متن منتشر نشده رساله مشتیة سید علی همدانی (م ۲۸۶ هـ ق) بهترین متن به حواله تصوف و اخلاق است که آقای دکتر نعمت الله ایوان زاده در تصحیح این رساله زحمت بسیار کشیده و درباره عنوان رساله مشتیة خوب تحقیق کرده‌اند.

زیر عنوان کتابها و نشریات تازه بر ۱۶ کتاب تبصره (معرفی) شده است. عرض می‌کنم که (در ضمن) معرفی کتاب تاریخ و تذکره خانقاه احمدیه سعیدیه موسی زئی شریف «این تذکره مفصلی از نقش خانقاه احمدیه سعیدیه در ترویج و اشاعت تعلیمات سلسله سهروردیه در این آب و خاک می‌باشد». این اطلاع نادرست است این خانقاه متعلق به سلسله نقبشندیه مجددیه است «از ابراز نظر صمیمانه شما سپاسگزاریم. از خوانندگان دانش درخواست داریم که مورد فوق را تصحیح فرمایند. (ص ۲۴۶).

۳۱- آقای پرفسور دکتر ریاض الاسلام، دبیر کل انستیتو مطالعات آسیای مرکزی و غربی، دانشگاه کراچی از کراچی ابراز عنایت کرده مرقوم فرمودند: (ترجمه) «وصول مجله دانش» - فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان شماره ۸۰ با سپاسگزاری در کتابخانه این انستیتو اعلام می‌شود. محبت جناب عالی در ارسال نشریه چنین سودمند مایه امتنان فراوان می‌باشد.»

با ابراز مراتب تشکر زحماتی که از چندین دهه جنابعالی در نشر آثار میراث مشترک فرهنگی و علمی از طرف سازمان خود متحمل می‌شوید، ارسال نسخی از فصلنامه و برخی از انتشارات مرکز کوچکترین خدمتی است که ما در ضمن اعتراف نقش سازنده آن جناب انجام می‌دهیم. سلامت و طول عمر جنابعالی را آرزو مندیم.

۳۲ - مسئول کتابخانه یادگاری اپوچوفقیر واقع در خیلو بخش گانچه، بلتستان، مناطق شمالی پاکستان نوشته اند:

«بناهایت خوشوقتی، دریافت شماره ۸۰ فصلنامه دانش که مجله محبوب ما می باشد بدین وسیله اعلام می گردد. شایسته تذکر است که استادان و دانشمندان در مطالعه دانش علاقه مفروضی نشان می دهند. ما برای عنایت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در غنی ساختن کتابخانه یادگاری اپوچوفقیر با همکاری خود واقعا سپاسگزاریم.»

نظربه علاقه مندی عموم علاقه مندان به فارسی بویژه در مناطق شمالی کشور به خواست خداوند همکاری این مرکز کماکان ادامه خواهد یافت. نشریه ها و مجله ها بهترین وسیله تنویر افکار و ترویج زبان است. برای دوستداران دانش می گوئیم:

به آن گروه که از ساغر وفا مستند سلام ما برسانید هر کجا هستند

۳۳ - آقای حافظ صفوان محمد چوهان مهندس کمپیوتری از هری پوره هزاره مرقوم نموده اند:

(ترجمه)

«احتراماً هفته قبل مجله دانش به کتابخانه ما رسید. ما از دریافت چنین مجله یو ارزش که جلای فکری فراهم می آورد خوشوقتیم و برای همیشه در کتابخانه نگه می داریم. این نشریه برای ما افراد فنی وسیله ای است که با ادب عالی در ارتباط بمانیم. کلیه افرادی که در کالج ارتباطات دور، اشتغال به تحصیل دارند در ضمن استفاده از چنین نشریه یو معنی به جناب عالی سپاس می گویند.»

با سپاس. موفقیت شما و همکاران تان را آرزو مندیم.

۳۴ - آقای سید انیس شاه جیلانی مدیر کتابخانه مبارک (تأسیس شده ۱۹۲۶م) از محمد آباد، تحصیل صادق آباد پنجاب پاکستان نوشته اند (ترجمه):

«اگرچه من بنده خود را فارسی دان قلمداد نمی کنم اما استادان ما، تدریس گلستان و بوستان و کریم را الزام آور تلقی می کردند. ما دیباچه گلستان را حفظ می کردیم. چه آغاز مملو از علم هست: «هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات» اقتباس های گوناگونی از بوست: جمال هم نشین در من اثر کرد؛ دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز، بر نوک زبان همه مردم این سامان است. شاید بتوانیم گفت که با لطایف زبان فارسی ما در شبه قاره بیش از خود برادران ایرانی حظ می بریم. برای شماره ۸۰ فصلنامه دانش سپاسگزارم. همین که دانش واصل می شود از اول تا آخر مطالعه می کنم و بعدها نیز مرور می کنم تا پیش تکاتی را

درک نمایم.»

از نامه‌های محبت‌آمیز که اغلب به عنوان اعلام وصول مرتب می‌فرستید، سپاس‌گزار هستیم. جناب عالی که از خوانندگان صدیق از طبقه مسن کشور می‌باشید بافراگیری مطالب انسان‌ساز گلستان و بوستان در سالهای ابتدایی در واقع تمام عمر «فارسی‌دان» بوده‌اید و هستید، بدون این که چنین ادعایی داشته باشید. در واقع ادب عالیّه فارسی تا قرن نوزدهم میلادی شامل مواد درسی در شبه قاره بخصوص در مناطقی که فعلاً جزء کشور اسلامی پاکستان می‌باشند، بوده. در سال ۱۸۴۹ م موقعی که انگلیسها پنجاب کنونی را متصرف شدند، شرح سواد آموزی در مسلمانان پنجاب ۹۰ در صد بود و همه شان سواد فارسی داشتند. با این همه به فارسی نوشتاری و گفتاری کنونی بر اثر ارتقای طبیعی امکان دارد که همه نتوانند بدون ممارست تسلطی به دست بیاورند. هشتادمین سال تأسیس کتابخانه بر شما «مبارک» باد.

۳۵- آقای محمد طیب بیداری کتابدار کتابخانه پژوهشی مسعود جهندی در میلسی (بخش وهاری) طی نامه‌ای مرقوم داشته‌اند. (ترجمه):

«مجله دانش را مرتباً دریافت می‌نمایم. به بازگاه احدیت دست به دعا هستیم که «دانش» در آینده هم بتواند همین گونه اشعه علمی ادبی و مذهبی را در جامعه بگستراند و مناسبات برادرانه میان ایران و پاکستان به همین اندازه استوار بماند.»

از جناب عالی که به میراث غنی زبان و ادب فارسی و مناسبات تاریخی دو کشور دوست و برادر جمهوری اسلامی ایران و پاکستان، اعتنا دارید، سپاسگزاریم.

بهار دوستی ما خزان نمی‌گردد
گل همیشه بهار است آشنایی ما

۳۶- آقای ضیاء الدین ملک از مسلم تاون لاهور مرقوم داشته‌اند: (ترجمه)

«شماره ۲۸-۲۹ فصلنامه دانش دریافت گردید، متشکرم. در تحکیم علایق دینی و فرهنگی میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان خدمات فصلنامه دانش درخور ستایش بسیار است تا مناسبات برادرانه میان ایران و پاکستان توسعه بیشتری یابد. آمین. چند بیت شعر فارسی به همراه نامه ارسال می‌شود.»

باتشکر جهت احساسات مخلصانه جناب عالی. چند غزل دستنویس سروده «نیاز» را فرستاده‌اید. اگر مختصری درباره سراینده می‌نوشتید، سودمندتر بود.

۳۷- آقای دکتر اعزاز الحسن شاه دانشیار و رئیس گروه زبان های خاوری دانشگاه سرگودها- از سرگودها (پنجاب) نوشته اند:

«حالا دو نفر در این دانشگاه زبان فارسی را تدریس می کنند که عبارتند میان لیاقت حیات دانشیار و محمد حسن قاضی استاد یار اکنون به رضایتان منحصر است که فصلنامه دانش را به گروه زبان های خاوری بفرستید یا به هر دو استادان جداگانه.»

از این که شمه ای از چگونگی بخش آموزش فارسی در دانشگاه سرگودها برای ما نوشته اید، سپاسگزاریم. ما به خواست خداوند به هر سه نشانی فصلنامه را ارسال خواهیم داشت اما به هیچ وجه چنانکه نوشته اید «نوازش خسروانه» ما نخواهد بود بلکه بر «روش درویشانه» ماست که گفته اند: «ده درویش در گلیمی بخشید» و بر طبق مثل معروف: «هیچ دو تان نیست که سه تا نشود».

همچنین باابراز سپاس فراوان پیام های الکترونیک و نامه های محبت آمیز و حتی مکرر برخی از خوانندگان محترم به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

اردبیل: دکتر احسان شفیقی، سرپرست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی
ارومیه: دکتر فرشید صراف زاده، مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات دانشگاه ارومیه،
اصفهان: آقای حسن داداشی آرانی

اهواز: آقای نجفعلی رضایی رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران، اهواز

تبریز: دکتر سید محمد تقی علوی رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز آمار و اسناد

تهران: دکتر محمد رضا وصفی، مدیر کل مجامع فرهنگی و دبیر جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، آقای اسمعیلی مدیر کل حوزه ریاست سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، دکتر مهدی محقق رئیس هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، دکتر سعید واعظ رئیس دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبایی، دکتر منوچهر جعفری گهر، مدیر کتابخانه مرکزی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مهران آشوری، سرپرست بخش نشریات ادواری کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، دانشگاه تهران. مسوول کتابخانه مؤسسه لغت نامه دهخدا، وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، رضا سرلک مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی بنیاد دائرة المعارف اسلامی، آقای اکبر ایرانی مدیر عامل مرکز نشر میراث

مکتوب، آقای ابوالحسن خلیج منفرد، رئیس مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، دکتر بهروز محمودی بختیاری، پژوهشگر بخش ایران شناسی و زبان شناسی مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، آقای مهدی کریمیان، معاون فنی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ناصر شفیعی، اداره انتخاب، تهیه و توزیع کتاب و نشریه، نهاد کتابخانه های عمومی کشور، نادر قلی قورچیان رئیس بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

رشت: دکتر ریحانه سریری رئیس کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه گیلان، آقای قمر پیلهور رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان،
مشهد: محمد علی خلیلی فر معاون پژوهشی جهاد دانشگاهی واحد مشهد،

ترکیه :

استانبول: آقای عبدالله توپالوگولو رئیس کتابخانه مرکز پژوهشی تاریخ هنر و فرهنگ اسلامی

پاکستان :

اسلام آباد: آقای افتخار عارف، رئیس اکادمی ادبیات پاکستان، دکتر ریاض احمد، مدیر انستیتو پژوهشهای تاریخی و فرهنگی، ذوالفقار سعید، خانم صفیه توقیر کتابدار دانشکده بانوان فدرال F-7/2 اسلام آباد، خانم دکتر انجم حمید، معاون علمی فرهنگستان زبان ملی اسلام آباد، آقای قادری سرپرستی مدارس ج.ا.ایران در شبه قاره، اسلام آباد.

هاولپور: خانم خدیجه مه جبین

بهاول (سرگودها): محمد رمضان نجیبی قادری (ضیاء الامت فاونڈیشن)

پنوعاقل (سندھ): آقای فضل الله مهیسر کتابدار کتابخانه یادگاری مولوی م. اسماعیل، ملا علی پیشاور: آقای محمد حسن ایمانی سرکنسول محترم ج.ا.ایران در پیشاور، آقای علی اکبر سرباز حسینی مدیر مجتمع آموزشی ج.ا.ایران پیشاور

توبیلا: دکتر غزن ختک

جامشورو (سندھ): شوکت حسین شورو رئیس انستیتو سندھ شناسی، میرزا کاظم رضاییگ، آقای محمد ای رونجهو، کفیل کتابخانه مرکزی ائی آئی قاضی، دانشگاه سندھ

حیدرآباد: دکتر الیاس عشقی، آقای محمد طاهر سهروردی،

دیوه غازیخان: رئیس دانشکده دولتی دیوه غازی خان،

سردار پور جهندی: آقای طیب بیداری، کتابدار کتابخانه پژوهشی مسعود جهندی (نامه دوم)

شکرگروه (بخش ناروال): آقای عطا محمد دانشیار فارسی،

شیخوپورہ: دکتر مظہر محمود شیرانی

صوابی: قاضی حبیب الحق

فیصل آباد: قاری شفیق الرحمٰن صارم بدخشی، رئیس دانشکدہ شہرداری فیصل آباد

کراچی: دکتر ریاض الاسلام دبیر کل انسٹیٹو مطالعات آسیای میانه و غریبی دانشگاه کراچی،

کوئٹہ: دکتر سلطان الطاف علی، دکتر علی کمال قرلباش مرتبی دانشکدہ دولتی، دکتر انعام الحق

کوثر و آقای علی بابا تاج مرتبی دانشکدہ دولتی

کنڈیارو (سندھ): محمد ادریس سومرو

لاہور: محمد عبدالحکیم شرف قادری، دکتر آقا یمین، محمد عرفان شجاع، حماد ہجویری،

عبدالقدوس محسن، دکتر محمد اقبال ثاقب رئیس گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه

جی.سی. لاہور

مریدکی: (بخش لاہور): ابو بشیر حنیف افغانی،

ملتان: آقای عبدالباقی ملتانی (نامہ دوم)

میان چنوں (بخش خانیوال): محمد اسماعیل ولد حافظ بشیر حسین،

ناروالی (بخش گجرات): سید کفایت حسین کتابدار کتابخانہ مدینۃ العلم،

ننکانہ صاحب: (پنجاب) محمد شاہ ضعیف (نامہ دوم)

ہری پور: حافظ صفوان محمد چوہان مهندس بخش دانشکدہ مخابرات دور، (نامہ دوم)

ہند:

حیدرآباد دکن: آقای محمد ظہیر الدین نائب رئیس اکادمی اقبال حیدرآباد (ہند)،

دہلی: دکتر مرتضیٰ شفیعی شکیب، رایزن فرہنگی ج.ا.ایران، خانم نکہت فاطمہ مرتبی و

پڑوشگر، خانم نرگس جابری نسب دانشگاه دہلی،

رام پور: دکتر محمد شعایر اللہ خان وجیہی دبیر کتابخانہ عمومی ملی (نیشنل پبلک لائبریری)

علیگرہ: دکتر رئیس احمد نعمانی استادیار ایس.تی. ایچ سکول دانشگاه علیگرہ، (نامہ دوم)

کیا (بھار): دکتر سید امام الدین، رئیس بخش فارسی دانشگاه مگدھ،

چکیده مطالب
به انگلیسی

*Abstracts of contents
in English*

المجلد الثاني

المجلد الثاني

المجلد الثاني

المجلد الثاني

"Kashful Mahjoob" by Ali bin Usman Hajveri , which is also considered first sufistic prose work in Persian . Islamic mysticism has deep impact on the Sub-Continent's Culture. Other aspect of mystic literature is available in the form of " Pronouncements" of great Mystics which have been compiled by their disciples and students . The best - specimen of "**Malfuzaat**" of Nizamuddin Aulia (D.725 A.H) is Fawaid -ul-Fawad" recorded by Amir Hasan Sejzi (D737 A.H) who spent 15 years with the Sheikh. The letters of Mystics are yet another section of sufistic literature .The letters of Sheikh Abdul Quddus Gangohi and Mojaddad Alf Sani can be referred. **Tazkeras** of Mystics, first initiated by Attar Neishaburi, Jami Heravi and Hussain Waiz Kashefi in Khorasan were successfully followed in the Sub-Continent and made a contribution in sufistic literature. Mystic poetry has its own influence and Amir Khusrau has been attributed for his creative role in mystic music. In " Ijaz-e- Khosravi" he has discussed some artistic and music subjects. Mystics have also been influential in promoting teachings of Holy Quran and Sunnah in their own way and in this connection we can name Sheikh Sharafuddin Yahya Maneeri and others. In Sufistic **Tazkiras** "Seerul Aarefeen" and "Akhbarul Akhyar" are noteworthy.

Syed Murtaza Moosvi

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

13 - Ghalib's Masnavi in praise of Holy Prophet and Lord Guardian .

Dr. Mohammad Zafar Khan

Mirza Asadullah Ghalib composed this masnavi at the request of his friend Maulana Fazl-e-Haq Khairabadi . The theme being improbability of creation of any one like last of the Prophets. Some Other topics as interjections usage before the names of Prophets and Lord Guardian, Celebration of his birth anniversary have also been discussed . According to Saying of Holy Prophet, the first " Light" which was created by Allah was that of Holy Prophet"

نور محض و اصل هستی ذات اوست هرچه جز حق بینی از آیات اوست

Ghalib has argued for interjections usage before names of Prophets and Lord Guardian that their hearts are place of descent of Allah's radiance , hence any thing desired from them is provided by Him.

از نبی و از ولی خواهی مدد تا نپنداری که ناجایز بود
بر نیاید کار بی فرمان شاه لیک آیین هاست با فرمان شاه

Regarding second point he says having relevance to the beloved are very dear to the lover. In this connection he refers to the Shirt of Joseph (received by his father Jacob) Then deals the main topic:

وین که می گویی توانا کردگار چون محمد «ص» دیگری آرد به کار
با خداوند دو گیتی آفرین ممتنع نبود ظهوری این چنین

By arguing that Allah is Omnipotent if He did not create another like Holy Prophet its reasoning is based on His authority and not His inability.

14 - Mystic Literature of the Sub-Continent.

Dr. Mehrun Nisa M. Khan

The oldest mystic work produced in the Sub-Continent was

Sciences, no single method, differing from other methods is not customary. But on the contrary, Islamic sciences are in search of various methods in research, quantity and quality and comprehension of the subject. Muslim Scholars have opened the way for development and expansion of different Islamic sciences for the humanity - right from reasoning and commentary on Holy Book(Al - Quran) to observation and experimentation, they have endeavoured and stood up. The thinking that single method has been instrumental in bringing about new Science, has already been contradicted by publication of many books during last one decade. Now instead of that, among historians and philosophers of Contemporary Sciences, the multi methodology has also been acknowledged. Such kind of multi methodology in creativity process of new Sciences means that today basic difference between concept of Methodology of Islamic Sciences and modern Science has been waived. However We should recognise that in some cases the basic variations have still to be taken care of by the scholars.

12 - Epistemology and Instruction in "Fihe Mafih" from Maulana's viewpoint

Dr.Syed Hameed Reza Alavi

The main goal of this article is the extraction and explanation of the viewpoints of Maulana Jalaluddin Rumi concerning epistemology and instruction in "Fihe Mafih". In this connection, much effort has been made that the views and theories of Maulana to be extracted and classified and explained in such categories as the goal of instruction, the role of soul purification in correct identification and understanding of truth, the effects of real and true scholars, the necessity of consideration of the internal aspects of the content, individual differences, and informal education.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

surveyed particularly : Exchange of pleasantaries while meeting each other, Baby's birth, Garments and dresses, House and residence, Four seasons, Professions and skills, Human sentiments, Prayers and worship, Commerce and trade, while Travelling and being at home, Figures and limb, Commodities and utensils, Food items and Fruits , hundreds of dictions, and words of Persian, being used in Urdu in the same shape, have been quoted. Moreover grammar of two languages have many similarities. A number of words of pure Persian are in usage in Urdu whereas in Persian itself their Arabic forms are in currency.

Persian *Nastaliq* script's writing of Urdu, Styles of Poetry, Forms of poetry, equivocation and usage of tenses, pronouns, conjunctions and Interrogations in Urdu, Pakistan's National Anthem, in which poet has unintentionally availed of Persian and Arabic words currently in use in Persian except an Urdu conjunction, which most people remember by heart , have been quoted for example of similarities and it has been concluded that Persian language and literature is vastly reflected in Pakistani People's life throughout.

11 - Methodology in Islamic Sciences

Dr. Asadollah Azad

The problem of Methodology in Islamic Sciences is a basic one. There exist real differences between Methodology in Islamic Sciences with Methodology of any other traditional civilisation.

This process, is a normal reaction of the Muslims at the face of scientific scale in every subject which was an effort for pinpointing that Islamic civilisation has a precedence in following scientific method over Today's west and to a large extent it has influenced on it. One of the important results attained in various forward looking Islamic works of Prof. Syed Hossain Nasr like traditional thinking and independent working , that in Islamic

9 - From Ferdowsi's Intellectualism to Iqbal's affliction.

Fareedoon Akberi Shaldaraie

In this writeup, it is worth mentioning that by reading of text we have tried to analyse indepth the thoughts of the personality and its evolution instead of the work itself . We have avoided too much details and have compared the personalities of Ferdowsi and Iqbal on 4 accounts. Firstly Viewpoint: Ferdowsi relies on Iranian Identity and disposition. But Iqbal had a broader outlook as he thinks for **Ummah**. Secondly Method : Ferdowsi has availed intellect as vehicle and applied the tradition of epic poetry . But Iqbal is a thinker who relies on self identity and tries to amalgamate wisdom with **Ishq** and desires to see and listen some more. Thirdly Action: Epic and mythology's sphere of Ancient Iran's culture is based on **Gohar-e-moqaddas** and **Saresht-e- Ahrimani** and in Shahnameh, Iran and Turan have been two Opponent powers. In Iqbal's philosophy the world of **Ishq** and mysticism manifests in " Eastern People" whereas spiritless and troublesome wisdom appears in " Western Civilisation." Fourthly Insight: Ferdowsi's insight outflows from his tendencies towards Ancient Iran's National and Wrestling traditions... but in Iqbal it was his inner uproar and restlessness which transformed him into a afflicted lover. On all the accounts by quoting from their poetry the exalted philosophy of both poets have been analysed.

10 - Crystallization of Persian Language and Literature in individual and collective life in Pakistan.

Syed Murtaza Moosvi

At the outset various factors , which contributed in influencing individual and collective life of people in Pakistan by Persian Language and Literature have been enumerated, Then Persian's sway in various spheres of Peoples' life have been

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

but populace and towns with other names existed at the place of present day Isfahan.

8 - *Zeb Magsi : Master of Figures of Speech in Poetry.*

Dr. Sultan Altaf Ali

Mir Gul Mohammad Khan Magsi Zeb , a prominent contemporary poet, lived in Baluchistan but his two Persian Poetry Collections were published in 1931 and 1938 under the titles "**Zeb Naameh**" (Five Divans) and "**Khazinatul Ashaar**" in NavelKishore's famous Printing Press of Lucknow. Two Professors of Persian have also contributed in promotion of his Persian works. Zeb Magsi had devoted himself to figures of speech in Poetry . No other poet has shown such mastery and has not worked for achieving such heights . **Zeb Naameh**- mostly a collection of ghazals- its first divan has a peculiarity that in all its ghazals first and last letter of couplet are the same . In 2nd divan he has composed poetry without using certain letters. In 3rd divan he has composed ghazals in various 153 meters of poetry. His 4th divan consists of **Tarje band, Tarkeeb band , Mostazaad, Mosallas** upto **Maashar**. The 5th divan "**Ketabul afrad**" has the essence of Zeb's poetry and has poems from letter **alif** to **ye**.

Likewise his second collection **Khazinatul Ashaar** encompasses best of his poetry . He has composed poetry on the Pattern of 115 Persian Poets and also in the **Mokhammas** form. During Zeb's lifetime his poetry's fame has reached Central Asian Countries, Iran and various parts of the Sub-Continent. His Persian Collections have been reprinted in recent past and attracted the interest of literary circles .Agha Sadiq a contemporary poet has praised his contribution in a poem - a couplet - may convey the theme.

به فکری، به ذکرى به نطقى، به کلکى
ادیبى، لبیبى، کلیمى، دبیری

6 - Omar Khayyam as reflected in his Quatrains.

Dr. Gul Hasan Leghari

Khayyam was a great scholar and scientist but he is generally known world over for his quatrains, highly philosophical, mystical and thought nurturing. However he was also targetted for criticism on some accounts. Khayyam has a stature of one of most prominent literateurs of Iran and even world. The topics of *Hamd*, *Naat* and professing of *Allah's* Unity have priority in his quatrains. He considers knowledge, science and freedom of thought as human heritage. Interestingly, any kind of complaint from contemporaries, and compatriots, which oftenly seen in poetry of scores of poets has not been noted in Khayyam's poetry. He refers repeatedly to the life of human beings, their birth and death only to advocate for rightfulness and goodness. In his view human spirit enshrines Allah's light. He counsels and offers advice to pursue good deeds, and face challenges of life with strong nerves and forbearance in his quatrains.

7 - Historical bonds between Achaemenian Persepolis and Isfahan of Safavid Period.

Abbas Zamani

Darius the Great ordered construction of Persepolis 25 centuries ago, whereas monuments of Safavid era were built at Isfahan under Shah Abbas Great, four centuries before. In spite of difference of times and places, there exist bonds which have been surveyed in the following three parts:

1. Identifying of Persepolis and its builders.
- 2 - Identifying Isfahan of Safavi era and its builders.
- 3 - Historical bonds between the two.

The bonds have been surveyed in the field of plan, form, material and decorations. It is worth mentioning that historical monuments of Isfahan discussed were built 4 centuries before,

have developed their thought by referring to Mary and Christ . By consulting a number of Holy Quran's translations and commentaries - the lines in which Mary and Christ have been referred, moreover some poetic works therein two above names or indirect reference like *Ibne-e-Maryam*, *Messiah*, *Masiha*, *Masihaie* and *Dame-e- Eisa* and other have also been looked into. In this backdrop couplets from Anwari and Attar to present era's Iqbal have been quoted, who availed the peculiarities of spiritual life of the two for furtherance of their thoughts.

5 - The oldest Persian Translation of Tarikh-e-Tabari and its Peculiarities.

Dr. Reza Mostafavi

Tarikh-e- Kabeer compiled by Mohammad bin Jarir Tabari (D.310 AH) is the first detailed and authentic history in Arabic in which Iran's history has been covered from earliest times upto close of Sasanid period and during Islamic era upto 302 A.H. Even in the writer's lifetimes his history was considered greatest historic compilation . Hence it was translated shortly later in Persian and is named as "Tarikh-e- Balami". The translator and to some extent compiler Abu Ali Mohammad bin Abdullah Balami was prominent Scholar and Literatuer in 4th Century A.H. His translation is not only a translation but like compilation and he has also avoided undue details . From the added portion we can refer to the events from 302 A.H to 352 , when Balami started the translation, were added by him. From the angle of style it is fluent, charming and eloquent. Being concised on various topics, it has been translated into European Languages . Its prose has valuable peculiarities of diction, style and expression. After *Moqaddamah-e-Shahnama -e- Abu Mansoori*, it is the oldest specimen of Persian prose, We have got. Due to Persian translation of Tarikh-e-Tabari a large number of original Persian vocabularies have remained in currency. Tarikh-e-Balami is rated as one of the good specimen of Persian prose in eloquence, clear flow and sweetness.

fourteen centuries, Muslims all over have kept him in high esteem. They term Aashura as lesson for freedom, nobleness and faith . The scholars upholding the truthfulness have a duty to inform people that an attachment to Imam Hussain means attachment to Holy Quran, Islam, Holy Prophet and cause of freedom as Iqbal has also said:

رمز قرآن از حسین اعلم آموختیم

3 - Proposal regarding a couplet of Maulavi's Masnavi.

Dr.Syed Waheed Ashraf

The famous couplet of Maulavi's Masnavi is the topic of discussion, which some times is quoted as:

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی تمار و نقره و فرزند وزن

Masnavi-e-Maanavi has been termed as " Quran in Persian " The questioning point is - a word "**qomaar**" in the second line-how a spiritual and religious personality can opine against the **Sharia**. A reference has been made to Surah-e-Shoara and Holy Prophet has also said " I am the most eloquent in Arabs" whereas he was aloof from composing poetry because Holy Prophet used to say as per revelation from **Allah** Almighty. Two sayings of Holy Prophet as narrated by Ibn-e-Abbas and Sabet Bin Benan have been quoted . It has been opined that in 2nd line instead of "**qomaar wa**" , "**Shomaar**" may be read and it may have occurred due to calligraphists' mistake.

4- References to Mary and Christ in books of revelation and Knowledge.

Dr. Sughra Bano Shagufta

Mary is not only a mother of a exalted Prophet but also had a place on a high pedestal in Almighty's books. In Holy Quraan, other revealed books, and in eastern prose and poetry including Persian and Urdu there are many references to Mary and Christ . A thousand year poetic works show that poets

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

1 - Manuscript of Divan-e- Hossain by Mir Hossain Ali Khan Talpur **Ed. Dr. Neamatollah Iranzadeh**

Ganjbaksh Library of Iran Pakistan Institute of Persian Studies has an unique manuscript of Divan-e-Hossain by Mir Hossain Ali Khan Talpur(D.1295 AH) numbering 4184. Written in 1348 A.H in Nastaliq script, It contain 165 **ghazals** spreading over 113 pages. The learned editor has also discussed briefly life and style of the poet who has composed his **ghazals** by following great Masters like Saadi, Hafiz, Hasan Sijzi and others. He lived in a period, when Persian poetry was flourishing due to literary meetings and poetry reciting sessions. Hence a number of **ghazals** were composed on lines of **Tarhi** and **Tazmeen**.

2 - Aashura: Martyrdom's option for the sake of guidance and reformation . **Dr. Medhi Malik Sabet**

Aashura is a turning point in the history of human struggle for upholding Oneness of Allah, and dismantling of oppressors' yoke of slavery. Imam Hussain himself has described the objective of his uprising " Surely I have risen for reformation of my grand father's **Ummah** and in this way I may uphold and direct towards goodness and restrain and refrain them from sinful acts" Allama Iqbal while interpreting the philosophy of Imam Hussain's martyrdom has said:

سر ابراهيم «ع» و اسماعيل «ع» بود يعنى آن اجمال را تفصيل بود

Hence marking and commemorating the Imam Hussain's uprising is manifestation of Freeman Muslim's faith. For about

NOTE

*On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of **DANESH** for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.*

DANESH

Quarterly Journal

*President & Editor-in-Chief : Dr. Neamatollah
Iranzadeh*

Editor : Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

Islamabad 44000, PAKISTAN.

Ph : 2816074 - 2816076

Fax : 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

daneshper@gmail.com

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Journal

of the

IRAN PAKISTAN

INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,

ISLAMABAD

AUTUMN 2005

(SERIAL No. 82)

A Collection of Research articles

With background of Persian Language

and Literature and common cultural heritage of

Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent